اسمعیل امیرخیزی

قیام آذربایجان
و
ستارخان

ناشر: کتابفروشی تهران

قیام آذربایجان
و
ستّارخان

تألیف

اسمعیل امیرخیزی

ناشر

کتابفروشی تهران

تبریز بازار شیشه گرخانه

چاپ این کتاب درهزارنسخه روی کاغذ ۸۰ گرمی سفید درخردادماه هزار و سیصد وسی و نه
هجری خورشیدی درچاپخانهٔ شفق تبریز بپایان رسیده‌است .



حاج اسمعیل امیرخیزی
مؤلف کتاب

بسمه تعالی

مقدمه

کتاب « قیام آذربایجان و ستارخان » که بنظر خوانندگان محترم میرسد عبارت است از جلد دوم کتاب « مقدمات مشروطیت در ایران و قیام آذربایجان » که هنوز جلد اول آن بطبع نرسیده است وعلت تقدم طبع جلد ثانی بر جلد اول آنست که نگارنده در اواخر تیرماه ۱۳۳۷ از گرمی هوای تهران فوق العاده ناراحت ودر آن صدد بودم که مسافرتی بآذربایجان کرده و از هوای دلکش و نسیم روح پرور تبریز که از اوان طفولیت مرا در آغوش خود پرورده بود یکی دو ماه استفاده کرده وازرنج گرما بیاسایم. از حسن اتفاق درآنروزها که مصمم رفتن به تبریز بودم یکی از دوستان قدیم که مرا نسبت بایشان ارادت صادق بود وایشانرا نسبت به بنده عنایت کامل، بواسطهٔ تلفون فرمودند که درعرض همین هفته خیال عزیمت به تبریز دارم، خوب است که شما نیز چند روزی خود را از دست گرمای جان فرسای تهران رهائی داده بزیارت مولد خود بروید. گفتم بانهایت امتنان حاضرم که درخدمت آن دوست عالیقدر بدیدار یاران آذربایجانی موفق شوم وامیدوارم که درعرض راه که بیش از یکروز نخواهد بود اگر بحسن خدمت موفق نشدم بارخاطر نشوم. چند روز بعد عازم تبریز شدیم، دوسه روزی در تبریز مشغول دید و بازدید بودیم. منزل ما در تبریز اندك فاصلهٔئی با منزل ایشان داشت . هوای تبریز نیك با صفا و روح پرور بود و گاه گاهی که ازاستنشاق نسیم سحری احساس نشاطی درخود میکردم باین رباعی کمال الدین خجندی مترنم میگشتم :

تبریز مرا راحت جان خواهد بود　　پیوسته مرا ورد زبان خواهد بود
تا در نکشم آب چرنداب و گجل　　سرخاب زچشم من روان خواهد بود

در تهران قبل ازحرکت نامه‌ئی از یکی از دوستان شریف که سالها با وی آشنائی نزدیك داشتم ومستحضر بود که بنده‌راجع بانقلاب آذربایجان کتابی مینگارم دریافت داشتم ، نوشته بودند که اگر درایام تابستان خیال مسافرت تبریز داشته باشید کتابی را که دربارهٔ مجاهدات تبریزیان نگاشته‌اید با خود بیاورید وچون دراین باب اصرار فرموده بودند واطاعت امر ایشان را لازم میدانستم مسودهٔ کتاب را با خود آورده تقدیم خدمتشان کردم. پس ازچند روز مسوده را بازآورد وفرمود یکی از کتابفروشان تبریز مایل است که درصورت موافقت شما کتاب «قیام آذربایجان وستارخان» را باسرمایهٔ خود بطبع رساند. گفتم چون بنده خودم در تبریز نخواهم ماند و باید بتهران برگردم بنابراین موافقت بااین پیشنهاد صورت صحیحی ندارد. ایشان نیز تصدیق کردند. روزی چند براین نگذشته بود که دانشمندمحترم آقای عبدالعلی کارنگ بملاقات بنده تشریف آوردند ، ضمن صحبت فرمودند که یکی از کتابفروشان معتبر تبریز حاضراست که کتاب « قیام آذربایجان وستارخان » را با سرمایهٔ خود بطبع رساند. گفتم چند روز پیش نیز یکی از دوستان چنین پیشنهادی کردند ، بنده بایشان گفتم این اقدام عملی نیست و ایشان هم تصدیق فرمودند. آقای کارنگ فرمود که اشکال اگر در تصحیح اغلاط مطبعه باشد من بصرافت طبع حاضرم که تصحیح اغلاط مطبعه را در عهده کنم. بالجمله پس از گفت و شنود بسیار خودداری بیشتر از این را جایز ندیده تقاضای ایشانرا پذیرفتم و گفتم من باعتماد شما این مسؤول رااجابت کردم و امیدوارم که در سایهٔ مجاهدات سرکار این کتاب از اغلاط چاپی مصون باشد.

دوروز بعد آقای کارنگ باآقای حاجی مشمعچی مدیر کتابفروشی تهران

بمنزل بنده تشریف آوردند و ترتیب طبع کتاب داده شد . این بود علت تقدم طبع جلد ثانی بر جلد اول .

اما مطالب جلد اول عبارتست از فرمانروائی قاجاریه و مسافرتهای ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و مشروطه شدن دولت ایران و سلطنت محمدعلی شاه و دایر شدن مجلس شورای ملی و مخالفت شاه با مجلس شوری و نیرنگهای وی.

درموقع نوشتن کتاب «مقدمات مشروطیت در ایران و قیام آذربایجان» چند تن از دوستان دانشمند بزرگوار از آنجمله جنابان آقایان: حاج محمد نخجوانی ، حاج حسین نخجوانی ، میرزا جعفر سلطان القرائی ، اسمعیل واعظ پور ، منوچهر امیری و مجید امیرخیزی آنچه از عکس و مدارك لازمه در اختیار داشتند با خوشروئی تمام در دسترس نگارنده قرار دادند ، اینك بنام حقشناسی ازفرد فرد این آقایان محترم و دوستان عزیز صمیمانه تشکر وسپاسگزاری میکنم .

اسمعیل امیرخیزی

تهران اردیبهشت ماه ۱۳۳۹



ستارخان سردارملی قهرمان مشروطیت ایران

قیام آذربایجان

و

ستارخان

بسمه تعالی

فصل اول

ستار قره‌داغی یا ستارخان سردارملی
درسالهای قبل ازمشروطیت

چون‌شیر بخود سپه شکن باش   فرزند خصال خویشتن باش

ستارقره‌داغی سومین پسر حاجی حسن قره‌داغی است که باحتمال قریب بیقین درسال هزار و دویست و هشتاد و چهار یا هشتاد و پنج متولد شده است، حاجی حسن محققاً ازمردم قره‌داغ بوده ولی از کدامین ده یادهستان، معلوم نیست. برخی ازروی اشتباه سلسلهٔ نسب او را بخوانین ایل محمدخانلو میرسانند. نظر باطلاعاتیکه نگارنده درخصوص ایل مزبور دارد این ادعا کاملا بی‌اساس است، اما احتمال میرود که اصلا حاجی حسن ازاهل اهر بوده باشد، این احتمال ازدوجهت قابل توجه است یکی برحسب عقیدهٔ یکی از نزدیکان مرحوم ستارخان و دیگری کسبی که بدان اشتغال داشت.[1]

بهرصورت مشارالیه مردی بود ظاهر الصلاح و باتقوی و نان ازدست‌رنج خود میخورد و درکار خود مهارت داشت، ازتبریز و گاهی ازاهر جنس میخرید و در قره‌داغ در میان ایل محمد خانلو و دهستانهای حسن آباد و میشه‌پاره و خداآفرین و منجوان بفروش میرساند و بعبارت دیگر بزاز بیرون برسیار بود واغلب اوقات درقریهٔ جانانلو اقامت میکرد.

عدهٔ اولاد حاجی حسن :

حاجی حسن دوبارتأهل اختیار کرده بود. زن اولیش معلوم نیست که از کدام قریهٔ قره‌داغ بوده، بعضی گویندازایل محمدخانلو بوده است، از

۱ـ یکی ازاشخاص بسیارنزدیك ستارخان عقیده داشت که حاجی حسن ازمردم‌اهر بود واغلب کسب‌کاران اهردرقدیم همین شغل بزازی سیار را داشتند.

وی یك پسر بنام اسمعیل ودودختر داشت و زن دومش ام کلثوم ازقریهٔ بیشك دختر حاجی میرزاعباسعلی بود که ازوی سه پسرودودختر داشت، نام پسرانش بترتیب غفار- ستار- عظیم بود که درکلیه چهارپسروسه دختر داشت .

سرگذشت اسمعیل پسر حاجی حسن :

اسمعیل ارشد پسران حاجی حسن بود که درقره‌داغ متولد شده بود. مشارالیه دراوایل حال که هنوز بحد رشد نرسیده بود تاآنجا که میتوانست درکارهای پدرش شرکت میکرد وچون بحد رشد رسیدوسنین عمرش بهفده وهجده بالغ شد، دیگر اعتنائی بکسب پدر نداشت ،سروکارش بااسب وتفنگ بودو باخوانین حسن بیگلووه‌محمدخانلو نشست وبرخاست میکرد وشب وروز باسب‌تازی وتیراندازی‌میپرداخت وعاقبةالامر سرخودرا نیزدراین‌راه باخت.

ازآنجائیکه یکی ازعلل ضدیت ستارخان با قاجاریه کشته شدن اسمعیل بامرحاکم وقت بود جای‌آن دارد که اجمالا بتفصیل آن پرداخت،

پس ازآنکه مقاومت دلیرانهٔ شیخ شامل در مقابل سپاهیان دولت امپراطوری روس بعد از بیست وشش سال درتاریخ۱۲۷۶قمری درهم‌شکست ودولت روس بتمامت خاك قفقاز استیلا یافت، دیگر کسیرا یارای مقاومت نماند الاآنکه گاه گاهی‌مختصرآشوبی روی میداد ولی‌بزودی ازبین‌میرفت.

در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه چند نفر از مردان رشید قفقاز دسته‌های کوچکی‌تشکیل میدادند که عدهٔ هردسته از ده وپانزده نفرتجاوز نمیکرد اینان هروقت فرصت‌میبافتند کم‌وبیش موجبات‌مزاحمت مأمورین دولت روس را فراهم می‌آوردند ودستبردهائی هم‌میکردند،معروفترین‌ایشان سه نفربودند : کرم ، نبی ، فرهاد .

کرم درحقیقت یکی‌ازجوانمردان عصرخودبود،هرچه‌بدست‌میآورد بر بینوایان و بیچارگان می‌بخشود و درشجاعت و رشادت هم ضرب‌المثل

بود و آن دونفر دیگر نیز ازدلیری بی بهره نبودند و هروقت عرصه را برخود تنگ میدیدندشبانه بطورقاچاق ازرود ارس گذشته بخاك ایران واردمیشدند. دولت روس هم برای دستگیری ایشان یادداشتهای شدیداللحن بدولت ایران میفرستاد ، دولت ایران نیزاحکام لازمه بحکومت‌های محل صادر میکرد . و اغلب در میان مأمورین دولت ایـران و ایشان زد و خورد روی میداد ، بالاخره جان بسلامت بدر می برند وسالها کار بدین منوال بود تاآنکه کرم یکی از مأمورین دولت ایرانرا بنام زال خان مرندی که مأمور دستگیری وی بوددرمحلهٔ لاکه[۱] دیزج تبریز کشت ، دیگرسرازراهزنی وچپاول برتافت وبجانب تهران شتافت ودرآنجا توسط میرزا علی اصغرخان اتابك صدراعظم وقت مورد عفو قرار گرفت .

ودربارهٔ نبی ومآل کار وی روایات مختلفه نقل می کنند، برخی گویند که در رضائیه کشته شد و جمعی گویند که ناصرالدینشاه اورا عفو کرد .

اما فرهاد ، قبلاباید بدین نکته توجه کرد که هر کدام‌ازین فراریها درآذربایجان با اشخاصی سروکارداشتند که هروقت بخاك ایران واردمیشدند در خانهٔ ایشان سکونت می کردند یا اینکه متواری می‌شدند . فرهاد هم بااسمعیل پسر حاجی حسن آشنا بود وهروقت ازرود ارس عبور کرده بقره‌داغ می‌آمد، درمنزل وی پنهان می‌شد. ازقضاوقتی حکومت قره‌داغ مستحضر میشود که‌فرهاد درخانهٔ اسمعیل مخفی‌شده‌است،سوارچندی مأموردستگیری وی می کند،سواران دولتی منزل وی‌را محاصره‌می کنند،خود فرهاد کشته می‌شود و اسمعیل را دستگیر کرده به تبریزمی برند و درآنجا بامر حاکم وقت سرش‌را می برند . وقوع این قضیهٔ اسف انگیز حاجی حسن رابکلی مستأصل کرد، چنانکه‌همیشه از وی یاد می کرد و اشك می‌ریخت واز کثرت تأثر

۱ـ لاکه‌دیزج یا نکه‌دیزج یکی ازمحلات تبریزاست .

میگفت ستار باید خون اسمعیل را ازقاجاریه بگیرد وستارهم این وصیت پدررا ازیاد نمیبرد ومیگفت اگر یکروزهم ازعمرم باقی باشد باید انتقام اسمعیل را ازقاجاریه بگیرم .

حاجی حسن پس ازین سانحهٔ جانکاه سخت پریشان و افسرده حال میزیست و عاقبةالامر درتبریز سکونت اختیار کرد ودیگر آن عشق و شور سابق را نسبت بدادوستد نداشت ولی ازناچاری نمیتوانست بکلی دست از کسب بازدارد تاآنکه روزبروز افسرده‌تر وناتوانتر گردید که ناگهان دست اجل گریبانش را گرفت ودرقره‌داغ درمحلی موسوم به آغ‌بازی بدرود زندگی گفت و برحسب وصیت خود درآنجا بخاك سپرده شد .

اولاد اسمعیل قره‌داغی :

اسمعیل را سه پسر بود باسامی محمد - کریم - ابراهیم که هرسه تا قیام آذربایجان زنده بودند .

محمدخان جوانی کاردان و با هوش بود و درانقلاب آذربایجان در یکی از جنگها که درموقع خود ذکرخواهد شد تیری بپایش خورد چون زخم لولهٔ پایرا شکسته بود وامید بهبود نمیرفت پایش را بریدند بعدازآن با پای مصنوعی باستعانت عصا حرکت میکرد وازطرف ملت بلقب امیرتومانی ملقب گردید ، ستارخان همیشه با نهایت محبت باوی رفتار میکرد وتاسال ۱۳۳۰ قمری زنده بود .

درآغازهمان سال درماه محرم که صمدخان شجاع الدوله بدستیاری روسها واردتبریزشد، اورا با برادرش کریم‌خان که بدیدن صمدخان بباسمنج رفته بودند درمراجعت درمقابل گورستان دوه‌چی باغوا و تحریك یکی از تفنگچیان محلهٔ دوه‌چی ، مردم دوه‌چی برسر ایشان ریخته از اسب پائین آورده پس از بی‌احترامیها بروسها تسلیم میکنند، روسها هم هردو برادر را

درهمان ماه محرم بدار میزنند .

ابراهیم‌خان نیز درسال ۱۳۲۸ قمری با ستارخان سردارملی بتهران رفت و همیشه با وی بود حتی پس ازخمدارشدن سردارنیزدرنزد وی بود وبا اجل طبیعی وفات یافت .

مشهدی غفارخان[۱] :

مشهدی غفار پسردوم حاجی حسن بود،مشارالیه مردی بود عامی و متدین ، دکان کفش‌دوزی داشت و از راه کسب امرارمعاش میکرد،در دورهٔ انقلاب نیز روزگار خود را بروزه ونماز می گذراند وابداً دخالت درامور جنگ نمیکرد، باوجود این روسها بنام اینکه برادر ستارخان بوده بدارش زدند، هنگامیکه میخواستند او را بپای دارببرند اجازت خواست که دو رکعت نمازبخواند پس ازتجدید وضو و ادای دو رکعت نماز در بالای دار جان بجان‌آفرین‌داد وازوی دوپسرمانده بود یکی‌محمدحسن‌خان که‌جوان رشید و پاك درون بود و درموقع مهاجرت نیز با مهاجرین بکرمانشاهان وبغداد رفت و ازابرازرشادت خودداری نمیکرد وواقعاً جوان بسیارصمیمی بود، گویابعد با اجل طبیعی ازدنیا رفت‌ودیگری علی‌اکبرخان که‌اکنون هم زنده است و روزگارخود را با زراعت وفلاحت بسر میبرد .[۲]

حاجی عظیم خان کوچکترین پسران حاجی‌حسن:

حاجی عظیم‌خان چهارمین پسرحاجی‌حسن بود که درچندسال‌پیش بدرود زندگانی گفت.مشارالیه اوایل‌عمرخودرا بزراعت و کسب میگذراند ومردی بود دائم‌الجماعة . درزمان انقلاب در روزهای اول چندان موافقتی‌با مجاهدات ستارخان‌نداشت، بعدبتدریج درصف مشروطه‌خواهان‌جای گزید،

۱– باید دانست که هیچکدام ازفرزندان حاجی‌حسن بلقب‌خانی ملقب‌نبودند،پس ازقیام ستارخان برادران و برادرزادگان وی دارای لقب خانی شدند . ۲– دراین روزها شنیده شد که درسال ۱۳۳٦ وفات کرده است .

چون برادرستارخان بود مردم درمراعات احترامش کوتاهی نمی کردند.

معروفیت ستارخان :

ازچگونگی زندگانی ستارخان یاستارقره‌داغی تاشانزده وهفده‌سالگی وی جزهمسایگان نزدیك حاجی‌حسن کسان‌دیگر آگاهی نداشتند. باآنکه منزل بنده درمحلهٔ امیرخیزبود ابداً اسمی‌ازستارقره‌داغی نشنیده بودم‌مگر وقتیکه دردست مأمورین حکومت گرفتارشده بود وتفصیل این‌اجمال آنکه هفتاد واندسال پیش یعنی‌هنگامیکه‌حساب‌وکتابی‌درکار نبود و هر کسیکه اندك زوری داشت و یا در پناه شخص زورمندی میزیست بدعوی خودسری برمیخاست و از جور و بیداد بر بینوایان کوتاهی نمی‌ورزید و آنچه دلش میخواست می کرد . ازجملهٔ این‌اشخاص بی‌بند وبار وزشت کرداروبدرفتار گروه قاطرچیان درباروليعهد بود. این گروه یادسته که غالباً از کسان‌پست وفرومایه وشرارت پیشه تشکیل‌یافته بود حتی‌المقدور دست از آزار مردم برنمیداشتند وازایجاد زحمت دربارهٔ‌آنان فرو گزاری نمیکردند . تشکیل قاطرخانه درآن زمان برای‌آن بود که پاره‌ئی ازمایحتاج درخانهٔ وليعهد بایستی‌ازخارج شهرتهیه شودازقبیل‌هیزم وزغال‌وغیره . زغال درخانهٔ‌وليعهد از جنگلستان حسن‌آباد و میشه‌پاره آورده می‌شد. حالا باید دانست گروه قاطرچیان که درشهرباوجود بودن وليعهد و حاکم دست از بیدادگری و اجحاف برنمیداشتند مسلماً در خارج شهر مخصوصاً در دهستانها هر چه می‌توانستند میکردند.

حسن آباد کجاست ؟

حسن‌آباد یکی ازدهستانهای معروف قره‌داغ وجنگلستان است و مرکزآن قریهٔ‌حسن بیگلوست. درآن‌موقع‌خوانین‌حسن بیگلومعروف بسید-احمدلو نه‌تنها درآن ده بلکه تقریباً بکلیهٔ‌محال‌حسن‌آباد ومیشه‌پاره‌ریاست

داشتند وصمدخان پسرمیرزا مصطفی‌خان[۱] درحکم آنروزرئیس کلیهٔ خوانین آنجا بود. روزی او را با یکی ازقاطرچیان درسرمسئلهٔ ناچیزی اختلاف روی میدهد که منجر بقتل قاطرچی‌مزبورمیگردد، میرزا مصطفی‌خان‌سخت دلتنگ می‌شود وپسرخود را مورد ملامت قرار میدهد،خود صمدخان نیزاز کردهٔ خود نادم شده ناچاربابرادرخوداحمدخان عازم تبریزمیشود که‌توسط امیربهادر که درآن زمان‌سمت «قوللرآقاسی» داشت بارشوه وتعارف‌وسایل خون بندیرا فراهم‌آورد.[۲]

شبانه‌واردتبریزمی‌شوند،نظربآشنائی‌قبلی که‌باحاجی‌حسن‌پدرستارخان داشتند می‌خواهنددرخانهٔ وی فرودآیند. حاجی‌حسن که مرد جهاندیده‌ئی بود وشاید ازماوقع نیزاستحضارداشت ازدنبالهٔامراندیشناك شده بستارخان میگوید: ستارآقایانرا بیکی ازباغها برده وسایل استراحتشانرافراهم‌آور. ستارخان هم برحسب فرمودهٔ پدر مهمانانرا بباغ حاجی محسن نزدیکی «یکه‌دکانلر»[۳] برده‌موجبات آسایش آنانرافراهم‌میآورد.صبح آن‌شب‌قاطرچیان ازآمدن صمدخان‌واحمدخان مستحضرمیشوند وبزودی‌محل‌سکونت‌ایشانرا

۱ـ میرزا مصطفی‌خان مردی بود سلیم‌النفس و اندك مایه سواد عربی هم داشت و میپنداشت که خوانین سیداحمدلو از اولاد سیداحمد نوادهٔ میرزاداود میباشند که درسال ۱۱۴۰پس ازتصرف داراب وجهرم ونیریز کرمانرا نیز تصرف کرده بدعوی سلطنت‌برخاست وعاقبةالامرازکسان اشرف شکست خورده درقلعهٔحسن‌آباد محصور گردید،سپس‌دستگیرش کرده باصفهان بردند ودرآنجا بامراشرف کشته‌شد. گویا مرحوم‌میرزامصطفی‌خان‌بتصحیف نیریزرا تبریزخوانده بچنین دعوی بیجا برخاسته بود. ۲ـ اینکه صمدخان میخواست توسط امیربهادر موجبات خون‌بندیرا تهیه کند برای‌آن بود که خوانین حسن‌بیگلو نوعی بستگی بوی داشتند وهروقت باصطلاح آنروزی‌کاری درديوان‌ازقبیل‌مالیات وغیره‌بودبوی رجوع میکردند وبصلاح او رفتارمینمودند. ۳ـ این باغ در دست چپ جادهٔ امیرخیز که منتهی به پل رودخانهٔآجی میشود واقع است و تا چند سال سوراخهای بالاخانهٔآن که دراثر گلوله‌های توپ روی داده بود انظار عابرین را بخود جلب میکرد.



شادروان باقرخان سالار ملی .

پیدا میکنند، تقریباً دوساعت از روز گذشته سه تن از قاطرچیان وارد باغ میشوند، یکی ازآنان که گویا اسمش علی‌خان بوده بمجرد دیدن صمدخان بنای فحاشی و هتاکی میگذارد و باندازه‌ئی در زشت گوئی افراط میورزد که عنان تحمل ازدست صمدخان میرود، تفنگ‌را برداشته اورا نیزمیکشد. چون هردو برادرمیبینند که دیگر نمیتوانند درشهر بمانند بسراغ اسب‌های خود میروند که سوارشده ازشهر بیرون روند، متأسفانه می‌بینند که‌اسب‌ها را برده‌اند، ناچار بامر قضاوقدرتسلیم میشوند.

آن دونفر قاطرچی رفیق علی‌خان از باغ فرار کرده جریان امر را بمافوق خودشان اطلاع‌میدهند، چون حاکم شهر از ماوقع خبردار میشود امرمیدهد که سواره‌وپیاده هرقدر که‌درشهرموجود است‌باید برای گرفتاری ایشان فوری حرکت کنند.

(نگارنده‌آن وقت بچهٔ هفت وهشت ساله بود ودر کوچه‌باهمسالان خود مشغول بازی بودیم که صدای تفنگ شنیدیم وبرای تماشا تا نزدیکی باغ مزبور رفتیم، عدهٔ تماشاچیان بیرون از حد شمار بود و برعدهٔ سوارو سربازهم دایم افزوده میشد، جنگ بیش‌ازپنج‌ساعت امتدادیافت، ازسواران وسربازان هر کس قدم جلادت پیش‌مینهاد سرخودرا می‌باخت باآنکه‌باغ ازهرطرف محصوربود کسی ازبیم جان نمیتوانست‌وارد باغ‌شود، عاقبةالامر راه چاره درآن دیدند که بالاخانهٔ باغ را که صمدخان وبرادرش وستارخان درآنجا بودند بتوپ بندند و این‌کار را نیز کردند، دیری نگذشت که‌جنگ بنهایت رسید ودانسته شد که توپ‌کارخودرا کرده‌است، دیوارشرقی بالاخانه ازچند جا سوراخ شده بود و تا چند سال بعد بالاخانهٔ مزبورتعمیرنشد و درهمان حال‌خود باقی بود. ومرحوم ستارخان میگفت تا بالاخانه را بتوپ

نبسته‌بودند امید نجات میرفت وچون گلوله‌های توپ خشت وخاکرا برسر ما ریخت و بیم آن میرفت که گلوله‌های توپ اطاق را برسرما خراب کند دیگرمجال تیراندازی برای ما باقی‌نماند،قاطرچیان ازسکوت ما استفاده کرده با چند نفردیگری وارد اطاق شده بعاجز کشی پرداختند .)

نگارنده وقتی بنزدیکی باغ رسیدم که‌صمدخان‌را برهنه برپشت روی قاطر انداخته بودند پیکرش بسیارسفیدوفربه بود،درروی سینهٔوی علامت سیاهی دیده‌میشد، گویا ازدود باروت بوده . احمدخان راطناب بپای انداخته‌روی زمین‌میکشیدند . من‌صورت صمدخان را بخوبی‌دیدم چنانکه گوئی اکنون هم درپیش چشمم مجسم است ولی صورت احمدخانرا نتوانستم بببینم .

جوان هفده وهجده ساله‌ئی‌رانیزدیدم که ارخالق‌قدك دربروعرقچین گلدوزی برسرداشت،حمالی بکول گرفته میبرد و کسی اورا نمیشناخت و مردم ازیکدیگرمیپرسیدند که این جوان کیست وچرا حمال اورا بکول گرفته میبرد تاآنکه دوسه نفر که اورا میشناختند گفتند : ستار قره‌داغی است چون زخمدار است بپای خود نمیتواند برود لذا حمال اورا بکول گرفته میبرد .

اسم ستار قره‌داغی آنروز شنیده شد ، چون جمعیت زیاد بود سبب شهرت وی گردید .

چون صمدخان واحمدخان را باآن‌حال فجیع بعالی‌قاپو بردند اندك رمقی داشتند که قاطرچیان ریخته با قمه و قداره قطعه‌قطعه‌شان کردند[1] و ستار را هم بزندان انداختند .

۱ـ صمدخان پسری داشت که اونیزموسوم بصمدخان بود، گویا پس‌از کشته‌شدن پدرش متولد شده بود،مشارالیه درایام جوانی مدتی درتهران درجزوسواران امیربهادر جنگ بود و خواهرش نیزدرحبالهٔ نکاح وی بود،درموقع قیام‌آذربایجان عموی صمدخان یعنی ✲



امیر بهادر جنگ (ص ۱۰)

ازآنجائیکه حاجی‌حسن را با برخی ازعلمای معروف‌شهر بواسطهٔ دائم‌الجماعه بودن ارتباطی‌درمیان بود بشفاعت یکی‌ازمعروفترین‌علما گویا مرحوم حاجی‌میرزاجواد ازحبس آزاد گردید.[۱]

وقوع‌این قضیه مخصوصاً زندانی بودن ستارخان حاجی‌حسن‌را بکلی ازپای درانداخت و خانه‌نشین کرد، گویند پس ازاین واقعه دیگر با کسی مراوده‌نداشت وتا روزمرگ متأثر بود.

فرار ستارخان اززندان نارین‌قلعه :

درشهر اردبیل قلعه‌ئی است بنام «نارین‌قلعه» که مقصرین مهم را سابقاً درآنجا حبس‌میکردند، مخصوصاً آن‌اشخاصیرا که محل‌ملاحظه‌بودند و احتمال داده میشد که روزی علم طغیان برافراخته وبرعلیه‌حکومت‌وقت قیام کرده بدعوی سلطنت برخیزند، ستارخان که نه دعوی سلطنت برسر داشت و نه صاحب ایل و عشیرتی بود که مستلزم سوء ظن دولت شود پس علت زندانی کردن وی درنارین‌قلعه چه بوده‌است هنوز برای نگارنده‌روشن نشده است ، حتی خود ستارخان هم نمیدانست که چرا اورا باردبیل برده

---

* کوچکترین‌پسران‌میرزامصطفی‌خان، مرحوم‌محمودخان‌درصف‌آزادیخواهان‌جای گرفت،در موقعیکه بیوك‌خان پسر رحیم‌خان اهررا بتصرف خود درآورده بودبا عده‌ئی زیاد برسروی تاخت و نزدیك بود که پسررحیم‌خان شکست خورد، تیری بر وی اصابت میکند که در همانجاازپای‌در میآید.

ودرموقع حکومت پیشه‌وری صمدخان پسر صمدخان چون حاضر نشد که با وی همکاری کند با دستیاری دیگرانش‌دستگیر کرده به تبریز آوردند وبا نهایت قساوت‌نخست پسر جوانش را درمقابل چشم وی تیرباران نموده بعد خود صمدخان را تیرباران کردند .

آقای آستارائی که درآن موقع‌حضورداشت برای‌بنده نقل کرد وقتیکه‌میخواستند صمدخان را پس‌از کشتن پسرش بقتلگاه ببرند،قدرت حرکت نداشت ودرحقیقت‌مرده‌بود.

۱ـ بنابروایت آقای حسین‌آقا فشنگچی ، حاجی‌میرزاجواد مرحوم بولیعهد‌نوشته بود که ستارصغیراست وحبس صغیردرشرع جایز نیست .

در نارین‌قلعه حبس کردند .

ستارخان بنابقول خود قریب دوسال درنارین‌قلعه محبوس بود ودر نهایت سختی روزگار میگذراند و کسی از چگونگی حال وی خبر نداشت، ستارخان میگفت چند ماهی در نارین قلعه برای من خیلی سخت میگرفتند ومجاز نبودم با هیچیك ازمحبوسین ملاقات کنم بعد بتدریج قدری درپاره‌ئی مواردمسامحت میکردندواجازت میدادند که بامحبوسین دیگر ملاقات و صحبت کنم .

تفصیل فرار کردن ستارخان را از نارین‌قلعه یگانه پسرش سرهنگ یدالله‌خان ازقول عموزادهٔ خود علی‌اکبرخان‌فرزندمرحوم‌مشهدی‌غفارخان برای بنده نوشته بود . چون نوشتهٔ مشارالیه تا اندازه‌ئی اغراق‌آمیز بود و با گفتهٔ خودستارخان قدری مباینت داشت لذاآنچه نگارنده وآقای یکانی ازخود ستارخان شنیده بودیم روی هم ریختیم که خلاصه و چکیدهٔ آن در اینجا نگاشته میشود .

ستارخان میگفت در اواخرایام محبوسی درنارین‌قلعه با هاشم نامی از ایل یورتچی قوجه‌بیگلو آشنا شدم و گاه گاهی با هم درددل میکردیم . مدتها حال بدین منوال گذشت‌ودرهای‌نجات ازهرطرف بروی ما بسته‌شده بود تاآنکه شبی هاشم پیش‌من آمد وبا مراعات نهایت‌احتیاط آهسته گفت: فردا شب را نخوابیده تا دمیدهٔ صبح بیدارباش . پرسیدم چرا ؟ گفت شاید خداوند وسیلهٔ نجاتی برای ما فراهم آورد. من باآنچه گفتهٔ اورا موردتوجه قرارندادم باوجوداین،آن شب را نخوابیدم، پس از نیمه‌شب بود که هاشم بسراغ‌من آمد و گفت برخیز که جای‌درنگ‌نیست، من‌خواه‌ناخواه‌برخاستم وبدنبال وی براه افتادم‌تارسیدیم‌بپای‌دیوارقلعه، دیدم طنابی‌ازدیوارآویزان

است، گفت زودسر طناب را بگیر که نجات خواهی یافت، گفتم چرا خودت این کاررا نمیکنی؟ گفت اگرمن جلوتر دست بطناب زنم دیگر بشما نوبت نخواهد رسید و کسی درفکرشما نخواهد بود، من متوکلا علی الله سرطناب را محکم گرفتم و مرا بالا کشیدند،چون برسر دیوار رسیدم و مأمورین نجات دیدند من هاشم نیستم کمی دلتنگ شدند ولی دیگر کاراز کار گذشته بود،من باز سرطناب را گرفته از آن طرف دیوار پائین آمدم بعد هاشم را نیز بهمان طریق نجات دادند . قدری دورتر از دیوارقلعه چند سواری حاضر بودند که ما را بترك خود کشیده بتاخت رفتند ومحمدقلیخان الارلو رئیس ایل الارلو نیزدرمیان سواران بود . مدتی درمیان ایل یورتچی و الارلو بودم که بخیال رفتن بمرند افتادم چون اسب نداشتم ناچار پیاده براه افتادم تاخودرا بمرند رساندم.

ستارقره‌داغی پس از آزادی ازحبس :

ستارقره‌داغی چون بشفاعت حاجی میرزاجواد مجتهد ازحبس آزاد شد رنج فراوانی که درحبس دیده بود بر کینه وانتقام‌جوئیش افزود ومصمم شد که هرقدر بتواند و ازدستش برآید با دولتیان ضدیت کند و بمخالفت ایشان برخیزد ولی وسیله‌ئی نداشت که بدان واسطه بمقصودخودنایل گردد، شب وروز برخود میپیچید ودربدست آوردن وسیله میکوشید تاآنکه سنین عمرش از بیست گذشت و درفنون سواری و تیراندازی مهارت پیدا کرد و بهرترتیبی بود اسب وتفنگی هم بدست آورد ،آنگاه بخیال یاغیگری افتاد و گاهی تأسی از یعقوب‌لیث هم میکرد ولی در رعایت طریق فتوت ومروت نیك میکوشید و نسبت بفقرا و ضعفا تاآنجا کـه میتوانست از دستگیری خودداری نمینمود. وچند بار باز گرفتاروزندانی شد ودرکارخودحیران بود، نمیدانست که باچه وسیله‌ئی میتواند قدم بسوی مطلوب خود بردارد تاآنکه

بخت بلندش بسوی مرد دلیری رهنمائی کرد که بشجاعت و فتوت معروف بود، آن شخص مرحوم میرزاحسینخان یکانی بودو بواسطهٔ وی با رضاقلیخان سرتیپ نیز آشنائی پیدا کرد. مشارالیه‌فرزند زالخان مذکور بود که‌دردست کرم کشته شد. نظر بخدماتی که خوانین یکان در جنگهای روس و ایران کرده بودند قراسورانی بین راه خوی وسلماس ومرند ازطرف دولت بایشان واگذارشده بود. درآن موقع‌ریاست قراسورانی راههای مزبور بارضاقلیخان بود،مشارالیه ستارخانرا مأمور کرد که در معیت میرزاحسین‌خان بمحافظت راه بپردازد.

ستارخان سالها درسراین خدمت بود و با نهایت جدیت وظیفهٔ خود را انجام میداد.آقای یکانی روزی برای بنده نقل کرد که میرزاحسین‌خان ستارخانرا اکیداً ازخوردن مسکرات منع کرده بود،مگروقتی ستارخان دریکان فرصتی بدست‌آورد که درغیاب میرزاحسین‌خان‌دماغ‌خودرا تر کند، لیوانی پرازشراب کرد هنوز نخورده بود که میرزاحسین‌خان ازدر درآمد، چون لیوان شرابرا پیش‌ستارخان دید گفت ستار مگر من بتو نگفته بودم که‌نبایدشراب‌بخوری؟! گفت خان بنده که شراب نمیخورم، گفت پس‌این چیست؟ گفت‌شیراست.خان‌سخت‌عصبانی‌شده گفت‌مگرشیرهم سرخ میشود؟! گفت‌قربان‌چون‌شمارادیدازخجالت‌سرخ‌شد.خان‌بی‌اختیارخندیدوباز گشت.

جسته‌جسته ستار قره‌داغی درمیان مردم شهرتی پیدا کرد و بدربار ولیعهد وقت مظفرالدین راه‌یافت ومدتی‌درجزوتفنگداران‌ولیعهدبودتاآنکه بلقب خانی ملقب گردید. پس ازمدتی بعلت نامعلومی عازم تهران گردید وچند ماهی درتهران بود که درجزوسواران حاکم خراسان بمشهد رفت و دراندك مدتی‌توجه حاکم را بخود جلب کرد، روزی برای دستگیری‌چند

تن ازسواران تر کمان مأمور گردید ولی نتوانست آنانرا پیدا کند، والی ازین مسئله دلتنگ شده بستارخان میگوید: مرد که آخر این تر کمانها کجا رفتند؟ ستارخان بدون آنکه ملاحظه‌ئی داشته باشد میگوید : مرد که زیر کلاهته. و از وی قهر کرده بتبریز مراجعت مینماید . ازین تاریخ ببعد ستارخان‌را مشهدی ستارخان میگفتند .

مشاجرهٔ ستارخان با رحیمخان چلبیانلو درزندان :

روایت از خود ستارخان است که میگفت وقتی از سوء اتفاقات، من با رحیمخان همزندان شدم . رحیمخان هر روز صبحگاهان زود ازخواب برمیخاست و پس از ادای فریضهٔ صبح با صدای بلند مشغول خواندن دعا میشد و خدا را بجان بیوک‌خان فرزند خودش سوگند میداد که کارهای او را روبراه کند ومارا نمیگذاشت که براحت بخوابیم. روزی با وی گفتم خان حق هم‌منزلی را مراعات فرمائید ومانع خواب وراحت یاران نشوید. چیزی نگفت ولی از سیمایش معلوم بود که از اعتراض من دل آزرده شده است . فردا نیزهمان ترتیب سابق را پیش گرفت، چون من ازخواب بیدارشدم دیدم رحیمخان باز با صدای بلند دعا را میخواند و ملاحظهٔ یاران را نمیکند . آجرپاره‌ئی که نزدیك من بود برداشته بسوی رحیمخان پرتاب کردم و گفتم احمق گوش خدا العیاذبالله کر نیست که اینهمه دادوفریاد راه انداخته‌ای! رحیمخان فوری ازجای خود برخاست و زندانبانرا صدا کرد و گفت امروز باید یا ستارازاینجا برود یا من ومحال است که من با وی دریکجا باشم ، پس از گفتگوی مفصلی محل اورا تغییردادند ومااز ین رهگذر آسوده شدیم.

چوب خوردن رضاقلیخان :

ستارخان بازروزی مورد تعقیب واقع میشود ودیگر نمیتواند درتبریز اقامت کند ، ناچارشبانه راه مرند را پیش گرفته نزد رضاقلیخان میرود، چون

رضاقلیخان ازقضیه مستحضرمیشود اورا بدهی ازییلاق کوهمشوروانه‌میدارد، حاکم وقت اطلاع پیدا میکند که ستارخان پیش رضاقلیخان رفته است، رضاقلیخان‌را به تبریزاحضار کرده محل‌ستارخانرا ازوی‌میپرسد،رضاقلیخان اظهاربی‌اطلاعی میکند، برطبق اصول معمولهٔ آن زمان بامر حاکم پای رضاقلیخان‌را بفلك میگذارند وآنقدرچوب میزنند که ناخنهای‌هردوپایش فرومیریزد ولی محل اختفای ستارخانرا بروزنمیدهد،این فتوت ومردانگی رضاقلیخان سبب نجات ستارخان گردید و پس از مدتی ستارخان هم ازپی کارخود رفت. بالجمله‌ستارخان روز بروزمشهورترومعروفترمیشد ولی‌هروقت که بیکارمیماند دست بکاری میزد که مجدداًقدم بتاریکستان زندان‌مینهاد و عاقبةالامر بشفاعت و وساطت این وآن‌مستخلص میشدبازشیوهٔ دیرینه را ازسرمیگرفت.[۱]

ستارخان درسامرا:

روزی مرحوم‌ستارخان قضیهٔعجیبی‌را که درسامرا بوی روی داده‌بود برای نگارنده روایت کرد که بنده نیزخلاصهٔآنرا دراینجا میآورم:

چون پس اززیارت‌عتبات عالیات وآستان‌بوسی‌حضرت‌امیرالمؤمنین بکاظمین باز گشتیم بعزم زیارت امامین همامین عازم سامرا شدیم،دربین راه ازرفقائی که‌بارها بسامرارفته‌بودندشنیدیم که‌ازخدام‌سامرا شکایت‌میکردند.

۱ــ قضیهٔ چوب‌خوردن رضاقلیخان و لطیفهٔ شیروشراب و چگونگی داخل شدن ستارخان بخدمت قراسورانی و تفصیل‌آمدن فرهاد بخانهٔ اسمعیل پسرحاجی حسن راآقای اسمعیل یکانی که اکنون رئیس دادگاه انتظامی عالی است برای بنده روایت کرده‌است، چون ستارخان سالها درمنزل ایشان در یکان وقتیکه جزو سواران قراسوران بود اقامت داشت ودرمعیت میرزاحسین‌خان برادرآقای یکانی مشغول انجام وظیفه بود لذاآقای یکانی بخوبی از حالات وی مستحضر بوده و بنده ازین لطف ایشان که چند فقره از پیش‌آمدها وکارهای زمان جوانی ستارخان را برای من گفتند نهایت امتنانرا دارم.

پس از آنکه بمقصد رسیدیم ومقدمات زیارت را ازغسل وتجدید وضو بجای آوردیم درنهایت خضوع و خشوع واردصحن مقدس شدیم ، قریب یکساعت که مشغول زیارت بودیم ، خدام این آستانرا ناپاکتر و بی‌ادب‌تر از آن یافتم که شنیده‌بودم، با چشم خود میدیدم که حرکات زوار را مسخره میکردند وسخنان کنایت‌آمیز بایشان میگفتند . من از این بی‌مبالاتی و هرزه‌درائی ایشان‌سخت برآشفتم وعنان تحمل ازدست‌داده بمحضرحضرت‌حجةالاسلام حاجی میرزاحسن شیرازی اعلی‌الله‌مقامه شتافتم وآنچه دیده وشنیده بودم بعرض رساندم . مرحوم حجةالاسلام ازشنیدن عرایض من باندازه‌ئی‌متأثر شد که‌آثارآن ازناصیهٔ حالش دیده میشد . چون انقلاب حال وی رادیدم ، چنان‌آتش‌انتقام در دلم افروخته شد که گفتم‌آیا اجازه میفرمائید که کسی ایشانرا بجزای اعمال خود برساند ؟ نگاهی برمن کرد و فرمود کو چنان مردی که چنین‌کاری ازدستش برآید. من پنداشتم که اجازت دادند. بدون درنگ ازحضورحجةالاسلام مرخص شدم ، اول کسیرا که از زوارتبریزدیدم مرحوم سیدحسین‌دشتگیر [1] بود ، رازدل با وی درمیان‌نهادم وقصهٔ تشرف‌خود را بمحضر حجةالاسلام باز گفتم . گفت از جان ودل حاضر جانفشانی هستم وچند نفرجوان رشید ازمیان زوارانتخاب کرده با چوب وشلاق واردصحن شدیم و بهریك از خدام که رسیدیم با چوب و شلاق و مشت‌و لگد تاآن اندازه که لازم بود،زدیم ونتیجهٔ قبایح اعمال‌وافعال‌ایشانرا کماهوحقه‌بآنان فهماندیم‌چنانکه یك‌تن‌از‌ایشان‌جان بسلامت‌بیرون‌نبرد . سروپاشکستگان بشکایت برخاستند و شرح قضیه را بوالی بغداد تلگراف کردند . والی هم

۱ـ سیدحسین که بعد بمکه هم‌مشرف شد یکی‌ازجوانمردان‌تبریز بود وازپهلوانان کشتی گیر بشمارمیرفت ، پدرش شخص عالم و امام جماعت محلهٔ خود بود .

امر اکید بدستگیری و تنبیه مرتکبین صادر کرد ولی خوشبختانه بادخالت مرحوم میرزای شیرازی هم قضیه بسود ما تمام گشت و هم خدام بجزای اعمال زشت و ناشایست خود رسیدند.

لطف حق با تو مداراها کند   چونکه ازحد بگذری رسوا کند

دومین سفرستارخان بعتبات عالیات :

درسال هزار وسیصد و نوزده قمری ستارخان مجدداً عازم زیارت کربلای معلی شد، دراین سال نگارنده بآستان بوسی ائمهٔ اطهارمشرف شده بود. در بین راه دو سه مرتبه اتفاق ملاقات با ستارخان روی داد، روزی ازپی شکار اسب میتاخت، اسبش از صدای تفنگ چنان بسختی رم خورد که ستارخان را ازپشت خود انداخت، بازوی ستارخان ازین افتادن سخت آزرده شد چنانکه بالاجبار چند روزی در دهی استراحت کرد.[1]

ستارخان درسلماس :

ستارخان چون در دفعهٔ دوم اززیارت عتبات مراجعت کرد، مصمم شد که دیگر دست از بیابان گردی بردارد واقدام بکاری کند که چندی روزگار خودرا بآسودگی بگذراند، دراین ایام که نام ستارخان درتبریز شهرتی بسزا یافته بود و هر کس کم وبیش از شجاعت و جسارت وی استحضار داشت و روزبروز باهمیت وی افزوده میشد هر کدام از مالکین مهم تبریز درصدد آن بودند که املاک خود را بدست همچو کسی بسپارند که از تطاول قطاع الطریق وشر استیلاجویان محفوظ ماند. تاآنکه یکی ازملاکین مهم

۱ـ شاید برخی از اشخاص که درفنون اسب سواری چندان مهارت ندارندافتادن ستارخان‌را ازروی‌اسب درآن موقع خرده گیرند وحمل برعدم مهارت وی درفنون‌سواری بنمایند ،ولی کسانیکه در فنون سواری استاد هستند ،بخوبی‌میدانند که در دوموقع‌افتادن از روی اسب دلیل عدم مهارت نیست : یکی‌آنکه اسب خودش بزمین برخورد و دیگری آنکه در موقع تاخت رم کند.

تبریزحاجی محمدتقی صراف مباشرت املاك خودرا درسلماس بعهدهٔ ستارخان واگذاشت .

ستارخان مدتی درنهایت خوبی و مهارت املاك مزبور را اداره کرد که هم موجبات رضایت مالك را فراهم آورد وهم رعیت را ازشر تاخت وتاز اشرارمصون داشت چنانکه درتمامت سلماس ونواحی آن شجاعت وی حکم ضرب المثل را یافت و چندین بار با راهزنان و استیلاجویان درآویخت و درهر بارآنانرا بشکست عظیم دچار کرد . عاقبة‌الامر ازاین کارنیز آزرده‌خاطر گشت و از مباشرت دست برداشت .

روی آوردن ستارخان بکسب :

طبع بلند ستارخان اورا اجازه نمیداد که روزگارخود را درملازمت دیگران بسر برد ومیخواست که درکارخودآزادباشد یا بخدمتی مأمور گردد که متضمن صلاح و نفع عموم بشود، ازآنجائیکه وضع حکومت آن روزرا با مزاج خود منافی میدید نمیخواست که در ادارات دولتی مستخدم بشود. درآن صدد برآمد که بکسب اشتغال ورزد وروزی خود را با کدیمین وعرق جبین بدست آورد . چون درشناختن عیب وحسن اسب مهارت عظیمی داشت تصمیم گرفت که بخرید وفروش اسب مبادرت ورزد و با دلالان اسب که در تبریز بنام (دشتگیر) معروفند مشاوره کرد، ایشان چنان صلاح دانستند که ستارخان نیز با ایشان شرکت کند ولی برای آنکه بشأن وی برنخورد در موقع خرید و فروش اسب درمیدان اسب فروشان حضور بهم نرساند مگر درمواقع ضرورت و هرروز سهم خود را ازسودیکه عاید میشود بردارد و تا زمان مشروطیت بدین‌کار مداومت میکرد وازاین کسب هم ناراضی نبود و شرکای وی نیز ازشرکت ستارخان رضایت داشتند زیرا از نام وی بیشتر

استفاده میکردند .

ستارخان درسالهای اخیردورهٔ استبداد کبیر:

ستارخان پس ازمراجعت ازآخرین مسافرت وتشرف بعتبات عالیات درتبریزاهمیت شایانی پیدا کرده بود،مخصوصاً دربین طبقهٔ جوانمردان که اورا بانظراحترام مینگریستند ومرافقتش راغنیمت میشمردند وسایر مردم نیز از کسبه و اصناف بدوستیش میبالیدند،سبب دوستی مردم با وی ازاین روی بود که درموقع لزوم حتی الامکان ازآنان جانبداری میکرد وازمساعدتهای لازم دریغ نمینمود . رفته رفته کاربجائی رسید که دیوانیبان نیزدربرخی از موارد از وی استعانت میجستند که ازآن جمله قضیهٔ حاجی میرزامحموداست که دراینجا آورده میشود :

حاجی محمدباقرتاجرباشی یکی از تجار محترم تبریزبود ،پسروی حاجی میرزامحمود که برای رسیدگی بپارهٔئی امورتجاری خود باروپارفته بود ،پس ازانجام امور مربوط بتجارت بایران مراجعت میکند، ازقضایای اتفاقیه درنزدیکی تبریز راهزنان بر وی میزنند وتمامت هست ونیست اورا بسرقت میبرند حتی بجامهٔئی که در تن داشت ابقا نکرده آنرا نیز بیرون میآورند. مشارالیه لخت وعریان بخانهٔ خود واردمیشود وماوقع رابمتصدیان اموراطلاع میدهد، سپس نامهٔشدیداللحنی بحکومت شهرنوشته ودرخاتمه علاوه میکند که مأمورین دولت بانهایت تأسف باید گفت که دراستقرارنظم و امنیت توجهی ندارند وازوظایف خود مستحضر نیستند،من مدتی که دراروپا بودم باغلب شهرها رفتم و ابداً بایك نفر دزد و یا راهزن مصادف نشدم ولی چون بایران بازگشتم مرا در نزدیکی شهری که مولدم بود لخت کردند و هرچه داشتم بکلی بردند،دریغ که متصدیان امورتوجهی باین مراتب ندارند.

پس از آنکه اقدامات مأمورین بجائی نرسید وازراهزنان خبری بدست نیامد ، بیگلر بیگی شهر ناچارشد که حل این مشکل رااز ستارخان بخواهد.

چون ستارخان از چگونگی مطلع میشود میگوید من آنچه لازم است از سعی و کوشش دریغ نخواهم کرد وامیدوارم که بهپیدا کردن دزدان موفق شوم.

ستارخان بفاصلهٔ دو روز کلیهٔ اموال مسروقه را با دو نفر از دزدان بگماشتگان بیگلر بیگی تحویل داده مورد تمجید و تکریم میگردد .

ازین گونه وقایع چند باراتفاق افتاده که با دخالت ستارخان فیصله یافته است،چون آوردن کلیهٔ آنها موجب اطناب وتطویل است لذا بدین یك فقره اکتفا میشود که گویند : مشتی نمونهٔ خرواری است .

نگارنده خلاصهٔ ترجمهٔ حال ستارخان را ازریعان جوانی تاسال ۱۳۲٤ قمری تاآنجا که اطلاع داشت بعرض خوانندگان محترم رساند،اگر از باب بصیرت بلغزشی درآن متوجه شدند امیداست که با نظر اغماض درآن بنگرند نه با نظر ایراد .

صفات پسندیده وخصایل ستودهٔ ستارخان :

شجاعت ورشادت ـ این دوصفت ستوده باندازهٔ ئی دروی مشهود بود که درمیان مردم حکم ضرب المثل پیدا کرده بود .

عزم واراده ـ هرگز در عزم و ارادهٔ وی سستی روی نمیداد همواره مانند کوه آهنین درعزم خود پایدار بود و تندباد حوادث نمیتوانست اوراازعزم و ارادهٔ خود منصرف کند .

مهارت درفنون جنگ ـ هرچند درصف نظام داخل نشده بود ولی در سایهٔ کثرت ممارست دراولین نظر غالب ومغلوبرا ازهم تشخیص میداد .

مراعات احتیاط ـ باوجودآنهمه دلیری، لازمهٔ احتیاط را هرگزاز

دست نمیداد مگر درموارد خاص که محلی برای احتیاط باقی نمیماند .

درست‌قولی - درسرقول خود تا پای جان ایستادگی میکردواحترام قول خود را حتی‌المقدور منظور میداشت .

حق‌شناسی - حق‌شناسی راتاآخرین نقطهٔ امکان فرض ذمهٔ خودمیدانست، چنانکه اگر کسی وقتی نسبت باو نکوئی کرده بودهیچوقت آنرا فراموش نمیکرد وهمیشه از وی شکرگزاری مینمود .

گذشت‌واغماض - شخص کین‌توزی نبود و کینهٔ کسی‌را ذخیرهٔ دل قرار نمیداد و بمحض اعتذار از گذشته صرفنظر میکرد .

یاددوستان - هرگز ازیاد دوستان قدیمی خود غفلت نمیورزید و بطوری درین باب وفادار بود که درموقع سرداری که نامش تمام ایرانرا فرا گرفته بود ، دوستان‌قدیمی‌خود را که در طبقهٔ سوم بودند فراموش نمیکرد و حق دوستی را بطرز مطلوب بجا میآورد .

تعصب - روحاً شخص متعصبی بود، مخصوصاً نسبت بمردم محلهٔ امیرخیز تعصب فوق‌العاده‌ای داشت ودراینمورد حکایاتی‌درنظر است که‌آوردن آنهاما را ازمقصود بازمیدارد .

انصاف‌ومروت - غالباً میگفت انصاف چیزخوبی است هرکه انصاف ندارد ایمان ندارد و هرکه مروت ندارد انسان نیست .

اعتمادبنفس - بقدری بخود اعتماد داشت که ابداً بارکان استقامت وی تزلزل راه نمییافت و اگرپنجاه نفر بوی حمله میکردند ازجای خود حرکت نمیکرد و چندین مرتبه دیده شد که به تنهائی درمقابل ده‌ها نفر ایستادگی ومقاومت نمود .

حب‌وطن - ایرانرا تاحد پرستش دوست میداشت و باستقلال آن

از دل وجان علاقمند بود .

تدین - بردین اسلام ومذهب تشیع وائمهٔ اطهار(ع) فوق العاده عقیدت داشت ومخصوصاً حضرت امیررا باایمان راسخ مقدراحوال جهانیان میدانست و اغلب بحضرت ابوالفضل سوگند یاد میکرد ودرمجالس عزاداری حضرت سیدالشهداء حاضر میشد وخودش نیزمجلس عزاداری برپای میکرد .

عقیدهٔ خاص - راجع بگلولهٔ اجل ازته دل معتقد بود ودراین باب میگفت:«هر گلوله‌ای سبب قتل آدم نمیشود، گلولهٔ اجل غیرازین گلوله‌هاست، و اگر کسی درخانهٔ خود هم باشد نمیتواند خود را از گلولهٔ اجل محفوظ بدارد.» وتا روزمرگ در روی همین عقیدهٔ ثابت وراسخ بود .

اعتماد بر حمت خداوند - میگفت درمقابل رحمت خداوندی گناهان ما هرقدرهم بیرون از حد وحصر باشد ارزش واهمیت ندارد و این بیت را شکسته و بسته میخواند :

چو دریای رحمت تلاطم کند   گنه صاحب خویش را گم کند

اعتذار :

چون سر گذشت دورهٔ اول زندگانی مرحوم ستارخان سردارملی تا زمان مشروطیت باستثنای یکی دوفقره تاریخ معینی نداشته است که باستناد آن مراعات ترتیب منظور گردد ، بنابراین اگر تقدم و تأخری در تاریخ سوانح زندگانی وی روی داده باشد، یقین است که خداوندان خبرت بر بنده خرده نگرفته و اعتذار موجه بنده را مورد توجه قرار خواهند داد .

فصل دوم

ستارخان در صف آزادیخواهان

ما بخوبی میدانیم که مرحوم ستارخان یامشهدی ستار قره‌داغی هرگز قدم بمکتب نگذاشته و درس نخوانده بود ، چنانکه الف از با نمیشناخت و ازمزایای مشروطه چیزی نمیدانست زیرا نه سواد داشت که کتاب وروزنامه بخواند و نه پول داشت که بممالك مشروطه مسافرت کرده ازچگونگی و وضع زندگانی مردم کشورهای مزبور مستحضر گردد، مردی بود عامی وبیسواد محض ولی با هوش و مستعد و همین قدر میدانست که ظلم بد است و عدل خوب . پس چرا در صف آزادگان جای گزید و ازسعی و کوشش وبذل مال وجان درپیشرفت مشروطه کوتاهی ودریغ نورزید وباصمیمیت فوق‌التصوری بجانفشانی پرداخت وکاری کرد که موجب حیرت عموم گردید ؟ !

بعقیدهٔ نگارنده سائق ومحرك واقعی ستارخان تعدیات حق‌شکنانه و تجاوزات ظالمانهٔ مأمورین خونخوار و دنی طبع وپول‌پرست دولت قاجار بود که بخود وخانوادهٔ ستارخان رسیده بودوخودستارخان بارهامزهٔ جان گزای مظالم عمال دولت را چنانچه بایستی چشیده بود که این بنده چندفقره از آن مظالم راکه دیده وشنیده‌ام باطلاع قارئین محترم میرسانم :

۱ـ تعدیات بی‌پایان و خودسریهای بینهایت کارکنان درآن زمان یعنی دردورهٔ استبداد «کالشمس فی‌رابعة‌النهار» براحدی پوشیده نبوده که مستلزم شرح و توضیح باشد . اغلب مأمورین دولت از مزایای انسانیت بکلی محروم بودند و تا میتوانستند دست از ظلم و اجحاف برنمیداشتند وبدبختی مردم را ازهرحیث فراهم میآوردند و خود ستارخان نیز ازاین نعمت بیدریغ! حظ



حاج میرزا جواد مجتهد (ص۲۵)

وافرونصیب کامل داشت وازاین گونه بی‌اعتدالیها که هرروزدرتزایدبودحس انتقامی دردل وی تولید میشد .

۲ـ قضیهٔ ناگواراسمعیل‌خان بود که همواره ورد زبانش بود ومیگفت دریغ که چنین مرد هنرمند و دلیریرا بدون آنکه تحقیقاتی دربارهٔ او بعمل آورند بدست میرغضب سپرده وسرش راازبدن جدا کردند وازین پیش آمد ، مرحوم حاجی حسن پدرستارخان باندازه‌ئی متأثر بود که تا حیات داشت همیشه میگفت باید ستار انتقام اسمعیل را از عمال دولت قاجار بگیرد و ستارخان نیز متعهد شده بود که در این خصوص هرچه از دستش برآید دریغ نکند .

۳ـ زندانی شدن خود ستارخان با وجود حداثت سن دروقعهٔ کشته شدن صمدخان واحمدخان که مدتی درآن تاریک‌خانه گرفتارزجروشکنجه بود و اگر وساطت مرحوم حاجی میرزا جواد دربین نبود باحتمال قریب بیقین بدرود زندگی میکرد .

٤ـ نفی وحبس ستارخان درنارین‌قلعهٔ اردبیل که مدت مدیدی دور ازخانوادهٔخود درآنجا گرفتار هرگونه عذاب جسمانی وروحانی بود .

٥ـ فراری بودن وی چندسالی که ملجأ ومأوای‌اوعبارت بودازقلل جبال وحشت‌خیزوقعرغارهای‌هول‌انگیز،ونمیتوانست ازبیم مأمورین دولت روی‌خانه یاشهرخود را ببیند وتمام‌آن مدترا بیابان گرد وصحرانورد بود .

٦ـ بیداد وحشیانه وجان فرسائی که ازناحیهٔ مأمورین دولتی‌دربارهٔ یکی از بهترین و عزیزترین دوستان وی از روی اشتباه بعمل آمد ووقتی مأمورین باشتباه خود پی‌بردند که‌کارازکار گذشته بود وآن مرد غیوردیگر انگشتی‌در دست نداشت. وقتی که ستارخان ازین قضیهٔ ناگوارمستحضرشد

باندازه‌ئی منقلب و متأثر گردید که اشك از دیدگانش جاری شد و دست بدرگاه خداوندی برداشت و گفت خدایاترا بفرق شکافتهٔ امیرالمؤمنین قسم میدهم مرا آن قدر زنده بدار که انتقام این پاك سرشت را ازین نامردان زشت کردار و خونخوار بگیرم .

حقاً وعدلا هریك ازین ابتلاآت به تنهائی کافی بود که ستارخانرا بمخالفت و دشمنی دولت قاجار وعمال زشت کردارش برانگیزد تا چه رسد بگرفتاریهای دیگری که برخود و خانوادهٔ وی ازمأمورین دولت روی داده و میداد .

ستارخان بنابرآنچه خودش میگفت پیوسته شب وروز منتظر فرصت بود که دست از آستین انتقام برآورده با دولتیان بستیزوآویز پردازد لذا همینکه دید ملت ایران ازمظالم دولتیان بتنگ آمده وکاسهٔ صبروتحمل ایشان لبریز شده‌است ومیخواهند که بساط استبدادرا ازایران برچیده بیرق مشروطیت برافرازند، بیدرنگ درصف آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان جای گرفت .

برخی ازمجاهدین وآزادیخواهان که ازنیات باطنی وی مستحضر نبودند اظهارات اورا راجع بفداکاری درراه مشروطه‌با تردیدتلقی میکردندتا آنکه قضیهٔ اسف انگیز ۱۲ ذیحجهٔ ۱۳۲۵ بمیان آمد و هرگونه شك و تردید را ازمیان برداشت زیرا ستارخان دراین قضیه دوش بدوش مجاهدین جنگ میکرد .

مراجعت نابهنگام سیدهاشم به تبریز :

پس ازآنکه‌سیدهاشم‌رابجرم‌حرکات‌خودسرانه‌ومستبدانه وبدرفتاری با میرزاحسین واعظ درتاریخ۲۸شعبان ۱۳۲٤ازتبریز بیرون کردندمتأسفانه انجمن .درموقع انتخابات‌نظر بخدمات سابقهٔ وی درآغازمشروطیت وسایل

انتخاب ویرا بهرطوری بود فراهم آورد واعتبارنامهٔ اورا هم تلگرافی بمجلس مخابره کرد. سیدهاشم نیز وکالترا پذیرفت ودوسه بارهم درجلسات مجلس حضور بهمرسانید و در مذاکرات مجلس اشتراك نمود. هنوز چهار ماه از تبعید وی نگذشته بود که بدون تحصیل اجازه از مجلس ،ازتهران خارج و در هفتم محرم ۱۳۲۵ وارد تبریـز شد. انجمن خواه و نخواه صلاح درآن دید که با وی ازدرخصومت برنیاید، لذااورا بااعزازواکرام بانجمن آورده بعضویتش پذیرفتند وچون سیدهاشم باردیگردرانجمن قرار گرفت درصورت ظاهر با اعضای انجمن بنای همراهی و دوستی گذاشت ولی در باطن با سرجنبانان محلهٔدوهچی مشغول مذاکرات محرمانه برعلیه مشروطه خواهان گردید تاآنکه قضیهٔ شترقربانی بمیان آمد ومردم کمابیش به نیات باطنی وی پی بردند وتفصیل آن بدینگونه است که ذیلا نوشته میشود :

قضیهٔ شترقربانی ونخستین جنگ دربین تبریزیان :

پیش ازمشروطیت دراغلب شهرهای مهم ایران مخصوصاً درتهران وتبریز که شاه وولیعهدنشین بودچندروز بعیدقربان مانده علی الرسم بااستحضاردولتیان شتری را با تکلفات فوق العاده میآراستند وآن حیوان بیزبان را با وضع و ترتیب خاص در کوچه و بازار میگردانیدند و در روز عید قربان آنرا نحر کرده سرشرا به پیشگاه شاه یا ولیعهد برده خلعت وانعامی دریافت میکردند.

انجمن درآن سال ازین شترآرائی ممانعت کرد،ولی سیدهاشم بترویجش پرداخت تاآنکه روزعیدقربان سردستههای محلهٔ دوهچی وسرخاب شتری خریده با وضع سابق برو دوشش بیاراستند و درمقابل بقعهٔ سیدحمزه نحر کرده سرش را بخدمت سیدهاشم برده مورد تفقد گشتند. چاقوکشان دوهچی و سرخاب چون دیدند کسی بمزاحمت ایشان برنخاست متأسفانـه ایشان

بمزاحمت وآزار مردم برخاستند وکار را بجائی رساندند که روزجمعه ۱۲ ذیحجه زدوخوردشدیدی دربین مجاهدین و سرکشان دوه‌چی وسرخاب روی داد. این جنگ اولین اختلاف وخصومت شدیدی بود که دربین مردم تبریز روی داد وجمعی ازطرفین دراین جنگ کشته شدند که یکی از آنان مرحوم حاجی خلیل فرش‌فروش بود. مشارالیه یکی ازتجار محترم ومجاهدین غیور و دلیر بود که تیری بمغزش خورد ودرحال جان سپرد .

این اختلاف روزبروز برشدت خود افزود تاآنکه بتصویب انجمن ایالتی مرحوم اجلال‌الملك که در ۳۰ شوال بعضویت انجمن انتخاب شده بود بریاست نظمیه منصوب گردید ومشارالیه توانست موقتاً این آتش‌سوزان را خاموش کند .

ستارخان وباقرخان درسرخدمت :

چون همراهی ستارخان دراین جنگ برهمه معلوم گردید وهرکس بخوبی ملتفت شد که ستارخان آنچه میگفت ازروی راستی و درستی بوده انجمن صلاح درآن دید که ستارخان وباقرخان هردو بخدمات دولتی منصوب گردند لذا اجلال‌الملك ایشانرا بخدمت پذیرفت بشرط اینکه هرکدام ده نفرسوارمسلح حاضرکرده بنام امنیه مشغول خدمت باشند .

پس از چند ماه روزی ستارخان در انجمن ایالتی نزد بنده آمد و اظهار کرد که اجلال‌الملك مرا ازخدمت اخراج کرد. (من درآن وقت عضو انجمن بودم.) گفتم دلتنگ مباش، تا یکساعت دیگر اجلال‌الملك بانجمن خواهد آمد من از ایشان خواهش میکنم که‌شمارا باز بخدمت بپذیرد چون اجلال‌الملك بانجمن آمدعلت اخراج ستارخانرا ازایشان پرسیدم. گفت سوارانش مرتب ومنظم نیستند. گفتم باستارخان و باقرخان بهتر آن‌است که قدری باملایمت

رفتار کنید که دل آزرده و مأیوس نشوند. مشارالیه مقصود مرا متوجه‌شده ستارخان را خواست و از وی دلجوئی کرد و گفت از فردا درسرخدمت حاضر باشید.

مرحوم ستارخان از این وساطت بنده همیشه اظهار امتنان میکرد واین یکی ازخصایص و خصائل او بود که هیچوقت نیکی ناچیزی را نیز فراموش نمیکرد.

تأسیس انجمن حقیقت:

روز بروز آثارنگرانی بیشتر نمودار میشد وعلائم اختلاف در بین‌مردم ساعت بساعت متزاید میگشت واشخاص بصیرازعاقبت امراندیشناك بودند، باوجود این کارآگاهان نوعی حرکت میکردند که بهانه بدست مخالفان ندهند و اغلب اوقات خود را درتزاید عدهٔ انجمن‌های ملی صرف میکردند ودرهرمحله انجمنی باسامی مختلف دایرمیشد ازجملهٔ آنها انجمن حقیقت بود که درمحلهٔ امیرخیز باهتمام اشخاص ذیل تأسیس شد:

حاجی‌میرزاعلی‌اکبرمجاهد ـ میرآقا حسینی ـ کربلائی‌حسین‌آقا فشنگچی[1] ـ میرزامحمود اسکوئی ـ مشهدی میرزاعلی ـ حاجی‌اسمعیل امیرخیزی وچند نفردیگر که اسامی‌ایشان فراموش شده است واین‌انجمن حقیقت‌همان‌انجمنی‌است که بالاخره‌مرکزعملیات‌ستارخان وسایرمجاهدین گردیدوخود ستارخان نیزعضویت افتخاری این انجمن را داشت که‌بمعرفی مرحوم میرآقا حسینی و این بنده بعضویت پذیرفته شده بود.

تأسیس انجمن اسلامیه در محلهٔ دوه‌چی:

دیری‌نگذشته‌بود که‌میرهاشم‌بازدرانجمن‌ایالتی‌درحل‌وعقدامورد‌خالت

۱ـ آقای حسین‌آقا معروف به فشنگچی‌همان مدیرروزنامهٔ تبریزاست که امروز به تبریزی معروف است.

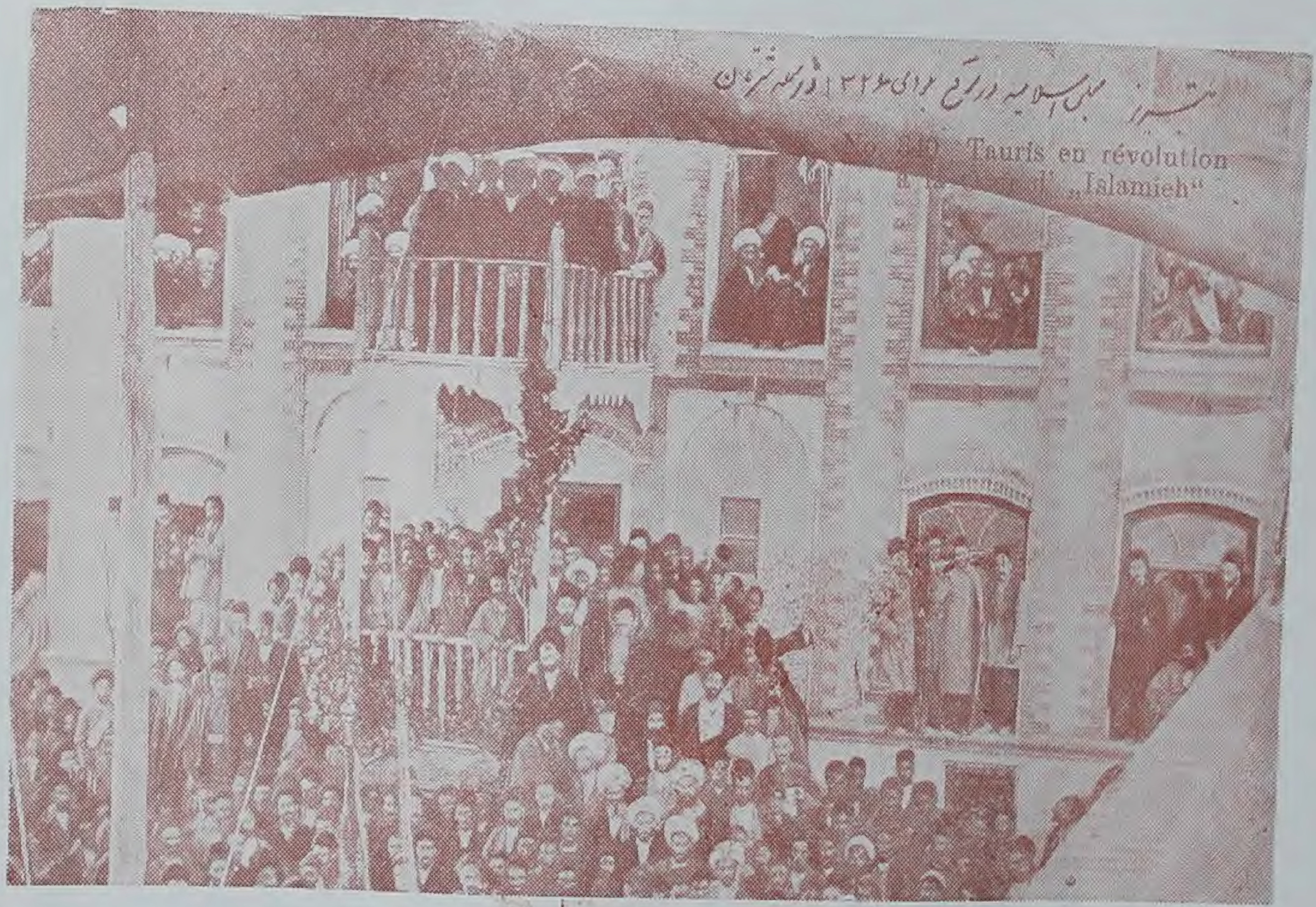
میکرد وسایر اعضای انجمن هم از ناچاری با وی موافقت میکردند و نمیخواستند اسباب دلتنگی او را فراهم بیاورند که مبادا دست بکاری زند که مجدداً زدوخوردی بین محلات روی دهد. میرهاشم ازسکوت اعضای انجمن استفاده کرده محرمانه درصدد تهیهٔ وسایل لازمه و تزیید پیروان خود برآمد تا درموقع خود موفق بانجام دستورشود و کمی نگذشت که انجمنی بنام (انجمن اسلامیه) درمحلهٔ دوهچی مقابل بازارچهٔ سرخاب تأسیس کرد که غالب اعضای آن ازسادات ارزیل وهممسلکان خوداو بودند و گذشت زمان بالاخره برهمه کس روشن کرد که چرا میرهاشم انجمن مزبوررا بانجمن اسلامیه موسوم کرده واین انجمن که بعداً بنام انجمن اسلامی موسوم گردید تا شب هفدهم رمضان دایر بود وخواهیم دید که چه کارها کرد.

عید نوروز :

روز شنبه ۱۸ صفر ۱۳۲۶ نخستین روز عید فیروز نوروز اعضای انجمن ایالتی از طلوع آفتاب درانجمن ایالتی برای پذیرائی حضورداشتند. اجلال الملك رئیس نظمیه و بلدیه با افراد نظمیه و اجزای بلدیه بانجمن آمدند، درحقیقت اجلال الملك درعرض مدت کوتاهی لیاقت فوق العاده‌ئی از خود نشان داده بود. چنانکه تا آنروز افراد نظمیه چه ازحیث لباس وچه ازحیث نظم وانتظام دارای چنان وضعی نبودند. خدمات اجلال الملك ازهر حیث مورد تقدیروتمجید حاضرین گردید.

عزل میرزاآقا اصفهانی از وکالت :

روزشنبه ۹ ربیع الاول ۱۳۲۶ درانجمن ایالتی با حضورچند نفراز نمایندگان انجمن‌های ملی دربارهٔ وکالت میرزاآقا اصفهانی مذاکراتی دربین بود. نمایندگان انجمنهای مزبور میگفتند که از طرف انجمن‌های ملی



عکسی از انجمن اسلامیه (ص۳۰)

دربارهٔ عزل میرزا آقااصفهانی بمجلس شورایملی مخابره شده است . چون انحراف وی ازوظایف وکالت بتحقیق پیوسته است لذا ازانجمن ایالتی نیز متمنی است که تلگرافی در عزل وی بمجلس شورایملی مخابره نمایند . انجمن ایالتی مسؤول ایشانرا پذیرفته تلگراف ذیل را مخابره کرد .

متن تلگراف :

« تهران توسط و کلای فخام آذربایجان ـ ساحت مقدس دارالشورای کبری، میرزا آقااصفهانی که بغیر استحقاق وازراه خدعه وجلب توجه عوام خودرا مجاهدجلوه داده و بلباس مشروطه خواهی ووطنپرستی ملبس و بهر ترتیب وحیله که بوده است خودرا داخل و کلای محترم آذربایجان نموده بعلاوهٔ اینکه سیئات سوابق اعمال اوپرده بردار نیست این ایام مفاسدافکاروخیانتهای مشارالیه نسبت بعمل وکالت وعالم مشروطیت وملت ودولت بدرجهٔ ثبوت رسیده است، ازطرف عموم اهالی وانجمن های محترم آذربایجان درخلع اوازمقام منیع وکالت تلگرافها مخابره شده ، استدعااز و کلای فخام دارالشورای کبری اینکه ازاین تاریخ که ۹ ربیع الاول است مشارالیه رابسمت وکالت ملت آذربایجان بدارالشورای کبری نپذیرند ، انشاءالله یك نفرشخص صحیح العقیدهٔ امین متدین عاجلا منتخب ودرعوض او گسیل دارالشوری خواهدشد. انجمن ایالتی آذربایجان»

عضویت نگارنده اسمعیل امیرخیزی درانجمن ایالتی :

روز دوم ربیع الاول ۱۳۲۶ در انجمن ایالتی مرحوم شیخ اسمعیل هشترودی نطقی راجع به نگارنده ایراد فرمودند که شایستهٔ بزرگواری ایشان بود نه درخور لیاقت بنده و در روزنامهٔ انجمن شمارهٔ (۱۰) مندرج است و وکالت بنده را ازطرف اهالی اردبیل بیان کردند وآنچه ازطرف انجمن ولایتی اردبیل ونایب الحکومهٔ آنجا نوشته شده بود درانجمن قرائت گردید.

چون اعضای انجمن نگارنده را بیش از آنچه بوده است ستودند لذا نوشتن تفصیل حسن استقبال ایشانرا در اینجا جایز ندیده و بدین مختصر کفایت نمودم.

نیابت ایالت حاجی نظام‌الدوله رئیس قشون آذربایجان :

از آنجائیکه شاهزاده مقتدرالدوله که ازطرف فرمانفرما والی سابق آذربیجان سمت نایب‌الایالگی داشت و نمیتوانست از عهدهٔ مأموریت خود برآید ومخبرالسلطنه هم که برای ایالت آذربایجان معین شده بود هنوزدر تهران اقامت داشت، اوضاع رفته‌رفته خرابتر شد وازهرطرف شکایتهای گوناگون بانجمن میرسید بالاخره اعضای انجمن صلاح درآن دیدند که با وکلای آذربایجان بمخابرات حضوری پردازند.

حسب‌المقرر روزپنجشنبه ۲۱ ربیع‌الاول مخابرات حضوری آغازشد. نخست اعضای انجمن چگونگی اوضاع آذربایجان را از قبیل بی کفایتی نایب‌الایاله و تعدیـات و شرارت اشرار و تسلط شاهسونها و قتل و غارت ایشان و عدم حرکت مخبرالسلطنه والی آذربایجان بطرز شکایت نامه‌ئی مخابره کردند.

و وکلای آذربایجان در جواب گفتند که آقای مخبرالسلطنه تا دو هفتهٔ دیگر وارد تبریز میشود حال که مقتدرالدوله از عهدهٔ رفع اغتشاش برنمیآید بنظرما بهتراست که آقای حاجی نظام‌الدوله که ریاست قشون هم بااوست نیابت ایالت را نیز قبول فرمایند.

حاجی نظام‌الدوله نخست ببهانهٔ کسالت مزاج ازپذیرفتن نیابت ایالت امتناع ورزید. ولی وکلای آذربایجان دست‌بردارنشدند وبشخص وی که در تلگرافخانه حضورداشت تلگرافی مخابره کرده واورا بخدمت تشویق وتحریص نمودند واونیز بناچار قبول کرد وازآن روز حاجی نظام‌الدوله دارای دوشغل

عظیم شد: ریاست قشون ونیابت ایالت.

فصل سوم

فرار رحیم خان چلبیانلو از تهران

رحیم خان نصرة السلطان یاسردار نصرت که قریب سی سال ریاست ایل چلبیانلورا داشت یکی ازسر کردگان معروف آذربایجان بود که درقساوت وشقاوت وبیرحمی وخونخواری کسی را قرین خود نمیدانست. مشارالیه در موقع رفتن محمدعلی شاه بتهران درعداد ملتزمین رکاب بود.

درماه ربیع الثانی ۱۳۲۵ پسرارشد وی بیوک خان درقره داغ بنای تاخت وتاز وقتل وغارت گذاشت، دراثر شکایت انجمن وپافشاری وکلای آذربایجان رحیم خان درتهران محبوس گردید. ولی درقضیهٔ توپخانه بانیرنگی ازحبس آزاد شد. مرحوم طباطبائی اورا باخود بمجلس شوری برد، رحیم خان درمجلس بازبانی آمیخته بترکی وفارسی سخنانی گفت وشیرین کاریهائی کرد که مورد توجه برخی ازمجلسیان گردید. مشارالیه بعدازاین پیش آمد برات آزادی بدست آورد مشروط براینکه ازتهران خارج نشود ولی رحیم خان بدون آنکه پای بند شرط وعهد شود درماه ربیع الاول ۱۳۲۶ ازتهران فرار کرد یااینکه فرارش دادند، عازم آذربایجان گردید و راپرتی هم توسط تلگرافخانه بانجمن رسید که رحیم خان ۱۷ ربیع الاول ازتهران فرار ودربین راه سیم تلگرافرا قطع نمود.

نامهٔ رحیم خان بانجمن ایالتی:

روزسه شنبه ٤ ربیع الثانی درانجمن ایالتی آذربایجان موضوع مذاکره عبارت ازنامه ئی بود که رحیم خان ازقریهٔ اسبلان نوشته بود، ملخص نامه مبنی براین بود که: (من ازاعمال گذشتهٔ خود نادم هستم وخیال دارم که به تبریز

آمده با ملت ومشروطه همراهی کنم، خواهشمندم درصورت موافقت یکی از آقایان اعضای انجمن مقدس را به اسبلان بفرستید تا باتفاق وی بشرف حضور نایل شوم.) پس از مذاکرات مفصل رأی اکثریت براین قرار گرفت که چندنفر از اعضای انجمن ایالتی باچندنفر از اعضای انجمن های دیگر باسبلان رفته رحیم خانرا باخودشان بتبریز بیاورند. برحسب تصویب انجمن ایالتی چند نفر از آقایان مزبور بقریهٔ اسبلان که در دو سه فرسخی تبریز است رفته با رحیم خان عهد وپیمانی بسته روزپنجشنبه ٦ ربیع الثانی رحیم خان را به تبریز آوردند[1].

رحیم خان درانجمن ایالتی:

روزپنجشنبه ۹ ربیع الثانی رحیم خان درانجمن ایالتی حضور بهمرسانید، پس از بجای آوردن مراسم معمولی سخن ازهمراهی وخدمتگزاری بملت ومشروطه بمیان آورد و گفت امروز دردوسرحد شما رشتهٔ نظم وانتظام گسیخته شده، یکی سرحد بیلاسوار است ودیگری حدود ارومیه وساوجبلاغ، چون من ازصمیم قلب می خواهم بعدازاین بملت ومملکت خدمت کنم هر کدام ازاین دونقطه را که مهمتر ومشکل تر میدانید بدین غلام پیرمحول فرمائید تا در اندک مدتی بحول وقوهٔ الهی متمردین را بجزای عمل خود رسانده وخاطر اولیای دولت وامنای ملت را ازین بابت آسوده دارم.

از بسکه ازاینگونه سخنان زراندود درانجمن گفت اعضای انجمن هم شیفتهٔ بیانات او شده گمان کردند که رحیم خان بزودی ریشهٔ اشراررا کنده وآذربایجان را ساحت بهشت برین خواهدساخت.

ازآنجائی که رحیم خان یکی ازسرکردگان باکفایت وجسورومعروف آذربایجان بود سخنان وی اعم از راست ودروغ در دلهای انجمنیان تأثیر

۱ــ رحیم خان با دویست وپنجاه نفرسوار وارد تبریزشد.



مخبرالسلطنه باجمعی ازاطرافیان (ص۳۵)

خاصی بخشید و بر این عزم وهمت وی آفرین خواندند ودرعالم خود یقین کردند که رحیم خان بزودی موجبات آسایش را ازهرجهت فراهم خواهد ساخت.

ورود مخبرالسلطنه به تبریز:

مرحوم مهدیقلی خان مخبرالسلطنه که برای فرمانفرمائی آذربایجان معین ومنتخب شده بود در اواخرماه ربیع الاول ۱۳۲۶ ازتهران حرکت کرده ازراه روسیه عازم آذربایجان گردید.

روزشنبه هشتم ربیع الثانی که روز ورود ایشان به تبریز بود مراسم استقبال شایانی ازطرف انجمن ایالتی وسایر ادارات بعمل آمده بود، سه ساعت بغروب مانده مخبرالسلطنه بکنارپل آجی یعنی محلی که مراسم پذیرائی واستقبال درآنجا بعمل آمده بود درمقابل یکی ازچادرهائی که حاج نظام السلطنه ومیرزا محمدعلیخان تربیت درآنجا ایستاده بودند پیاده شد بدون آنکه متوجه این نکته شود که شاید اعضای انجمن ازین پیش آمد مکدرشوند.

بصیرالسلطنه رئیس انجمن بتصوراینکه شاید مخبرالسلطنه احترامات انجمن را منظور نداشته بدون آنکه با ایشان ملاقات کند بشهرمراجعت نمود واعضای انجمن نیزاز وی تبعیت کرده بشهر باز گشتند ودرانجمن تشکیل جلسه داده دراین باب مشغول مذاکره شدند. مرحوم تربیت چون ازقضیه مستحضرمیشود چگونگی را بمخبرالسلطنه اطلاع میدهد. مخبرالسلطنه برای آنکه دراول ورودخود بشهراعضای انجمن را ازخود رنجیده نکند باتفاق مرحوم تربیت بانجمن آمده وبا بیانات مفصل خود آزرده دلانرا دل بدست آورد ومرحوم شریفزاده نیز نطقی کرد که بکلی هرگونه توهمی که روی داده بود مرتفع گردید وبصیرالسلطنه رئیس انجمن هم نطق مختصری کرد که خلاصهٔ آن عبارت بود ازاینکه: جا دارد امروزاهالی آذربایجان بحکومت خودشان ببالند که مثل حضرتعالی شخص متمدن سلیم النفسی سرپرست دارند وسخنان

خودرا بدین بیت خاتمه داد.

گر خون دلم خوری زدستت ندهم زیرا که بخون دل بدست آمده‌ای

ومرحوم تربیت نیز شمه‌ئی از فضایل ومناقب مخبرالسلطنه‌را بیان کرد ومجلس بخوشی خاتمه یافت.

مخبرالسلطنه‌ازفردای روز ورودشروع بحل وعقد امور کرد وازجمله کارهای مهمی که بایستی هرچه زودتر انجام داده‌شود وازتهران نیز دراین باب تأکیدمی‌شد تهیه‌واعزام اردو برای دفع متمردین بود وآن روزدرتبریز کسی که بتواندریاست اردورادرعهده کند بغیر ازرحیم‌خان کس دیگری بنظر نمی‌رسید، مخبرالسلطنه پس از شور بااعضای انجمن رحیم‌خان را احضار کرد وباوی دربارهٔ تهیهٔ اردو مذاکره کرد. رحیم‌خان هم چنانکه اعضای انجمن‌را فریب داده بود، مخبرالسلطنه‌رانیز باسخنان نیرنگ‌آمیز خودفریب داده طرفدارخود کرد.

بالاخره قراربراین داده شد که مبلغ بیست و پنجهزار تومان نقد وهشتصد قبضه تفنگ و دو عراده توپ و بیست هزار فشنگ پنج تیرروسی وآلمانی برحیم‌خان داده شود که وی‌اردوئی تهیه کرده به‌تنبیه‌اشرارشاهسون وسایرسر کشان برود. وخرید بیست هزارفشنگ‌هم بعهدهٔ حاجی ابراهیم صراف واگذار گردید ومشارالیه‌هم بچهارهزار وپانصدتومان یعنی هردانه فشنگ را بچهارقران‌وده‌شاهی ازبازارخریداری کرد وبرحیم‌خان‌تحویل داد.

نگارنده‌ازسوابق احوال رحیم‌خان بی اطلاع نبود، نظر باهمیت موقع مخالفت‌را صلاح نمی‌دانستم، وقتیکه متوجه شدم که این همه پول واسلحه بایشان میدهند سخت‌نگران شدم ویقین کردم که‌این‌مرد حقه‌باز هم‌انجمن وهم آقای مخبرالسلطنه‌را فریب‌داده وبرای آنکه‌بکلی‌اطمینان حاصل کنم از یکی ازنزدیکان‌رحیم‌خان که‌بامن‌سابقهٔ آشنائی‌داشت[1] پرسیدم که‌آیارحیم‌خان

۱ــ این شخص شیرین‌دل‌خان سراجری پسر حاجی گل‌محمد و کدخدای قریهٔ سراجر ومورد اعتماد رحیم‌خان بود.

این همه سنگ ملت وملیت برسینه می‌زند از روی حقیقت است یا نه؟ گفت رحیم‌خان درعمرخود کی سخن از درراستی گفته‌است که حالاهم بگوید . من آنچه بایستی بفهمم فهمیدم، فردای آنروزدرانجمن با دو سه نفراز آقایان در بارهٔ رحیم‌خان مذاکره کردم‌و گفتم این همه اختیارات‌واسلحه‌وپول برحیم‌خان دادن بعقیدهٔ من صلاح نیست، شما بحرفهای ظاهرفریب وی گوش مدهید، این مرد غارتگر وخونخوار کسی نیست که بوی اعتماد کرد ، دورنیست که در آتیه مشارالیه‌خودهم یکی از آن اشخاص یاغی گردد که برای سرکوبیش مجبور بتهیهٔ اردوی دیگرباشیم . گفتند عجالةً صلاح درآن است که پرده از روی کار برداشته‌نشود. بعد باحضورمخبرالسلطنه وچندنفراز اعضای انجمن عرایض‌خودرا تجدید کردم.

متأسفانه آقایان درجواب بنده فرمودند : بمصداق عفاالله عما سلف دیگراز گذشته نبایدسخن‌راند، کسیکه‌میخواهد باصفای‌نیت بملت خدمت کند نبایدمحرومش کرد. جناب آقای‌مخبرالسلطنه‌هم‌فرمودند سردارنصرت بمن‌قول ایلاتی‌داده‌است که با جان ومال بدولت وملت خدمتگزارباشد ومن اطمینان دارم که وی طریق‌خیانت پیش نخواهد گرفت وازصمیم قلب بنفع مملکت خواهد کوشید .

گفتم اکنون عرایض مرابسمع قبول اصغاء نمی‌فرمائید وصلاح وقت رادرآن‌می‌بینید که‌باوی‌دوستانه‌رفتارنموده ودرخواستهایش‌را کاملا بپذیرید ولی دیری نخواهد گذشت که خواهید دید گلوله‌های این تفنگ‌ها وتوپها در دفع دشمنان‌واشرار بکارنخواهدرفت بلکه‌درقتل‌مجاهدین ووطن‌خواهان صرف خواهد شد.

افسوس که سخنان زراندود ومزورانهٔ رحیم‌خان نه‌چنـان درقلوب

آقایان رسوخ کرده بود که با سخنان بنده تزلزلی در آن پیدا شود و خیال میکردند که رحیم‌خان قلب ماهیت کرده‌است، غافل از اینکه:

پای بوس سیل از پای افکند دیوار را — بر تواضعهای دشمن تکیه کردن زابلهی‌است

در اینجا لازم دیدم برخی از سخنان ویرا که در انجمن گفته‌است بطور اختصار بیاورم که برای ارباب حل و عقد تذکری باشد که بقول هر کس نباید اعتماد کرد.

از سخنان فریبندهٔ رحیم‌خان در انجمن ایالتی روز اول ملاقات:

«من از تهران در عرض چهار روز بقره‌داغ رسیدم و بمجرد رسیدن خواستم بخدمت انجمن رسیده بگویم که من این راه بیست روزه را از آن در مدت چهار روز طی کردم که با آقایان اعضاء انجمن بگویم من از هر چیز صرف نظر کرده فقط میخواهم غلام حلقه بگوش انجمن باشم و بهر چه امر فرمایند بدون فوت دقیقه‌ئی انجام دهم، من بعد از این فدائی ملت هستم و تا جان دارم در راه ملت خواهم کوشید.»

بار دیگر:

وروز شنبه ۲۲ ربیع‌الثانی بانجمن آمده احکام مأموریت خودرا که از طرف ایالت جلیله داده‌شده بود برئیس انجمن داد و در آنجا خوانده‌شد احکام مزبور از طرف ایالت بعموم رؤسا و سرکردگان و عشایر و افواج نظامی نوشته شده بود که عموماً اوامر و نواهی سردار نصرترا[1] باید اطاعت کنید و رئیس قشون هم همان احکام را تائید کرده بود پس از آنکه احکام وی خوانده‌شد. و آقایان بر وی تبریك گفتند بانهایت فروتنی گفت: «چنانکه سابقاً هم عرض کرده بودم حالا هم میگویم من خودرا نوکر این انجمن مقدس میدانم و میخواهم یك خدمت عمده بملت کرده باشم ولو اینکه خودم و پسرانم در این راه کشته‌شویم و تا این خدمترا انجام ندهم ابداً کلمه‌ئی از امور راجع بخودم نگفته و با کسی طرف

۱ـ سردار نصرت لقب رحیم‌خان بود.

نخواهم‌شد» چون ازطرف انجمن اظهار امتنان شد گفت: «بنده کارهای شخصی خودمرا بالمره کنار گذاشته‌ام حتی بخانهٔ خود نیز نخواهم رفت ومی‌خواهم بهرنحوی است اول غایلهٔ طوایف و امور سرحدی را رفع بکنم تا آقایان انجمن یقین کنند که رحیم را مقصدی جزفداکاری و خدمتگزاری انجمن وملت نبوده ونیست».

بهرصورت رحیم‌خان چلبیانلو با آن همه بیسوادی و بادیه‌نشینی بخوبی توانست که مخبرالسلطنه واعضای انجمن ایالتی ورئیس‌قشون‌راچنان بفریبد که همهٔ سخنان ویرا ازدل برآمده وصحیح پندارند. حیرتم‌از چشم‌بندی رحیم.

باری روز بیست وهشتم ربیع‌الثانی۱۳۲۶ یعنی بیست وپنج‌روز بتوپ بستن مجلس‌شورای‌ملی مانده اردوی رحیم‌خان بسوی قره‌داغ حرکت‌نمود.

وباتصویب انجمن هیئتی مرکب ازچهارنفرمعین شد که در مخارج اردو نظارت کنند واسامی ایشان‌ازین‌قراراست:

۱ـ میرزا حسین واعظ ۲ـ دبیرالسلطنه فرزند نظام‌العلماء
۳ـ نصرةالحکماء ٤ـ میرزا احمد بزاز

حالا باید دانست که چرا انجمن ایالتی فریب این شخص را خورد درصورتیکه اغلب اعضای‌انجمن‌رحیم‌خانرا می‌شناختند ومی‌دانستند که وی مورد اعتماد نیست؟

البته‌این‌ایراد وارد است ولی‌دوچیزسبب‌شد که‌اعضای‌انجمن‌وشخص والی و رئیس‌قشون فریفتهٔ سخنان نیرنگ‌آمیزرحیم‌خان شدند.

یکی اینکه‌این‌مرد حقه‌باز باندازه‌ئی ماهرانه رل خودرا بازی کرد که‌اکثریت‌انجمن‌وشخص والی‌نیزمجذوب‌ومفتون سخنان زراندود وی شده

نتوانستند تصور کنند که این همه اظهارخدمتگزاری مؤکد بسوگندهای عظیم وقول شرف دادن و خودرا بندهٔ مطیع وغلام حلقه بگوش انجمن ایالتی معرفی کردن از یك سر کردهٔ بنام ومعروف ازروی خدعه وفریب باشد.

دومی آنکه اغتشاش سرحدی وخودسری عشایر وتاخت وتاز یغماگران بجائی رسیده بود که بوجود شخص با کفایت ومقتدری احتیاج مبرمی حاصل شده بود لذا نخواستند یا نتوانستند که تحقیقات عمیقی در این باب بنمایند و برخی هم معتقد بودند که این قبیل اشخاص را باید بهر نحوی بوده باشد جلب کرد.

عنقریب خواهیم دید که این مرد افسونگر واین مارخوشخط وخال چگونه وظیفهٔ چاکری وغلامی را بجای آورد وتاچه اندازه موجبات بدبختی برای ملت ومملکت فراهم کرد.

متفرقه

ملا اماموردی

مشارالیه یکی ازعلمای مشکین و مردی جسور ومشروطه طلب بود ودرمشکین وآن طرفها دارای نفوذکلمه بود. امیرمعزز حاکم اردبیل از وی بمخبرالسلطنه شکایت میکند که مانع ازوصول مالیات است. مخبرالسلطنه هم نوشتهٔ اورا بانجمن فرستاده کسب تکلیف مینماید، درانجمن پس ازقراءت نوشتهٔ امیرمعزز مذاکراتی در بین اعضا روی میدهد وبالاخره چنین تصویب میکنند که مشارالیه را به تبریز بخواهند تا تحقیقات لازم بعمل آید ومشارالیه هم به تبریز می آید، معلوم می شود که مخالفت امیرمعزز باوی راجع بمالیات نبوده بلکه ازاینجهت است که او عملا ازمشروطه طرفداری کرده ودرصدد جمع آوری و اتحاد مشروطه خواهان بوده است وابداً دخالت درامورمالیه نداشته است، چنانکه درآینده خواهیم دید که امیرمعزز را غرض ازشکایت چه بوده است.

کشته شدن ایت خلیل:(۱)

خلیل یکی از اشخاص بی باك و بی بندو بار بود وخودرا درصف مشروطه‌خواهان ومجاهدین وارد کرده بآزار واذیت مردم می پرداخت واز بس حرکات ناشایست از وی سرمیزد که به(ایت خلیل) اشتهار یافته بود . پس از ورود مخبر السلطنه باز ازشیوهٔ سابق خود دست برنمی‌داشت لذا بامر مخبر السلطنه پس از ثبوت تقصیر شبانه کشته‌شد.

تلگراف مجلس شوری راجع بچراغانی عید مولود محمدعلی میرزا ١٤ربیع الثانی:

بعموم انجمن های ایالتی و ولایتی ازطرف مجلس شورای ملی تلگراف شده بود که بمناسبت تعدیات ومظالمی که درسرحدات آذربایجان خاصه ارومیه بررعایای ایران وارد آمده اعلیحضرت همایونی مقررفرمودند که درشب مولود شاه درپایتخت و سایر ایالات و ولایات بمراسم جشن وچراغانی پرداخته نشود ومخارج آنرا بمصیبت زدگان تخصیص دهند.

باوجوداین جشن وچراغانی درهر ایالت و ولایت مانند سالهای گذشته برپا شد وبلکه باشکوهتر ازسالهای گذشته هم بود.

شکایت مخبر السلطنه از نشر شب نامه ها :

در۲۲ربیع الثانی مرحوم مخبر السلطنه نامه‌ئی بانجمن نوشته واشعارداشته بود که نشرپاره‌ئی لوایح بی امضاء وشب نامه‌هادرصورتیکه مراجع اظهارتظلم درشهرموجود است شایسته نیست وبرخلاف قوانین است باین گونه لوایح ابداً توجهی نخواهدشد ومرتکبین درصورت معلوم بودن مجازات خواهندشد.

اقبال السلطنه هم مشروطه‌خواه شده :

دراین روزها اقبال السلطنه نیز دم از وطن‌پرستی وملت دوستی میزد

۱ــ ایت درزبان ترکی بمعنی سگ است.

وخودرا خادم ملك وملت می‌نامید وتلگرافهای مفصل توسط حاجی جلیل مرندی و کیل ما کو بانجمن مخابره می کرد واز الطاف ومهربانیهای انجمن اظهار تشکر وامتنان می‌نمود.

شکر لله که گربه عابد شد   عابد و زاهد و مسلمانا

حقیقت امر در آتیهٔ نزدیکی برای هر کس معلوم خواهد شد که همهٔ این اظهارات برای اغفال مشروطه‌خواهان بوده‌است و بس .

فصل چهارم

مراجعت امام‌جمعه و مجتهد به‌تبریز

محمدعلیمیرزا پس از آنکه‌از پیدا کردن و مجازات کسانی که بوی بمب انداخته بودند نومید گردید مصمم‌شد که بهر نحوی بوده باشد اساس مشروطه‌را از ایران براندازد و چون‌از آذربایجان اندیشناك بود بجای‌اعمال زور بتدبیر پرداخت، نخست رحیم‌خان‌را بلطائف‌الحیل به‌تبریزفرستاد، اوهم وظیفهٔ شاه پرستی‌خودرا بخوبی‌انجام‌داد، سپس بر آن شد که برقوت وقدرت میرهاشم افزوده درشهر نیزتسلطی بدست‌آورد لذا وسایل مراجعت حاجی میرزاحسن آقارا نیز باطناً بدون‌آنکه‌درظاهر اقدامی کندفراهم‌آورد. مرحوم مجتهد که درآن اوقات درشمیران اقامت میکرد واظهار بی‌طرفی می‌نمود بدون مقدمه یك مرتبه سخن‌ازمراجعت وی به‌تبریز بمیان‌آمد تاآنکه ۲۸ ربیع‌الاول مجتهد بمجلس‌رفت ومرحوم بهبهانی درضمن بیانات خود فرمود «لیکن‌درباب‌جناب‌حجة‌الاسلام‌آقای حاجی‌میرزاحسن آقا اهالی آذربایجان استدعا کرده واستغاثه نموده‌اند که تشریف‌ببرند چون درواقع‌پیشوا وآقای مملکت‌هستند وخوب‌نیست‌بیش‌ازاین بی‌پیشوا بمانند. حال بمجلس‌تشریف آورده‌اند والبته مجلس‌مقدس‌هم تصویب وتأکید می‌نماید که‌تشریف‌ببرند.» ممتازالدوله رئیس‌مجلس‌نیز بیانات‌آقای بهبهانی را تصدیق کرده و گفت: «هرچه زودترتشریف ببرند بهتراست».

مسلم‌است که گفته‌های آقای بهبهانی‌بدون‌مقدمه نبوده، بی‌شبهه قبلا مذاکره‌ئی دراین‌باب روی داده بود و گویا نظر براین بوده‌است که‌انجمن ایالتی آذربایجان وآزادی خواهان تبریزرا درمقابل‌امرانجام یافته‌بگذارند وباحترام مجلس‌وآقایان طباطبائی وبهبهانی بمقام‌مخالفت‌برنیایند. و کلای

آذربایجان رفتن مجتهد را بانجمن تلگراف کردند .

سواد تلگراف وکلای آذربایجان راجع بحرکت حاجی میرزاحسن مجتهد:

« خدمت اعضای محترم انجمن ایالتی آذربایجان دامت توفیقاتهم

بملاحظهٔ اینکه این خادمان وطن هیچ دقیقه‌ئی ازدقایق صلاح اندیشی وهیچ نکته‌ئی ازنکات تمهید اسباب استحکام این اساس مقدس فرو گزاری نداریم ورعایت این قضیهٔ مسلمه که حضرت مستطاب شریعتمدارحجة‌الاسلام آقای مجتهد دامت برکاته ازمؤسسین اول این اساس مقدس هستند ودراین مدت مسافرت از آذربایجان بطهران و قم تشریف‌آوردن ایشان بمجلس شورای ملی بتأخیرافتاده بود امروز ۱۱صفر حضرت معظم‌له با میل طبیعی خودشان باتفاق این خادمان وطن اعضای انجمن آذربایجان بمجلس شورای ملی تشریف‌فرما شدند و عموم وکلای محترم از حضور ایشان مسرت زیاد حاصل نموده باتفاق تبریك و تشکر گفتند . یحیی- فضلعلی- میرزاآقا ـ مستشارالدوله ـ حاجی میرزا ابراهیم ـ محمد ـ هدایت‌الله میرزا ـ سیدحسن تقی‌زاده ـ احسن‌الدوله ـ شرف‌الدوله ».

چون انجمن ایالتی ازجریان امر مستحضر شدبو کلای آذربایجان تلگراف کرد که مراجعت ایشان بآذربایجان صلاح نیست ولی کار ازکار گذشته و حاجی میرزاحسن آقا ازتهران بیرون آمده بود باوجوداین تبریزیان مقاومت بخرج میدادند ومیگفتند که‌ازقزوین باز گردد و بتهران برود ونمایندگانرا بتلگرافخانه خواستند و اظهار ناخشنودی ازاین کار کردند. نمایندگان تلگراف مشروحي مخابره کردند که سوادآن آورده مي‌شود.



وکلای آذربایجان در دورهٔ اول مجلس (ص ٤٤)

سواد تلگراف حضوری نمایندگان آذربایجان از تهران :

« خدمت جنابان اعضای محترم انجمن ایالتی دامت توفیقاتهم، بعداز عرض سلام در باب عزیمت حضرت مجتهد دامت برکاته خواستیم خاطر شریف جنابانعالیرا مسبوق نمائیم که بعداز آن همه تلگرافات متوالیه دراستدعای مراجعت ایشان بآذربایجان وصلاح حجج الاسلام ورضای مجلس مقدس پاره‌ئی اظهارات در مراجعتشان از قزوین بطهران ، از اهالی تبریز و انجمن‌های متحده الحق خیلی اسباب تعجب و بلکه موجب حیرت این خادمان وطن است. این فقره بدیهی است که امروز اشخاص محترم مملکت را که در دورهٔ سابق صاحب نام ومقامی بودند حتی الامکان نباید از این اساس مقدس مأیوس نمائیم، فرضاً یك وقتی مقتضیات حال ایشانرا مجبور بمسافرت کرده ویك سال تمام بسر گردانی ومفارقت ازخانواده وادارنمود، درحالتیکه ازمدتی باین طرف نهایت موافقت با مشروطیت را باقسام لازمه اظهار و تقویت مقاصد انجمن ایالتی را تعهد می‌فرمایند عقلاً وسیاسةً ما وشما تکلیفی جز پذیرفتن تعهدات ایشان نداریم. اقلا سی فقره تلگراف ازطبقات مختلفهٔ اهالی تبریز بایشان رسیده وهمهٔ آنها بنظر حجج الاسلام وآقایان این شهر رسیده و بملاحظهٔ احترامیکه درقلوب عالی ودانی طهرانیان نسبت باشخاص و امورخصوصی تبریزمرکوز است سیدین سندین بالخاصه مراجعت ایشانرا تصویب ومکرر درمجلس عنوان فرمودند، ماهاهم بملاحظاتی که عرضش طولانی است تصور کردیم که مقتضیات زمان مراجعت ایشانرا حکم میکند والبته دراین ضمن پاره‌ئی اطلاعات خصوصی هم داشتیم مشعر براینکه اسباب مراجعت حضرت معظم له فراهم است لهذا این خادمان وطن هم صلاحرا درترتیب حاضر دیدیم و رمزاً اطلاع دادیم. جواب انجمن چند روز طول کشید درحالتیکه دو روز قبل معظم له با مشایعت حجج الاسلام و وکلای آذربایجان وسایرین ازطهران حرکت فرموده بودند.

حال ملاحظه فرمائید که اگر باتفاق همت نگمارید بر اینکه اسباب حسن قبول فراهم آمده محترماً وارد شوند اولا توهینی است بر تلگراف رسمی دارالشوری. ثانیاً صدمهٔ کلی میشود بر تصویب این خادمان وطن. ثالثاً صلاحدید سیدین سندین از عظم و اعتبار می افتد. رابعاً خدای نخواسته تولید اختلاف درمیان اهالی تبریز شده درموقعیکه مصائب و بلایای عظیمه از هر طرف آذربایجان را احاطه کرده است نفاق خانگی هم درمرکز آذربایجان مزید برعلل دیگر خواهد شد. وخامت حال حاضر را عرض کردن توضیح واضح است، امروز هیچ شایسته نیست که اذهان قوای ملی داخلی صرف حرف بشود، باید تمامی اغراض ومصالح خصوصی فدای منافع کلی وعمومی شده بلکه اتفاق آرا واذهان دررفع بلایای خارجی تولید اثری نماید. بیش از این تصدیع را جایز ندانسته متوقعیم که با ملاحظهٔ اطراف کارفوری دررفع موانع همت فرمائید که درچنین موقع باریك حواس بجاهای غیرلازمه متوجه نشود . وکلای آذربایجان ».

انجمن ایالتی صورت مخابرات حضوری را نزد مخبرالسلطنه فرستاده و نظر ایشان را در بارهٔ آمدن مجتهد خواستار شدند. مخبرالسلطنه درجواب نامه‌ای را که ذیلا درج میشود، نوشت .

نامهٔ مخبرالسلطنه بانجمن ایالتی:

«انجمن محترم ایالتی درخصوص تشریف فرمائی جناب مستطاب ملاذالانام آقای حاجی میرزاحسن آقا مجتهد دامت برکاته مخابرات حضوری را مراجعه کرده اینك معاودت میدهم . دراین مسئله رأی شخصی دخالت ندارد وموافق اصل اصیل قانون اساسی جناب معظم‌له را از آمدن بتبریز ممانعت نمی‌توان کرد. مهدیقلی» .

انجمن دیگر چاره‌ئی جز آن نداشت که سرتسلیم فرود آورد ومرحوم مجتهد را نه اینکه از آمدن بشهر ممانعت نکند بلکه باید احترامات لازمه

را نیز دربارهٔ ورود ایشان مرعی‌دارد زیرا که‌نمی‌توانست بخلاف رأی مجلس وصلاح دید نمایندگان آذربایجان واهالی آذربایجان اقدامی بکند.

از جریان امر، مرحوم امام‌جمعه که درقزلجه‌میدان اقامت داشت مستحضر گشته اونیز ازانجمن‌تقاضا کرد که‌اجازه داده شود بشهر باز گردد. انجمن درخواست ایشانرا نیز پذیرفت واجازه داد که بشهرمعاودت کنند.

ورود امام‌جمعه به‌تبریز:

حاجی‌میرزا عبدالکریم‌امام‌جمعه‌ازمتنفذین ومتمولین‌معروف‌تبریز بوده، بواسطهٔ پاره‌ئی پیش‌آمدهای غیرمنتظردرتاریخ ۳ شهر رمضان ۱۳۲۴ مجبوراً ازشهر بیرون رفته ودر سه فرسخی‌تبریزدر دهی‌موسوم بقزلجه‌میدان واقع‌درسرراه‌تهران (ملکی‌خود) اقامت میکرد. وممنوع‌از آمدن بشهر بود. چنانکه مذکورشد پس‌ازاستحضار ازمراجعت مجتهد مشارالیه نیزازانجمن تقاضا کرد که بشهر بیاید وچون مخبرالسلطنه‌هم موافق‌بود انجمن تقاضای ایشان را پذیرفت. مشارالیه روزیکشنبه۲۳ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ بشهرمراجعت کرد وبمحض‌ورود بانجمن‌آمد ودرضمن‌مذاکرات گفت: قریب‌دویست‌سال است که‌خانوادهٔ ما حامی‌ملت‌آذربایجانست، حالامن‌هم‌ازخداوندمتعال‌طلب توفیق‌میکنم که‌خداوند مراموفق کند که‌بااتفاق‌حضرات‌آقایان‌محترم‌دست بدست داده موجبات‌آسایش‌هموطنان عزیزرا فراهم نمائیم. آقایان‌انجمن‌هم ازاین حسن‌نیت ایشان اظهار امتنان وتشکر نمودند.

ورود حاجی‌میرزاحسن‌آقا مجتهد :

مرحوم حاجی میرزاحسن پسرمرحوم حاجی‌میرزا باقرمجتهد نوهٔ مرحوم میرزا احمد مجتهد تبریزی و از تلامذهٔ مرحوم سیدحسین مجتهد کوه کمری است. درسال ۱۲۹۷ از نجف به‌تبریزآمد وچون درآن‌اوقات مرحوم حاجی‌میرزاجوادمجتهد عما کرم ایشان درتبریزریاست عامه داشت

لذا مشارالیه درزمان حیات حاجی میرز جواد چندان مورد توجه عامه نبود ولی بعدازفوت مشارالیه حاجی میرزاحسن رفته رفته بمقام ریاست عامه رسید، مراتب علمیه‌اش مورد تصدیق ارباب فضل ودانش بود. دراوایل مشروطه چنانکه درجلد اول کتاب نوشته شد با سران مشروطه همراهی میکرد وپیوسته در انجمن حاضرشده ودرحل وعقد امورشرکت می کرد. متأسفانه دربارهٔ قضیهٔ قراچمن ، اختلافی دربین مجتهد مرحوم وبرخی ازاعضای انجمن روی داد و رفته رفته این اختلاف شدت پیدا کرد تاآنکه منتهی به بیرون رفتن مجتهد ازتبریزشد. پس ازمدتی اقامت درتهران چنانکه تفصیل آن مسطورشد مجتهد در۲۸ ربیع الاول ۱۳۲۶ ازتهران حرکت کرده عازم تبریز گردید.

ازآنجائیکه مجتهد درتبریزهواخواه زیاد داشت ومرحوم سیدهاشم هم که با ایشان هم‌عقیده بودند و پیروان زیادی داشتند لذا پیش‌از ورود مجتهد به‌تبریز وسایل استقبال باشکوهی‌را تهیه کرده بودند والبته منظور ایشان این بود که بمشروطه‌خواهان سیاهی لشکری نشان بدهند ومسلماً جمعی‌هم بدون توجه بمشروطه واستبداد محض‌احترام مقامات عالیهٔ علمی مجتهد حاضر استقبال بودند.

بای‌نحوکان روزیکشنبه ۵ ربیع‌الثانی طرف عصرعموم طبقات اهالی اعم‌ازعلما وسادات واعیان وتجار واصناف تا یك فرسخی‌شهر باستقبال رفته بودند وتمامی عرض راه پرازجمعیت بود که همه بعزم استقبال آمده بودند واعضای‌انجمن و جمعی ازمحترمین‌هم درباغ حاجی‌ابراهیم صراف برای پذیرائی‌حضورداشتند. دوساعت‌بغروب مانده مجتهد وارد باغ شده وآقایان حاضرین باستقبال ایشان شتافتند. تقریباً نیم‌ساعت مجتهد درباغ بودند و ازطرفین احترامات مقتضی بعمل‌آمد .آنگاه مجتهدازآقایان خداحافظی

کرده بمنزل خود تشریف بردند درموقع حرکت از باغ تخت‌روان مخصوص مجتهد را مردم قریهٔ قره‌ملك بردوش خود نهاده تا بمنزل ایشان بردند.

چون مجتهد مرحوم وعده داده بودند که روز چهارشنبه ۳ جمادی‌الاولی را بعنوان بازدید بانجمن ایالتی تشریف بیاورند لذا همانروز سه ساعت بغروب مانده حسب‌الوعده بانجمن ایالتی تشریف آورند.

پس از تعارفات رسمی فرمودند: الحمدلله که به‌تجدید ملاقات آقایان محترم و برادران عزیز خود موفق گردیدم، درحقیقت امروز این مجلس روحانی شایان تشکر است. برخی از اعضای انجمن سخن از اتحاد واتفاق بمیان آوردند ومیرهاشم نیز شمه‌ئی از این مقوله سخن راند وشیخ سلیم هم بیاناتی کرد ودر آخر سخنان خود گفت از گذشته باید صرف نظر کرده باتفاق واتحاد باهم کار کنیم. مجتهد گفت: من هم میگویم عفاالله عما سلف، ان شاءالله بعد از این دررعایت مقام اسلامیت وفراهم آوردن موجبات حفظ حقوق ملت همه‌نوع همراهی وتقویت خواهیم نمود.

فصل پنجم

محمدعلی‌شاه در باغ‌شاه

کسانیکه کم و بیش از روحیات محمدعلی‌شاه اطلاع داشتند و بغرور ونخوت ذاتی و پستی فطرت وی پی برده بودند می‌دانستند که محمدعلی‌شاه هرگز با اصول مشروطیت موافقت نخواهد کرد و حتی‌المقدور در تخریب بنیان آزادی خواهد کوشید وموافقتهای ظاهری وی نسبت بمقتضای زمان بوده. نگارنده اگر بخواهد ازصفات رذیلهٔ وی در اینجا فصلی بنگارد شایددر نظر ارباب فضل وادب ناپسند آید که چرا من نسبت باخلاق ناستودهٔ کسی که سالهاست درزیر خاك خوابیده تعرض میکنم، این است که زبان از تعرض باز داشته همین‌قدر میگوییم که محمدعلی‌شاه درمدت سی‌ویك ماه سلطنت خود ابداً درخیال موافقت با اصول مشروطه نبوده و پیوسته در آن فکر بود که روزی برمجلس ومشروطه خاتمه دهد .

اینرا نیز نا گفته‌نگذریم درمیان مشروطه‌خواهان‌هم پاره‌ئی‌اشخاص ناتراشیده و موقع نشناس وجود داشتند که از فحاشی وپرده دری خودداری نمی کردند و احترام مقام سلطنت را نگه نمیداشتند سهل است بلکه با گفتن ونوشتن پاره‌ئی حرفهای نامناسب‌وتهمت‌های‌نالایق اورادرخیالات فاسد خود پابرجا ودراجرای نیت سوء خود تحریك می کردند . وازطرف دیگر جمعی‌ازعلما مشروطه را خلاف شرع می‌دانستند وشاهرا برای برانداختن اساس مشروطه تحریض وترغیب مینمودند .

مع‌القصه‌محمدعلی‌شاه‌ازچندماه پیش‌از بمباران مجلس جسته جسته نیت باطنی‌خودرا بروز می‌داد. مردمان دوراندیش حدس می‌زدند که شاه با ملت سرجنگ دارد ولی پرده ازروی‌کار بر نمی‌داشتند و کج دار ومریز امرار



شاپشال (۵۱)

وقت می کردند و منتظر عاقبت امر بودند . وقضیهٔ بمب انداختن بشاه دیگر بکلی رشته را پاره کرد[1] عاقبت امر بدانجا منجر شد که لیاخوف بنا بدستور استادخود محمدعلی شاه را تشجیع بنا بود کردن اساس مشروطه کردوشاه نیز که باطناً ازمشروطه ومشروطه‌خواه دلتنگ بود ومی‌خواست بهر نحو باشد مجلس ومشروطه را ازبین ببرد سر تسلیم پیش آورد و برطبق دستور لیاخوف روز پنجشنبه ٤ جمادی‌الاولی ۱۳۲٦ با یك وضع وحشت‌انگیزی که تمام مردم را متوحش کرد با توپ وتوپخانه وسرباز وقزاق ازمقر سلطنت بیرون آمده در حالیکه شاپشال ولیاخوف باشمشیرهای آخته‌در یمین‌و یسار کالسکهٔ شش اسبهٔ او بودند ازمیدان توپخانه گذشته بسوی باغ شاه رهسپار شد . و درهمانروز دستخطی بدین مضمون درشهر منتشر شد :

« جناب اشرف مشیرالسلطنه چون هوای تهران گرم وتحملش برما سخت بود. ازین‌رو بباغ‌شاه حرکت‌فرمودیم. پنجشنبه٤ جمادی‌الاولی عمارت باغ شاه » . ازتهران بباغ‌شاه رفتن دیگر این کر وفر را لازم‌نداشت وحقیقت امر این بود که خواستند باغ شاهرا لشکرگاهی قراردهند که بآسودگی واطمینان باجرای مقاصد شوم خود بپردازند .

آغاز انقلاب آذربایجان :

تبریز ازچگونگی امورمستحضر نبود ونمی‌دانست که چه وقایعی در تهران روی داده‌است. اولا آنکه درهفتم‌ماه جمادی‌الاولی۱۳۲٦ بنا بود که انجمن ایالتی باانجمن‌ولایتی اردبیل بمخابرهٔ‌حضوری‌پردازد، رئیس تلگرافخانه اطلاع‌داد که سیم‌تلگراف قطع‌شده‌است. من با مرحوم‌افتخارالاطباء بایالت نزد مخبرالسلطنه رفته وماوقع‌را بایشان گفتیم، بعد معلوم‌شد که‌سیم کمپانی نیز دایرنیست و من بمرحوم مخبرالسلطنه گفتم که چند روز پیش حاجی

۱ـ ۲۵ محرم ۱۳۲٦

میرزا آقا بیکی از دوستان خود نوشته بود هروقت که دیدید سیم تلگراف بریده شد، بدانید که درتهران حادثهٔ عظیمی روی داده‌است. والی با نهایت خونسردی گفت شاه باپشتیبانی امیر بهادر میخواهد درمقابل ملت صف آرائی کند. این تصورات محملی ندارد. بنده با افتخارالاطباء بتلگرافخانهٔ کمپانی رفتیم وازرئیس تلگرافخانه پرسیدیم آیا می‌دانید علت انقطاع سیم چه بوده؟ گفت من نمیدانم. از آنجا بانجمن مراجعت کرده ماوقع رابآقایان گفتیم. پس ازمذاکرات زیاد قرار براین شد که ازانجمن‌های ملی دعوتی بشود که برای مذاکره درموضوعی نهم ماه نماینده‌ئی بانجمن ایالتی بفرستند دعوت‌نامه‌ها برای نهم ماه نوشته وفرستاده شد.

حضور نمایندگان انجمن‌های ملی درانجمن ایالتی:

روز نهم جمادی‌الاولی نمایندگان عموم انجمن‌های ملی درانجمن ایالتی حضور بهم رسانیدندوهمه درانتظار بودند که بدانند علت دعوت چیست. آنگاه رئیس انجمن ایالتی خطاب بحضار کرد و گفت مقصود از زحمت‌دادن بآقایان این بود که از پریروز سیم ایران کار نمی کند و از تلگرافخانهٔ کمپانی نیزعلت کارنکردن سیم را پرسیدیم ، گفت‌سیم کمپانی‌هم کارنمی کند. از کار نکردن سیم‌ها معلوم‌میشود که‌درتهران‌حادثهٔ‌بزرگی‌روی‌داده‌است. با حالت امروزی آذربایجان که ازهرطرف مواجه بگرفتاریهای بی‌شمارهستیم باید بانهایت سکونت وآرامش و تدبیرعقلائی درکارهای خود بیندیشیم ، حالا چه‌اقدامی بنظر آقایان‌میرسد بفرمایند تاآنکه بالاتفاق درصدد چاره‌جوئی برآئیم. میرهاشم‌رئیس انجمن اسلامیه‌پرسیدآیا موضوع انقلاب‌وعلت‌انقطاع سیم معلوم است یا نه ؟ رئیس گفت موضوع این است که راپورتی بآقای رئیس تلگرافخانه رسیده‌است که شاه با عده‌ئی سوار وقزاق غفلةً ازتهران حرکت کرده ودرخارج شهرجمعیتی بدورخود جمع کرده‌است .

میرهاشم گفت وقت شمیران است، شاید برای ییلاق حرکت کرده است. پس ازمذاکرات زیاد که هر کس چیزی میگفت وکار بجائی نمیرسید دراین بین خبیرالسلطنه رئیس تلگرافخانهٔ تبریز از در درآمد وتلگرافی برئیس داد این تلگراف ازشاه بود با عنوان (راه نجات). چون خوانده‌شد موجب شور وهیجان فوق‌العاده گردید. سواد تلگراف در ذیل نوشته‌میشود:

« مخبرالدوله این تلگرافرا بعموم ایالات و ولایات اطلاع دهید » .

راه نجات وامیدواری ملت :

«ملت قدیم‌وقویم‌ایران که فرزندان حقیقی‌وروحانی‌ماهستند البته»
« خوشوقت‌نخواهندبود که دولت شش‌هزارساله‌ٔایشان پایمال هوی وهوس »
« جمعی‌خودخواه وخودغرض که‌بکلی‌ازشرف ملیت دور و ازحیث‌انسانیت »
« مهجورند گردد.

« والبته راضی‌نخواهندبود که‌بدبختانه دست خوش خیالات فاسدهٔ »
« دزدان‌آدمی کش‌شوند. یکی‌بطمع‌وزارت ودیگری بخیال ریاست، بعضی »
« بعلت جلب فائده، برخی بواسطهٔ کسب تسلط واقدام بامور نامشروع »
« ساده لوحان بیچاره را بعناوین‌مختلفه هرساعتی بزبانی وهرروز به‌بیانی »
« فریفته‌آنانرا آلت‌کار وایادی اعتبارخود قراردهند. بعموم فرزندان خود »
« اعلام می‌نمائیم که‌دراین‌صورت چندی نخواهد گذشت که‌ازدولت وملت »
« چیزی[1] باقی‌نخواهدماند وبکلی‌رشتهٔ قومیت‌وقوای مملکت‌ازهم گسیخته »
« خواهد شد چنانکه بسالهای دراز واتلاف نفوس صنادید ملت و عقلای »
« مملکت‌ازعهدهٔ‌اصلاح‌آن نتوانند برآیند. بدیهی‌است‌اشتباهی‌نخواهند »
« داشت که شخص همایون ما دراین‌مدت تاچه پایه درپیشرفت مشروطیت »
« وآسایش‌ملت وصلاح‌حال مملکت‌اقدامات‌فرموده‌ازهیچ‌اقدامی‌فروگزار »

خ ـ ل : جزاسمی

« نفرموديم. هرچه گفتند شنيديم وهرچه خواستند كرديم وازهرحركت »
« زشت وناپسندى تجاهل واغماض نموديم، چه عهدها بستند كه نشكستند »
« چه پيمانها كه بپايان نبردند. آيا ديگر ازبراى شما شبهه‌ئى باقى‌مانده »
« كه معدودى ازمفسدين قصدى جزخراب كردن خانهٔ شما ندارند. آيا »
« نمى‌دانيد كه‌نمى‌خواهند رابطهٔ اتحاد حقيقى‌درميان دولت وملت برقرار »
« بماند؟ صراحةً بشما مى گويم كه‌بهيچ وجه‌من‌الوجوه ممكن‌نيست زياده »
« ازين‌دولت وملت خودرا دچارحوادث وانقلابات ديده وازاعمال مغرضين »
« صرف‌نظرنمائيم واين حركات ناشايسته را بازيچه پنداشته ملت خودرا »
« درتنگناى فشارظلم مفسدين ايران خراب كن بگذاريم . دولت ايران »
« بطوريكه دستخط فرموده و بعموم دول اعلام‌فرموده‌ايم مشروطه ودرعداد »
« دول كنستى‌توسيون محسوب‌است. و كلاى مجلس شوراى ملى در كمال »
« امنيت وقدرت‌بتكاليفى كه‌ازبراى آنها مقرراست عمل‌خواهند كرد، ماهم »
« جداً در اجراى دستخط ومرحمت سابقهٔ خودمان جاهد وساعى، تجار »
« و كسبه ورعايا درامان وبكارخودمشغول، مفسدين بى‌هيچ قبول وساطتى »
« مخذول‌ومنكوب وهر كس‌ازحدود خودتجاوز كند مورد تنبيه وسياست »
« سخت خواهد شد . البته ملت نجيب ايران وفرزندان عزيزمن اقدامات »
« حيات‌بخش شاهانه را شايستهٔ هر گونه تشكر دانسته مقاصد حسنهٔ مارا »
« درنظرداشته بهيچوجه‌ازهمراهى‌فرو گزارنخواهند نمود . محمدعلى‌شاه »

مضامين خلاف حقيقت تلگراف محمدعلى‌شاه مايهٔ حيرت وتأثرات فوق‌العادهٔ حاضرين گرديد وباتفاق گفتند بايد جواب سخت ودندان‌شكنى بشاه داده شود تا بداند كه‌امروزموقع اين گونه سخنان دروغ‌آميز گذشته، وهر كس ازافراد ملت وظايف خودرا نسبت بمملكت بخوبى مى‌داند واين

کلمات مزورانه نمی‌تواند پرده برروی حقیقت بکشد.

اکنون لازم است که با عزم راسخ و نیت پاك در مقابل این گونه حملات بی‌اساس مقابله کرد. وبرای تحصیل خبر از دارالشوری ومخابره با سایر ایالات و ولایات بتلگرافخانه رفتند. وتلگراف ذیل‌را بانجمن‌های خراسان ـ فارس ـ کرمان ـ اصفهان مخابره کردند.

متن تلگراف:

خدمت اعضای محترم انجمن‌های مقدسه دامت توفیقاتهم.

« شاه نقض‌عهد وخلاف‌سوگندنموده‌آشکارا بمخالفت دارالشورای »
« کبری و معاندت و کلای فخام و هدم بنیان مقدس مشروطیت اقدام »
« می‌نماید. لازم است عموم برادران غیور ایرانی‌نژاد ازاین سوء رفتار »
« وحرکات مخالفانه وخائنانهٔ این‌شخص خائن دولت وملت و وطن مسبوق »
« شده بلادرنگ باقدامات مادی ومعنوی‌قیام‌نمایند که‌دارالشوری ومبعوثین »
« محترم ملت درخطر مهاجمات خائنین وموقع غیرت وفتوت است که از »
« برکت یك‌قوهٔ متحدهٔ ملی،عموم‌ملت‌ایرانرا ازشر وفسادخائنین‌مستخلص »
« نموده وبسعادت ابدی نایل شویم. انجمن‌ایالتی‌آذربایجان ».

وتلگرافی‌هم بحجج‌الاسلام نجف مخابره کردند.

متن تلگراف:

« توسط تلگرافخانهٔ قصرشیرین، ساحت مقدس‌حجج‌الاسلام دامت »
« برکاتهم. شاه‌نقض‌قسم‌قرآن‌مجید ومخالفت‌مجلس، درصدد تخریب‌اساس »
« مقدس مشروطیت، ملت آذربایجان با تفدیهٔ جان ومال درمدافعه حاضر »
« ومنتظر امرمبارك آقایان هستیم. انجمن‌ایالتی آذربایجان.»

از ایالات و ولایات جوابهای حرارت‌آمیز می‌رسید و همه اظهار پشتیبانی وهمراهی میکردند و وعده میدادند که با قوای بیست هزارنفری

وپنجاه هزارنفری عنقریب بتهران حرکت خواهیم کرد. متأسفانه پیش‌از آنکه سپاهیان ملی عازم تهران باشند کار ازکار گذشت.

داوطلبی مردم آذربایجان برای رفتن بتهران :

ازروز چهارشنبه دهم جمادی‌الاولی در تلگرافخانه هنگامه‌ئی برپا بود. مردم از هرطرف روی بتلگرافخانه آورده فریاد می‌زدند که چرا باید دراینجا نشست و وقت خودرا بیهوده تلف کرد، باید بیش‌از حرف بعمل پرداخت ومسلح شد و باید کسانی‌را که بملك وملت خیانت کرده ومی کنند بجزای خود رساند یا باید بخون خودآغشته‌شویم یاآنکه برمقصود خودنایل گردیم. فیصلهٔ این‌کار با زبان شمشیراست نه با زبان قلم. نصایح رؤسا و واعظان که مردمرا بسکوت وتأمل‌دعوت میکردند بگوش کسی فرو نمیرفت. مخصوصاً مجاهدین که خون حمیت وغیرت درعروق ایشان بجوش آمده بود پای بزمین می کوبیدند ومی گفتند یا مرگ یامشروطه، باید دست‌ازمخابرات برداشته بتهران برویم وکاررایکسره کنیم که «صد گفته‌چون‌نیم کردار نیست». باوجود این سیم‌تلگراف درکاربود اتصالا بهرطرف تلگراف می‌شد وازطرف علمای تبریزنیز تلگراف مفصلی بشاه مخابره شد که سوادآن دراینجا درج‌می‌شود.

تلگراف علمای تبریز بشاه[1]:

« توسط حضرات مستطاب ظهیرالاسلام‌آقای بهبهانی وطباطبائی.

حضور مراحم ظهور اعلیحضرت همایونی زاد الله رأفته علی‌الرعیه دیروز تلگراف دستخطی همایونی که بعموم ولایات امر بمخابره شده بود عموم اهالی‌ودعاگویان زیارت‌نمودیم. شاهنشاه پیروز ظل عاطفت برسر کافهٔ

۱ـ سواد این‌تلگراف هم درروزنامهٔ انجمن شماره (۳۱ سال ۱۳۲۶) درج‌شده وهم درروزنامهٔ (اتحاد) شماره (۲۱) ولی درروزنامهٔ انجمن‌اسامی امضاء کنندگان نوشته نشده‌است ونویسندهٔ تلگراف گویا مرحوم ثقةالاسلام بوده‌است.



ثقة‌الاسلام باچندتن از نزدیکان (ص٥٦)

ایرانیان مبسوط فرموده مشروطیت را که مایهٔ آسایش عباد و رفاه بلاد و موجب تشیید مبانی قویمهٔ اسلامیت واسباب قوت وترقی دولت وملت وآبادی مملکت است مرحمت فرموده پس از آنکه شاهنشاه مغفور غنودهٔ خاك رحمت شد اعلیحضرت شهریاری بهمان شیوهٔ مرضیه راه رفته وهمان حکمرا محکمتر و دستخط آفتاب نقطهٔ همایونی برتمام ملت اعطا و بتمامی دول روی زمین اعلان مشروطیت فرمودند و جان چهل کرور ملت را از ذل اسارت و قید رقیت خلاص دادند وعموم ممالك متشکر این نعمت عظمی شدند. دراین مدت رعیت هرچه قدرت داشت پروانه وار بدور آفتاب معدلت جمع شده وخودرا درحفظ این اساس مقدس بآب و آتش زدند و بنا گواریهائی که ازجمعی درباریان روی میداد متحمل شدند وقلب مبارك اعلیحضرترا که بین اصبعی الرحمن است منزهتر از آن میدانستند که برعرایض فاسدهٔ مغرضانهٔ تنی چند اعتنا فرمایند ولی ازین دستخط تلگرافی وپارهٔئی اخبارموحشه که ازمرکز میرسد چنان تصور میشود که خدای نخواسته مغرضین ابواب مسدودهٔ فساد را باز و بانواع حیل و تدابیر آغاز کرده خاطر خطیر همایونیرا متغیر کرده میخواهند درنزد ملت متهم بنقض عهد وسوگند نمایند. دعاگویانرا لازم است که بالصراحه عرض نمائیم که بیضهٔ اسلام درموقع مخاطرهٔ عظیمه است وبموجب حکم واجب الاتباع حجج الاسلام عتبات عالیات اعلی الله شأنهم عموم ملت تشیید و ترویج مشروطیت را وجههٔ همت کرده تا جان دارند روگردان نخواهند شد وبالبداهه این قسم اقدامات درباریان اسباب انقراض وموجب هلاکت وباعث نفرین ولعنت حضرت ختمی مرتبت است.

پادشه سایهٔ خدا باشد　　　سایه با ذات آشنا باشد

تکلیف اعلیحضرت همایونی که اولین حامی اسلامیت وپدر تاجدار

رعیت است بیشتر از سایرین است وصدمه‌ئی که از این نوع مخالفتها خدانکرده ملحوظ است جزو اعظم آن متوجه بخانوادهٔ سلطنت است.

شد مبدل آب این جو چندبار   عکس ماه وعکس انجم برقرار

اگر خاطر مبارك را از بعضی حرکات خلاف قانون انزجاری هست باز بدار الشورای کبری وعدلیه که تأسیس کردهٔ مشروطهٔ متبوعه است باید رجوع فرمایند وتمام عقلا دراجرای معدلت حاضر خواهند بود نه اینکه چهل کرور مخلوق را یك مرتبه بهیجان واسباب تشتت خیال ملت خاصه حجج الاسلام را فراهم آرند وملت نجیبهٔ ایران درنزد خودی وبیگانه مفتضح شود. محمدحسن بن باقر (مجتهد) ـ علی بن موسی (ثقةالاسلام) ـ عبدالکریم (امام جمعه) ـ محمدتقی بن ابوالقاسم طباطبائی (حاجی میرزا تقی) ـ عبدالعلی طباطبائی ـ عبدالامیر طباطبائی (شیخ الاسلام) ـ علی بن محمد (حاجی میرزا علی) ـ مرتضی الطباطبائی (حاجی میرزا مرتضی قاضی) ـ احمد بن محمدباقر (حاجی میرزا احمد) ـ ابوالحسن (حاجی میرزا ابوالحسن).

ستارخان چه می گفت؟

ستارخان ازچند روز پیش می گفت اگر انجمن پنجاه نفر سوار در اختیارمن بگذارد من قول می‌دهم که بتهران رفته بیرق مشروطه را بر بام مجلس بزنم[1]. آن روز کسی گمان نمیکرد که ستارخان آنچه که میگوید از روی یقین واعتماد برهنر خود می گوید واگر بر گفتهٔ وی ترتیب اثر می‌دادند و او زودتر بتهران میرفت دورنبود که مصدرخدمت مهمی می گشت.

اسم نویسی برای رفتن تهران:

روزپنجشنبه ۱۲ جمادی‌الاولی هیجان عمومی بحد اعلی رسیده بود، مجاهدین قرار و آرام نداشتند و کاسهٔ صبرشان لبریز شده وعنان اختیار از

۱ـ عین ترجمهٔ عبارت ستارخان است.



سیدجمال‌الدین واعظ (ص۶۳)

دست داده بودند واتصالاً فریاد میزدند چه سود از این زندگی که ما در اینجا بآسودگی زندگی کنیم و نمایندگان ما گرفتار چنان مصائب طاقت فرسا باشند. بالاخره سران قوم ازعلما ورجال واعضای انجمن که همه درتلگرافخانه بودند قرارقطعی دادند که باید بیاری مجلس شتافت ونمایندگان را ازچنگ دژخیم خودسری نجات داد و با تصویب انجمن ایالتی چادری درسر بازخانه برپای کردند که از آنروز داوطلبان درآنجا حاضر شده با ترتیب صحیح اسامی خودرا در کتابچه‌های مخصوص نویسانده پس ازتهیهٔ سایرلوازم عازم تهران‌شوند. ریاست آنرا بهتقی‌خان رشیدالملك مفوض کردند ومردم بتدریج درسر بازخانه حاضر می‌شدندومباشرین امر اسامی ایشانرا دردفتر ثبت میکردند ویك دفتر اعانه نیز باز کردند که هر کس که بدلخواه خود اعانتی میکرد اسمش درآن دفترچه ثبت می‌شد ودرعرض دو سه روزسیصدنفرسوار با اسب وسلاح حاضرحرکت شدند.

حرکت اردوی ملی ازشهر:

روزهفدهم جمادی‌الاولی این‌سیصد نفرسوار ومسلح ازتبریزحرکت کرده بباسمنج دوفرسخی شهر رفتند ودرموقع حرکت‌ایشان شور وهیجان غریبی بمردم روی داده‌بود که صدای «زنده باد مجلس‌شوری» دلهارا بلرزه می‌آورد وهر کس درحد ذات خودآرزو می کرد که بتواند در صف ایشان جای گیرد.

اول کسی که‌ازاشخاص‌نامی داوطلبانه قدم‌بمیدان گذاشت ستارخان بود که می گفت اکنون بآرزوی خود رسیدم، با پنجاه سوارعازم باسمنج شد. بعد باقرخان‌بود که‌اونیز باپنجاه سوارحرکت کرد ودیگرمحمدقلیخان آقبلاغی‌بود که با عده‌ئی‌ازسواران قره‌داغ که‌اغلب ازخویشاوندان خودش بودند رهسپار باسمنج شدند. و قرارشد که درآنجا اقامت کنند که اقلا

عده‌شان بپانصد نفر برسد بعد حرکت کنند.

ناگفته نماند که از ناطقینیکه درسر بازخانه درموقع ازدحام مردم نطق میکردند یکی‌هم مرحوم سیدحسن شریف زاده بود که‌آنوقت بیست وهفت ساله بود و در بیاناتش علامت شور وعشق پیدا بود، آنچه می گفته معلوم‌بود که ازدل برآمده‌است‌وخودش ازیك خانوادهٔ جلیل‌القدر وفرزند مرحوم حاجی‌سیدمحمد شریف‌العلماء ونبیرهٔ مرحوم حاجی‌میرزامحمدتقی شریف‌العلماء بود که‌پدر برپدر از رجال نامی‌وفضلای گرامی‌بشمارمیرفتند.

تلگراف رمز آقای تقی‌زاده :

درپانزدهم جمادی‌الاولی تلگراف رمزی از آقای تقی‌زاده بانجمن ایالتی رسید که سواد آن بعدازکشف در روزنامهٔ انجمن (شماره ۳۲ سال ۱۳۲۶) مندرج است و ما نیزسوادآنرا از روی روزنامهٔ انجمن ذیلا درج می کنیم .

تلگراف رمز آقای تقی زاده دامت برکاته فی ۱۵جمادی‌الاولی :

« خدمت اعضای انجمن محترم ایالتی‌آذربایجان دامت تأییداتهم »
« بعدازآنکه دراین چند روز گذشته شاه دستخطهای تهدیدآمیز بدار »
« الشوری فرستاده که مضمون همهٔ‌آنها مخالفت با ارکان مشروطه داشت »
« بالاخره روزجمعه بتوسط یك نفر ازسردارهای قزاق دستخطی بمجلس »
« نوشته‌تکلیف کرد که‌اگر تا دوساعت جماعت دارالشوری ومسجد متفرق »
« نشود تمامی‌اهل تهرانرا باتوپ متفرق‌خواهم کرد ودراین بین‌هم متواتراً »
« خبرمی‌رسید که‌بدروازه‌هاتوپ‌می‌آورند. انجمنها که‌عددشان بصدوپنجاه »
« بالغ است درمسجد بودند، تفنگدارها و سربازملی در دوره برای حفظ »
« اهالی ومجلس سنگرها بسته بودند. دارالشوری صلاح دراین‌دیدند که »
« مظلومیت ملت وخودشانرا بتمام‌سفرا واضح‌وآشکارنمایند، مردم‌را موقتاً »

« امر بمتفرق شدن از مجلس ومسجد نمودند ومردم هم با کمال اطاعت متفرق »
« شدند، بعد از متفرق شدن اهالی، علائم خیالات فاسدهٔ مرکز از قبیل قتل و »
« نهب ظاهر شد. دارالشوری جهت اتمام حجت بشاه اعلان نمودند که این »
« حرکات منافی با قانون شرع وقانون اساسی موجب افتضاح مقام سلطنت »
« می باشد لازم است که آنچه نقض قانون شده جبران نماید تا مردم اطمینان »
« حاصل نمایند. شاه درافعال وحرکاتش مصر، لذا انجمنها تمام نمایندگان »
« خودرا بمجلس فرستاده کسب تکلیف کرده‌اند بجهت عدم انقیاد شاه بقانون »
« شرع واساسی کلیهٔ اهالی بی تکلیف مانده انقراض اسلام را معاینه دیده خلع »
« اورا جداً خواستار شدند وهمچنین از ولایات وایالات متواتراً تلگرافات »
« سخت درخلع شاه می رسد، مجلس هم با شاه درمذاکرهٔ سخت است، قشون »
« ملی از هر طرف درشرف حرکت می باشند، ازهمه مجدتر همدان ، رشت، »
« قزوین ، شیراز است ؛ بدیهی است که در کلیهٔ امورات حقه آذربایجانیها »
« گوی سبقت از دیگران برده‌اند من الله التوفیق و علیه التکلان . »
« فدای ملت تقی‌زاده » .

تلگراف مزبور بطور تحقیق ازآقای تقی‌زاده نبوده زیرا مشارالیه درتبریز با کسی رمز نداشته است. ازقرار معلوم تلگراف مزبوررا یکی دو نفر ازآن کسانی که میخواستند بحرارت مردم بیفزایند جعل کرده بودند چون تبریزیان نسبت بآقای تقی‌زاده ارادت صادق داشتند واز گفتهٔ او پیروی میکردند صلاح درآن دیده بودند که چنین تلگرافی در روزنامه‌ها منتشر نمایند وخود آقای تقی‌زاده هم ازاین تلگراف بی اطلاع هستند.

دراین روزها بازار تلگراف گرم بود وازهرجا تلگراف میرسید و بهرجا تلگراف می‌شد . تلگرافی هم روز دوشنبه یعنی همانروزیکه علاءالدوله

و جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان و سردار منصور گرفتار و بمازندران تبعید شدند[۱] مرحومان بهبهانی وطباطبائی به‌تبریز وسایرولایات وایالات خواستند مخابره کنند ومردم‌را ازچگونگی امرمستحضر دارند وچون‌ممکن نبود که‌از تلگرافخانهٔ تهران مخابره‌نمایند ناچارسوادتلگرافرا توسط‌دونفر ازمجاهدین بقزوین فرستادند که میرزا حسن رئیس‌المجاهدین ازقزوین مخابره کنند .

تلگراف سیدین ازقزوین :

« خدمت علمای اعلام وحصون‌الاسلام انجمن ایالتی و سایر انجمن‌ها. تبعید چند نفر از درباریها ازقبیل امیربهادر که از اول مشروطیت بشدت مشغول افساد و اخلال‌روابط بین‌ملت وسلطنت بوده، دست فسادشان بدامن خارج دراز گشته ، استقلال مملکترا درمعرض خطرعاجل گذاشته بانواع وسایل‌مناسبه‌استدعا شده‌بود چند روز قاطبهٔ امرا وسرداران درمنزل‌حضرت اشرف عضدالملك متحصن وتبعیدآنهارا از دربار استدعا نموده وقبول نشد[۲] ولی باز ازقوه بفعل‌نرسید. روزپنجشنبه اعلیحضرت بصورت خیلی موحش بغتةً بباغ شاه که بیرون دروازه است تشریف برده اردوی مفصلی درآنجا تشکیل‌داده،دیروز یکشنبه‌درموقع‌شرفیابی‌چندنفرازسران‌امرا رالامربتوقیف فرموده ، به‌بیرون دروازه‌ها توپ گذاشته ، از حالت حاضرهٔ موحشه خیلی اهالی‌مشوش،سیمها مقطوع،اقدامات درباریان کلیةً بانهدام اساس مشروطیت ومجلس‌قریب وقوع. عبدالله‌الموسوی‌بهبهانی– محمدبن صادق طباطبائی» .

خواستن محمدعلی‌شاه تبعید چند نفر از آزادیخواهانرا :

چون محمدعلی‌شاه درباغ‌شاه مستقر گردید واشکریانش که نزدیك

۱– اشخاص مزبور با چندنفر دیگر در منزل عضدالملك متحصن بودند و از شاه تبعید چندنفر از درباریانرا میخواستند، روزیکه باتفاق عضدالملك بحضورشاه رفتند با امر شاه‌آن سه نفر دستگیر وتبعید شدند .

۲– ظ ، شد .

بر بیست هزار نفر بودند در گرد وی پره زدند بخت ودولت را قرین خود دید ولیاخوف هم که شب و روز شاه را به برانداختن کاخ آزادی و ویرانی مجلس تشجیع و تحریك می کرد در آن صدد برآمد که بپاره‌ای عناوین عرصه را برمجلس شورای ملی تنگ کند لذا پس از آنکه تلگرافیرا بنام « راه‌نجات » نشر کرد ، ازمجلس خواست که چند نفر از ایران تبعید شوند و آنان عبارت بودند از اشخاص ذیل :

۱ـ میرزا جهانگیرخان (مدیر روزنامهٔ صور اسرافیل) ۲ـ ملك المتکلمین ۳ـ سید محمدرضا مساوات (مدیر روزنامهٔ مساوات) ٤ـ سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی ٥ ـ بهاءالواعظین، و دو سه نفر دیگر که اسامی ایشان باختلاف ذکرشده ودرخور اعتماد نیست .

در هرشمارهٔ روزنامهٔ صور اسرافیل حقایقی بنام « چرند و پرند » نوشته می‌شد که شاه از آن قسمت روزنامه سخت عصبانی بود و در روز رفتن شاه بباغ شاه مقاله‌ئی در تحت عنوان « بلای ناگهان » نوشته و رفتار سربازان وسواران وملتزمین رکابرا بشدت انتقاد نموده بود که ما چند جمله ازآنرا دراینجامی آوریم:«چه انقلابی، چه اختلاطی، چه‌شوری، چه غوغائی! آیا قیامت قیام کرده است ؟ آیا صاعقه ازآسمان نازل شده‌است ؟ آیا کوه دماوند تجدید آتش‌فشانی می کند ؟ آیا قشون دشمن مارا غافل گیر کرده است ؟ هیچ کس نمی‌داند ، هیچ کس نمی‌فهمد ، همه کس درحیرت است ، همه کس مات ومبهوت است، چندین‌دسته سوارعصرچنگیز در دورهٔ تربیت تفنگها را با حالت حاضر باش سردست گرفته ، بی‌محابا بهر طرف شهر می‌دوانند و چندین فرقه سرباز دورهٔ ساترابها با پاچه‌های ورمالیده درعهد کنستی توسیون بی‌اراده بهرسمت شلیك می کنند، یك طرف درشکه‌ها

وکالسکه‌ها بسرعت برق درحرکت و اطفال صغیر وپیرمردان و زنانرا زیر پا می گیرد، یك طرف بچه‌های معصوم مانند صرعی‌ازمدرسه‌های خود بیرون آمد ملجأ وملاذ عادی یعنی دامن مادرخودرا می‌طلبند ، یك سمت زنهای بدبخت بتجسس اولاد وبرادر و شوهرهای عزیزخود تقریباً عریان و برهنه ازخانه بیرون آمده در کوچه‌های شهر ضجه می کشند ، دکاکین بسرعت هرچه تمامتر بسته میشود . همه‌جا ناله است، همه‌جا فریاد است، همه‌جا چپاول است ، همه‌جا غارت است ، همه جا پر ازعربده ، نعره ، تهدید و تخویف است . حقیقت چیست ؟ واقع امر کدام است ؟ چهار و پنج ساعت بعد یك دستخط آفتاب نقطهٔ ملوکانه تقریباً باین مضمون جواب همهٔ این سؤالاترا می‌دهد :

جناب اشرف مشیرالسلطنه چون هوای تهران گرم وتحملش برما سخت بود ازاین رو بباغ شاه حرکت فرمودیم . پنجشنبه٤ جمادی‌الاولی. یعنی یك پادشاه رعیت پرور درعهد تمدن دنیا در قرن بیستم بیکصد قدمی شهرحرکت می کند . »

بدیهی‌است که محمدعلی‌میرزا این مقاله را خوانده و دود ازنهادش برآمده وتبعید اورا خواسته‌است .

و با سید محمدرضا مساوات که روزنامهٔ مساواترا می‌نوشت علاوه براینکه نوك قلمش خاطر وی را میآزرد از وقعهٔ بمب نیز از وی کینه‌ئی در دل داشت .

وملك‌المتکلمین وسیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی پدرآقای‌جمال‌زاده چون هردو ناطق و واعظ بلیغ وفصیح بودند و سخنان حکمت‌آمیز ایشان مردمرا ازخواب غفلت بیدارمی کرد وشاه‌هم میخواست که مردم همیشه در خواب‌غفلت‌باشند لذا دوری بلکه مرگ‌ایشانرا ازصمیم قلب‌آرزو می کرد.



محمدعلی شاه (ص ۵۰)

گویند وقتی که ملک‌المتکلمین شنید که شاه تبعید وی و سید جمال‌الدین را خواسته است گفت: «خاک برسر مملکتی کنند که مشروطیتش بوجود یك نفر کور و یك نفر شل قائم باشد.» مقصودش از کور خودش بود که چشمانش آب آورده بود و غرض شل هم مرحوم سید جمال‌الدین بود که بواسطهٔ پرت شدن از درشکه پایش لنگ شده بود.

واز آنجائیکه محمدعلی‌شاه می‌دانست که مجلس اجازهٔ تبعید ایشانرا نخواهدداد میخواست برای اجرای آخرین تصمیم خود بهانه‌هائی بدست آورد.

نامهٔ مجلس شورای ملی بمحمدعلی‌شاه قاجار:

هرچند نگارنده را غرض اصلی نگاشتن وقایع آذربایجان است نه اوضاع تهران، چون قسمتی از وقایع تهران ارتباط خاصی با وقوعات آذربایجان داشته و دارد، مخصوصاً قضیهٔ جانگداز مجلس که ناچار خلاصهٔ آن باید در اینجا نوشته شود، بنابراین خواستم نامه‌ئی را که مجلس بشاه نوشته و جوابیرا که شاه داده‌است هم‌دراین‌جا بیاورم تا نکته سنجان نکاتیرا که در این‌دونامه مندرج‌است با دیدهٔ حقیقت‌بین بنگرند. این نامه توسط رئیس مجلس فرستاده شده‌است.

« مجلس شورای ملی مورخه پانزدهم جمادی‌الاولی۱۳۲۶

بشرف سدهٔ سنیهٔ اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه وسلطانه

درحالتیکه از دولت چند هزارسالهٔ ایران نمانده بود مگر اسمی بلامسمی وقوای حیاتیهٔ آن با تسلط خارجه وجهل و بی‌قیدی داخله باسفل مراتب سقوط رسیده وسلاسل امنیت واستقلال آن منتهی بود بموئی موسوم بارادهٔ ملوکانه که آن هم درمقابل تندباد اغراض اجانب سفیل وسر گردان رو بمخاطرات عظیمه سیر مراتب مضره می‌نمود، چون مشیت خداوندی منشور اضمحلال آنرا امضاء نفرموده بودند ندای غیبی اسلامیت و ایرانیت افراد

اهالیرا ازخواب غفلت بیدار و براهی‌هدایت فرموده که هادی عقل وتجربه درطی‌مراحل تاریخ اختیارنموده، لهذا یکباره خاص وعام مملکت باوجود اختلاف مدارك پی بمخاطرات برده بیك حرکت غیورانه‌ازفضاحت بی‌حسی خودرا دورساخته متنبه باین دو اصل اصیل استقلال ملت واستحکام قومیت شدند که قوای مملکت ناشی‌ازملت‌است وسلطنت ودیعه‌ایست که بموهبت الهی از طرف ملت بشخص پادشاه مفوض شده است، لاجرم خواستار تغییر مسلك سلطنت شدند و اعلیحضرت شاهنشاه مبرور انارالله برهانه بامضای فرمان مشروطیت واعطای سعادت حریت منتی بزرگ برملت نهاده نام خود را برحمت ابدی زینت تاریخ‌ایران ساختند، ولی تکمیل‌این عطیت وتتمیم این موهبت را روزگار برای تقدیس وتکریم نام نامی اعلیحضرت همایونی ذخیره کرده‌بود، اینست که مساعدت بخت بلند و طالع ارجمند در اواخر ولایتعهد و اول جلوس میمنت مأنوس، رضای شاهانه را بتصدیق‌مشروطیت جالب شده و در۲۷ ذیحجه حسن نیت شاهانه را با آرزوی ملت که بصورت هیجان عمومی‌ظاهر گشته‌بود توفیق داده باکمال نواقص‌قانون‌اساسی‌فرمان دادند درصورتیکه جهانیان منتظر بودند که از این تجاذب حقیقی که بین پادشاه ورعیت حاصل و بااین سرمایهٔ سعادت که بتوفیقات خداوندی‌کامل گردیدآثارترقی وتمدن بسرعت و سهولت که شایستهٔ نجابت ملی و فطانت جبلی‌ایرانیانست ظاهر وموجبات امن‌وآسایش‌عمومی فراهم گردد روزبروز اغتشاش ولایات ونامنی طرق وشوارع وانقلابات سرحدات زیادتر ودرخود پایتخت که درتحت‌نظرمستقیم اعلیحضرت شاهنشاهی وهیئت دولت ومجلس شورای ملی است وقایعی بس ناگوار اتفاق افتاد که اگر درصور وعلل‌آن شور وتدقیق وغور عمیق بعمل آید هریك ازآنها لکهٔ مبرمی است که از

انتساب آن بادنی مقربین دربارهرچند قلم ایرانی راشرم آید تاریخ که درمحور حقایق امورمتحرك لایزال است بدبختانه درثبت وضبط آن شرم وترحم نخواهد داشت. تعداد آن قبایح وتذکار آن فضایحرا چه حاجت که اجتماعات حضرت عبدالعظیم و وقعهٔ میدان توپخانه و غیره هنوز در السنه و افواه مثل سال وبا وطاعون درعداد تواریخ بدبختی این مملکت مذکور ومرکوز اذهانست. ازاثرات آن اتفاقات فضیحه دلهای رمیدهٔ رعیت آرام نیافته وجراحتهای وارده برقلوب ملت کاملا التیام نپذیرفته بود که بازمفسدین بی ایمان امان نداده برای اخلال روابط بین پادشاه ورعیت وقایع چندروزقبلرا حاضر واحوال ماه ذیقعده را بوجهی شدیدتر تجدید ودرظرف دو روز ازحاصل زحمات دوساله قسمت کلی را بهدر داده ازجمله اصل (نهم ، دوازدهم، چهاردهم وبیست وسوم) را که روح قوانین اساسی است نقض نمودند. مجدداً نونهال امیدرا که بهزاران آب تدبیر وخون دل درقلوب رعایا میروید از بیخ وبن برانداخته بجای آن یأس وحیرت وبأس وشدت نشاندند ومخصوصاً درموقعی که سرحدات مملکت دچارمخاطرات عظیمه است نفاق خانه برانداز خانگی را باین شدت حادث نمودند که خاطر مقدس همایونرا مثل مساعی وکلاء ملت و وزراء دولت و قوای مادی ومعنوی مملکت که ناشی از اطاعت رعیت است مشغول یکدیگر سازند وبرمقاصد سوء خود بپردازند، بدیهی است که دوام این حال ملازم است بااضمحلال دولت قدیم وقویم ایران وایرانی مسلمان که بمدلول فرمان قضا جریان استاد ازل از آب حیات حب الوطن من الایمان آب خورده با بیداری حواس بطورخاص تشنهٔ حفظ حقوق خویش است متحمل نخواهدشد که ایران واسلام خودرا با هرچه دراوست آلت بازیچهٔ دست چندنفرمفسد درباری ببیند . دستخط همایون که روز جمعه برتفرقهٔ معدودی رعایا که

بطور صلح وسلم جبر کسور واقعه برقوانین اساسی واعادهٔ حقوق رفتهٔ خویش را متظلماً استدعا می کردند بهر تدبیر واصرار بود ازطرف مجلس شورای ملی که درطی تمامی طرق چاره ساعی است بموقع اجرا گذارده شد ولی این اقدام وامثال آن ازقبیل سرشك از رخ پاك کردن است درحالی که خون دلها درفوران وکلیهٔ ایران درهیجان است. نقض قوانین ازشمال تا جنوب وازمشرق تا مغرب ایران را با ناله وافغان پر کرده که اگر این ناله وفریادها یك جا جمع شوند خدای نخواسته چه آهنگ مخالفی از آن ظهور، تواند کرد. بالجمله تکلیف بروکلای ملت خیلی سخت شده وانتظار مردم تهران وفشار ولایات در اعادهٔ احترام قوانین واصلاح کلیهٔ امور آن بآن درتزاید وفرصت ومجال را از دست می برد آنچه بطور قطع برعقلای مملکت ثابت شده است علت واقعی این همه خرابیها وتکرر اتفاقات ناگوار که شأن عهود وشیشهٔ دلها رایکجامی شکند وحرمت قانون بانوامیس سوگنداسلامی رایکسره برطرف می کند دوچیز است:

اولاً شبهات مغرضین تاکنون مانع شده است که درقلب شاهانه این اعتقاد راسخ شود که درسلطنت مشروطه تمامی امور درتمام اوقات باید در مجاری قانون سیر نماید تااصول ذیل قانون اساسی ازلفظ بمعنی رسد. (اصل چهل وچهارم- شخص پادشاه ازمسؤلیت مبری است، وزراء دولت درهر گونه از امور مسؤل مجلس هستند)، (اصل چهل وپنجم- کلیهٔ قوانین ودستخطهای پادشاه درامور مملکتی وقتی اجرا میشود که بامضای وزیر مسؤل رسیده باشد ومسؤل صحت ومدلول فرمان و دستخط همان وزیر است) (اصل پنجاه و هفتم- اختیارات واقتدارات سلطنتی فقط همان است که درقوانین مشروطیت حاضره تصریح شده است)، (اصل شست وچهارم- وزرا نمی توانند احکام شفاهی

یا کتبی پادشاهرا مستمسك قرارداده سلب مسؤلیت ازخودشان نمایند .)
درصورتیکه کلیهٔ امور ازجزئی وکلی درمجرای وزارتخانه‌ها فیصل پذیرفت مسئولیت نیك و بدآن از شخص همایون شاهنشاهی مرتفع وبرعهدهٔ وزرا تحقق مییابد وقدس مقام منیع سلطنت بتمامه محفوظ می‌ماند والا درصورت بی‌اطلاعی وزیر ازفلان امرکلی یا جزئی ایراد مسؤلیت برآن وزیر بدیهی است که ازطریق عقل وعدل خارج است ودر اساسیکه بتجارب هزارسالهٔ عقلا وحکمای جهان مرتب شده‌است البته تصورچنین امر بی‌رویه وعجیب نمی گنجد که فعل عمرو را زید مسؤل باشد .

ثانیاً آنچه بتعیین پیوسته‌است اغراض مفسدین‌چند که دشمن ملك و دولت و خائن شخص شخیص همایونی هستند درمیان نیت پاك و فطرت تابناك همایونی که از مزایای سلاطین عظیم‌الشأن است و حقوق رعایای صداقت شعارحایل وحاجنبد وهرساعت خاطرمقدس‌ملوکانه را برصرافتهائی جلب‌میکنند که با خیر وصلاح عامه فرسنگها مسافت دارد وهردقیقه بالقاء شبهات مغرضانه قلب شاهانه را ازمعانی اصول مشروطیت و قوانین اساسی منصرف ساخته باقتضای خودخواهی واستبداد ذاتی‌خودشان یا درراه خدمت بمصلحت غیرمتابعت قوانین مملکتی را گویا درحضور مبارك مغایر شؤون سلطنتی جلوه داده بقدر امکان و بهرفرصتی که می‌یابند خاطر مقدس را برابقای الفاظ و انهدام معانی اصول قانون وا میدارند لهذا مادامیکه کسور واقعه بقوانین اساسی جبران نشده و اعادهٔ احترام قانون بعمل نیامده‌است ودرآینده‌کلیهٔ امورات درمجاری قانونی حل وفصل نشود ونمایندگان ملت را اطمینان‌کامل حاصل نگردد که برحفظ تمامی حقوق ملت قادرخواهند بود و مثل‌آنچه تا حال واقع شده باردیگر نقض عهد قانون نخواهد شد

مجبوریت تامه وارد خواهد بود که وکلای ملت باقتضای وظایفی که دیانةً و وجداناً با شهادت خداوند و توسط قرآن مجید برعهده گرفته‌اند عدم امکان تحمل خودرا بفشار فوق‌العادهٔ مسؤلیت یك ملت بموکلین خود اعلان نمایند. اسمعیل، محل مهر ممتاز الدوله »

جواب نامهٔ مجلس ازطرف محمدعلیشاه :

« السلطان بن السلطان بن السلطـان بن السلطان بن السلطان محمدعلیشاه قاجار ۱۳۲۶. مجلس شورای ملی، لایحهٔ مشتمله برمکنونات خاطر وکلای ملی ازپیشگاه همایونی گذشته بااینکه تمام مردم ایران ودایعی است که پروردگار عالم بحکمت بالغه حفظ وحراست و آسایش و امنیت قاطبهٔ آنانرا برعهدهٔ مکلفهٔ ما واگذار فرموده و هیچگاه مقصد نیت ما جز رفاه حال و آسایش عموم اهالی نبوده ومقصود همان نکتهٔ واحدهٔ بروز محبت متحده وتکمیل تربیت عامه است ولی جواب بعضی ازمطالب اظهاریه را لزوماً مقرر وهیئت دارالشوری را ملتفت می‌فرمائیم که درچندین جا ازحدود معینه تجاوز شده‌است. اولاً عزت وذلت هرقوم وملت وبقا وفنای هردولت وسلطنتی بنص آیات کریمه منحصر است بمشیت وحکمت خلاق‌العالمیان جلت عظمته که دست قدرت واحاطهٔ تصورات بشریه ازپیرایهٔ این نکته کوتاه بوده وخواهد بود، پس نهایت کراهت دارد که بدون رعایت حشمت سلطنت ازمسلك نگارش و قاعدهٔ بیان عدول کرده متذکر چنین عبارتی بشوند: (امنیت واستقلال منتهی بموئی بوده) وحال آنکه علاوه براینکه درمقابل زحمات وضرب شمشیر نیاکان سلطنت ایرانرا ارث محقق وحق مسلم نفس نفیس خود می‌دانیم تاموقعیکه مشیت خلاق احدیت بمقتضای آیهٔ کریمهٔ (قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدك الخیر انك علی کل شیءٍ قدیر) علاقه گرفته رشتهٔ انتظام آسایش این ملت در کف کفایت



ممتاز الدوله (ص ۷۰)

شخص همایون ما باشد استقلال وثبات سلطنت ومحافظت قوم وملت خودرا از همان قوه وبهمان ارادهٔ ازلیه مستدام وبی‌زوال می‌دانیم و بهمین ملاحظهٔ عطوفت پدرانه بود که محض تکمیل اشاعهٔ عدل وداد وفراهم شدن موجبات رفاه وترقیات ملی واستخلاص از ذلالت جهل ونادانی آراء عموم را راضی شدیم که در کلیهٔ امور مداخله داده شود بدین جهة از روی نهایت جود و سخا سلطنت خود و دولت ایرانرا بتمام دول در عداد دولت (کنستی توسیون) اعلان فرموده وبرای تحدید حدود جریان امور مملکتی ونظام جمهور که عبارتست ازسه قوهٔ قانونیه، اجرائیه، قضائیه، قانون اساسیرا درنهایت رغبت وحرمت پذیرفته و ممضی داشتیم که درتحت قاعدهٔ مقرره اصل بیست وهشتم این سه قوه منفصلاً ازهم درنتیجهٔ واحد ونظم ملك وملت جاری وساری باشد یعنی به‌تصریح قانون اساسی جریان امور را از همان سه مجری مترصد و ترقیات مملکت و نجات ملت خودرا ازآن راه منتظر شدیم و دراین مدت آنچه را قانون مصرح بود متابعت نموده حتی مسؤلیت را بحکم قانون از ذمهٔ خود خارج دانسته و درکلی و جزئی هرچه ازطرف هیئت مبعوثه باسم ملت صحیح یا سقیم پیش آمد اعتراض نداشته نهایت همراهی‌را با مستدعیات ملیه درپیش وجدان خود باقتضای تکلیف مقرره بعمل آورده منتظر حصول نتیجه بودیم .

چون بنا بمتابعت قانون اساسی و از روی حلم وبردباری که خلّاق عالمیان در وجود ما ودیعه قرار داده هرقدر اصلاح امور و رفع انقلابات مملکتی‌را از قوای ثلثه مترصد شده نتیجه جز بعکس ندیدیم بلکه درهر مسئله که پیش آمد نقض قانون اساسی مکاشفه وبی‌پروا ازطرف هیئت مبعوثه وملت بی‌علم مشهود افتاده وبرخلاف تمام قوانین عالم بتحریك جهال کم‌ظرف

باغوای مفسدین پرمایه باستظهار انجمن‌ها هر مطلب مختصری را وسیلهٔ هیجان عمومی قرار داده درمدارس شهر و گاهی درمحوطهٔ خود مجلس تشهیر سلاح کرده مرتکب هزار گونه حرکات بیقاعده شدند و بهمین جهة شیرازهٔ نظام مملکت را چنان ازهم گسیخته کردند که‌اداره‌نمودن آن باشکالات وزحمات بی‌اندازه برخورده‌است ازجمله یکی‌ازتکالیف واجبهٔ دارالشوری که مقدم و الزم تمام تکالیف میباشد وضع قانون قضائیه که عبارت ازعدلیه باشد بود تا باین درجه هر کس بخیالات شخصیه و اغراض نفسانیه رفتار ننماید بکلی ازاین‌تکلیف اصلیه تقاعد شده وهنوز ادارهٔ عدلیه قائم نگردیده‌است وبهمین علت باوجود مشروطیت جان ومال وناموس وشرف عموم درمخاطره وفریاد وا عدالتاه بثریا می‌رسد وبواسطهٔ مداخلهٔ هر کس دراجرائیات برای احدی امنیت باقی نمانده، درصورتی قانون بعدم مسؤلیت و تقدیس شخص سلطان تصریح میکند با مسؤلیت هیئت مجریه که‌عبارت‌باشد ازدولت‌مجلس‌شورای که جز وضع قوانین‌لازمه ونظارت‌امور تکلیفی‌ندارد درهر امری شخص‌سلطان را طرف قرار داده ودرامورات شخصیه مداخله نموده مواد چندی ازقانون را دراین‌مورد نقض کردند بحکم قانون‌اساسی قوهٔ اجرائیه وانتخاب وزراء که بسلطنت مفوض است هر کس‌را ما خواستیم مصدرشغل و امری نسبت بدقایق‌مقتضیات وقت وصلاح جریان نظم امور با رعایت روابط دول خارجه قرار بدهیم بخلاف قانون و با هزار وسایل بعضی‌اقدامات غیرمقتضیه کردند که حاجت تذکارنبوده بلکه حلم وحشمت سلطنت مانع ازتصریح کیفیات است وبخلاف اصل‌هشتم‌ونهم درچند مورد رفتارشده وبه‌تبعیض‌عمل گردیده وقانون تصریح کرده سلطان مقدس‌است واصل دهم مصرح‌است که درمواقع ارتکاب جنحه وجنایت قوهٔ نظمیه اقدامات فوریه‌بعمل‌آورده درمقدمهٔ وقعهٔ

بمب و استنطاق و محاکمهٔ مرتکبین بنا بتوضیحات روزنامهٔ محاکمات چه حرکات وقیحانه که بعمل می‌آمد که جزعظمت همت و بغیر رأفت ذات ملوکانه نسبت بملت که بمنزلهٔ فرزند خود ملاحظه می‌شود هیچ قانون و قاعده اغماض چنین خیانتی را تجویز نمی کرد، اصل هشتم آحاد ملت را در مقابل قانون متساوی نموده، اصل دوازدهم مجازاترا منحصر بطریقهٔ مجوزهٔ قانون کرده . درچند مورد این هردو اصل نقض شده بااینکه مداخله در اجرائیات از وظیفهٔ مجلس خارج بوده بنقض اصل پانزدهم لایحه ونوشتجات عدیده ازطرف هیئت مبعوثه صادرشده چنانکه نقض اصل شانزدهم متضمن همین فقره شده‌است، قانون تصریح کرده سلطان مقدس است، دراصل بیستم هرروز وهرساعت هزارنقض و بی‌حرمتی بمفاد قانون عمل آمده، وجهاً من الوجوه جلوگیری نشده‌است، شاهد مسئله جرایدمنتشره ونطق نطاقین است، عموماً، علناً، حتی درحوزه وساحت مجلس نیز ازمدلول اصل بیست و یکم درمسئلهٔ اسلحه عدول ونقض گردیده، علاوه براینها بزرگترین نقض قانون ازکلمهٔ مصرحه تقدیس سلطنت، اشاعه و اظهارهمین عبارت عدم همراهی شخص ما با مشروطیت است که از روی کمال عدم مبالات در مقام ابراز چنین عقیدهٔ سست یا غرض سقیم برمیآیند که مدلل میدارد بی‌اطلاعی هیئت مبعوثه را ازمسائل سیاسی‌واصول قواعد جهانبانی‌دورهٔ حاضره ومأیوس‌مینماید شخص همایون مارا از استعداد و اطلاعات لازمهٔ و کلای ملت خود، زیراهنوز تا این درجه بروابط دول وحقوق بین‌المللی ولوازم ملك داری ملتفت نشده‌اند که برفرض محال خدانکرده شخص ما با مجلس یا مشروطه مساعد نباشیم لکن برای بقای شرف واستقلال سلطنت وحفظ مقام قول وقلم خود درمیان ملل معظمه ساعی بحفظ (کنستی توسیون) خواهیم بود وهر گزهتك این

حرف وثقلت این تهمت را که از روی کمال بی‌اطلاعی ناشی شده برخود قبول نکرده و جمعی که تا این درجه از اس اساس مسائل مهمهٔ مملکت بی‌اطلاع بوده و به‌تبعیض اصول قانون با اختلاف مواقع معتقد باشند رشتهٔ نظم اکناف مملکت چندین‌هزارساله وموجبات رفاه وامنیت جماعت کثیرهٔ ملت را که خداوند درعهدهٔ کفایت شخص همایون ما مقرر ومسؤل معین فرموده ازدست‌نداده وبیشتر ازاین‌متحمل هوا پرستی‌اشخاص‌قلیلی‌ازمغرضین نخواهیم‌بود تا بمشیت‌قادرمتعال‌وتوجهات ائمهٔ هدی وتأییدات حضرت حجة عجل‌الله فرجه سلطنت خودرا از روی حقیقت منظم وقانون‌اساسی را بدون تبعیض بموقع اجرا گذاریم تا عموم ملت از فوایدآن بهره‌مند ودر مهد امن وامان‌آسوده ومرفه‌الحال باشند .

بازگشت به‌تبریز:

اکنون که شمه‌ئی از وضع پایتخت وقصد محمدعلی‌شاه تاآنجا که درخور لزوم بود بیان کردیم و مقصود محمدعلی‌شاهرا هرچند که قبلا همی‌دانستیم‌چیست بخوبی‌ملتفت ومتوجه‌شدیم‌برای‌نوشتن وقایع آذربایجان باز باید به‌تبریزمراجعت کرده از اوضاع وجریان امورمستحضرباشیم.



محمدعلی شاه (ص۷٤)

فصل ششم

جلسهٔ حضرات علما یا ظاهر شدن رازهای نهانی در منزل حاجی میرزا حسن آقا و نتایج و خیمهٔ آن

روز جمعه ۱۹ جمادی‌الاولی با آنکه روز تعطیل بود انجمن ایالتی مشغول انجام وظیفه بود. وظیفهٔ آنروزها جز ازمذاکره در بارهٔ خبرهای ناگوار تهران که ساعت بساعت میرسید بچیز دیگری عاید نبود. هریك از اعضای انجمن بفراخور حال واطلاعات خود چیزی می گفت که خبر آوردند درمنزل حاجی میرزا حسن آقا جلسه‌ئی ازحضرات آقایان علما تشکیل یافته‌است.این خبرسبب نگرانی اعضا گردید و بصیرالسلطنه رئیس انجمن بمرحوم حاجی میرزاعلی‌النقی گنجه‌ئی گفت:حاجی «قینما قا صقیراتی» شما باآقایان علما رابطهٔ نزدیکی دارید، خواهشمندم بمنزل مجتهد رفته خبری برای ما بیاورید.

حاجی میرزاعلی‌النقی بدون عذر و بهانه رفت ولی پس از نیم ساعت بازآمد و گفت خبر تازه‌ئی نبود، سخن ازلامذهبی و بی‌دینی مشروطه‌خواهان میرفت. بصیرالسلطنه گفت چرا سخن در پرده میگوئی؟ خواهشمندم که حقیقت امر هرچه بوده واضح و بی‌پرده بگوئید.

گفت می گویم بشرط اینکه بعدازاین مرا بچنین مأموریتی امر نفرمائید. پس ازآنکه بصیرالسلطنه شرطرا قبول کرد. حاجی‌میرزاعلی‌النقی نخست با دقت نظری بحاضرین نمود که ببیند شخص نامحرمی در انجمن وجود دارد یا نه، چون دید که‌غیراز اعضا شخص دیگری درمجلس نیست گفت: من وقتیکه وارد منزل آقای مجتهد شدم دیدم حیاط پراز اشخاص مسلح‌است و کسانی را درآنجا دیدم که تا امروز ندیده بودم وطالارهم پراز حضرات علماست، متحیر بودم که چگونه خودرا بطالار برسانم، یکی از

گماشتگان آقا که سابقهٔ معرفتی با من داشت مرا باطاق دیگری هدایت کرد که آنجا نیز پر از آقایان علما بود و چند نفر از تجار و اصناف نیز دیده می‌شد بالاخره بهر نحوی بود جائی پیدا کرده نشستم. هنوز بیش از چند دقیقه نگذشته بود که یکنفر از آقایان معمم از جای خود بلند شده بدرفشانی پرداخت و نخستین سخن وی این بود: آقایان این مشروطه‌خواهان وانجمن نشینان که سخن از برادری و برابری میزنند ومیخواهند با نیرنگ وحیله شمارا مطیع خود سازند یا بابی هستند ویا بهائی، ویك نفرمسلمان درمیان ایشان پیدا نمی‌شود ومیخواهند شمارا نیز لامذهب کنند. من با نهایت ادب گفتم جناب آقا چرا بی‌لطفی می‌فرمائید؟! اعضای انجمن و وکلای مجلس همه مسلمان هستند ودرمیان ایشان نه بهائی وجود دارد ونه بابی. همینکه من این سخن بگفتم آخوند سخت برآشفت و گفت فضولی مکن. من دیدم که قافیه را باخته‌ام گفتم چشم. باز تکرار کرد، باز عرض کردم چشم. درمرتبهٔ سوم آخوندی پهلوی من نشسته بود روی بناطق کرد و گفت این مرد که درمقام تسلیم ورضاست دیگر تکرار لازم نیست؛ آخوند ساکت شد ومن هم ازفرصت استفاده کرده یواشکی چون گربهٔ دزد از اطاق بیرون آمدم. حاجی میرزا علی‌النقی چون مردی ظریف و بذله گو بود و غالباً سخن از در شوخی می گفت، حاضرین پنداشتند که باز شوخی می کند با قهقهه خندیدند. گنجه‌ئی نگاهی بآیاقان کرد و گفت: یاران وقت گریه‌است نه‌هنگام خنده. من آینده را سخت تاریك می بینم، باید برای فردای خود فکری کنید و الا نه سر خواهد ماند و نه دستار. اعضای انجمن‌هم پی بحقیقت امر بردند و دانستند که‌این‌رشته سر دراز دارد.

حضرات علما درهمان جلسه تلگرافی بشاه مخابره کردند مبنی بر

تشکر از اقدامات شاه وتنفر ازمجلس ومشروطه‌خواهان .

پس از امضای تلگراف هنگام ظهرجلسه خاتمه یافت وآقایان از مرحوم‌مجتهد خداحافظی کردند وبیرن رفتند .

تیرخوردن سید هاشم :

سید هاشم‌هم آنروز درمنزل مجتهد بود پس‌از آنکه جلسه خاتمه یافت اونیز ازمجلس‌بیرون‌آمده سوار الاغ‌خود شد وکسانش درجلو وعقب اوپیاده براه افتادند. هنوز بیش‌ازصد قدمی‌ازخانهٔ مجتهد دورنشده بودند که ناگاه سیدی با ششلول بسید هاشم حمله وتیری بسوی وی خالی کرد . تیر بآقا اصابت کرد وضارب گرفتار گردید . کسان میرهاشم ضاربرا با باشخص دیگری که همراه وی بود دستگیر کرده بانجمن‌اسلامیه بردند ضارب درست شناخته نشد، افواهی‌می گفتند زنجانی‌بود وهمراهش شخصی بود بنام تقی مسگر . شب همانروز درانجمن‌اسلامیه سید را بوضع فجیعی کشتند وکشندهٔ وی‌فتح‌الله باغمیشه‌ئی‌معروف بآسیابان‌بود. گویند مشارالیه میخ چوبینی بسوراخ گوش وی‌نهاده با تپك چنان زد که سرمیخ ازسوراخ گوش دیگرش بیرون رفت .

حضرات علما درانجمن اسلامیه:

فردای‌آن روز یعنی روز شنبه ۲۰جمادی‌الاولی آقایان‌علمای بنام تبریز بانجمن‌اسلامیه‌رفته وبرتق وفتق امورشروع کردند وبرای‌برانداختن اساس مشروطیت عهد وپیمان بستند وجمعی‌ازتجار وکسبه‌نیزحضورداشتند. آنروزنخستین‌روزی‌بود که‌رازهاازپرده بیرون‌افتاد وآشکارابرعلیه مشروطه ومشروطه‌خواهان‌سخن‌سرائی‌می کردند ومردمرا بمخالفت‌مجلس ومجلسیان تهییج وترغیب می‌نمودند.

بهانه‌جوئی کسان وششلول بندان سیدهاشم :

ششلول‌بندان میرهاشم تا دهم جمادی‌الاولی نسبت بکسی در صدد

تعرض نبودند ولی از آن تاریخ ببعد بنای تعرض گذاشته وموجبات مزاحمت مردم خاصه مشروطه‌خواهانرا بانواع مختلفه فراهم می‌آورند ودر کوچه و بازار هر وقت بیکی ازمشروطه خواهان مصادف می‌شدند بایراد سخنان ناشایست و کنایت آمیز خاطر ایشانرا آزرده میکردند. وآزادیخواهان برای آنکه بهانه بدست ایشان ندهند سکوت وملایمت اختیار می کردند ولی آنان دست بردار نبودند و پیدا بود که‌میخواهند بهانه‌ئی بدست آورده مخالفت باطنی خودرا آشکار کنند .

طرفداران میرهاشم چنین می‌پنداشتند که مشروطه‌خواهان یا آزادی طلبان با نظر تردید درآنها مینگرند و یا شاید باور نمی کردند که میرهاشم با دستورالعمل خاصی به‌تبریز مراجعت کرده‌است . حتی برخی از اعضای انجمن ایالتی‌هم نسبت بایشان حسن ظن فوق‌العاده‌ئی داشتند و او را نخستین مؤسس اساس‌مشروطیت می‌دانستند ونمی‌خواستند باور کنند که میرهاشم روزی برضد مشروطیت قیام خواهد کرد و در زیر بیرق استبداد جای‌خواهد گزید و گرنه‌متوجه‌میشدند که‌چرامشارالیه‌انجمن محلهٔ‌دوه‌چی راباسلامیه موسوم کرد. آیا درتبریز انجمنی بنام انجمن‌مسیحی وجودداشت که درمقابل آن انجمنی بنام انجمن اسلامیه‌تأسیس‌شود ودر نتیجهٔ این خوش باوریها بود که‌ازرحیم‌خان‌نیز پشتیبانی کردندودشمن بی امانی برای‌ملك‌وملت ببار آوردند.

ولی کسان سید هاشم می‌دانستند که حقیقت امر چیست وعنقریب ورق بر گشته اوضاع‌تغییرخواهد یافت ومحمدعلی‌میرزا مجلس ومجلسیان را ازبین برده وازمشروطه نام ونشانی درایران بجا نخواهد گذاشت .

محمدعلی میرزا درسایهٔ تعلیمات ارباب خود با حفظ صورت ظاهر امور، درباطن شب و روز درتهیهٔ وسایل تخریب وتعطیل‌مجلس بود ولی‌سران آزادی یا بکلی‌ازنیات وی مستحضر نبودند ویا اینکه نمی‌خواستند پرده از روی‌کار بردارند. درهردوصورت درغفلت بودند؛ باری انجمن‌اسلامیه حقیقت

خودرا ظاهر ساخت ودیگر جای تردید برای کسی باقی نگذاشت، همه دانستند که انجمن اسلامیه انجمنی است که برضد ملت و با تبعیت وفرمانبرداری شاه تأسیس شده است و سیدهاشم هم بدون تردید مانند رحیم‌خان با تعلیمات محمدعلی‌میرزا بآذربایجان آمده ومیخواهد که نام‌مشروطه وآزادیرا بکلی ازصفحهٔ آذربایجان بزداید.

وتعرض کسان سیدهاشم از آن جهت بود که میخواستند بهانه و دست آویزی بدست آورند که نایرهٔ جنگ بین‌طرفین یعنی‌مستبدین‌ومشروطه‌خواهان مشتعل گردد و ایشان بمقصود خود رسیده و از اندوختهٔ دیگران نصیبی ببرند.

آخرین تلگراف وکلای آذربایجان ۲۲ جمادی‌الاولی:

« دیروز ازطرف شاه تلگرافی بامضای علمای تبریز ازمجتهد وحاجی میرزامحسن ومیرزاصادق وامام‌جمعه- حاجی میرزارضا- حاجی‌میرزا تقی- حاجی سید احمد - حاجی میرزا علی‌اصغر - حاجی میرزا ابوالحسن - آقاسیدعلی- حاجی‌میرزا احمد - حاجی‌میرزاعبدالحسین- میرزا یوسف- میرزا حسن - میرزا عبدالعلی- آقا سید رضی - شیخ‌العلما طبع و نشر شد مشتمل برتقویت دولت ومخالفت مشروطه. ازین‌تلگراف عموم‌آذربایجانیان تهران سرافکنده ودر کوچه وبازارمعرض سر کوبی مردم شده‌اند. بالعکس تلگرافی از علمای اصفهان مخابره شده بود که موجب سربلندی آنها شد که در آن‌تلگراف فتوای‌سربازان وسواران افواجیرا که بکمک‌مستبدین وبموجب‌احضارآنها از ولایات بتهران می‌آیند داده وآنهارا درحکم قشون کربلا و انصار بنی‌امیه وتیر اندازان ببدن مطهرحضرت سیدالشهدا علیه‌السلام شمرده‌اند وعلاوه پنجاه هزارتومان پول نقد برای مخارج‌دارالشوری ببانک حواله داده‌اند. عموم ولایات ایران بدون استثنا بغیراز تبریز باتمام قوا

با جان ومال حاضر فداکاری و جان نثاری مجلس شورای ملی بوده ومصمم حرکت تهران‌هستند، دست‌ازاین‌نفاق بردارید ودراین‌موقع باریك نگذارید بتحریك واغوای انگشتهای مستبدین نفاق واختلاف درمیانه بیندازند. و دشمنان خارجی موقع پیشرفت مقاصد درجنگ خانگی پیدا کنند وعیب وطن بدبخت ما همین‌است که‌ازهمه ولایات زودتر می‌درخشد وازهمه زودتر ضایع‌میشود. جسارترا ببخشید، سوزدل دراین‌فرصت تنگ باظهاراین‌مطالب مجبور می کند. کار درتهران بسختی کشیده وهنوز بجائی منجرنشده وپانزده روز است درتهران تعطیل عمومی‌است وسه روز است بازعموم کسبه وتجار و اصناف شب وروز درمسجد سپهسالار مجتمع‌اند. وکلای آذربایجان».

آقایان وکلای آذربایجان علی‌الظاهر حق داشتند که تبریزیانرا هدف ملامت قراردهند، برای‌آنکه ازصورت بباطن توجه نداشتند یکی‌از جمله بدبختیها که سبب شکست قوای ملی در مقابل قوای دولتی گردید همین تلگرافهای حماسی بود که ازهرطرف بمجلس شورای ملی میرسید و مجلس‌هم تصور میکرد که عنقریب تهران جولانگاه دلاورانی خواهد بود که‌ازتمامی ولایات وایالات خواهند رسید. شیههٔ اسبان ونعرهٔ دلاوران اریکهٔ سلطنت‌را متزلزل خواهد ساخت؛ ولی محمدعلی‌میرزا میدانست که کسی بتهران‌برای یاری مجلس‌نخواهدآمد. زیرا وی درهرشهری مأمورین خاصی‌داشت که‌حقیقت‌امررا برای‌محمدعلی‌میرزا گزارش‌می‌دادند و او بهتر ازمجلسیان می‌دانست که قضیه ازچه قرار است مثلاً. وقتی که تلگرافی‌از انجمن‌ولایتی یا ازخوانین ایالتی که‌بمجلس مخابره می‌شد که‌حتماً قریب ده هزارسوار جرار برای محافظت مجلس‌شورای ملی مسلح بااسلحهٔ جدید عازم تهران شده وکاخ استبداد را سرنگون خواهند کرد، مأمورمحرم شاه

اعم ازحاکم وغیره محرمانه بشاه گزارش می‌داد که ده هزارنفر سهل است ده نفرسوارهم‌نمی‌توانند بتهران‌اعزام کنند. درنتیجه شاه با اطمینان خاطر مشغول تجهیزلشکر بود، ولی مجلسیانرا چشم انتظار بر در که چه وقتی از دامان دشت گرد سواران ملت توتیای چشم ایشان خواهد شد، بالاخره شاه غالب ومجلس مغلوب شد .

اعتذار وکلای آذربایجان ازحضور درتلگرافخانه :

اعضای‌انجمن‌ایالتی برای‌استحضارازاوضاع‌تهران‌بو کلای‌آذربایجان تلگراف کرده بودند که در تلگرافخانه حضور بهمرسانند . وکلا درجواب تلگراف زیررا مخابره کردند :

«انجمن‌ایالتی‌این‌خادمان وطن‌را بمخابرهٔ‌حضوری دعوت‌فرموده‌اید، دیشب‌هم ممکن‌نشد، بمناسبت اهمیت وجلو گیری از وقایع‌ناگوارمجبور بحضور درمجلس‌هستیم،امشب‌هم‌رسیده‌معذور،نشانه‌منصور ـ تقی‌زاده ـ ابراهیم ـ فضلعلی ـ هدایت‌الله ـ شرف‌الدواله ـ احسن‌الدوله ـ یحیی‌میرزا » .

تلگراف سردارنصرت رحیمخان بمجلس :

رحیم‌خان علاوه برشیرین‌کاریهائی که درتبریزدرانجمن‌ایالتی‌میکرد از اهرنیز‌تلگرافی‌توسط انجمن بمجلس‌شورای ملی مخابره کرد که سواد آن ذیلاً درج میشود :

« ۱۳ جمادی‌الاولی از اهر توسط وکلای محترم‌آذربایجان حضور مبارك مجلس‌شورای ملی شید الله ارکانه . این‌خادم وطن‌امروز در اردوی‌اهر هزارنفرسوارمسلح و هفتصد نفرسرباز برای‌انتظام امور قره‌جه‌داغ ومشکین و اردبیل حاضر نموده وچون بعضی‌اخبار راجع بحرکت مستبدین برخلاف مشروطیت شنیده‌میشودبرخود لازم‌دانسته که باین چندکلمه جسارت نمایم.

سر که نه در راه عزیزان بود بار گرانی‌است کشیدن بدوش

حمد می کنم خالقی را که باین ذرهٔ بی‌مقدار توانائی کرم فرموده بمحض اشارت از طرف ملت خود در مدت سه روز اقلا سه هزار نفر سوار جنگ دیده وغالب با تفنگ پنج‌تیر حاضر نموده جز برای ربودن گوی‌نیك‌نامی و شرف ملت خواهی آرزوئی ندارد و از فضل الهی می‌توانم علاوه از مصارف این عده سوارهم برحسب لزوم در این موقع تحمل مخارج دوهزار تفنگ‌چی پیاده را نموده و کمك بملت مظلوم خود بنمایم همین قدرعرض میکنم(گوش‌برحکم وچشم برفرمان) منتظرم و تا آخرین‌نفس که درخود وبازماندگانم باشد در اوامر مقدسهٔ وکلای دارالشورای ملی کوشم، نهایت آرزو دارم ندای غیبی‌مژده رساند: رحیم بیا . خادم همان هستم که‌ازطهران به تبریز چهار روزه‌آمدم، حالا از دوست یك اشارت از ما بسر دویدن . رحیم سردارنصرت » .

رحیم‌خان از این تلگراف شاید سه مقصود داشته‌است :یکی آنکه چون بدون‌تردید بامرمحمدعلی شاه‌ازتهران گریخته‌بود میخواست شاهرا از اقدامات خود مستحضر دارد ، زیرا می‌دانست که تلگرافخانه صورت تلگرافرا بشاه خواهد داد.

دیگر آنکه‌اگرشاه دراقدامات خودکامیاب نشد انجمن ومجلس از وی سلب اطمینان نکنند.

سه دیگر آن بوده که انجمن اورا طرفدارمشروطه دانسته به‌تبریز بخواهد تا بآسانی بتواند فاتحهٔ مشروطه را بخواند .

فصل هفتم

توپ بستن مجلس شورای ملی

روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی‌الاولی روزی‌است که دست جنایتکار محمدعلی میرزا در اثر تلقینات سوء بیگانگان و تحریکات خباثت‌آلود درباریان از آستین شقاوت بیرون آمد و مجلس شورای ملی را که کعبهٔ آمال ملت و مایهٔ سعادت واقبال ایرانیان بود با توپهای آتشبار با خاك یکسان کرد و ازفرط جهالت ندانست که بادست خود آتش بخانمان وخاندان خود میزند.

شرح قضیه بوجه اختصار:

روزیکه شاه باآن وضع ناهنجار و غیرمنتظر بباغ شاه رفت زعمای ملت متوجه شدند که شاه درصدد مخالفت با مجلس ومشروطه‌است باوجود این باز احتمال میدادند که ممکن‌است بمکاتبه ومجامله نگذاشت که رشتهٔ مرابطه بکلی گسیخته گردد، ولی‌روزیکه‌جواب‌نامهٔ‌مجلس‌ازطرف‌محمدعلی-شاه رسید (۲۰ جمادی‌الاولی) دیگرجای‌تردید باقی‌نماند ومجلسیان بخوبی دریافتند که شاه با مجلس سرجنگ دارد و دیگرآشتی با محمدعلی‌میرزا حکم‌آب وآتش را دارد . ودرآن صدد برآمدند که فکری برای‌آتیهٔ خود و مملکت بنمایند تا بتوانند در مقابل حملات وی سدی ایجاد کنند ولی خیلی‌دیرشده بود، باوجود این هیاهوئی براه انداختند ومجاهدین و افراد انجمنها آنانکه سلاح داشتند خودشانرا برای مدافعه حاضر می کردند و وکلا هم بایالات و ولایات چگونگیرا تا آنجا که می‌توانستند اطلاع دادند ولی چه فائده داشت تا تریاق از عراق آورده شود مار گزیده مرده باشد . بازهم برخی از آقایان و وکلا مخالفت با شاهرا تصویب نمی کردند غافل از اینکه شاه برطبق دستوراتیکه از استاد دارد برتخریب مجلس

کمر بسته‌است، دیگر تغییر وتبدیلی در آن راه نخواهد یافت.

مجاهدین انجمنها مخصوصاً اعضای انجمن آذربایجان ومظفری خودرا برای مدافعه حاضر کرده بودند.

شب ۲۳ جمادی‌الاولی محمدعلی‌میرزا با لیاخوف بمشاوره پرداخت. لیاخوف با وی گفت باید هرچه زودتر بتخریب مجلس اقدام شود والا از توجه خاص محروم خواهید ماند. پس ازلختی مشاوره ومذاکره قرارقطعی داده شد که صبح همین شب باید فاتحهٔ مجلس خوانده شود.

آغاز جنگ:

روز سه‌شنبه ۲۳ ماه هنوز آفتاب سرنزده بود که ستونهای قزاق و سربازان سیلاخوری با چند عراده توپ آتشبار بجانب مجلس و مسجد سپهسالار رهسپارشدند واطراف مجلس ومسجدرا فرا گرفتند و راه‌آمد وشد بمردم بستند و کسی را اجازه نمیدادند که بمجلس برود ویاازمجلس بیرون بیاید، ولی مرحومان طباطبائی و بهبهانی را ممانعت نکردند ازقرارمعلوم در اول امر از واردین مجلس ممانعت نمی‌شد ولی بعداً از واردین وخارجین هردو ممانعت می کردند.

دراین اثنا مرحوم سید جمال‌الدین افجه‌ئی با عدهٔ بیش‌ازیکصد نفر میخواست بمجلس برود، در نزدیکی خانهٔ ظل‌السلطان افسران روس از وی ممانعت کردند ولی سید میخواست که بهرنحوی است خودرا بمجلس برساند، ایستادگی بخرج می‌داد چون قزاقها دیدند که سید برنمی گردد دهانهٔ توپی را که درآن نزدیکی بود بسوی جماعت برگردانده‌آتش کردند. ازغرش‌مهیب توپ الاغ‌سید رم خورده بزمین غلطید، کسانی که با سیدآمده بودند جمعی فرار کردند وجمعی در اطراف سید مبهوت ایستاده بودند که کسان میرزا صالح‌خان وزیر اکرم که درخانهٔ بانوی عظمی‌بودند بدادشان



سید جمال الدین افجه‌ئی (ص ۸۴)

رسیده آقا را با چند نفر کسانش بدرون خانه بردند. بالاخره جنگ آغاز شد و مجاهدینی که در سر درمجلس سنگر داشتند به تیراندازی پرداختند و مجاهدین انجمن آذربایجان ومظفری نیز باران تیر برسرقزاقان می باراندند در آغاز جنگ غلبه با مجاهدین بود وتلفات سنگینی بقزاقان وارد آوردند چنانکه اغلب قزاقها واسبهائیکه درجلومجلس بودند کشته شدند وقشون دولتی ناچارشد که بکوچه‌ها وخیابانهای اطراف پراکنده شوند وخبرشکست بلیاخوف داده‌شد، اونیزدرمیدان جنگ حاضرشد چون اوضاع‌را وخیم دید فرمان داد چهار عراده توپ که در باغ شاه است فوری برزمگاه بیاورند و مجاهدین‌هم با نهایت رشادت جنگ می کردند وازخانهٔ بانوی عظمی‌مرحوم میرزا صالحخان بیش‌از ده و دوازده نفر توپچی وقزاق را بخون خودشان غرق کرد، مهارت و رشادت‌اورا خودصاحب‌منصبان‌روسی‌نیزتصدیق‌میکردند، مجاهدین‌ازشکست قشون دولتی‌جسورترشده دلیرانه‌می کوشیدند، کاربجائی رسید که‌مجاهدین‌خودشانرافاتح وقشون دولتی‌خودشانرا مغلوب میدانستند.

دراین بین آقایان و کلائی که در مجلس بودند تکلیف خودشانرا نمیدانستندوغرق‌دریای‌حیرت‌بودند، مرحومان‌طباطبائی‌و بهبهانی‌مجاهدینرا قسم می‌دادند که دست از جنگ بردارند و گاهی دست بسوی‌آسمان بلند کرده‌ازخداوندمتعال‌مسئلت می کردند که‌این بلارا ازسرمردمان دور کند.

مرحوم‌ملک‌زاده‌درجلد چهارم تاریخ مشروطیت می‌نویسد که‌یکی‌از مجاهدین‌سنگرسر درمجلس‌نزد مرحوم ملک‌المتکلمین‌آمد و گفت‌لیاخوف درمقابل سنگرمن است ومن می‌توانم اورا هدف گلوله قرارداده بکشم‌آن مرحوم درجواب فرمود چون لیاخوف تبعهٔ روس‌است می‌ترسم کشته شدن او بهانه بدست روسها بدهد ومشکلاتی برای مملکت پیش‌آید.

بالجمله جنگ در کمال شدت جریان داشت وجمعی که درمجلس بودند از وکیل وغیروکیل اشخاصی بودند جنگ ندیده و تصورمیکردند که اگرتوپی بعمارت مجلس برخوردکلیه عمارت‌مجلس زیر و رو خواهدشد ومیخواستند بهرنحوی است خودشانرا ازآن مهلکه نجات دهند بالاخره قرار براین‌داده شد کسانیکه دارای‌اسلحه‌نبوده ومی‌ترسند ازمجلس‌بیرون بروند چون بیرون رفتن ایشان از در معمولی مجلس امکان پذیر نبود لذا دیوارشمالی‌مجلس‌را شکافته‌ازآنجا بیرون رفتند جمعی‌از ایشان بخانه‌های خود رفتند وجمعی دیگرصلاح درآن دیدند که بپارك امین‌الدوله بروند .

چون وکلا و اشخاص غیرمسلح از مجلس بیرون رفتند بازجنگ همانطور ادامه داشت ولی رفته رفته تغییری در کیفیت جنگ روی داد برای آنکه ساعت‌بساعت برعدهٔ قزاقها افزوده می‌شد وازجهت‌اسلحه وقورخانه‌هم مستغنی بودند ولی بعکس علاوه براینکه از عدهٔ مجاهدین کاسته می‌شد بفشنگ نیزدست رس نداشتند، کاربجائی رسید که در کمرهریك‌ازمجاهدین بیش‌از ده یا پانزده دانه فشنگ نماند .

دراین بین قزاقهای دولتی به‌بمباران مجلس پرداختند، گلوله‌ها شرپنل مانند تگرك بلا بر در و دیوار مجلس باریدن گرفت، دیگر عرصه برمدافعین مجلس تنگ شد وپای مقاومتشان بلغزید وبرای‌آنکه خودرا از آن گیر ودار نجات دهند هریك از گوشه‌ئی فرا رفتند وخانهٔ ملت را از ناچاری بدست دولتیان بدفرجام سپردند .

لشکریان چون دیدند که صدای تفنگ مدافعین خاموش گردید بساحت مجلس‌حمله‌بردند ودست بغارت‌باز کرده کلیهٔ‌اشیاء نفیسه را بغارت بردند و در وپنجره‌را درهم‌شکستند ودرعرض‌چندساعتی آن‌عمارت روح افزا



امین‌الدوله (ص۸۷)

وساحت فرح بخشارا که نمونهٔ بهشت برین بود بخرابه زاری مبدل نموده خانهٔ امید خودرا ویران کردند وازعاقبت حال اندیشه ننمودند .

گوئی خاقانی شروانی این بیت را دربارهٔ ویرانی مجلس گفته‌است :

ما بارگه دادیم این رفت ستم برما　　برقصر ستمکاران تاخود چه رسد خذلان

دسته‌های دیگری هم مأمورشدند انجمن آذربایجان وانجمن مظفری را که مجاهدین درآن دومحل دلیرانه مقاومت می کردند در زیرآتش توپ قرار داده از بین ببرند و مأمورین نیز بمأموریت خود عمل کرده وآخرین قوهٔ امید آزادیخواهانرا مبدل به نومیدی کردند پس‌از چهارساعت جنگ تهران حکم وادی خاموشان بخود گرفت .

درپارك امین‌الدوله بآزادیخواهان چه‌گذشت ؟

اشخاصی که بپارك امین‌الدوله رفتند عبارت بودند ازدوقسمت، وکیل وغیر وکیل که اسامی ایشان ذیلا ذکرمی‌شود :

از وکلا آنانکه شناخته شده‌اند سید محمد طباطبائی ـ سیدعبدالله بهبهانی ـ ممتازالدوله رئیس مجلس ـ حاجی میرزا ابراهیم وکیل آذربایجان ـ مستشارالدوله ـ حاجی میرزا یحیی امام جمعهٔ خوئی ـ آقای حکیم‌الملك[1].

۱ـ تفصیل رهائی یافتن آقای حکیم‌الملك و مرحوم ممتازالدوله بطور اجمال بدینگونه بوده‌است که نوکرممتازالدوله را با باغبان محسن‌خان امین‌الدوله سابقهٔ معرفتی دربین بود . مشارالیه وقتیکه اوضاع را بدانطور که درمتن ذکرشد دید ، ممتازالدوله و حکیم‌الملك راکه باهم بودند درزیر برگهای درخت مو پنهان کرد تاآنکه‌آن دژخیمان خونخوارپیشوایان آزادیرا باآن وضع دلخراش ازپارك بیرون کرده باخودشان بردند. آقایان نیز از زیر برگهای مو بیرون‌آمدند ولی نظربراینکه نسبت بامین‌الدوله خوش‌بین نبودند درآن صدد شدند که بنحوی خودشان را ازآن ورطهٔ بیمناك نجات دهند، نوکرممتازالدوله احساس کرد که‌آقایان نمی‌خواهند درپارك بمانند،این‌راز را با دوست خودباغبان امین‌الدوله☆

ازمعاریف آزادیخواهان آنانکه ما می‌دانیم ، ملك‌المتكلمین- میرزا جهانگیرخان (مدیرروزنامهٔ صوراسرافیل) - قاضی‌ارداقی - برادر قاضی- پسر ملك‌المتكلمین . دونفر اولی ازجمله اشخاصی بودند که شاه ازمجلس تبعید آنها را میخواست وآنان نیزچند روزی بود که شب و روز درمجلس متحصن بوده بیرون نمی‌رفتند. قاضی ارداقی ازآزادیخواهان‌معروف بشمار میرفت و شاه از وی نیز بد دل بود.

شاید غیراز اینان کسان‌دیگری‌هم بوده‌اند که برای نگارنده معلوم نیست که اسامی ایشان چه بوده‌است.

وقتیکه اشخاص مزبور وارد پارك شدند محسن‌خان امین‌الدوله از ورود این مهمانان ناخوانده سخت متوحش‌ومشوش‌الحال گردید، ولی شرم حضورمانع‌ازممانعت بود، باوجود این پس‌ازچند دقیقه با تحصیل اجازه از پارك بیرون رفت. وحاضرین درساحت باغ‌بودند، دیری نگذشت که در باغ بشدت کوفته شد و عدهٔ زیادی‌ازسرباز وقزاق واشخاص غارتگر از اجامرو- اوباش هیاهو کنان وعربده جویان وفحش گویان وارد باغ‌شدند وآنچه از دستشان برمی‌آمد ازبی‌شرمی وهرزگی وبی‌احترامی‌دریغ نکردند. حاجی میرزاابراهیم‌آقارا کشتند ولباسش‌رازتن‌بیرون‌آوردند ،مرحومان‌طباطبائی

* درمیان‌نهاد، مشارالیه‌برای‌آنکه وظیفهٔ دوستی‌را کما هو حقه انجام‌دهد، دو دست لباس کهنه تهیه کرده نزدآقایان‌آورد وایشان هم بانهایت ممنونیت‌لباسهای خودرا ازتن بیرون کرده و با همان جامه‌های کهنه ملبس شدند وچون هوا تاریك شد براهنمائی باغبان از ازپارك بیرون‌آمده بخانهٔ‌برادرنوکرممتازالدوله رفتند ودرآنجا ممتازالدوله تلگراف رمزی به‌برادرخودممتازالسلطنه‌سفیرایران درفرانسه‌مخابره کرد، سه‌روز بعدجوابی‌قریب‌باین‌مضمون رسید که ازطرف دولت بسفیرفرانسه تلگرافی اطلاع داده شدکه شمارا بسفارتخانهٔ فرانسه بپذیرد . ایشان نیز بدون اتلاف وقت خودشانرا بسفارتخانه رسانده ازمرگ یا حبس حتمی نجات یافتند.



میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل (ص۸۸)

وبهبهانی وامام‌جمعهٔ خوئی را با مشت وسیلی آنقدر زدند که بکلی ازتاب و توان افتادند، چون‌از کتك زدن سیرشدند بکندن ریش ایشان پرداختند ، موی ریش‌ایشانرا دسته دسته می کندند وبدور می‌انداختند، مرحوم بهبهانی وطباطبائی درمقابل این همه بی‌احترامی وآزار و اذیت بی‌پایان جز بجملهٔ (لا اله الا الله) بچیزی زبان بازنمی کردند . پس‌از آنکه این اشخاص ناپاك زشت درون آنچه از دستشان برمی‌آمد در بارهٔ بزرگان ملت دریغ ننمودند بجبر و زور همهٔ ایشانرا باستثنای آقای حکیم‌الملك و ممتازالدوله ازباغ بیرون کردندووقتیکه واردخیابان شدند درآن صدد برآمدند که‌همهٔ آنانرا بکشند که دراین‌بین قاسم‌آقامیرپنجه رسید وآقایانرا ازدست ایشان‌خلاص کرده ازمرگشان نجات داد. قاسم‌آقا می‌خواست که درآن حوالی خانهٔئی پیدا کند که‌آقایان قدری استراحت کنند هر دریرا که زدند کسی ازترس بایشان راه نداد تا بالاخره دریکی‌ازخانه‌ها که ساکنین‌آن همه زن‌بودند اندك استراحتی کردند وزنان نهایت احترامرا دربارهٔ ایشان بجای‌آوردند، چون خبر بباغ شاه رسید امرشد که کلیهٔ دستگیران باید بباغ شاه بیایند، ناچارآقایانرا سواردرشکه کرده بباغ شاه‌بردند ودرموقع ورود بباع شاه نیز گرفتارهمان مخمصه شدند که مرحوم حشمت‌الدوله بدادشان رسید.

ناگفته نماند پس‌ازآنکه وکلا وآزادی خواهان وارد باغ یا پارك امین‌الدوله شدند. ملك‌المتکلمین وقاضی ارداقی وبرادرش وپسرملك‌المتکلمین ومیرزا جهانگیرخان بهرعلتی بوده که محققاً معلوم‌نیست ازدیگران یعنی از وکلا جدا می‌شوند وبخانهٔ سیدحسن مدیر(حبل‌المتین‌تهران) میروند ودرآنجا گرفتارمی‌شوند که‌آنها را نیز بباغ شاه می‌برند .

کشتن یا خفه کردن ملك‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان و تبعید وحبس دیگران :

فردای آنروز ملك‌المتکلمین ومیرزا جهانگیرخان را بامرشاه طناب بگردن انداخته خفه می کنند ومرحوم سید محمد طباطبائی را بخراسان تبعید می کنند ومرحوم بهبهانی‌را بکرمانشاه می‌فرستند، سایرین‌را بزندان می‌برند ولی در زندان زندانبانان از زجر و آزار آنچه می‌توانستند دریغ نمی کردند. مرحوم قاضی ارداقی را نیز زندانی‌می کنند وبالاخره مشارالیه درمحبس بدرود زندگانی می کند و گویند که اورا چیزخور کردند.

اسامی یك قسمت ازمحبوسین :

مدیرروح‌القدس ـ شیخ ابراهیم پسرعموی مدیرروح‌القدس ـ میرزا محمدعلی خان مدیر روزنامهٔ ترقی ـ حاجی محمدتقی بنکدار ـ میرزا علی‌اکبرخان برادرقاضی ارداقی ـ قاضی‌ارداقی ـ حاجی‌خان‌خیاط ـ شاهزاده یحیی‌میرزا ـ میرزا داودخان ـ شاهزاده ناصرالممالك .

این فصل را بدین بیت خاتمه میدهیم .

حرف دشمن مشنو تیغ‌مکش دوست‌مکش ظلم از حد مبر امروز که فردائی‌هست

این‌قضیهٔ اسف‌انگیز وهولناك درتاریخ ایران یکی ازقضایای عدیم‌النظیریست که‌آنروز بفرمان بدفرجام محمدعلیمیرزا انجام یافت. این‌خبر وحشت انگیز نخست ازطرف مأمور تلگرافخانه که بتصویب انجمن معین شده‌بود بطورمبهم بانجمن رسید. قضیه‌بدان اندازه‌مهم‌بود که باور کردن‌آن بسهولت‌امکان‌نداشت ، باوجود این‌اول کاری که‌انجمن کرد این‌بود که‌بدون تأخیر بباسمنج‌تلفون کرد که‌اردوی‌ملی بدون‌فوت‌دقیقه‌ئی بشهرمراجعت کند. بعد برای کثرت‌ترددمردم بانجمن‌ممکن‌نبود که‌دربارهٔ‌این امرعظیم مذاکره کرد قرارشد که بمنزل مرحوم حاجی علی‌اصغر کمپانی رفته و درآنجا در



زندانیان باغ شاه (ص ۹۰)

اطراف این واقعهٔ باورنکردنی مذاکره کنند. هنوز درمنزل حاجی‌علی‌اصغر داخل بمذاکره نشده بودند که حاجی‌علی کمپانی وارد شد وچیزی آهسته بگوش بصیرالسلطنه گفت ورفت. پس از رفتن وی بصیرالسلطنه که در کثرت تأثر برخود می‌لرزید گفت متأسفانه خبرتأیید شد. حاجی‌علی‌آقا می گفت که زکریا تاجرباشی[1] بمن گفت که مجلس‌را بتوپ بستند وخراب کردند. ازشنیدن‌این‌خبر چه حالی برای‌اعضای‌انجمن روی داد محتاج بتوضیح‌نیست، پس‌ازچنددقیقه که‌همه‌مبهوت‌ومتحیر بودندیکی‌ازاعضا گفت‌خوب‌است که‌از خود زکریاچگونگی‌قضیه‌پرسیده‌شودوقراربراین‌شد که‌بنده‌با بصیرالسلطنه بمنزل بصیرالسلطنه رفته وزکریارا که منزلش‌درآن نزدیکی‌است خواسته وکیفیت امررا از ایشان بپرسیم. وما نیزهمین‌کاررا کردیم، زکریا ماوقع راتصدیق کرد و گفت‌خبرصحیح‌است ومن بحاجی علی‌آقا گفتم که هرچه زودتر انجمن ایالتی را ازماوقع‌مستحضردارد. دیگرجای تردید باقی‌نبود. ما یعنی بصیرالسلطنه‌وبنده مجدداً بخانهٔ حاجی‌علی‌اصغرباز گشتیم، بانهایت تأسف صحت ماوقع را بایشان خبردادیم وقرارشد هرچه زودترچگونگی‌را به‌برخی از سران مجاهدین مانند علی‌مسیو و غیره اطلاع دهیم که درفکر دفاع باشند واین‌کار نیز انجام یافت.

دوسه ساعت بعد اسلامیه نشینان نیز ازچگونگی امرمستحضرشدند وجسته جسته صدای تفنگ بگوش‌میرسید که بالاخره جنگ آغازشد و تا غروب‌ادامه داشت وهمانروزمعلوم‌شد که‌اسلامیه نشینان قبلاً اطلاع‌داشتند که در آن روزها شاه بچنین‌کار منحوسی اقدام خواهد کرد و ازاین‌جهت بود که قبلا بشجاع نظام مرندی و ضرغام نظام قره‌داغی خبرداده بودند که

۱ــ روس‌ها در تبریز دو نفر تاجرباشی داشتند، یکی تاجرباشی تبعهٔ‌ارامنه‌بود که زکریا نام داشت ودیگری حسن‌آقا که‌تاجرباشی‌تبعهٔ مسلمانان بود.

به تبریز بیایند و ایشان هم آمده بودند و همانروز بجنگ مبادرت کردند. اعضای انجمن ایالتی سخت در تشویش بودند و بیش از همه بصیرالسلطنه متوحش بود و می گفت محمدعلی‌میرزا بواسطهٔ دشمنی که با من دارد اگر بمن دست یابد مرا بشدیدترین عقوبات خواهد کشت.

فردای آنروز اعضای انجمن باستثنای چند نفر درمنزل حاجی‌علی‌اصغر گردآمدند ولی اغلب ایشان مضطرب و هراسان بودند و یقین داشتند که دیگر فاتحهٔ مجلس و مشروطه خوانده شده‌است. بیش از همه بصیرالسلطنه مضطرب ومتحیر بود ومی گفت میخواهم در کونسولخانهٔ روس متحصن باشم ولی می‌ترسم که راهم ندهند وقبول نکنند.

بالجمله رشتهٔ انتظام انجمن ازهم گسیخت، بصیرالسلطنه واجلال الملك در کونسولخانهٔ روس متحصن و سایرین هم متفرق شدند، برخی در بروی خود بسته ازخانهٔ خود بیرون نیامدند وجمعی بخانهٔ دوستان خود پناه بردند. بنده ومعین‌الرعایا درخانهٔ حاجی‌علی‌اصغر ماندیم ومرحوم سیدحسن شریف‌زاده با چند نفر از آزادیخواهان بکونسولخانهٔ فرانسه پناه بردند.

بازگشتن ستارخان وباقرخان ازباسمنج :

همینکه اردوی باسمنج از طرف انجمن احضار شد رؤسای اردو با سواران خود بدون تأخیر بشهر باز گشتند وستارخان وباقرخان ومحمدقلی‌خان هر کدام درمحل ومسکن خود قرار گرفته بمدافعه پرداختند.

مراجعت این سیصد نفر سوار مسلح به‌تبریز فوق‌العاده مایهٔ امیدواری گردید وآزادیخواهان توانستند که درجلو حملات مخالفین مقاومت ورزند چنانکه تفصیل آن نوشته خواهد شد.



گروهی ازسران انجمن اسلامیه (ص۹۲)

فصل هشتم

آغاز جنگ تبریز

هر چند جنگ از روز بیست وسوم آغازشده بود ولی از روز بیست و چهارم شدت یافت . پیش آهنگان معروف جنگجویان طرفدار شاه در محلهٔ دوه‌چی وسرخاب سکونت داشتند واینك اسامی چند نفر از ایشان را که در نظر است در اینجا می‌نگاریم :

شجاع نظام مرندی و پسرش ـ ضرغام نظام و برادرش سام خان ـ حاجی فرامرزخان ـ علی‌خان هجوانی[1] ـ قولاغی کسیك اصغر (اصغر گوش بریده) ـ کاظم پسر اصغر دواتگر ـ پسران کباب‌پز، وچندنفر ازمردم قره‌ملك و عدهٔ زیادی ازسواران شجاع نظام وسواران ضرغام وجمعی از اهالی دوه‌چی و سرخاب که از روز اول جنگ همه مسلح و مجهز بودند واینها اشخاصی بودند که در روز بیست و سوم جمادی‌الاولی بدستور سیدهاشم و بفرمان باطنی شاه درمحلهٔ دوه‌چی وسرخاب منتظر توپ بستن مجلس بودند، همینکه خبر منحوس غلبهٔ شاه برمجلس رسید، سیدهاشم‌هم حکم قتل وغارت داد، مناره‌های صاحب‌الامر وسیدحمزه را که مشرف بتمام شهر بود سنگر قرارداده به‌تیراندازی پرداختند وجمعی ازالواط دوه‌چی وسرخاب باهمراهی سواران حاجی علیلو و مرند بمحلهٔ امیرخیز وخیابان حمله‌ور شدند، ولی شکست خورده باز گشتند ، ودراین دو روز پیش آهنگان استبداد اندکی ملتفت شدند که با حریفان زورمندی بجنگ پرداخته‌اند.

تلگراف شاه بسیدهاشم :

روز بیست وپنجم ماه تلگرافی ازشاه بمیرهاشم رسید بمضمون ذیل:

۱ـ هجوان مخفف هوجقان، وآن دهی‌است درچهار کیلومتری شمال مرند.

« جناب مستطاب شریعتمدار آقامیرهاشم سلمه الله تعالی، با کمال »
« قدرت فتح کردم، مفسدین را تمام گرفتار کرده سید عبدالله را کربلا »
« فرستادم ، سید محمد را بخراسان ، ملك المتکلمین ومیرزا جهانگیر را »
« سیاست کردم، مفسدین تماماً محبوس، شماهم با کمال قدرت مشغول دفع »
« مفسدین باشید وازمن هم هرنوع تقویت بخواهید حاضرم، منتظر جواب »
« هستم، جنابان حجج الاسلام سلمهم الله را احوالپرسم ، همین تلگراف را »
« بایشان نشان بدهید . محمدعلی شاه قاجار » .

اگراین تلگراف از محمدعلی شاه باشد معلوم خواهد شد که چرا میرهاشم دست از وکالت برداشت وبه تبریز آمد .

باری هرروز که می گذشت دولتیان ضعیف تر می شدند، زیرا دلاوریهای ستارخان وباقرخان وسایرمجاهدین بآنان می فهماند که باشیر پنجه افکندن کارهر کس نیست .

یك شب بابصیرالسلطنه درمنزل کمپانی :

این روزها از دمیدهٔ صبح تا غروب آتش جنگ شعله ور بود و اغلب شبها نیزحکم روزداشت، ازصدای تفنگ مردم نمی توانستند مشغول استراحت باشند . شبی درمنزل حاجی علی اصغر کمپانی چند نفری از آزادیخواهان باهم درد دل میکردیم، ازقضا آن شب بصیرالسلطنه هم فرصتی پیدا کرده از کونسولخانه بیرون آمده بود که ساعتی بایاران مشغول مصاحبه شود چون می دانست که منزل حاجی علی اصغرمجمع احباب است بآنجاآمد، هنوز نیم ساعت ازحضورایشان نگذشته بود که گلوله ئی بالای سر وی بدیوار خورد بصیرالسلطنه ازاین پیش آمد متأثرشد و گفت شمارا بخدا ببینید کاربکجا رسیده که درخانهٔ حاجی علی اصغرهم که دور ازمنطقهٔ جنگ است نمیگذارند

یکساعت بفراغ خاطر مشغول گفت و شنید باشیم. این بگفت وخدا حافظی کرد و برفت.

استمداد شجاع نظام وضرغام:

چون طرفداران استبداد چنان تصور میکردند که درعرض دو سه روز غائلهٔ تبریز تمام خواهد شد و آقایان بآرزوی قلبی خود خواهند رسید ولی بخلاف میل و آرزوی ایشان مجاهدت دلیرانهٔ مجاهدین عرصه را برایشان تنگ کرد و فهمیدند که بقول ستارخان: (دم شیر بازی نتوان گرفت) وهرروز چند نفری ازسواران ایشان با مرگ هم آغوش گردیدند. ناچارشجاع نظام سواری بمرند فرستاد کههرچه زودتر ازسواره وپیاده آنچه ممکن است به‌تبریز فرستاده شود و ضرغام هم سواری بقره‌داغ فرستاد که از ایل حاجی علیلو و قره‌خانلو سوار جمع آوری کرده بشهر روانه کنند که کارسخت است واحتمال میرود که سخت‌ترهم باشد.

عقیدهٔ مردم قره‌داغ دربارهٔ تبریزیان:

قبل ازمشروطیت مردم قره‌داغ مخصوصاً خوانین ایشان متلك‌ها دربارهٔ تبریزیان ساخته بودند وهروقت یك‌نفر تبریزی رامی‌دیدند یکی از آن متلك‌ها را با وی می گفتند ومی‌خندیدند وتصورمیکردند که‌صد نفر تبریزی با یك‌نفر قره‌داغی نمی‌تواند مقابله کند، اینك یکی از داستانهائیکه دربارهٔ تبریزیان ساخته بودند: «روزی دونفرتبریزی که باهم آشنا بودند درقهوه‌خانه‌ئی باهم ملاقات کردند یکی ازایشان پس ازادای تعارفات گفت ددوش[1] امروزیك‌نفرمرد گردن‌کلفتی بمن مشتی زد که نزدیك بود بمیرم، رفیقش گفت: توهم میزدی. جواب داد: چه میگوئی دریك دست قمه داشتم و در دست دیگری ششلول، مگرمیخواستی که با چانه‌ام بزنم».

۱– ددوش یعنی: داداش واین کلمه ازمخترعات قره‌داغی‌هاست.

ولی جنگ تبریز بایشان فهمانده که در تشخیص خودشان اشتباه عظیمی کرده‌اند وتبریزی کم ازقره‌داغی یا مرندی نبوده‌است.

اثاث غارت شده :

اثاث غارت شدهٔ خانه‌ها در این روزها غالباً توسط شجاع نظام بمرند فرستاده می‌شد و البته ضرغام هم از این کیسیب‌ها (غارتها) بی‌نصیب نبود، متدرجاً اهمیت ستارخان برای اهالی دوه‌چی یاطرفداران محمدعلیمیرزا معلوم می‌شد زیرا هروقت می‌خواستند بامیرخیز حمله برند بی‌نیل مرام باز می گشتند و ازاینجهت یکی دو روز قدری ازحرارت جنگ کاسته شد وازآنجائیکه حسن خدمتی میبایست بشاه نشان دهند، شجاع نظام کشتن طبیب بیچاره‌ئی‌را باآب وتاب بشاه تلگراف کرد.

سواد تلگراف شجاع نظام بشاه راجع بقتل میرزا ابوالحسن :

تهران توسط حضرت مستطاب اشرف سپهسالار اعظم وزیر جنگ بخاکپای مبارك اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری ارواح العالمین فداه، میرزا ابوالحسن حکیم نوادهٔ میرزا سلمان حکیم رئیس ومدرس تمام بابیها بوده، گرفته دادم تیرباران نمودند. غلام خانزاد شکرالله.

این میرزا سلمان که خانه‌اش در دم کوچهٔ صدر بود هیچوقت در نهضت مشروطیت شرکت با مشروطه‌خواهان ومجاهدین نمیکرد، عجب‌است که شکرالله شجاع نظام ملتفت نبوده که شاهرا سر وکاری با بهائی یا بابی نبوده، خصومت وی تنها با سران مشروطه‌خواهان بوده‌است وبس.

آمدن بیوك‌خان نصرالممالك پسر رحیم‌خان بیاری دوه‌چی :

غرهٔ جمادی‌الثانیه بیوك‌خان با هفتصد سوار جرار بکنارشهر رسید، چون قبلا باغ صاحبدیوانرا برای نزول اجلال وی معین کرده بودند لذا درآنجا پیاده‌شد ونظر براینکه رحیم‌خان را با مرحومان حاجی فرج صراف

وحاجی ابراهیم برادرش سابقهٔ دوستی در بین بود لذا حاجی ابراهیم هم بنا بر مشهور نسبت به بیوک خان اظهار ارادت بخرج میداد و از راهنمائی غلط دریغ نمیکرد، فردای آن روز را قرارادادند که بیوک خان باسواران خود تبریز را زیر و رو کند.

حملهٔ بیوک خان نصرالممالك بخیابان:

روز دوم جمادی الثانیه بیوک خان لباس جنگ پوشید و سواران خود را که نوید تاراج وغارت بایشان داده بود فرمان حمله داد. سواران بدبخت که فریب بیوکخان را خورده وخیال میکردند که دریك حمله محلهٔ خیابان رامتصرف شده ودست بیغما باز خواهند کرد جلوریز بسوی سنگرهای خیابان تاختند. باقرخان که سنگرهای محکمی درجلو مهاجمین درست کرده بود چون ازحملهٔ ایشان آگاهی یافت که ازدور جلوریز می آیند با کمال خونسردی درپشت سنگر ایستاده و همینکه سواران به تیررس رسیدند فرمان تیراندازی داد، گلولهٔ توپ وتفنگ ازسنگرها برسرمهاجمین باریدن گرفت وعدهٔ زیادی ازایشان بخاك هلاك افتادند وچنان خودرا باختند که راه فرارا هم گم کردند. مجاهدین چون این حال را دیدند ازسنگر بیرون آمده بایشان حمله بردند، بیوک خان چاره ئی جزفرار ندید و بهر نحوی بود خودرا بباغ صاحبدیوان رساند وتااندازه ئی فهمید که تبریزیان هم میتوانند دشمنرا بجزای خطای خود برسانند. چون دراین جنگ شکست خورده قریب هفتاد نفر ازسواران خودرا ازدست داد فردای آنروز بمحلهٔ باغمیشه که تابع امر ونهی اسلامیه نشینان بود تاخت آورد، سواران قره داغی که دیروز چنان شکستی خورده بودند امروز بیغما برخاستند و برهست ونیست مردم ابقاء نکردند وهرقدر که می توانستند ازغارت برخوردارشدند و بیوک خان آنروز عمداً بچنین کار ناشایستی اقدام کرد که سواران بر وی خرده نگیرند که شما مارا نوید غارت داده بودید اکنون

ما بجای غارت کردن کشته می‌دهیم .

این اقدام وحشیانهٔ بیوکخان نه‌تنها سبب انزجار خاطر مردم باغمیشه گشت بلکه مردم دوه‌چی نیز از این کار ابلهانه ومجنونانهٔ بیوك‌خان منزجر شدند .

اشتباه رحیم‌خان دربارهٔ تبریزیان :

رحیم‌خان که یکی ازسرکردگان نامی وشجاع آذربایجان بشمار میرفت و درواقع دلیری وتزویررا باهم توأم داشت تصورمی کرد که‌تبریزیان چون نام ویرا بشنوند مانند برگ بید برخود خواهند لرزید وبدون درنگ ازدراستمالت‌خواهندآمد، چون‌دید که‌ازضرغام وشجاع‌نظام‌کاری‌ساخته‌نشد ناچار ارشد فرزندان‌خود بیوك‌خان‌نصرالممالك‌را باهفتصدسوارجرار ازاهر به تبریزفرستاد که مقاومت تبریزیانرا درهم شکنند ومطمئن‌بود که‌شورش‌تبریز با دست وی خاتمه‌خواهدیافت، وقتیکه‌دید بیوك‌خان‌شکست خورده ومحلهٔ باغمیشه را غارت کرده ومقداری‌ازسواران‌وی کشته‌شده‌است‌سخت‌برآشفت وحوصله‌اش‌سرآمدوتلگراف‌ذیل‌را به‌بیوك‌خان‌وضرغام‌مخابره کرد .

سوادتلگراف‌رحیم‌خان‌بنصرالممالك‌وضرغام‌نظام(٦جمادی‌الثانیه):

« جناب نصرالممالك وضرغام‌نظام باوجود شما محمدقلی وستار »
« وباقر گرفتارنشود جای‌تعجب‌است، حتماً گرفتارنمائید، بقیهٔ سوار الان »
« روانه‌میشود، درگاه‌بیگ[1] را روانه‌نمائید، البته سیصدنفرمأمورنمائیدهرجا »
« باشد حکماً وحتماً بگیرید، منتها ده‌نفر کشته‌شود دربارهٔ آنها بهیچ وجه »
« توسط قبول نکرده فردا اگرخبرمرده یا زندهٔ آنها بمن‌نرسد تمام‌خدمات »
« شما ناقص‌است، دراین‌باب حرف قبول‌نخواهم کرد، بازهم تأکیدمی کنم »
« بطورسخت‌اگریك‌نفرازسوار با حدی‌ازفقرا وضعفامتعرض‌شود مواخذهٔ »

۱ــ درگاه بیگ کدخدای قریهٔ جاجان بوده ازطرف رحیم‌خان.



شجاع نظام مرندی با سرکردگان دولت (ص۹۱)

« سخت ازشما خواهم نمود . سردارنصرت » .

از این تلگراف چنان مستفاد می‌شود که هنوز رحیم‌خان دراشتباه خود باقی است و تصور میکند که بیوك‌خان و ضرغام عمداً با تبریزیان نمی‌خواهند بجنگند و باایشان طریق ملایمت ومسامحه پیش گرفته‌اند و نمی‌داند که تبریزیان امروز آن تبریزیها نیستند که ایشان تصورمی‌نمایند ونمی‌فهمند که‌امروزتبریز کنام شیران‌است وعرصهٔ دلیران، میدان‌جنگ را مجلس‌عیش‌وعشرت می‌شمارند وجانبازیرا درراه وطن‌فیض‌عظیم میانگارند . باری‌این‌لاف و گزاف اندك قیمتی پیدا نکرد وبیوك‌خان وضرغام نتوانستند فرمان رحیمخان‌را مجری دارند.آقایان اسلامیه باتدابیر گوناگون دیگر خواستند بآرزوی خود نایل شوند.

فصل نهم

عزل مخبرالسلطنه و نصب عین‌الدوله

نخستین کاری که اسلامیه‌نشینان کردند درخواست عزل مخبرالسلطنه بود، خودشاه نیز میل داشت که مخبرالسلطنه‌را بردارد و کسی‌را بایالت آذربایجان بگمارد که آذربایجانیان از وی حساب برند. قرعهٔ این فال بنام عین‌الدوله‌زده شد وتفصیل‌را بهتراست که‌ازخودمخبرالسلطنه شنید. مرحوم‌مخبرالسلطنه در کتاب «خاطرات خطرات» پس‌از نوشتن اجتماع آقایان علما درمنزل حاجی‌میرزاحسن وتیرخوردن میرهاشم وملاقات کونسول روس با وی راجع بتلگرافهای تهران چنین می‌نویسد[1]:

تلگراف تهران :

« مخبرالسلطنه ازتلگرافاتی که پی درپی از تبریزمیرسد چنین »
« استنباط می‌شود که درجلوگیری مفسدین واشرار ازطرف شما کوتاهی »
« می‌شود، اهمال وسوء این‌حرکات نتیجه جز ندامت وپشیمانی‌از برای‌شما »
« نخواهدداشت، بموجب این دستخط لوازم دفع شر اشرار و مفسدین را »
« هرچه زودتر با احسن وجه تدارك نمائید و خاطر علمای اعلام وعموم »
« اهالیرا ازحرکات وحشیانهٔ مفسدین ایمن داشته با تمام قوی در انتظام »
« آذربایجان بکوشیدوهرچه‌زودتر اقدامات‌خودرا بعرض برسانید،محرکین »
« ضارب جناب مستطاب آقامیرهاشم‌سلمه‌الله‌را دستگیرنمائید، اگرزودتر »
« ازحضرات علمای اعلام‌تلگراف رضانامه نرسانید منتظراقدامات سریعه »
« درگوشمالی‌اشرار ومفسدین‌ازطرف ذات‌مقدس‌شاهانه‌باشید ۲٤ جمادی- »
« الاولی منتظر اقدامات شما سریعاً هستم[2]».

۱ــ صفحه ۲۲۷ و۲۲۸ .

۲ــ این تلگراف گویا ازطرف رئیس‌الوزرا مخابره شده‌است .



عین‌الدوله (ص ۱۰۰)

جواب عرض شد :

« بخاکپای اقدس اعلای همایونی روحنافداه اینکه بعرض رسانده‌اند »
« غلام درجلوگیری اشرارمسامحه مینماید غلام درست ملتفت نیستم اشرار »
« کی هستند وجلوگیری با کدام اسباب باید کرد محلهٔ دوه‌چی وسرخاب »
« مثل آنکه در زمستان جمع شده بودند اجتماع کرده‌اند وسایرمحلات »
« برضدآنها بلند شده‌اند و سنگر بسته‌اند، تبعید چندنفر ازانجمن ایالتی »
« وغیره را می‌خواهند. این‌هم باحمایت اکثرمحلات تبریز از قوهٔ غلام خارج »
« است. سه روزقبل هرطور بود مردمرا متفرق کرد، طرف اسلامی متفرق »
« نشدند، دیشب عرض کردم که محلات درثانی جمع شده‌اند، قورخانه‌هم در »
« تصرف آنهاست وهمچو استعدادی نداریم که بتوانیم ازتصرف آنها بیرون »
« بیاوریم، سیصد نفرازفوج اقبال درشهر قراول است آن‌هم با تفنگ شکسته »
« درصورتیکه اکثرمردم تفنگ پنج تیردارند، سیصدنفری که‌ازفوج اقبال »
« حاضر شده‌اند تمکین درست ندارند، ضارب میرهاشم فرارنکرده‌است و »
« اصرار داشته‌است مرا بکشید درمقابل این‌اشخاص با چه وسیله می‌شود »
« امنیت داد اینکه فرمایش فرموده‌اند بعلما امنیت بدهم اگر این‌امنیت »
« ازطرف یك جماعتی بود ممکن میشد، ازطرف‌مجاهدازجان گذشته غلام »
« خودهم امنیت ندارد و استدعای عاجزانهٔ غلام این است که خانزاد را »
« تصدق فرمائید، دورهم نیست دراین بین‌ها تصدق شود».

تلگراف مشیرالسلطنه بمخبرالسلطنه :

« خدمت جناب مستطاب اجل اکرم آقای مخبرالسلطنه دام اقباله »
« تلگرافی که بجناب مستطاب اجل اکرم آقای مخبرالدوله دام اقباله »
« کرده‌بودیددیدم، احضارجناب مستطابعالی نه بمناسبت استعفای جنابعالی »
« بوده ونه برای ایالت حضرت‌مستطاب اشرف والا شاهزاده عین‌الدوله بلکه »

« رجوع شغل دیگری است که بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی »
« روحنا فداه برای جنابعالی معین فرموده‌اند، البته معجلا حرکت بفرمائید »
« بهیچوجه خودتانرا معطل نکنید. مشیرالسلطنه ».

مخبرالسلطنه در ذیل تلگراف فوق می‌نویسد شغلی که اعلیحضرت همایون برای من درنظر دارند فوقش بالای دار است وتحتش کنج زندان. ومخبرالسلطنه چون ازعزل خود وایالت عین‌الدوله مستحضر گردید تصمیم گرفت که ازتبریز حرکت کند و پس ازآن درعالی‌قاپو نماند، بخانهٔ میرزا اسحق‌خان کارگزار رفت وپس‌ازچند روز بمنزل حاجی‌مشیر دفتر نقل مکان کرد وبامیر بهادر تلگراف کرد که سوارچندی همراه وی کند که از شهر خارج‌شود واین‌کارهم صورت گرفت، علی‌خان نامی باچند نفرسوار درمعیت وی تا جلفا برفتند وازآنجا ازطریق روسیه عازم اروپا گردید[1].

درغیاب عین‌الدوله مقتدرالدوله بسمت نمایندهٔ ایالات فائز گردید و برحل وعقد امور رسیدگی می کرد. این جمله را نیز باید معروض بدارم که‌کلیهٔ اقدامات انجمن اسلامی با استحضار وتصویب پاخیتانوف کونسول روس انجام می‌پذیرفت.

نیرنگ پاخیتانوف :

پاخیتانوف کونسول‌روس درتبریز اساساً بامشروطه ومشروطه‌خواهان مخالفت‌می‌نمود وازطرفداران‌استبداد ومجتمعین‌انجمن‌اسلامیه‌کاملاحمایت وجانبداری می کرد. چنانکه در روزهای اول اختلاف وقتیکه با مرحوم مخبرالسلطنه‌درعالی‌قاپوملاقات‌میکند صریحاً از وی می‌پرسد که‌شما تابع پادشاه‌هستید یامجلس؟مخبرالسلطنه‌جواب‌می‌دهد که‌ازطرف‌دولت مشروطه مأموریت دارم. پاخیتانوف بمحض شنیدن جواب می گوید فهمیدم وبدون

۱– حرکت مخبرالسلطنه ازتبریز گویا ۱۲ جمادی‌الاخری بوده‌است.



ستارخان و باقرخان با گروهی از تفنگچیان خود (ص۱۰۳)

آنکه خدا حافظی بکند از اطاق خارج میشود .

این مأمور رسمی دولت روسیهٔ تزاری که بایستی علی‌الرسم طریق بی‌طرفی را پیش گیرد آشکارا بدون محابا طرفداری از استبدادیان می کرد، وقتیکه دید سواران دولتی‌ازقره‌داغی ومرندی وتفنگ‌چیان محلهٔ دوه‌چی و سرخاب نتوانستندکاری ازپیش ببرند بیاری ایشان برخاست ونقشه‌ئی بسیار ماهرانه تنظیم کرد، حسن آقا تاجرباشی روسرا که ساکن‌محلهٔ خیابان بود واداشت که بهرطریقی باشد اهالی‌محله را با سخنان عوام فریبانه ازعواقب وخیم امتداد جنگ بترساند چنانکه ایشان مجاهدین را بترك مجادله ومنازعه مجبورنمایند .

حسن آقا که پدرش عسکربیگ نیزهمان سمت را داشت در محلهٔ خیابان دارای وجهه‌ئی بود وبرخی‌ازمردم اورا شخص بی‌طرفی می‌دانستند خواه نخواه مصمم گردید که‌با سرشناسان محله وارد مذاکره شود . دو سه نفر از ایشانرا باخود همراه کرد و چند نفر ازتجار و ریش سفیدان را که تبعهٔ روس‌بودند نیز واردآن جمع‌نمود وایشان‌هم اهل محله را جمع کرده با سخنان ظاهر فریب پای استقامتشان را متزلزل ساختند وسخن را نوعی جامهٔ خیرخواهی پوشاندند که درقلوب شنوندگان مخصوصاً در افکار کسبه وتجارتأثیرمهمی بخشید. وخلاصهٔ بیاناتشان‌ازین‌مقوله‌بود که با شاه مملکت پنجه‌درافکندن‌خودراازحلق آویختن‌است،مجلس‌شوری‌باآن‌عظمت‌چه‌صرفه برد که شماهم ببرید، بی‌جهت خودرا بمخاطره می‌اندازید مگر نمیدانید که‌کلیه مردم‌ایالات و ولایات‌ایران که دم‌ازمشروطه‌خواهی‌میزدندسر بر بقهٔ اطاعت نهاده دست ازهرگونه اختلاف وانقلاب‌برداشته‌اند، شمارا چه شده است که‌پیروی‌ازستارخان وباقرخان‌می کنید؟! فردا چون‌عرصه‌برمجاهدین

تنگ شد باقرخان ازپی کارخود خواهد رفت وستارخان سوار اسب شده به بیابان گردی مشغول خواهد شد و آنوقت شما گرفتار بدبختی و خسارت خواهید گردید.چندان ازینگونه سخنان ظاهرفریب گفتند که مردم بجوش و خروش آمده با هیئت اجتماعی که مرحوم آخوند ملاحمزه هم با ایشان بود بخانهٔ باقرخان رفتند ودرآنجا نیزشمه‌ئی ازسخنان مزبور گفتند که باقرخان عجالةً برای اسکات مردم صلاح درآن دید که چند روزی دست ازجنگ و جدال برداشته درمنزل میرهاشم[1] که ازمجاهدین نامی خیابان بود چند روزی سکونت نموده منتهزفرصت باشد. کناره‌جوئی موقتی باقرخان تأثیر بزرگی درافکارعامه بخشید چنانکه مجاهدین محلهٔ نوبر ومارالان نیز باقتفای باقرخان دست ازمدافعه برداشته ودرخانهٔ خود نشستند ولی جمعی ازمجاهدین مزبور مسلحانه بمنزل ستارخان رفته وباکمال صداقت وشجاعت گفتند ما تاجان درتن داریم بدون هیچگونه خوف وهراس ازجان ودل درنزدشما بمجاهدت خواهیم پرداخت.

آمدن رحیم‌خان به‌تبریز:

رحیم‌خان بموجب تعهدی که درتهران کرده بود می‌خواست هرچه زودتر تبریزیان ازدرطاعت آمده مطیع اوامر شاهانه باشند و تصورمیکرد که بیوکخان و ضرغام می‌توانند این مهم را بزودی انجام دهند، وقتیکه دانست که بیوکخان و دیگران نمی‌توانند از عهدهٔ این امر بیایند ومقتدر-الدوله‌هم از وی درمخابرهٔ حضوری تقاضا کرده بود که‌خود رحیمخان به‌تبریز بیاید، بیوك‌خانرا باهر احضار کرد وپس‌از ورود وی باهرخودش عازم‌تبریز شد و در دوازدهم جمادی‌الاخری بکنارشهررسید ومی‌خواست که از گرد

۱ـ مرحوم میرهاشم پسرحاجی میرجعفر و پدرتیمسارسرتیپ هاشمی است وخود سرتیپ داماد مرحوم باقرخان سالارملی‌است .



گروهی از سردستگان تفنگچیان دوه‌چی

ردیف اول نشسته، از راست بچپ: عبدالله یاور (خشکبار) - اکبر بی‌بی‌اوغلی (نانوا) - کاظم‌خان پسر اصغر دواتگر - عباسعلی خان (علاف) - نایب نقی (قصاب). کودك خردسال ابراهیم (برادر عبداله یاور).

ردیف دوم ایستاده: از راست بچپ: احمد باغ معروفلی (خواهرزادهٔ حیدرخان باغ‌معروفلی) - نایب محمد (برادر نایب تقی) - یکی از تفنگچیان باغ‌معروف - نایب تقی پسر بقال - خودی (نوکر کاظم‌خان) - آقابالا (برادر عبدالله یاور که تیراندازی وجسارت وتهور وی هنوز زبانزد مردم دوه‌چی است) - دو نفر شناخته نشد - نفر آخر محمد آقا (از منسوبین عباسعلی‌خان که تا چند سال پیش در قید حیات بود و تره‌بارفروشی میکرد).

این عکس در سال ۱۳۲۶ درحیاط اول دربندخان قیزی دردرب سرخاب برداشته شده است.

راه بحمله پرداخته وضرب شستی باهل شهر نشان دهد، پاخیتانوف که راهرا برای وی صاف کرده بود وقتی که متوجه شد رحیم خان می خواهد بقهروغلبه وارد شهر شود، بهر صورت بود بوی رساند که دست از ین کار بردارد ودرصورت ظاهر چنان وانمود کرد که درشهر بسیاری از تبعهٔ روس سکونت دارند اگر سواران رحیم خان بقهروغلبه بشهر حمله کنند اتباع دولت روس متضرر خواهند شد. رحیم خان چون درست پی بسخنان کونسول نبرده بود گفت کونسول بستگان خودرا بگوید ازشهر بیرون روند، بالاخره پاخیتانوف نامه ئی برحیم خان نوشت که بطریق دیپلماسی رحیم خانرا متقاعد کرد که راه خودسری نه پیماید.

آوازهٔ آمدن رحیم خان و قضیهٔ کناره جوئی باقرخان و مجاهدین خیابان و نوبر ومارالان تزلزلی درقلوب اکثر مردم بی طرف شهر بیفکند و ایشانرا سخت مضطرب وپریشان کرد و کونسول روس هم بیرقی بمحلهٔ خیابان فرستاد که درآنجا برافراشتند و بمردم اطمینان دادند که دیگر کسی از سواران رحیم خان و کسان دولت بایشان متعرض نخواهد شد.

رحیم خان با اختیار تامه از طرف دولت وارد تبریز شده در باغ صاحبدیوان بطور موقت سکونت ورزید وازطرف آقایان علما حاجی میرزا حسن مجتهد وحاجی میرزا کریم بیانیه یا اعلانی منتشر نمودند که خلاصهٔ آن دراینجا نوشته میشود:

«چون شهر تبریز واطراف خیلی بی نظم شده بود ومردم محروم ازامنیت بودند وشخص با عزمی که بتواند بساط امنیت را درشهر بگسترد جز جناب سردار نصرت نبودند لذا اعلیحضرت همایونی نظم شهررا بعهدهٔ ایشان واگذار کرده اند، داعیان نیز از آن جناب خواستارشدیم که باقدامات مجدانه اشرار را قلع وقمع نمایند تا درنزد خداوند جل وعلا حائزمثوبات اخرویه ونائل درجات رفیعه باشند ورأی شریف ایشان هرنحواقتضا کند مختاراست و کسیرا

حق بحث و اعتراض نیست. تحریراً فی ۱۲ شهر جمادی‌الثانیه ۱۳۲۶ ».

سهام‌الدوله نیز با فوج ملایر در همانروز وارد تبریز شد و فتح‌الله باغمیشه‌ئی را هم مأمور کردند که راه آب بروی مردم به بندد تا آسیا بها کار نکنند[1].

نامهٔ پاخیتانوف برحیم‌خان سردار نصرت در ۱۲ جمادی الاخری ۱۳۲۶:

« جناب جلالتمآب دوستان استظهارا مشفق مکرما مقصود دوستدار که در این چند روز متحمل زحمات شده‌ام برای این بود که تبعهٔ روس را در محلهٔ خیابان که چندین خانوار در نقاط مختلفهٔ خیابان اقامت دارند محافظه نمایم و بیرقی که دادم برای این است که تبعهٔ روس در نشانه‌های بیرق از حمله و قتل و غارت محفوظ بمانند، در این ضمن کلیهٔ اهل خیابان بدوستدار قول داده‌اند که تماماً اطاعت کرده و تسلیم سردار خواهندشد، حالا هم در اطاعت و تسلیم باقی هستند و در تسلیم اسلحه ابداً حرفی ندارند، توپ هم که در خیابان مانده است بدون عذر تسلیم حکومت خواهند کرد. بعقیدهٔ دوستدار مطلب را بجنابعالی اشتباه گفته‌اند، در عالم خیرخواهی که دوستدار شخصاً ببندگان اعلیحضرت شهریاری خلدالله ملکه و سلطانه دارم و بملاحظهٔ دوستی که با جنابعالی دارم لازم دیده زحمت میدهم اگر بخواهید باینطورها در خیابان رفتار نمائید و در حالت اطاعت و تسلیم بخیابانیها سخت بگیرید تمام مردم مضطرب شده و خدانکرده نتیجهٔ بد بظهور رسیده و انجام مأموریت جنابعالی دچار اشکالات عمده خواهد شد. دوستدار در کارهای داخله ابداً مداخله ندارم ولی در عالم خیرخواهی اظهار میدارم که در این موقع مهم باید از روی نهایت احتیاط رفتار فرمائید، محلهٔ خیابان که اظهار اطاعت می‌نمایند چرا مجبور می‌فرمائید که مجدداً بمقام شورش برآیند؟ اسکات

۱ـ فتح‌الله باغمیشه‌ئی معروف به «دگیرمانچی» یعنی آسیابان از الواط و پهلوانان مشهور تبریز بود و در محلهٔ باغمیشه روزگار خودرا بمردم آزاری و بدکاری میگذراند، بالاخره جزای اعمال خودرا دیده در جنگ معروف (ساری داغ) کشته شد.

شورش خیلی اشکال دارد ، با تجربه‌ئی که دارید باظهارات دوستدار بخوبی ملتفت باشید، دوستدار یقین دارم که از اهل محلهٔ خیابان حرکت بی‌قاعده ظاهر نخواهد شد ودرتسلیم توپ و اسلحه حاضر هستند،احتیاط در موقع جنگ وظیفهٔ نظامی سردار اردوست ، اینکه اظهار فرموده‌اید تا یکساعت دوستدار اتباع روسرا ازخیابان خارج نمایم خودتان میدانید در محلهٔ خیابان اتباع روس زیاد هستند و بیرون کردن آنها در یکساعت امکان ندارد، لازم است جنابعالی دراین کارخیلی احتیاط فرمائید که زحمات بهدر رفته واسباب تکدرخاطرمبارك همایونی فراهم‌نیاید، چیزی که بآسانی ممکن‌است بموقع اجرا گذاشت شخص‌عاقل چرا باید خودرا دچار اشکالات نماید . درخصوص مسئلهٔ معهوده که اشاره فرموده بودید جواب آنراهم در موقع‌ارسال‌مینمایم مختصراً اظهارمیدارم خیابانیها سنگرها را برداشته‌اند وغیر ازتسلیم‌خیال‌دیگر ندارند، تبعهٔ روس‌هم که چندین‌خانوار بااهل وعیال درخیابان اقامت دارند ممکن‌نیست دریکساعت خارج شوند واگردوستدار حکم نمایم که اتباع روس ازخیابان بیرون بروند آشوب بزرگ حاصل و برای جنابعالی زحمت فوق‌العاده فراهم خواهد شد وهمین سرهنگراهم که حامل مراسله است مأمورفرمائید توپرا تحویل بگیرد، تاجرباشی‌هم‌حضوراً تفصیل‌را عرض‌خواهدنمود، زیاده چه زحمت‌افزا شود». (درپشت‌نامه و روی نامه مهرچهار گوشی‌پاخیتانوف زده شده). بنده این نامه را ازآنجهت در اینجا آوردم که کسی را جای شبهه وتردید باقی‌نماند که‌این‌قضیهٔ تسلیم یا متارکه در اثر اقدامات پاخیتانوف بود و چنانکه خود وی صریحاً اعتراف می کند که وسایل متارکه در اثر زحمات چند روزهٔ من بوده‌است وعلاوه براین‌باآنکه میگوید من ابداً درکارهای داخله مداخله ندارم باوجود این هرگونه مداخله را بنام دوستی‌وارادت بشاه جایزمیداند وضمناً برحیم‌خان

می‌فهماند که مبادا بمقام جنگ و جدال برآید والبته مقصودش این است اگرشما بخواهید بقهر وغلبه وارد شهرشوید کسانی که‌تفنگ‌های خودشان را بزمین گذاشته ودرخانهٔ خود نشسته‌اند قطعاً بمدافعه خواهند برخاست وآنوقت همهٔ زحمات بهدرخواهد رفت وشماهم نمی‌توانیدکاری ازپیش ببرید اما مسئلهٔ معهوده که مرحوم کسروی آنرا منوط به‌فشنگ می‌داند دورنیست صحیح باشد هرچند که رحیم‌خان باندازهٔ لزوم فشنگ داشت واعتقادش‌هم براین بوده که درعرض چند روز تمام مردم تبریز را مجبوربتسلیم خواهد کرد باوجود این از ذخیره کردن فشنگ نمی‌توانست خودداری کند.

بالجمله رحیم‌خان‌نصایح‌دوستانهٔ پاخیتانوفرا بسمع رضا اصغاء نمود چنانکه‌نوشته‌شد واردشهرنگشته درباغ‌صاحبدیوان‌نشیمن کرد وروزدوشنبه ۱۴ جمادی‌الاخری با دبدبه وشکوه بباغ شمال رفت و از روز ورود برحل وعقد امورپرداخت ودولتیان‌ازاین پیش‌آمدنیك‌خرسند شدند وکاررا خاتمه یافته پنداشتند وبرای‌آنکه سایرمحلات‌نیز ازخیابان ونوبر ومارالان تأسی کنند تدبیری اتخاذ کردند وآن عبارت‌ازاین‌بود که درشهرمشهور کردند که هر کس بخواهد جان و مال او درامان باشد باید بیرق سفیدی بالای درخود بزند وبیرق‌امانی‌هم درمنزل‌جناب‌آقا میرزاصادق زده شده وهر کس خودرا بزیرسایهٔ‌آن بیرق برساند درامان خواهدبود، چون همهٔ اهل شهر که نمیتوانستند در منزل مرحوم‌آقامیرزاصادق جمع شده در امان باشند ناچارهر کس بیرق سفیدی بدرب خانهٔ خود می‌زد.

پاخیتانوف درانجمن حقیقت:

پاخیتانوف که رل خودرا راجع بخیابان خوب بازی کرده‌بود بدان خیال افتاد که‌نسبت بمحلهٔ‌امیرخیز نیزهمان بازیرا ازسر گیرد ولی ملتفت

شد که باوجود ستارخان نمی‌تواند مردمرا تهییج کند، ناچارشد که باخود ستارخان وارد مذاکره شود و بمشارالیه پیغام داد که فردا بریش سفیدان محله نیز اطلاع دهید که من سخنانی‌دارم، می‌خواهم بشما وسایر آقایان بگویم وتصورمیکنم که بتوانیم با مذاکرهٔ با آقایان این اختلاف حاصل دربین دولت وملت را بوجه احسن رفع کنیم. ستارخان جواب موافق داد وچند تن ازسران محله را برای فردای آنروزدعوت کرد.

فردا در ساعت مقرر پاخیتانوف بانجمن حقیقت که مرکز فعالیت ستارخان بودآمد و وقتیکه‌ازدر وارد سالون‌شد بستارخان‌دست‌داد و گفت تو مرد دلیری هستی ومن شخص شجاع را دوست دارم. پس‌ازصرف شربت و شرینی پاخیتانوف مشغول صحبت شده قدری‌ازمفاسد جنگ ومحاسن صلح وصفا سخن راند وبالاخره گفت شما نیزدست‌ازجنگ بردارید و راه مسالمت پیش گیرید، من‌خودم از دولت تقاضا میکنم که شخص شمارا مورد توجه قرارداده و درجه‌ئی که مناسب مقامتان باشد برای‌شما معین کند و بیرقی‌هم میدهم که درمحل مناسب بزنید و بیرقی دیگرهم بشخص شما می‌دهم که بدرب‌خانهٔ‌خودنصب کنید. ستارخان‌همینکه‌این‌سخن‌شیندروی‌صندلی‌راست نشست و گفت: «جناب قونسور من می‌خواهم هفت دولت زیرسایهٔ بیرق امیرالمؤمنین باشند،شمامی‌خواهیدمن‌زیر بیرق‌روس بروم؟! هرگزچنین‌کاری نخواهدشد». پاخیتانوف‌چون‌این‌حرف را ازستارخان‌شنید سخت برافروخت ودیگرچیزی‌نگفت، برخاست ورفت.

باید دانست که از روز ۲۳ جمادی‌الاولی تا ۱۶ جمادی‌الثانیه جنگ هرروز برپای بود وهیچ روزی نبود که جنگ روی ندهد الا آنکه دربعضی از روزها شدت داشت ودربعضی از روزها ازشدت خود می‌کاست واینکه در

درتاریخهای مشروطه می‌نویسند مثلا از روز ۱۳ تا ۱۵ جنگ نبود نه این است که‌دیگر این‌سه روز‌رامردم‌آسوده وراحت مشغول کسب‌وکارخودبودند، ماهرگزچنین روزیرا ندیدیم، مقصود از آرامی عدم حملات شدید ازطرفین بوده و گرنه صدای‌تفنگ همیشه بلندبود. این‌سنگرها که‌ازطرفین‌درمقابل همدیگر واقع‌بودند شب و روزمشغول تیراندازی بودند[1]

سوء قصد نامردانه بستارخان:

مرحوم‌ستارخان‌با‌آنکه‌همیشه‌مراعات‌احتیاط میکرد، روزی باعتماد دوستی رشتهٔ احتیاط ازدست داد ونزدیك بود که خودرا بکشتن‌دهد. تفصیل قضیه‌ازاین قراراست که مشهدی عباسعلی نام علاف که دربازارچهٔ دوه‌چی دکان علافی داشت وخانه‌اش در کوچهٔ (ایران چیلر) بود با ستارخان دم ازدوستی‌می‌زد، روزی پیش‌ستارخان‌آمده میگوید که من‌یك عرض‌محرمانه دارم ولی‌نباید کسی‌بدین راز پی‌برد، ستارخان‌هم قول‌میدهد که خاطرجمع باش، آنچه بگوئی درسینهٔ من محفوظ خواهد ماند. چون مطمئن میشود که ستارخان حرف اورا قبول خواهد کرد، آهسته میگوید که‌از بالاخانهٔ منزل من توپی که درنزدیکی (سیدابراهیم[2]) گذاشته شده و اسباب زحمت شما می‌شود کاملا پیداست و شما می‌توانید توپچی را هدف گلوله ساخته

۱ـ همهٔ بازار ومغازه‌ها وتیمچه‌ها درحال‌تعطیل‌بودند، مرحوم پدرم بعضی‌ازروزها صبح میگفت‌امروزجنگ نخواهدشد یا اینکه جنگ خواهدشد وازقضا همانطورهم‌می‌شد. روزی من‌ازایشان پرسیدم که شما بچه واسطه‌اطلاع پیدا میکنید؟ فرمود من‌غالب شب‌ها درخواب می‌بینم که یك مجمرآتش درمقابل‌من گذاشته‌شده هروقت آتش‌را درزیرخاکستر پنهان‌میکنم‌آنروزجنگ‌روی‌نمی‌دهد وهروقت خاکسترازروی‌آتش کنارمی کنم‌آنروزجنگ می‌شود، مقصود ازجنگ نیز جنگ عمومی‌است والا تیراندازی هیچ روزی موقوف نمیشد.

۲ـ مقصودمقام ومقبرهٔ امام زاده سیدابراهیم‌است که‌دربین‌محلهٔ‌دوه‌چی وامیرخیز واقع شده است.

شر اورا ازسر خود دور کنید. (درواقع نیز این توپ فوق العاده برای مجاهدین ایجاد زحمت میکرد، برای آنکه کوچهٔ ایرانچیلر که واقع شده بود درمقابل انجمن حقیقت ومهمترین جنگهای مابین دوه‌چی وامیرخیز دراین کوچه روی میداد، باآنکه جزو محلهٔ امیرخیز محسوب میشد ولی درموقع جنگ تقریباً اهل دوه‌چی ازآنجا استفاده میکردند). ستارخان بدون آنکه احتمال خدعه ونیرنگی بدهد بایك نفرمجاهد باتفاق مشهدی عباسعلی وارد دربند ایرانچیلر شده تا دم درب خانهٔ مشهدی عباسعلی صحبت کنان میروند ولی در موقعیکه میخواهند وارد حیاط شوند از بالاخانه بطرف سردار شلیك می‌شود، مجاهد همراهش ازپای درمیآید ، تیری هم بشانهٔ ستارخان میخورد ومشهدی‌عباسعلی فرارمیکند،ستارخان باهمان زخم بانجمن حقیقت برمیگردد، زخم خوردن خودرا بکسی نمیگوید وچون زخم چندان عمیق نبود بزودی بهبودمییابد وبجراح هم میسپارد کهاین رازرا باکسی فاش نکند،خود مرحوم ستارخان عقیده داشت که استخلاص وی ازین مهلکه از توجهات حضرت ابوالفضل بوده است. بهرصورت کمی نمانده بود که ستارخان جان خودرا ازدست بدهد وخاك بدبختی برسر آزادیخواهان ریخته شود ، رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت[۱].

سرنگون شدن بیرقهای سفید وهیجان مردم :

تقریباً از اوایل ماه جمادی‌الاخری دربعضی ازمحلات شروع بزدن بیرق سفید شد و روز بروز افزوده می گشت و راستی برخی از مردم تصور میکردند همینکه بیرق سفید زدند دیگر مال وجان ایشان درامان خواهد بود ومبلغین انجمن اسلامیه هم ازتبلیغ باز نمی‌ایستادند وستارخان هم شب

۱ــ بعد حقیقت مسئله کشف شد وتفصیل ازاین قرار بوده که مشهدی عباسعلی در باطن با تفنگچیان دوه‌چی همدست بود وبدستور ایشان بیك چنین کار ناشایست اقدام کرده بود.

و روزمشغول مدافعه بود وتوجهی باین‌مسئله نداشت تاآنکه روزی بایشان گفتند که‌انجمن‌اسلامیه مردم‌را ترغیب وتحریض بزدن بیرق‌سفید میکنند ومردم‌هم بدون‌توجه‌بحقیقت‌امر بزدن بیرق‌سفید مبادرت می‌ورزند.ستارخان گفت بگذارید بزنند، همهٔ این بیرقها سرنگون خواهد شد.

روزپنجشنبه۱۷ جمادی‌الاخری ستارخان بعدازظهر برای سرنگون کردن بیرقهای سفید ازانجمن‌حقیقت یا بقول پسرمرحوم حاجی‌مهدی‌آقا از خانهٔ ایشان با عدهٔ معدودی که بیش از هفده تن نبودند بیرون رفت و هرجا که بیرق سفید دیده می‌شد پائین آورد و یا با تیر زد یا پاره پاره کرد. مردم که در این چند روز در کارخود حیران بودند وقتیکه دیدند ستارخان بی‌محابا پیش‌می‌رود و بیرقهارا واژگون می کند ازهرسوی بروی گردآمدند وچنان شوری در دلها پدیدآمد که فریاد «زنده‌باد ستارخان و نابود باد دشمنان مشروطه» مردم درتمام‌شهرپیچید وکاربجائی‌رسید که خود اهالی در فرودآوردن بیرقها برهمدیگر پیشی گرفتند. هرگز گمان نمیرفت درچنان موقعی که رحیم‌خان با عده‌ئی بی‌شمار درباغ شمال نشسته وسواران خودرا مأمورخلع سلاح ازمجاهدین کرده وبیم وترس تمام شهررا فراگرفته ستارخان با هفده تن بیرقها را پائین‌آورده اینطور بی‌باکانه پیش رود و کسی را قدرت‌آن نباشد که ازاین اقدام وی ممانعت نماید. ستارخان آنروز را تا غروب باین‌کار اشتغال داشت. چون راسته‌کوچه را طی کرد و بطرف انجمن روی‌آورد دید انجمن ایالتی را مخالفین غارت کرده وبیرق آنرا برده‌اند، محافظت‌انجمن‌را بمرحوم‌حسین‌خان‌باغبان‌محول کرد و گفت درفش‌مشروطه‌باید شب‌وروز همیشه‌درانجمن‌متموج‌باشد،بسی جای‌تعجب‌بود که‌درعرض‌این‌چندساعت کسی ازمخالفین بممانعت برنخاست ، باآنکه‌بدون

مبالغه فریاد وهلهلهٔ مردم تمام شهررا فرا گرفته بود. ستارخان پس از آنکه دستورمحافظت ومراقبت انجمن را داد مجدداً بادامهٔ راه پرداخت، بالاخره در مسیر ستارخان از امیرخیز تا دم عالی قاپو دیگر بیرق سپیدی دیده نمی شد پس از غروب آفتاب بامیرخیز مراجعت کرد ویکی از کسان خودرا مأمور کرد که پیش باقرخان سالار برود و از قول وی بسالار بگوید که چشم اغلب اهالی شهر بسوی شما نگران است وتوقع دارند که درچنین موقع از ایشان دستگیری کنید. برخیزید دست از آستین همت ومردانگی برآرید که روزمبارزت و دلیری است نه هنگام عزلت و کناره گیری، باید دست بدست داده مردانه بکوشیم تا جامهٔ ذلت نپوشیم ودشمنان آزادیرا درجای خود بنشانیم، دلقوی دار که فتح وفیروزی با ملت است نه با دولت زیرا که دست خدا با ملت یاراست.

چون ستارخان بمنزل خود مراجعت کرد فرستاده باز گشت و گفت درمنزل آقامیرهاشم خیابانی خدمت سالار رسیدم وپیام شمارا بایشان رساندم، گفت ازطرف من بسردارسلام برسان وبگومن رفیق نیمه‌راه نیستم، عهدی را که باهم بسته‌ایم تا روزمرگ وفادارخواهم بود و ابداً قدم باز پس نخواهم گذاشت و دست ازمدافعه نخواهم برداشت. حقیقت امر بدینگونه است که چند روز پیش اهل محله با جار وجمعیت پیش من آمدند ودرخواست کردند که من دست ازجنگ بردارم وطریق مسالمت پیش گیرم. گفتم این تقاضای شما قابل قبول نیست، ازبس اصرار ورزیدند و گریه و زاریرا ازحد برون بردند که دیدم عجالةً صلاح درآن است که برای اسکات ایشان باید طریق موافقت پیش گیرم لذا ازخانهٔ خود بیرون آمده درمنزل آقا میرهاشم اقامت کردم، خاطر آسوده دارید که من درعهد خویش پایدارم وعنقریب خواهید

دید که با رحیم‌خان چه خواهم کرد . گویا میخواست بگوید :

چون فردا برآید بلند آفتاب
من و گرز و میدان افراسیاب

رحیم‌خان درچه خیال است :

رحیم‌خان چون در باغشمال جای گرفت وازطرف شاه موردعنایت واقع شد و تقریباً کلیهٔ امورشهر ازحیث نظم و انتظام بعهدهٔ وی محول گردید با کمال دلگرمی و اطمینان بحل و عقد امور پرداخت و روزچهارشنبه هم حملهٔ شدیدی ازطرف سواران وی و تفنگچیان دوه‌چی وضرغام وشجاع‌نظام وغیره بامیرخیزشد وآنروز دو عراده توپ هم از دامنهٔ کوه سرخاب بمحلهٔ امیرخیز آتشباری و گلوله نثاری میکرد و رحیم‌خان یقین کرده بود که دیگر ستارخانرا تاب مقاومت نمانده یا تسلیم خواهد شد یا فرارخواهد کرد، ولی روز بپایان آمد وحکایت همچنان باقی بود، ستارخان دلیرانه مقاومت ورزید و ازتوپ هم نتیجه‌ئی حاصل نشد.

چون از این جنگ هم سودی نبرد بکارهای دیگر پرداخت، غلامعلی‌خان فراش باشی نوبر را بلی بلی خود قرارداد و اونیز ازسعایت و مردم‌آزاری فرو گزاری نمیکرد، خانهٔ مرحوم علی‌مسیورا غارت کردند وپسرش‌را زندانی نمودند . و براهنمائی مصلحین بجمع‌آوری اسلحه از مجاهدین پرداخته و ازسواران خود چندین نفررا مشغول این کار کرد ومردم خیابان و نوبر در اینروزها طعم‌تسلیم‌را خوب چشیدند و دانستند که‌بکار زشتی‌اقدام کرده‌اند، درصدد چاره‌جوئی بودند، رحیم‌خان‌هم درمغزخود خیال بیهوده می‌پخت و وبهوای‌باطل خودرا دلخوش میکرد . وی سرمست آرزوهای دور و درازخود بود که دستی ازپرده برون‌آمد وجایگاه اورا نشان داد .

روزجمعه ۱۸ جمادی‌الاخری در تاریخ مشروطهٔ ایران یك روز تاریخی است :

ازآغازمشروطیت تاانقلاب تبریز اغلب روزهای جمعه‌آزادیخواهان



علی مسیو بادو پسرش (ص۱۱٤)

درمسجد صمصام‌خان اجتماع میکردند وناطقین محترم هم ازافادات و افاضات دریغ نمی‌نمودند (مرحوم میرزاحسین واعظ هم که با رحیمخان باهر رفته بود پس از بمباران مجلس خودرا با هزاران زحمت مستخلص نموده به‌تبریز آمد و در کونسولگری فرانسه متحصن شد ولی امروزها ایشان نیز بیرون آمده بسخنرانی می‌پرداختند .) روز جمعه ۱۸ جمادی‌الاخری جمعیت زیادی در مسجد صمصام‌خان اجتماع نموده بودند وهر کس سخنی میگفت، یکی سخن ازخانه نشینی سالار بمیان می‌آورد و دیگری از بیداد گری رحیم‌خان قصه می گفت و آن دیگری ازغیر تمندی ستارخان داستانی نقل میکرد و رفته رفته بحرارت مردم افزوده می‌شد و بیش‌از همه شجاعت و پیروزی ستارخان و خواباندن بیرقها مورد مذاکره گردید و گفتند واقعاً مردی و دلاوری حق اوست، باید راه اورا پیمود، چون مرحوم میر کریم وحاجی شیخ علی‌اصغر درمیان جمعیت بودند ومیخواستند مردمرا بشورانند موقع را مغتنم شمرده بتشجیع مردم پرداختند و بالاخره میر کریم روی پلهٔ منبر ایستاده گفت درمسجدنشستن و داد و بیداد راه‌انداختن رحیمخان را ازخیابان دور نمیکند اگرمردید وآنچه را که می گوئید سخن قلبی وحقیقی شما است چه‌جای درنگ‌است، برخیزید بالاتفاق پیش باقرخان سالارملی برویم و بانهایت‌صراحت بایشان بگوئیم ما عزم کرده‌ایم که رحیم‌خان را همین امروز از باغشمال بیرون کنیم اگر شماهم میل دارید با ما همراهی کنید مایهٔ مزید افتخار واطمینان ماست واگرشمارا محظوری دراین اقدام‌است اجازه دهید که ما بوظیفهٔ خود عمل کنیم و محال است که ما ازتصمیم خود دست برداریم یا باید کشته شویم یا اینکه رحیم خانرا ازباغ بیرون کنیم. همگان گفتند با سر وجان حاضریم، این بگفتند و ازجای برخاستند و راه خیابان پیش

گرفتند ودر بین راه قدم بقدم برعدهٔ ایشان افزوده می‌شد چون بنزدیك منزل مرحوم میرهاشم رسیدند باقرخان سالارملی از آمدن جمعیت مستحضر شد، با نهایت مهربانی از ایشان پذیرائی کرد ومقدم ایشان را گرامی داشت.

مرحوم میر کریم مقصود خود ویارانرا بسالار باز گفت . سالارچون سخنان میر کریم را شنید گفت تا من زنده هستم شما نباید ساختهٔ جنگ باشید، هر کس ازماها نسبت بخود وظیفه‌ئی دارد که باید انجام دهد، وظیفهٔ شما هدایت و راهنمائی مردم است و وظیفهٔ من تفنگ برداشتن وبا بدخواهان ملك وملت دست وپنجه نرم کردن .

فراردادن رحیم‌خان ازباغ شمال :

دراثنای مذاکره‌ئی که میان سالار وجمعیت روی میداد خبر آوردند که باپنج نفر ازسواران رحیم‌خان که می‌خواستند تفنگ ازدست مجاهدین بگیرند نزاعی روی داد که درنتیجه ٤ نفرازسواران کشته شد ویك نفر اسیر گردید. مردم ازشنیدن این خبر ودیدن جنازه‌های سواران کشته‌شده چنان احساساتشان بغلیان درآمد که سراز پا نشناخته بدون مراعات نظم بسوی باغشمال شتافتند ومجاهدین نیز ازدیدن جماعت واحساسات ایشان بهیجان آمده هر کس تفنگ خودرا برداشته بحمله پرداختند. غرش تفنگ و غریو دلاوران ولوله‌ئی درشهر ایجاد کرد که برنادیده نتوان آنرا شرح داد، چنان خون غیرت ملی درعروقشان بغلیان آمده بود که بدون آنکه اندیشه‌ئی ازمرگ داشته باشند یا علی گویان بسوی باغ هجوم کردند.

رحیم‌خان درباغ نشسته سر گرم خیالات خود بود که یکمرتبه از شنیدن نعرهٔ دلاوران وصدای تفنگ که ازهرطرف بلند شده بود چرتش پاره شد و تصور کرد که از هرطرف باغ را احاطه کرده‌اند و اکنون گرفتار

خواهدشد، باآنکه رحیم‌خان یکی‌ازسر کردگان مشهور ودلیر بود چنان گرفتار وحشت وهراس گشت که بدون‌آنکه بجنگ پردازد راه گریزپیش گرفت وسواراسب شده از طرف جنوب باغ که راه بصحرا دارد پا بگریز نهاد وسوارانش پس‌ازمختصر زد وخورد تاب مقاومت نیاورده‌ازهمان راه که رحیم‌خان رفته‌بود گریختند .

ملت وقتی که فاتحانه وارد باغ شدند باکمال مسرت دیدند که سماورها درجوش ودیگهای‌چلو روی‌اجاقهاست و ازسواران رحیم‌خان‌اثری نیست، همه‌فرار کرده‌اند، چون وقت ظهر بود مردم‌هم خسته و گرسنه‌بودند هرچه خوردنی‌بود خوردند وهرچه بردنی بود بردند . گمان می کنم که‌این شکست اولین شکستی بود که رحیمخان درتمام عمرخود دیده بود .

باردیگرمجاهدین خیابان ومارالان ونوبر درتحت قیادت سالارملی ازجان‌ومال بمدافعه‌پرداختند ورحیمخان عنان گسسته‌بباغ‌صاحبدیوان‌رفت.

رجوع بروزهفدهم جمادی‌الاخری و اهمیت‌آنروز :

اکنون‌برای پی‌بردن باهمیت‌اقدام ستارخان درروزهفدهم جمادی‌الاخری که منتهی بشور وغلیان مردم درروزهجدهم شد خوب است اند کی درآن باب سخن رانده چگونگی آنرا تا اندازه‌ئی شرح دهیم وحقیقت امررا تاآنجا که می‌دانیم باز گوئیم تاهر کس بخوبی بداند که‌اقدام‌ستارخان درآنروز دارای چه اهمیتی بوده‌است .

محلات تبریز:

اگر بنقشهٔ تبریز که درموقع انقلاب ترسیم‌شده مراجعه شود معلوم خواهد شد که شهر تبریز بواسطهٔ رودخانهٔ (مهرانرود) که امروز به (میدان چائی) معروف‌است بدو قسمت شمالی وجنوبی منقسم می‌شود.

قسمت شمالی عبارتست ازمحله‌های ذیل :

دوه‌چی- سرخاب - باغمیشه - پل سنگی- ششگلان - امیرخیز.

قسمت جنوبی آن هم عبارت است ازمحله‌های مرقوم در زیر:

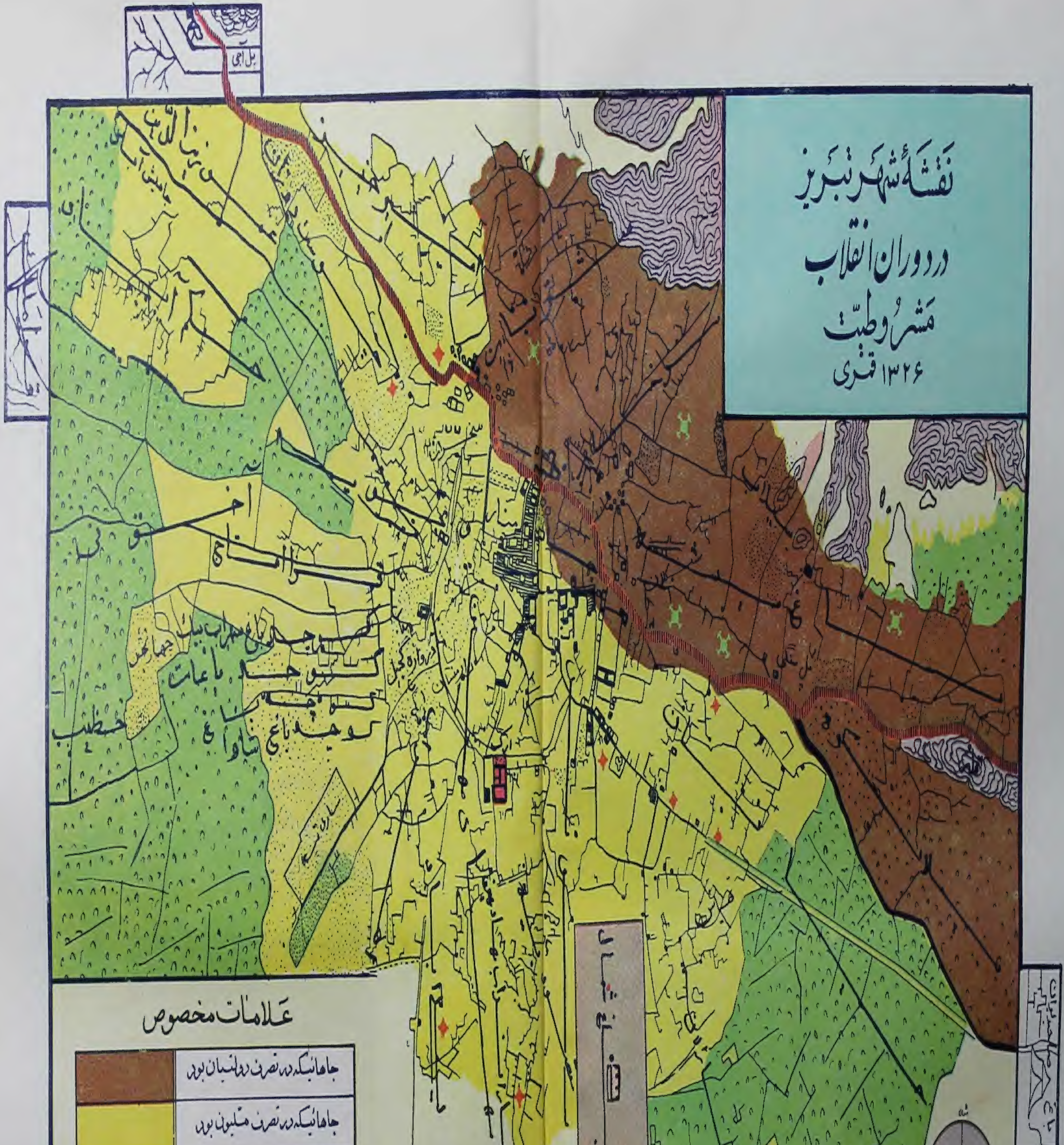
خیابان - مارالان - نوبر - مقصودیه - چارانداب - مهادمهین - لیل‌آباد - اهراب - راسته کوچه - قره‌آغاج - ویجویه - عموزین‌الدین- حکم‌آباد -آخونی - خطیب - چوست دوزان - کوچه‌باغ - شام غازان - گاموش‌آباد[1].

درقسمت شمالی اگرچه درمحلهٔ ششگلان وباغمیشه کسانی بودند که طرفدارآزادی بودند ولی‌کاملا درتحت نفوذ دولتیان بوده و ابداً یارای اظهارعقیده‌نداشتند. تنهامحلهٔامیرخیز بود که‌بیرق آزادی‌درآنجانمایان‌بود.

درقسمت جنوبی چند محله‌ئی ازقبیل : عموزین‌الدین -آخونی- شام‌غازان - گاموش‌آباد - کوچه‌باغ- خطیب - حکم‌آباد، هرچند درمیان ایشان(درجنگ‌اول یعنی‌از۲۳ جمادی‌الاولی تا ۱۷رمضان ۱۳۲۶) مجاهدین فداکار بودند ولی ازآنجائیکه غالب مردم‌ایشان‌اهل‌زراعت وفلاحت‌بودند و خودشان هم‌آنروز ازمیدان جنگ دور بودند[2] و یکی ازمحلات معتبر این قسمت محلهٔ‌اهراب بود که‌آن‌هم درتحت‌اختیارنایب محمد اهرابی و برادرش نایب‌علی بود. این دو برادر درجرگهٔ جوانمردان جای داشتند وهردو رشید و پردل بودند، نه طرفداری از دولتیان می کردند ونه متمایل باآزادیخواهان بودند، هردوجنبهٔ‌بی‌طرفی‌اختیار کرده دعوی استقلال داشتند و دروازه‌ئی‌هم برای محله نهاده مانع از ورود اشخاص مسلح بودند ومرحوم ستارخان‌هم

۱- عوام « گامیشاوان » گویند وخواص « جمشیدآباد » نویسند .

۲- البته درمیان‌ایشان کسانی نبودند که نفوذکامل دراهالی داشته‌باشند که مردم ازحرف ایشان تخلف نورزند .



نقشهٔ شهر تبریز
در دوران انقلاب
مشروطیت
۱۳۲۶ قمری
علامات مخصوص
جاهائیکه در تصرف دولتیان بود
جاهائیکه در تصرف ملیون بود
استحکامات دولتیان
استحکامات ملّی
مهران رود «میدان چایی»
کوه و تپه
باغات
شمال
جنوب
شرق
مغرب
گراور شعاری



سپهدار و رحیم‌خان باجمعی از اطرافیان (ص۱۱۹)

نظر بمقتضیات وقت دربارهٔ ایشان طریق مدارا پیش گرفته بود، باقی محلات اگرچه اشخاص رشید درمیان ایشان بودند ولی از کناره گیری سالارمتأثر شده درکارخود حیران بودند . اهالی محلهٔ خیابان و نوبر و مارالان که از مهمترین و پرجمعیت‌ترین محلات بود در اثر تلقینات ریش سفیدان محله اسلحه را بزمین گذاشته و درخانهٔ خود نشسته بودند وهرروز برعدهٔ دولتیان افزوده می‌شد و ازعدهٔ آزادی طلبان کاسته می گشت ومبلغین دولتیان از نشر اخبار دروغ یا راست که از تهران لشکرعظیمی برای آذربایجان فرستاده شده و عین‌الدوله و سپهدار بزودی وارد تبریزخواهند شد دریغ نمی‌نمودند و باندازهٔئی رعب و وحشت در قلوب مردم ساده دل اصناف و کسبه ایجاد کرده بودند که کسی بجان و مال خود ایمن نبود و اگرحال چندی نیز بدین منوال می گذشت دیگر چارهٔ منحصر بفرد ایشان همان برافراشتن علمهای سفید میشد که درحقیقت معنی تسلیم را در برداشت، هرچند عده‌ئی ازمجاهدین ازتسلیم اسلحه خودداری کرده ونزد سردارملی آمدند و گفتند که ما تا روزمرگ باشما خواهیم بود ولی رفته رفته حلقهٔ محاصرهٔ امیرخیز تنگترمی‌شد وکاربجای سخت می کشید. ستارخان چون دیدکار بجای باریك رسیده بایدکاری کرد که از یأس مردم کاسته وبامیدواری ایشان افزوده شود لذا بایك عزم تزلزل ناپذیر با چند تن ازخانهٔ خود بیرون آمد و بیرقها را سرنگون نمود و کاری کرد که آن سه محله مجدداً تفنگ برداشته بجنگ برخاستند و رحیم خانرا از باغ شمال بیرون کردند وستارخان کار را بجائی رساند که آوازهٔ دلاوری وی از حدود ایران گذشته باقصای ممالك شرق وغرب جهان رسیده بمراتب افتخار ایرانیان بیفزود .

نوشتهٔ مرحوم علامهٔ قزوینی راجع به‌ستارخان :

مرحوم مبرور میرزا محمدخان علامهٔ قزوینی در وفیات‌المعاصرین

درزیر ترجمهٔ حال ستارخان می‌نگارد :

« متدرجاً شهرت او (ستارخان) از داخل بخارج ایران سرایت کرد »
« و صیت شجاعت ومردانگی او در تمام دنیا انتشار یافت و غالب اوقات »
« درجراید اروپا وامریکا هرروز با خط درشت اسم ستارخان در صفحهٔ اول »
« روزنامجات با تفصیل جنگهای او ومقاومتهای سخت او درمقابل قشون »
« دولتی چاپ می‌شد و خوانندگان آن جراید را قرین اعجاب و تحسین »
« مینمود وعده‌ئی ازجراید اروپا وامریکا وقایع نگارهای مخصوص به‌تبریز »
« فرستاده بودند، من درآن اوقات تازه بپاریس آمده بودم و ازبس اشتیاق »
« باخبار تبریز داشتم هرروز صبح بسیار زود ازخواب برخاسته ازمنزل بیرون »
« میآمدم وچندین روزنامهٔ فرانسه ویك روزنامهٔ انگلیس (نیویورك هرالد) »
« که درپاریس طبع میشد ولی شعبه‌ئی از « نیویورك هرالد » خود نیویورك »
« بود میخریدم واخبار این روزنامهٔ اخیر که بواسطهٔ وقایع نگارخودش »
« ازتبریز یاازطهران باروپا فرستاده میشد ازتمام جراید دیگر مفصل‌تر بود »
« ومن تمام این جراید را قبل از آمدن بخانه روی نیمکتی دریکی از باغهای »
« کوچك محله نشسته میخواندم سپس باقلب راضی و بکلی خوشحال درپیش »
« نفس خود درمیان اروپائیان سربلند بخانه برمی گشتم و بصرف صبحانه »
« می‌پرداختم » .

آری ستارخان را درجزو اشخاص معمولی نتوان شمرد، وی از نوادر روزگارخود و مصداق واقعی شجاعت و رشادت بود . هرگز یأس وحرمان بردل وی راه نیافته بود، پیوسته می گفت من یقین دارم که نسیم فتح وظفر بر پرچم آزادیخواهان خواهد وزید، محال است که حق مغلوب ناحق شود و جنگرا با آغوش گشاده استقبال میکرد، هرقدر کار سخت‌تر می‌شد و برعدهٔ

دشمنان افزوده می گشت ابداً خم بابرویش نمی آورد ومی گفت شیررا ازیك دسته روباه چه بیمی زاید و کوهرا از وزش باد چه خللی آید بالجمله از مقصود دور افتادیم غرض اصلی عبارت ازاین بود که اگرروزهفدهم جمادی-الاخری ستارخان بیرقهای سفید را پائین نمی آورد مشروطه تا مدت نامعلوم رخت از ایران بیرون می برد زیرا آنروز درتمام نقاط ایران بجز ازتبریز استبداد حکمروا بود . این را نگفته نگذرم مجاهدین هنرمند را نیز در نگهداری مشروطیت حق عظیمی است اگرچه سردارشجاع قوی القلب بود ولی ازیکدست که صدا برنمی خاست منتهی ستارخان سرداری بود کهآنانرا بخوبی اداره میکرد وهیچوقت نمی خواست خود درخانه نشسته ومجاهدین را بجنگ فرستد، درتمام جنگها دوش بدوش مجاهدین مشغول جنگ بود ومجاهدین هم اورا نسبت بحسن رفتاری کهداشت ازجان ودل دوست میداشتند وستارخان همیشه می گفت من از دولت این مجاهدین و سر و پا برهنگان سردارملی شدم واگر بنده بگویم که رشادت آنروزی ستارخان مشروطهٔ از دست رفته را بازآورد سخن از روی حقیقت گفتهام و ادعائی بیجا نکردهام البته سعی سایر فدائیان جانبازهم هر کسی از ایشان علی قدر مراتبهم مشکور است مخصوصاً مرحومان باقرخان سالار وعلی مسیو وحسینخان وغیرهم کهاسامی ایشان درجای خود مذکورخواهد شد .

حیلهٔ جنگی ستارخان :

ستارخان بخوبی میدانست که غالب سواران قره داغی بطمع غارت بهتبریز آمدهاند وقتی که چشمشان بغارت افتاد دست ازجنگ برمیدارند واکثریت آنان در دوهچی وسرخاب ساکن بوده و باتفنگچیان محلهٔ دوهچی قدم بجنگ مجاهدین می گذارند . روزی ستارخان حیلهئی اندیشید دو سه

تن ازمجاهدانرا گفت بهرنحوی‌است ده و پانزده رأس الاغ پیدا کرده بباغ (حاجی‌آقالار[1]) ببرید و مقداری اثاث جمع‌آوری کرده برپشت الاغها بگذارید وهروقت من بشما اطلاع دادم الاغهارا از باغ بیرون‌آورده بطرف محلهٔ دوه‌چی حرکت دهید. آنروزها سواران رحیم‌خان و قره خانلوها فوق‌العاده اسباب مزاحمت‌فراهم‌می‌آوردند وهرروز بامیرخیزحمله میکردند وآنروزهم چون جنگ آغازشد غارتگران چلبیانلو وقره‌خانلو وحاجی‌علیلو بمحلهٔ‌امیرخیز تاخت‌آوردند، ستارخان بمجاهدینیکه درباغ (حاج‌آقالار) بودند خبرفرستاد که موقع‌حرکت‌است‌آنان نیزالاغهارا ازباغ‌بیرون‌کرده رو بسوی دوه‌چی براه‌افتادند همینکه الاغها بسنگرقره داغیها نزدیك شدند وغارتگران را چشم بالاغها افتاد بیمحابا از سنگرهای خود بیرون آمده وبغارت پرداختند ودرسرغارت با یکدیگر در کش مکش بودند که ناگاه برحسب‌دستورقبلی‌ستارخان‌مجاهدین از کمینگاه‌بیرون‌آمده برغارتگران تاختند و معنی گفتهٔ عبدالله سلطان قره خانلورا که زخم خورده از تبریز بازگشته و بقره‌داغ می‌رفت در بین راه بهرکس که برمیخورد که به‌تبریز می‌رفتند می گفت «برگردید که بجای غارت گلولهٔ توپ وتفنگ درانتظار شماست» بخوبی دریافتند. بعدازاین قضیه چنان چشم قره‌داغیها ترسیده‌بود که‌ازسایهٔ خودشان‌هم رم می‌خوردند.

یر برك اولسا اكوز اكوزدن گورر:

این‌عبارت یکی‌ازامثال‌سائرهٔ‌ترك زبانان‌آذربایجان‌است وترجمه‌اش این‌است که: چون زمین‌سفت شد گاو از گاو می‌بیند. اکنون‌درمیان سران استبداد این‌مثل حکم‌فرما شده‌است. چون دامن‌فتح وظفر بطوریکه‌آقایان

۱ـ باغی‌است واقع در کوی امیرخیز نزدیکی کوی دوه‌چی.

گمان می کردند بدست نیامد و هرروز شکست دیگری بایشان روی داد ناچار بمخالفت بایکدیگر برخاستند وهر کدام از ایشان عدم پیشرفت را از چشم دیگری می‌دید وتقصیررا بر گردن یکدیگرمی انداختند وما اکنون خلاصهٔ تلگرافهای آقایانرا که بتهران مخابره کرده‌اند برای مزید اطلاع خوانندگان ذیلا می‌آوریم .

خلاصهٔ تلگراف مقتدرالدوله نایب‌الایاله بمحمدعلیمیرزا :

« طهران خاکپای مهر اعتلای اعلیحضرت همایونی‌ازنمك خوارگی ودولتخواهی بی‌پرده بعرض‌میرساندشجاع‌نظام سفیه مرندی‌را خوداعلیحضرت کاملا می‌شناسد دونفرعالم بیچاره راکه از مقتضیات سیاست ومملکتداری بی‌خبرندآلت‌اجرای مقاصد ومنافع‌شخصیهٔ خود قرارداده‌آنچه‌بایست نشود کردند، هزارمرتبه دادوفریاد کرده‌ازدامن‌حضرات گرفتم‌حتی‌از نمایندگان دول خارجه التماس و تمنی کردم که نشستن حضرات آقایان در اسلامیه و دخالت درامورسیاسیه صحیح و وظیفهٔ‌ایشان‌نبوده ونیست، مورد قبول‌نیافت. چه خانه‌ها ومغازه‌ها وبازارها بتاراج‌رفته ومیرود، روزی‌نیست که نامه‌های رسمی‌ازنمایندگان دول خارجه نرسد، ولی‌حضرات ملتفت‌این نکات نیستند کسیکه با خیالات غلام همراه‌است سردارنصرت وجناب‌آقا میرهاشم‌است. خانه‌زاد منوچهر » .

خلاصهٔ تلگراف میرهاشم بشاه :

« توسط جناب سپهسالارامیرجنگ، وضع‌شهر کمافی‌السابق، اشرار ازسنگرهای خود و ارك درتیراندازی کوتاهی‌ندارند با این وضع بی‌ترتیب گویا تصفیهٔ امور امکان‌ندارد، ازهمه بدتر اطوار ناملایم این دونفرآقایان می‌باشد که ابداً ازاعمال غرض‌دست‌بر نمیدارند اغلب ناس بواسطهٔ حرکات ایشان از اسلامیه اعراض نموده تنخواه حواله شده را مال خود فرض کرده

بطور دلخواه صرف می کنند. حالیه بغیراز اینکه حاکم کافی با اردوئی که در راه است بیاید علاجی بنظر نمی‌رسد، اقامت دعاگو جز زحمت بی‌ثمر اثری ندارد، استدعا ازدرگاه عالم پناه آنکه مرخص فرمائید چند روزی یا درنعمت آباد بدفع گلوله که درموضع‌موذی مانده‌پردازد یاآنکه عازم‌زیارت آستان مقدس بوده باشد. اقل هاشم الموسوی ج ۲ ».

تلگراف حاجی میرزا حسن آقا وحاجی میرزا محسن آقا :

« طهران حضورمبارك بندگان اعلیحضرت شهریاری خلدالله‌سلطانه متدرجاً جسارت معاندین بیشتر میشود، چندتوپ دولتی تصاحب‌نموده وجنگ دولتی می‌نمایند، تمام‌مالداران‌درمحلات‌ایشان طوعاً و کرهاً تنخواه‌بفراوانی میرسانند، سه روزعلی‌التوالی‌جنگ‌بود بالفعل غلبه وقدرت دراین‌طرف‌است لیکن‌از بی‌تنخواهی کارخیلی سخت ولنگ‌است، چنانکه مکرر بعرض‌رسیده توجه مخصوص فوری لازم است . محسن‌بن‌محمد ـ محمدحسن بن باقر» .

تلگراف رحیمخان بشاه :

« بعرض خاکپای اقدس اعلی روحنا فداه دو روز قبل تمام اشرار محلات با توپ و تفنگ سرمحلهٔ شتربان و سرخاب ازدحام ، مغازه‌های مجیدالملك را غارت کردند ، از اینطرف جلو گیری نموده بعداز زد و خورد دونفر سرباز ازاین طرف وپنج نفرهم از اشرار مقتول ، ازغلام این دو روز بعلت‌نبودن فشنگ‌اقدام نشده ، حضرت‌اجل سپهسالار اعظم مخابره کرده بودند ازجنرال قونسولگری سی‌هزار فشنگ دریافت دارم ، ندادند ، مراتب را بحضرت سپهسالار مخابره نمودم تا کنون جواب نرسیده نمیدانم تکلیف غلام درخصوص فشنگ وحقوق چه‌چیز است ـ مهریار‌حیم » .

تلگراف شجاع نظام مرندی :

« طهران‌توسط سپهسالار وزیر جنگ‌بخاکپای‌اعلیحضرت شهریاری



میرزاعلی واعظ ویجویه‌ئی
یکی از ناطقین بزرگ دورهٔ انقلاب مشروطیت آذربایجان

اشرار محله‌جات همه عقب نشسته‌اند، اغلب سنگرهای ستار را گرفته‌ام، دوفقره سنگر محکم بسته‌اند اتصالا توپ می‌اندازند، درست نمی‌توانند بزنند، توپهائی که غلام بسته‌ام تمام کرده اگر مقتضی رأی مبارك باشد از سفارت بجنرال قونسول امر شود بیست هزار فشنگ بدهند، برختم عمل چیزی نمانده. غلام خانه زاده شکرالله ۲۶ جمادی‌الثانیه».

وعلاوه بر تلگرافهای مزبور تلگرافهای دیگری نیز از آقایان اسلامیه‌نشینان ومیرهاشم وشجاع نظام بتهران مخابره شده که‌از آوردن آنها برای آنکه تکرار موضوع است صرف نظر شد.

علت مخالفت آقایان اسلامیه‌نشین با یکدیگر:

مسلماً بایستی آقایان ازهمدیگر شاکی بوده ومخالفت کنند وعلت اصلی آن اولا عبارت ازاین بود که تیرشان بسنگ خورد ودیدند که بی گدار بآب زده‌اند ودرثانی چون آقایان مجتهد وامام جمعه خودشانرا بالاتر ازهمه می‌دانستند و متوقع بودند که جریان امور با میل ایشان باشد و میرهاشم هم مدعی بود که من کارها را باینجا رسانیده وزحمت فراوان کشیده و رنج بی‌پایان برخود نهاده‌ام دیگران از هرقبیل که باشند باید بدستورالعمل من رفتار کنند و رحیم‌خان منتظر بود که کسی بدون اجازهٔ وی آب نخورد. شجاع نظام وضرغام می گفتند که‌تنها ما بودیم که‌از بالای منارهٔ صاحب‌الامر و گلدستهٔ سیدحمزه شهر را تیرباران می کردیم باید امور بروفق صلاح دید ما صورت جریان پذیرد بنا بعلل مزبوره اختلاف درمیان ایشان روی داد و تا روز آخرهم این اختلاف دربین آقایان بود.

صورت تلگرافها چگونه بدست مشروطه‌خواهان افتاد:

دراین مورد عقاید مختلف است مرحوم ویجویه‌ئی می‌نویسد: یکی ازمجاهدین بتلگرافخانه فرستاده شد که رفته حکماً صورت تلگرافهای

مخابره شده را گرفته بیاورد، او نیز برطبق دستور رفتار کرده تلگرافهارا گرفته برؤسای مشروطه خواهان داد و پس از برداشتن عکس مجدداً بتلگرافخانه تحویل دادند . برخی گویند که یکی از اعضای تلگرافخانه این تلگرافها را بآزادی خواهان داده بود .

ولی آنچه در آن ایام شهرت داشت این بود که روزی مجاهدین بتلگرافخانه دست یافتند و این تلگرافها را بدست آوردند. و بعقیدهٔ نگارنده قول اخیر صحیح وقریب بیقین است .

رحیمخان درخیال انتقام :

رحیمخان چون شکست خورده از باغشمال باز گشت سخت خشمگین وشرمنده بود، از کثرت دلتنگی بزمین و آسمان بد می گفت ونمی توانست ساعتی آرام بگیرد وشایدهم حق داشت که خجلت زده وخشم آلود شود زیرا رحیمخان کسی بود که خودرا ثانی رستم دستان و سام نریمان می پنداشت و هرگز گمان نمیکرد که ازمعدودی اشخاص جنگ ندیده شکست خورد و یقین داشت که بیك حمله می تواند تمام قوای آزادیخواهانرا از بین ببرد، چون بخلاف آرزو وخیال خود با نهایت افتضاح روی بفرار نهاد، قرار وآرام از دست داد و درصدد انتقام و کینه جوئی برآمد . از بیست و یکم ماه چند روزمتوالی با سواران خود وسواران ضرغام وشجاع نظام وتفنگچیان دوه چی وسرخاب بمحلهٔ امیرخیز هجوم آورد وبسیار کوشید که بلکه بتواند بستارخان ظفر یابد ولی نتیجه ئی که از کوشش خود بدست آورد دونفر از سرکردگان سوارخودرا نیز از دست داد که یکی حسین پاشاخان ناپسری خود بود و دیگری بایرام قلی سلطان ودرتلگرافی که بشاه مخابره کرده کشته شدن این دونفررا بعرض رسانده است بالجمله تا آنجا که می توانست بسواران تأکید کرد و وعده ونوید داد که بلکه بتواند دامن خودرا از گرد

ننگ شکست پاك کند نتوانست وهرقدرسواران ودولتیان برتلاش و کوشش خود افزودند بیشتر کشته‌شدند، رحیم‌خان چنان‌عصبانی‌شده‌بود که‌از کثرت غیظ بدوستان و یاران‌خودنیزفحش می‌داد، بالاخره متوجه‌شد که غلبه‌جستن بستارخان از دست او برنمی‌آید ناچار بمخابرهٔ تلگرافهای دروغ پرداخت وعلت شکست خودرا تقریباً بواسطهٔ نبودن پول ونداشتن‌فشنگ‌جلوه داد .

یکی ازسخت‌ترین جنگها :

جنگ درآذربایجان بخلاف مأمول محمدعلیشاه بدرازا کشید و از خودستائیهای رحیمخان وشجاع نظام و کوششهای آقایان اسلامیه نشینان نتیجه‌ئی جز ازخواهشهای متوالی پول وفشنگ‌نمودارنگردید که‌سهل‌است اختلاف عقیده‌ئی‌هم درمیان‌آقایان و سر کردگان بظهور رسید، شاه ازاین پیش‌آمدها وازپیش‌نرفتن‌کارها حوصله‌اش‌سرآمد،احکام‌سخت صادر کرد که غائلهٔ تبریز باید هرچه زودتر فیصله یابد، تأکیدات شدید شاه سبب شد که که طرفداران دولت بانهایت‌جدیت‌مشغول نقشه کشی‌شدند وقوای تازه‌نفسی نیز به‌تبریز رسید که ازآن جمله نصرالله‌خان یورتچی بود که با عدهٔ زیاد از سواران ایل یورتچی به‌تبریز آمده درصف مخالفین قرار گرفتند و از طرف دیگرقورخانهٔ مهمی ازقبیل تفنگ وفشنگ و دوعراده توپ ازمراغه رسید. (و این‌قورخانه عبارت‌بود ازقورخانه‌ئی که‌مرحوم فرمانفرما درموقع حرکت خود بساوجبلاغ از تبریز برده بود ، بعداز استعفای فرمانفرما بجا مانده بود که ازآنجا بمراغه‌آوردند و ازمراغه‌هم بامر دولت به‌تبریز فرستاده‌شد.) رسیدن قورخانه‌موجب مسرت وخوشوقتی‌استبدادیان گردید.

تأکید شاه ورسیدن قورخانه سبب‌شد که‌جنگجویان‌اسلامیه‌خودرا برای حملهٔ شدیدی حاضر کردند و رؤسای سواران وتفنگچیان شب دهم

رجب ۱۳۲۶ در محلهٔ دوه‌چی اجتماع کرده سوارانی بنام شورای جنگی تشکیل داده و ترتیبات لازمه اتخاذ کردند و واقعاً نقشه‌ئی که کشیده بودند بسیار مدبرانه ودقیق بود و اگر می‌توانستند آن نقشه را کاملا بموقع اجرا بگذارند دور نبود که بتوانند کاری ازپیش ببرند غافل از اینکه حریف نیز در کارخود مهارت زیادی داشت و بزودی دست ایشان را می‌خواند بالجمله میخواستند که نقشهٔ جنگرا نوعی ترتیب دهند که ازسایرمحلات کسی نتواند بیاری ستارخان برود، برای عملی کردن این منظور قراردادند که قبلا برای هریك ازمحلات وسنگرهای مهم نسبت باهمیت آنها عده‌ئی تفنگچی بفرستند که نگذارند کسی بیاری ستارخان بیاید و باید ستارخان طوری محصور باشد که کسی نتواند خودرا بنزدیك ستارخان برساند برای آنکه خوانندگان محترم بخوبی ازنقشهٔ دولتیان مستحضر باشند مجبور از بعضی توضیحات هستیم .

نخست باید دانست که محلهٔ دوه‌چی و امیرخیز پهلوی همدیگر واقع شده چنانکه دربعضی جاها منزلهائی دیده میشد که دیوارغربی آنها ازآن محلهٔ امیرخیز بوده درصورتیکه دیوارشرقی آنها راجع بمحلهٔ دوه‌چی است، بنابراین اگر کسی بخواهد از سر(در بند لك‌لر[1]) رو بجنوب حرکت کند در امتداد این خط تا میدان کاه فروشان در دست راست که متعلق بامیرخیز است چهار کوچه واقع است . اولی کوچه‌ایست که از دوه‌چی سرازیرشده از سر(کوچه لك‌لر) که یکی ازسنگرهای امیرخیز بود گذشته درمحلی موسوم بچهارراه بجادهٔ امیرخیزمی‌پیوندد و این کوچه اسم خاصی ندارد . دومی کوچه (حاجی نوری) است که آن‌هم منتهی بجادهٔ امیرخیز می‌شود . سومی کوچهٔ (ایرانچیلر) است که آنهم بجادهٔ امیرخیز منتهی

۱- سر کوچهٔ لك‌لر یا دربند لك‌لرمحلی‌است موسوم به (شرشرا) و ملیون در آنجا سنگری داشتند .

میگردد و آخر این کوچه درست روبروی انجمن حقیقت است . چهارمی کوچه‌ایست مابین امامزاده سید ابراهیم و میدان کاه فروشان که باندك فاصله میرسد بکوچهٔ (تودلخ[1])، اکنون باید توجه کرد که از سر دربند (للك‌لر) تا میدان کاه فروشان همه‌جا دست راست از آن امیرخیز است و دست چپ از آن دوه‌چی . واگر ما بخواهیم از میدان کاه فروشان رو بغرب حرکت کنیم تا مسجد (ایریلی‌لر[2]) طرفین راه همه‌جا دکان و کاروانسرا است . نرسیده بمسجد ایریلی‌لر در دست چپ پلی وجود دارد که معروف است به‌پل (میدان چائی) ، این پل از جمله پل‌های متعددی‌است متعلق برودخانه مهرانرود که‌درهرمحله درچندجا برای‌عبور ومرورمردم‌ساخته‌شده‌است. آن طرف پل‌جائی‌نسبةً وسیعی‌است معروف به (آت‌میدانی) یعنی (میدان‌اسب فروشان) ، درآنجا یك توپ شراب نیل گذاشته شده که متعلق بملیون‌است وچند نفرمحافظ و توپچی نیزهمیشه دراطراف توپ برای محافظت توپ و انداختن آن حاضر و منتظر امر سردارند . و از آنجا بفاصلهٔ کمی میرسد بمحلی موسوم ببازارچهٔ‌استانبول و از آنجا کمی دورتر دروازهٔ استانبول[3]

۱ـ توت‌لخ یا تودلخ : یعنی توت‌ستان ، ولی درخود کوچه درخت توت نیست .

۲ـ ایریلی‌لر یعنی‌مردم‌ایری . و ایری دهی‌است در سه چهارفرسخی‌تبریز، چون اغلب کسانی که‌از ایری به‌تبریز آمده‌اند درنزدیکی‌آن مسجد سکونت داشتند لذا مسجد مزبورموسوم بمسجد ایریلی‌لر شده . (لر) درترکی از ادات جمع است .

۳ـ درسال ۱۱۹۴ بامرنجفقلی‌خان دنبلی‌حصاری بدورشهرتبریز کشیده‌شده‌بود که چندین‌دروازه داشت ویکی ازآنها دروازهٔ استانبول بود، و وجه تسمیهٔ‌آن ازاینجهت بوده که مسافران و کاروانیانیکه از طرف ترکیه بشهر تبریز می‌آمدند یا از تبریز بترکیه مسافرت میکردند از آن دروازه وارد وخارج می‌شدند. و مادهٔ تاریخ‌آن (حصار سکندر ثانی) است .

نجفقلی‌خان دنبلی پدر عبدالرزاق بیگ‌از بزرگان طایفهٔ دنبلی بود و سمت☆

است و درجنب دروازه سنگری دیده می‌شد که متعلق بود بآزادیخواهان. وقدری بالاتر از دروازه مسجدی است موسوم به تکیهٔ آقا باقر ودر آنجا نیز ملیون سنگری داشتند و این سنگر در مقابل کوچه‌ایست موسوم بکوچهٔ کدخداباشی وپلی در بین کوچه وسنگر واقع است واین کوچه منتهی می‌شود بیك قسمت از بازارچهٔ شتربان که در تصرف دوه‌چیان بود. واگر ما ازاین جا بر گردیم و راه اولی را تعقیب کنیم یعنی از میدان کاه فروشان مستقیماً بجای اینکه بمیدان اسب فروشان بطرف انجمن حقیقت برویم می‌رسیم بنزدیکی مسجد ایریلی‌لر و از آنجا باید بر گردیم بدست راست یعنی رو بشمال حرکت کنیم آنوقت می‌رسیم باول جادهٔ امیرخیز که منتهی میشود به‌پل رودخانهٔ آجی. در اول این جاده مسجد ایریلی‌لر واقع است و بعداز آن کاروانسرائی‌است[۱] و بعداز کاروانسرا خانه‌ایست که آنوقت متعلق بود بمرحوم حاجی شیخ‌صادق شیرزاد. و درب ورودی این خانه از دربند انجمن

☆ بیگلربیگی شهرتبریز داشت و در زمان کریمخان زند بحکومت تبریزمنصوب گردید وبآبادی تبریزهمت گماشت وهمچنانکه ذکرشد حصاری بدور شهر کشید وچندین دروازه بنا نهاد که یکی‌ازآنها دروازهٔ استانبول یا استانبول‌قاپوسی بوده وبالای هریك ازدروازه‌ها این اشعار با خط جلی نوشته شده بود :

زهی اساس مشید که باد تا باید ... زحادثات زمان در امان سبحانی
زبرج بارهٔ آن درتحیراست سپهر ... که شد بپا زعنایات خان خاقانی
خدیوملك عدالت نجفقلی‌خان آنك ... مفوض است بدو رونق جهانبانی
که‌درنگارش‌این‌قلعه درزمان‌خلیل ... نموده همت وی معجز سلیمانی
نشان زسد سکندر چوداد تاریخش ... خرد بگفت حصار سکندر ثانی

و در زمان انقلاب مشروطه این دروازه باقی بود و اشعار مزبور در روی سنگ نوشته شده بود . دو سه بیت آنرا بنده فراموش کرده بودم ، دانشمند محترم آقای حاجی حسین‌آقا نخجوانی نسخهٔ کامل آن را برای بنده فرستادند.

۱ـ اکنون کارخانهٔ قالیبافی جوان است .

حقیقت بود یعنی فاصله مابین مسجد و انجمن حقیقت عبارت بود از یك کاروانسرا ویك خانه که شاید مساحت هردو درحدود صدمتر بوده یا کمی بیشتر و انجمن حقیقت واقع بود در مقابل کوچهٔ (ایرانچیلر[1]) هرچند کوچهٔ ایرانچیلر درجزو محلهٔ امیرخیز بود ولی درمواقع جنگ بدست دوه‌چی‌ها می‌افتاد و شدیدترین جنگ‌ها با ستارخان درآنجا روی می‌داد. اکنون باید ببینیم که جنگ چگونه آغازشد.

روز دهم رجب ۱۳۲۶ :

روزشنبه دهم رجب درشهرغوغای غریبی برپای بود صدای ترس آور توپ وتفنگ وهلهلهٔ مردان جنگی و آه وناله وفریادمردم بی‌دست وپا بهم‌دیگر آمیخته قرار و آرام از مردم سلب کرده بود . و تا آنروز جنگی چنان هراس انگیز و وحشت خیز در شهر روی نداده بود . برطبق نقشهٔ دوشین، سحرگاهان دولتیان عدهٔ معتنابهی ازمردان‌کاری ازطرف ششگلان ومیدان مشق وعالی قاپو بطرف خیابان فرستادند که با سالار به‌ستیز وآویزپردازند وجلو مجاهدین نوبر و مقصودیه وچارانداب را بگیرند که نتوانند بطرف امیرخیز بیایند و چون ترتیب این‌کارها را دادند بامیرخیزهجوم آوردند . نخست از طرف مسجد عربلر سرازیرشده سنگر سر دربند (للك‌لر) را از میان برداشته در چهارراه بجادهٔ امیرخیز رسیدند که طرف دست چپ انجمن حقیقت است و معدودی هم از کوچهٔ (حاجی نوری) که تقریباً صد قدم با دربند للك‌لر فاصله داشت باز بطرف جادهٔ امیرخیز روانه شدند و عدهٔ مهمی‌هم از طرف بالای امام زاده سید ابراهیم وارد کوچهٔ (ایرانچیلر) شدند، اینها علاوه براسلحهٔ ناریه کلنگ واهرم‌نیزهمراه داشتند

[1]- ایران بر وزن‌ایوان بمعنی‌دوغ‌است، ایرانچیلر یعنی‌دوغ‌فروشان واین کوچه ازقدیم بدین‌اسم معروفست درصورتیکه دوغ‌فروشی درآنجا نبوده و نیست .

که برای سوراخ کردن دیوارها آورده بودند که دیوار خانه‌ها را سوراخ کرده برای خود سنگری درست کنند وچون این کوچه در روبروی انجمن حقیقت واقع است، رشیدترین و پرکارترین اشخاص را برای این کوچه معین کرده بودند.

نصرالله‌خان یورتچی با عده‌ئی از سواران خودازمیدان کاه‌فروشان رو بانجمن حقیقت درحرکت بودند وتوپی‌هم همراه‌داشتند ودربازارچهٔ شتربان یا(دوه‌چی[1])ضرغام وتفنگچیان‌دوه‌چی‌مقابل‌مسجدآقاباقرآمادهٔ‌جنگ‌بودند.

جنگ‌آغازشدوازهرسو بطرف امیرخیز حمله‌ور گردیدند.تفنگچیان دوه‌چی وسواران ضرغام بزودی سنگریان نزدیك مسجدآقا باقر را از پیش برداشتند وازآنجا بدروازهٔ‌استانبول حمله‌ور شده آن را نیزتصرف کردند وبازارچهٔ (استانبول‌قاپوسی) راآتش زده داخل میدان اسب فروشان شدند مستحفظین‌توپ‌اندکی‌مقاومت کردندولی‌بزودی‌مجبور بفرارشدند،عباس‌وستار دو برادر دست‌ازتوپ برنداشته‌پایداری کردند ولی‌درهمانجا ستارتیرخورده‌از پای درآمد وعباس‌هم زنده دستگیر شد و توپ شراب نیل بدست دوه‌چیان افتاد. توپ را چندنفر برداشته‌بردند ومابقی‌بسوی‌انجمن‌حقیقت‌هجوم‌بردند. حالا ستارخان ازسه طرف محصوراست، از چپ و راست و طرف مقابل و هیچکسی نمی‌تواند خودرا بامیرخیزرسانده بسردار کمك کند و دولتیان‌هم قدم بقدم پیش میروند ستارخان با چند نفر معدود درمقابل این همه سوار و پیاده مقاومت می‌ورزد، بنا بنوشتهٔ مرحوم حاجی‌محمدباقر ویجویه‌ئی با

۱ـ بازارچهٔ شتربان بازار مفصلی است که بعداز چند پیچ و خم منتهی می‌شود بمیدان صاحب‌الامر و وجه تسمیهٔ این‌میدان‌ازآن روست که گویند حضرت حجت عجل‌الله فرجه درآنجا دیده شده ودرآنجا مسجد وصحنی‌ساخته شده ودومناری دارد که شجاع‌نظام ازبالای‌آن منارها بمردم تبریزتیراندازی میکرد.



حسین‌خان باغبان (ص۱۳۳)

دوازده نفر، واگر یك مقابل هم بعدد مزبور بیفزائیم بگوئیم بیست وچهار نفر، باز بیست وچهار نفر درمقابل اقلا دوهزار نفر که از سه طرف آنهارا احاطه کرده چگونه مقاومت می‌ورزیدند؟ از هرطرف گلولهٔ توپ و تفنگ مانند باران برسر دلاوران انجمن حقیقت می‌بارید وهرلحظه برعدهٔ مخالفین افزوده میشد و گمان می کردند که بزودی بستارخان غلبه خواهند جست، ولی ستارخان مانند کوه پابرجا، درجای خود مستقر بود و ابداً خم بابروی خودنمی‌آورد ومجاهدین را تشجیع میکرد ومخالفین را بخاك می‌انداخت. دراثنای این جنگ ازمجاهدین سنگر استانبول قاپوسی که فرار کرده بودند ده و دوازده تن باز گشتند و بجنگ پرداختند، کاروانسراهای بازارچهٔ استانبول قاپوسی پر از دولتیان بود پس از مختصر زد وخورد حسین خان باغبان بادستهٔ خود خودرا ببازارچهٔ استانبول رسانید ومشغول جنگ شد[1] و دراندك مدتی توانست مخالفین را شکست داده وازکاروانسراها بیرون کند. این مرد شیردل همیشه درموقع سخت خودرا بستارخان میرسانید و دلیرانه جنگ میکرد ودشمن را مغلوب می‌نمود، این بار نیز با نهایت مردانگی بهرترتیب بود خود را بامیرخیز رساند وچون دولتیان دیدند که از پشت سرمورد حمله واقع شده‌اند وسواران یورتچی راه‌فرارپیش گرفته‌اند، قدری درکارخودسست‌شدند وبالاخره ازطرف خیابان نیزعده‌ئی بیاری ستارخان رسیدند، پس از ده ساعت جنگ استبدادیان بی‌نیل مقصود بلکه شکست خورده باز گشتند.

جنگ روزیکشنبه ۱۱ رجب:

امروزنیزمثل دیروز سر کردگان استبداد ازطرف سر دربند للـر و کوچه ایرانچیلر ومیدان کاه فروشان بمحاصرهٔ انجمن حقیقت پرداختند

۱ــ مرحوم مشهدی محمدعلی‌خان و اسدآقاخان نیز با حسین‌خان آمده ومجدداً مجاهدینیکه پس‌از گرفتاری عباس فرار کرده بودند باز گشته بمقابله ومجادله پرداختند.

و عدهٔ معتنابهی از تفنگچیان دوه‌چی و مرند از بازارچهٔ شتربان نزدیك تکیهٔ آقا باقر رفته و در آنجا وارد رودخانهٔ مهرانرود شده و از روی بستر خشك رودخانه خودرا بمقابل مسجد ایریلی‌لر رساندند و ازطرف میدان‌کاه فروشان هم دستهٔ بزرگی که توپ همراه داشتند بسوی انجمن حقیقت رهسپار شدند.

آتش جنگ شعله‌ور شد ، ناگاه گلولهٔ توپی بدیوار مسجد ایریلیلر خورد مجاهدینیکه در مسجد سنگر کرده بودند فرار کردند و آن عده که در رودخانه منتظر فرصت بودند بنای شلیك گذاشتند، جنگ درنهایت شدت آغازشد ومهاجمین توانستند مسجد را متصرف شوند تنها خانهٔ حاجی شیخ صادق مانده بود که به دربند انجمن حقیقت وارد شوند و گمان می کردند که امروز بهرنحوی باشد ستارخان را دستگیرخواهند کرد اما آرزوی ایشان در دلشان ماند . ستارخان که امروزهم از سه جانب محصورشده بود ناچارشد که بهرترتیبی‌است دشمن را از مسجد بیرون کند ناگاه ازطرف پشت مسجد سر درآورد وتوپچی را گفت دیوارمسجد را هدف گلوله قرار دهد چون گلوله بدیوارمسجدخورد چندنفر کشته‌شد وبقیه پا بفرارنهادند[1]. جنگ ساعت بساعت برشدت خود می‌افزود و ستارخان دلیرانه مقاومت میکرد و چنان شجاعت ستارخان مخالفین را برعب انداخته بود که خیال می کردند گلوله بر بدن ستارخان اثر نمی کند . درهمان گیر و دار باز حسین‌خان باغبان با دستهٔ خود ازطرف راسته کوچه گذشته‌از کنار یخچال

۱ــ دونفر توپچی در جزو مجاهدین یکی محمدخان بود ودیگری محمد بیگ طرزمی، این‌محمدبیگ بسیار دلیر و ماهربود وخدمت زیادی‌هم نسبت بمشروطه‌خواهان میکرد. معروفست که ستارخان آنروز بمحمدبیگ طرزمی میگوید که باید توپ بمسجد انداخت. می گوید من بمسجد توپ نمی‌اندازم. ستارخان میگوید تو هدف را بگیر من خودآتش‌میکنم وهمینطورشد.

خودرا بکوچهٔ (توت لخ) رسانده درآنجا برای خود سنگری درست کرده بنای تیراندازی گذاشت. سنگر حسین خان درمحلی واقع شده بود که مهاجمین را ازپشت سر تهدید میکرد وبزودی آثارشکست درایشان نمودارشد.

امروز رحیم خان که از باقرخان دل پردردی داشت خواست تلافی باغمشال را بکند، بااستعداد کامل بخیابان حمله برد وساعتها مشغول جنگ بود ولی نتوانست شاهد فتح وفیروزی را بدست آورد، بالاخره جنگ با دادن تلفات بپایان رسید ، نه رحیم خان توانست تلافی مافات کند و نه شجاع‌نظام و یارانش توانستند ستارخان را دستگیر کنند . دراین جنگ درطرف عالی قاپو مرحوم میرهاشم شجاعت زیاد ازخود نشان داد.

گویا دراین روز بود که (موسی باغ بستی لو) را تکهٔ نارنجکی بشکم خورد و روده‌هایش بیرون آمده بود و اورا بروی تخته پاره گذاشته می بردند و او دست برشکمش گذاشته فریاد میکرد که « آی تاری موسی گوزی باخا باخا الهجاخ ! » یعنی ای خدا موسی با چشم بازخواهد مرد.

فصل دهم

اذان

شب دوشنبه ۱۲ رجب من درخانهٔ خود بودم و یك نفر سیدی که همسایهٔ ما بود او نیز درمنزل ما تشریف داشت و همه صحبتش دایر بمشروطه و مشروطه‌خواهان بود ومیگفت که‌این‌مشروطه‌خواهان باطناً لامذهب وبابی هستند و عن‌قریب بجزای اعمال‌خودشان میرسند. پدرم می گفت این‌حرف ازشما بعید است، حکم کفردادن بمردم یك شهر کارعاقلانه نیست، ولی وی در سر گفتهٔ خود باقی بود که بیك مرتبه از هرطرف صدای اذان بلند شد و تمام شهر را آوای الله اکبر و آواز اشهد ان لا اله الا الله فرا گرفت و دلها ازین زمزمهٔ ملکوتی بهیجان آمد . مهمان عزیز تصور کرد که مشروطه‌خواهان انجمن اسلامیه را تصرف کرده‌اند و آن آوازهلهلهٔ شادی آنهاست که بگوش میرسد ، سخت بترسید و گفت خدا معین حق بوده و هست وشاید مدعیان از راه عداوت‌نسبت کفر بمشروطه‌خواهان‌می‌دهند. گفتم‌آقا جای تشویش‌نیست ، این‌آواز اذان است و در حقیقت جواب آن اشخاص است که مشروطه خواهان را لامذهب می‌دانند و واقعاً هم این بنا گذاری اذان ازتمام خانها برای‌آن بود که مدعیان می گفتند مشروطه‌خواهان بی‌دین هستند ، باگفتن اذان جواب‌آنانرا می‌دادند .

تشکیل‌انجمن و سر وصورت دادن به‌کارها :

پس‌ازآنکه محمدعلی‌شاه مجلس را بهم زد و نمایندگان برخی فراری و بعضی زندانی وجمعی متحصن وچند نفرهم کشته شدند واین خبر به‌تبریزرسید، ترتیب ادارات بهم‌خورد و انجمن ایالتی که پناهگاه مردم آزادی طلب بود از پای درآمد و تفنگچیان دوه‌چی و سرخاب و سواران



شجاع نظام مرندی بااطرافیان (ص ۱۳۷)

شجاع نظام مرندی دست تعدی باز کرده و بقتل و غارت مردم پرداختند اغلب آزادیخواهان در کار خود حیران بودند و نمی‌دانستند تکلیف چیست که ستارخان و باقرخان از باسمنج به‌تبریز باز گشتند و مردم را بمقاومت تشجیع کردند و علی مسیو که درمیان مجاهدین نفوذ داشت وخودش مرد فداکار بود باسایر مجاهدین ومخصوصاً سرشناسان ایشان مردم را امیدواری داده نگذاشتند رشتهٔ مقاومت واستقامت ایشان ازهم پاشیده شود، ولی لازم بود که درشهر مرکز ثقلی باشد که مرجع وملاذ عمومی گردد، لذا مردمان بصیر بکار پرداختند، نخست در خیال تشکیل انجمن افتادند، معلوم بود که تشکیل انجمن مطابق نظامنامهٔ انجمن در آن گیر ودار که آتش جنگ در نهایت شدت مشتعل بود امکان نداشت، پس ازمشاوره جمعی از اشخاص معروف بآزادی طلب و درستکار را بوجهی که ممکن بود انتخاب کردند که هم مرجع احتیاجات مردم باشد وهم با مراجع دیگر مرابطه ومراوده پیدا کند اعم ازداخله وخارجه، واین اقدام چنانکه خواهیم دید فوق العاده ضرورت داشت والا ارتباط با حجج-الاسلام نجف وانجمن سعادت استانبول وسایر نقاط ایران سخت مشکل بود.

این انجمن در اواخر جمادی الثانیهٔ ۱۳۲۶ تشکیل یافت[۱] و اسامی اعضای آن آنچه بنده یاد دارد بقرار زیراست :

سید محمدتقی طباطبائی که سمت ریاست هم داشت ـ میرزا حسین واعظ ـ میرزا اسمعیل نوبری ـ میرآقا رشت‌چی ـ سیدحسین‌خان عدالت ـ حاجی محمدتقی اهرابی ـ شیخ محمد خیابانی ـ حاجی مهدی کوزه کنانی ـ حاجی شیخ علی اصغر لیل آبادی ـ اجلال الملك ـ حاجی میرمحمدعلی اصفهانی ـ (اسم مشهدی حاجی آقا خسروشاهی ومشیر السادات هم بعداز رفتن عین الدوله

۱ـ مرحوم ویجویه‌ئی تاریخ تشکیل انجمن را در روز ۱۷ رجب ۱۳۲۶ نوشته‌است.

بباسمنج وشکست قشون دولتی در روزنامه‌ها دیده می‌شود ولی درست معلوم نیست که ایشان بعداز فتح ملیون بانجمن آمده‌اند یا قبلا هم بوده‌اند) .

نظم وترتیب در افراد مجاهدین :

مجاهدین در آغاز کاردر تحت نظم وترتیب معینی نبودند، کسانیکه دارای تفنگ بودند بنام مجاهد دفاع ازمهاجمین میکردند و از کسی پول نمیگرفتند یعنی جیره ومواجبی نداشتند و دراین خصوص نیز ترتیبی داده شد و قرار دادند که برای هر بیست نفر یا بیست وپنج نفر یك سردسته‌ئی بانتخاب خود افراد معین شود که درموارد لزوم اوامرصادره بروٌسای ایشان ابلاغ شود . ومقرر گردید که برای هرنفری روزی چهارقران داده شود.

کمیسیون اعانه :

برای سهولت کار و اخذ اعانه و خرج آن ازقبیل پرداخت حقوق مجاهدین و غیره کمیسیونی از اشخاص معتمد انتخاب شد که مشغول کار باشند؛ اعضای این کمیسیون جدیت فوق العاده‌ئی درکارهای خودمی کردند ومرتباً حقوق مجاهدینرا می‌پرداختند و بجهت آنکه مردم بایشان اعتماد داشتند در دادن اعانه اظهاردلتنگی نمیکردند. از اعضای این کمیسیون اسامی چهار نفررا بنده یاد دارم یکی مشهدی علی آقا ماهوتچی و دومی مشهدی عباسعلی و سه دیگر میرآقا حسینی و چهارمی حاجی حسن بادکوبه‌چی، و گویا بیش از چهارنفرهم نبودند وبخوبی‌هم وظیفهٔ خودشانرا انجام دادند[1].

اسامی برخی از اشخاصی که اعانه داده‌اند :

۱ـ حاجی حسین قند فروش ۱۰تومان

۲ـ حاجی حسین مهاجر ۲۰ »

۱ـ در روزنامهٔ انجمن سال ۱۳۲۶ شمارهٔ (۳۷) اسامی این چهار نفر نوشته شده‌است .

۳ـ حاجی ابراهیم خراسانچی	۱۵۰ تومان
٤ـ حاجی میرزا باقر ترکی	٤۰ «
۵ـ حاجی میرزا حسن میلانی	۱۳۰ «
٦ـ حاجی نقی بافته‌چی	۷۵ «
۷ـ حاجی مهدی ایپکچی	۲۱۰ «
۸ـ حاجی صادق بافته‌چی	۷۵ «
۹ـ حاجی محمدجعفر هشترودی	۲۰۰ «
۱۰ـ بالاآقا صراف	۱۰۰ «
۱۱ـ حاجی محمدآقا خوئی	۱۰۰ «
۱۲ـ حاجی میرهادی خوئی	۲۰ «
۱۳ـ حاجی امین آقا	٤۰۰ «
۱٤ـ حاجی اسمعیل هندی	۳۵ «
۱۵ـ وثوق دفتر	۱۱۰ «
۱٦ـ آقا محمدآقا شبستری	۸۰ «
۱۷ـ حاجی حسن کوچمشکی	٦۰ «
۱۸ـ حاجی علی آقا قنادی	۷۵ «
۱۹ـ حاجی محمد ابراهیم شبستری	۱۰۰ «
۲۰ـ حاجی احمدآقا خامنه‌ئی	۱۰۰ «
۲۱ـ حاجی هادی بزاز	۲۰ «
۲۲ـ حاجی میرزا محمد صراف	۱۲۰ «
۲۳ـ بصیرالسلطنه	۵۸۰ «
۲٤ـ حاجی ابوالقاسم چینی فروش	۱۵۰ «

۲۵- حاجی مشیر دفتر	۱۰۰ تومان
۲۶- حاجی رضا قصاب	۲۰ «
۲۷- حاجی عباسعلی، حاجی علی اصغر شتردار	۶۰ «
۲۸- حاجی محمدعلی یزدچی	۸۱ «
۲۹- حاجی شیخعلی یزدچی	۲۵ «
۳۰- محاسب الملك	۲۰۰ «
۳۱- حاجی سید احمد خسروشاهی	۵۰ «
۳۲- حاجی علی اکبر وحاجی علی اصغر	۲۰۰ «
۳۳- مشهدی محمدآقا صراف	۵۰ «
۳٤- حاجی میرزا باقر، حاجی بالاآقا	۵۰ «
۳۵- حاجی احمد خسروشاهی	۷۵ «
۳۶- میرتقی حریری	۱۰۰ «
۳۷- حاجی کاظم صراف	۱۰۰ «
۳۸- میرزا هادیخان	۵۰ «
۳۹- حاجی رضا قصاب	۳۰ «
٤۰- مشهدی محمدتقی صدقیانی	۵۰ «
٤۱- حاجی اسمعیل وحاجی محمدحسین مقدم	۱۰۰ «
٤۲- حاجی رضا قند فروش	۸۵ «
٤۳- ناصرالحکما	۵۰ «
٤٤- حاجی عبدالرحیم حمامچی	۵۰ «
٤۵- معاون نظام	۱۰۰ «
٤۶- حاجي علي قره داغي	۱۰۰ «

۴۷ـ ارفع‌الحکما	۵۰ تومان
۴۸ـ حاجی کریم شعرباف	« ۵۰
۴۹ـ میرزاعلی ایروانچی	« ۳۰
۵۰ـ حاجی ابراهیم شعار	« ۳۰
۵۱ـ حاجی حسن ناصح	« ۵۰
۵۲ـ حاجی ابوالقاسم خامنه‌ئی	« ۵۰
۵۳ـ حاجی عباس علمداری	« ۱۲
۵۴ـ حاجی محمدآقا تاجرخوئی	« ۱۰۰
۵۵ـ حاجی محمدحسین‌آقا حلبچی	« ۴۰
۵۶ـ میرزا تقی اصفهانی	« ۲۰

اغلب این اشخاص را بنده می‌شناختم وشاید کسی از ایشان فعلا زنده نباشد و نگارنده از آن جهت اسامی اشخاص مزبور را در اینجا آورد که باقی ماندگان ایشان بدانند که پدرانشان در پیشرفت مقاصد ملی از بذل مال دریغ نمی کردند، مسلم است که این مبلغ جزء بسیارقلیلی است از آن اعانه‌ئی که داده شده‌است، چون اسامی این پنجاه وشش نفر درروزنامهٔ (نالهٔ ملت) نوشته شده بود از آنجا نقل شد.

۱۳ رجب روز مولود حضرت امیر:

شب ۱۳رجب مجاهدین محله‌های لیل‌آباد ونوبر با هیئت اجتماعی درحالیکه دستهٔ موزیك درجلو ایشان حرکت میکرد ونوای موزیك قلوبرا بهیجان می‌آورد، برای عرض تبریك بستارخان سردارملی بانجمن حقیقت آمده‌بودند وسردار از دیدن ایشان اظهارخرسندی‌نمود وباکمال خوشنودی از ایشان پذیرائی کرد. باآنکه شب عید بود جنگ‌آزمایان ساکن محلهٔ

دوه‌چی وسرخاب دست از تیراندازی برنداشته دقیقه‌ئی آرام نمی گرفتند و تا طلوع آفتاب باران تیر برسر کوی امیرخیز می‌باراندند . وهم درآن شب بطرف انجمن حمله‌ورشده میخواستند بیرق انجمن را بربایند و هرچه از اثاث در انجمن بوده بغارت برند .

روزسه‌شنبه جماعت زیادی درمسجدصمصام‌خان گردآمده وازآنجا با شوق و شعف برای عرض تبریك بانجمن حقیقت آمده و بسردارتبریك گفتند وازآنجا بطرف خیابان رهسپارشده بباقرخان‌سالارملی تبریك گفتند و دربین راه هم جماعت زیادی برعده شان افزوده شده بود .

امروزدرست پنجاه روز بود که درتبریزشب و روز تیراندازی بوده و شاید یك روز در اینمدت دیده نشده که مردم تمامی آنروز را بآرامی کامل بگذرانند و کاربجائی رسیده بود که اهالی ازصغیر و کبیر بشنیدن صدای توپ و تفنگ خو گرفته بودند، دیگر چندان اهمیتی بغرش توپ و تفنگ نمیدادند .

مجاهدین باغمیشه :

مجاهدین باغمیشه که درآغازجنگ بسخنان سران استبداد فریفته شده بی‌طرفی اختیار کرده بودند و نتیجهٔ آنرا برأی‌العین دیدند که سواران بیوکخان تاچه اندازه احترام بی‌طرفیرا مراعات کردند، روزجمعه ۱۶رجب پیش سالارملی رفته عذرتقصیرخدمت بجای‌آوردند و از گذشته اظهارندامت کرده و گفتند ازامروز درتحت امر سالار بوده وهستیم، بهرچه فرمان دهد فرمان‌پذیریم وسالارازایشان تفقد کرد و گفت همین‌ازامروزدرمحلهٔ خیابان مهمان عزیزما هستید .

فصل یازدهم

هیئت اردبیل

عین‌الدوله پس‌از آنکه وارد اردبیل شد هیئتی مرکب از وکیل‌الرعایا وصارم‌السلطنه و یك نفر دیگری به‌تبریز فرستاد که اینان مقدمات کار را بهرترتیبی که مقتضی بدانند فراهم آورند بطوریکه دیگر کسی از فرمان وی سرپیچی نکنند هیئت مزبور گویا در پانزدهم رجب وارد تبریز شدند و با سران مشروطه مذاکراتی کردند و بستارخان نیز خبردادند که ما می‌خواهیم با شما ملاقات کنیم و بهتر است که چند نفر از اشخاص صالحرا نیز اطلاع دهید که حضور داشته باشند. روزشانزدهم رجب آقایان هیئت‌بانجمن‌حقیقت‌آمدند ودرانجمن‌حقیقت‌هم عده‌ئی‌ازصنادید قوم حضور داشتند . پس‌از تعارفات یکی از آقایان هیئت منویات شاهزاده عین‌الدوله را بیان کردند که حضرت والا هرگز درآن صدد نیست که این اختلافات حاصله دوام پیدا کند و درنظر دارد که هرچه زودتر باین‌اختلافات خاتمه داده شود تا مردم دچار وحشت و اضطراب نشوند و متعهدند که ازجانب سنی‌الجوانب اعلیحضرت همایونی‌تقاضا نمایند که نسبت بعموم‌عفو عمومی داده شود و ازآنجائیکه «الصلح‌سیدالاحکام» آقایان هم ممنون وخوشوقت خواهند بود که جنگ بصلح مبدل گردد ومردم بفراغ بال وآسودگی حال برسر کسب وکارخود بروند. مرحوم میرزا سیدحسین‌خان عدالت گفت که شاهزاده عین‌الدوله از چه تاریخی برای فرمانفرمائی آذربایجان منصوب شده‌اند ؟ گفتند تقریباً یك ماه است که ایشان ازطرف اعلیحضرت بایالت آذربایجان معین شده‌اند . میرزا سیدحسین‌خان گفت درعرض این یك ماه

که مشارالیه والی آذربایجان شده‌اند این قتل وغارت بی‌پایان که ازشجاع نظام و پسررحیم‌خان و خود رحیم‌خان روی داده برطبق امرشاهزاده بوده است یا نه ؟ گفتند شاهزاده ابداً چنین امری صادرنکرده وایشان خودسرانه باین کارها اقدام کرده‌اند . گفت پس اصولا باید شاهزاده این اشخاص را که بدون اجازهٔ ایشان بچنین اقدامات خودسرانه مبادرت ورزیده‌اند مورد مواخذه وتنبیه قرار داده و اموال غارت شده را ازآنان پس گرفته و بصاحبانش تسلیم کنند و اعلیحضرت همایونی هم فرمان افتتاح مجلس را صادر کنند.آنوقت تمام‌کارها درمحورخود قرارخواهد یافت و ستارخان هم گفت که ما یاغی دولت‌نیستم ونسبت‌باعلیحضرت هیچگونه خصومتی‌نداریم ومطیع‌دولت هستیم وما با دولت نمی‌جنگیم، بلکه مدافعه از حقوق حقهٔ خود می کنیم و این مدافعه هم برطبق احکام‌آقایان مجتهدین نجف است تا دولت این اشرار را تنبیه و مجلس را باز نکنند ما ناچار از حقوق خود دفاع خواهیم کرد . بالاخره آقایان هیئت درخواست کردند که چند روزی متارکه شود بلکه بتوانیم دراین باب فکری بکنیم . سردار گفت تا ازطرف مخالفین اقدام بجنگ نشود ما مبادرت بجنگ نخواهیم کرد و مجلس مذاکره خاتمه یافت .

ولی متارکه صورت عمل پیدا نکرد، شب یکشنبه۱۸رجب‌ازطرف دوه‌چی،استبدادیان بدون‌اینکه مراعات‌احترام قرارداد هیئت بنمایندشروع به تیراندازی شدید کردند .

حاجی مهدی آقا درانجمن :

پس‌از تشکیل دادن انجمن حاجی مهدی‌آقا بانجمن نمی‌آمد،روز یکشنبه ۱۸رجب جمعی‌از رؤسای مشروطه‌خواهان بمنزل‌حاجی‌مهدی‌آقا

رفته و ایشانرا با تجلیل وتکریم بانجمن آوردند ونطق‌هائی ازطرف ناطقین بعمل آمد .

به‌دار زدن ملا امام وردی :

چنانکه گفته‌شد ملا اماموردی از طرف انجمن ایالتی در مقابل شکایت امیرمعزز، حاکم اردبیل به‌تبریزاحضارشد. پس‌از توپ بستن مجلس ملا اماموردی ازآزادیخواهان درخواست کرد که اجازه بدهند مشارالیه بمشکین رفته و درآنجا مشغول اقدامات شده و تهیهٔ قوه‌ئی بکنند. بایشان اجازه داده شد که برود وهمین قدر بس کند که نگذارد خوانین شاهسون عازم جنگ تبریزیان شوند. ملا اماموردی‌رفت‌ودرآنجا مشغول‌تبلیغات‌شد. امیرمعزز او را دستگیر کرد و بدار زد. دراینروزها این‌خبر به‌تبریز رسید وفوق‌العاده مایهٔ تأسف گردید وهمهٔ آزادیخواهان از این حرکت ناشایست وظالمانهٔ امیرمعزز سخت متأثر گشتند .

جنگ مداومت دارد :

البته ازدست هیئت چیزی برنیامد و سران استبداد بقرارداد ایشان راجع بمتارکه اهمیتی نداده دست ازجنگ برنداشتند و رحیم‌خان درآن صددبود که شب وروز ازپای‌ننشیند بلکه تارسیدن‌عین‌الدوله‌کارفوق‌العاده‌ئی انجام بدهد که مورد تصدیق‌وتحسین شاه وعین‌الدوله شود، ولی نمی‌توانست زیرا که حریف‌پرزور بود. تفنگچیان تبریز روزبروز درکارخود ورزیده‌تر می‌شدند و بفنون جنگ بهترآشنا می گشتند .

کشته شدن نایب محمد اهرابی و برادرش :

نایب‌محمد اهرابی را می‌توان یکی ازجوانمردان بشمارآورد. این شخص چنانکه قبلا نوشته شده در محلهٔ اهراب سکونت میکرد و برادری داشت بنام نایب علی، پس‌از بمباران مجلس ، وی وبرادرش بی‌طرفی اختیار

کردند، نه با دوه‌چیان همکاری کردند و نه با ستارخان و باقرخان، و کسی را هم با ایشان کاری نبود الا آنکه یکی دو مرتبه ستارخان از نایب محمد درخواست کرد که به‌صف مجاهدین وارد شود، نپذیرفت، و نایب‌محمد شخص بی‌آزار و باقوت بود، ولی رفته رفته محلهٔ اهراب بواسطهٔ وجود این دو برادر اهمیت خاصی پیدا کرد و اغلب اشخاص بی‌طرف و ثروتمند بدانجا پناه میبردند و نایب محمدهم از ایشان حمایت می کرد و دروازه‌ئی بکوی اهراب درست کرد. مجاهدین محلهٔ اهراب از ترس وی آزادانه نمی‌توانستند باسلاح وارد محله شوند. و درحقیقت نیمه‌استقلالی برای خود فراهم آورد، تا آنکه مجاهدین شکایت پیش ستارخان بردند و مشارالیه حاجی‌محمد میراب ومشهدی محمدعلیخان ناطق را نزد وی فرستاد که اگر باماهمکاری نمیکند خود میداند ولی نباید به مجاهدین سخت گیری کند. گفته بود من خود وظیفه‌ئی دارم که بدان عمل می کنم و کسانی که باهراب پناه‌می‌آورند بایددر امان باشند و من کسی را اجازه نمیدهم که مسلحانه در اهراب گردش کند که اسباب ناراحتی مردم را فراهم سازد.

از آنجائیکه استقلال نایب محمد دراهراب و حرکات خصمانهٔ وی با مجاهدین مانع از پیشرفت‌کار مجاهدین می‌شد بالاخره قرار دادند که بهر وسیله است باید برفع این محظور پرداخت که مبادا نایب محمدخان با انجمن اسلامیه رابطهٔ نزدیك پیدا کند و اهراب هم مانند دوه‌چی و سرخاب گردد.

بالجمله روز دوشنبه ۱۹ رجب جمعی از رؤسای مجاهدین از قبیل مشهدی محمدعلی‌خان ناطق وحسین‌خان باغبان ومحمدصادق‌خان چرندابی ومجاهدین‌خود اهراب بمنزل نایب محمدهجوم بردند، نایب‌محمدو برادرش بمدافعه پرداختند. نایب محمد کشته شد و نایب‌علی فرار کرد. مجاهدین



مشهدی محمدصادق خان بامجاهدین چرنداب (ص۱٤٦)

اورا تعقیب ودریکی از باغها پیدا کرده کشتند. آن روزمن درمحلهٔ اهراب درمنزل مرحوم حاجی‌حسین‌ارومچی مهمان بودم وشنیدم که نایب‌علی گفته بود که مرا نکشید و پیش‌ستارخان ببرید، ولی مجاهدین از ترس اینکه شاید ستارخان‌او را آزاد کند نپذیرفتند. ازآنجائیکه نایب‌محمد اهرابی هم‌جوان‌رشیدوهم‌شخص نیکوکاربود کسانی که‌اورامی‌شناختندبر کشته‌شدن وی تأسف می‌خوردند. افسوس که سیاست خویش و پیوند ندارد و مرحوم ستارخان نیز از کشته شدن وی متأثر بود.

فصل دوازدهم

ورود شاهزاده عین‌الدوله به‌تبریز

انتخاب عین‌الدوله بایالت آذربایجان بچند علت بود. اول اینکه محمد علیشاه میدانست که اهالی تبریز نسبت بعین‌الدوله بیشتر از سایر مقربان دربار اهمیت میدهند و میدانند که مشارالیه شخصی است که نالهٔ مظلوم ونعرهٔ ظالم در نظر وی یکسان است و از قتل وغارت پروائی ندارد. و دیگر آنکه درتبریز بهر مأموریتی که گماشته‌شده ازانجام‌آن اظهارعجز نکرده و بدلخواه خودکامیاب گردیده بود و علاوه براینها نفوذ زیادی در در رؤسای ایلات و خوانین عشایر دارد. اما عین‌الدوله که مرد جهاندیده‌ئی بود او چرا چنین مأموریتی را که جزخسران دارین و رنج بیهوده سودی نداشت‌پذیرفت. شاید عین‌الدوله هم‌کارآذربایجان را چندان مهم نمی‌دانست وخیال می کرد که‌بزودی برفع‌اختلاف وانقلاب موفق شده هم‌آذربایجانیان را از خود ممنون می کند وهم بصدارت نایل می گردد. بای نحوکان، این مأموریت را یا‌بصرفه وصلاح‌خود دانست‌ویااینکه نظر‌بسوابقی که مابین‌شاه وعین‌الدوله روی داده‌بود لازمهٔ احتیاطرا مرعی‌داشت. عین‌الدوله‌پس ازانفصال ازصدارت بخراسان رفت ودرفریمان که گویاآنوقت متعلق بوی‌بود سکونت اختیار کرد و پس‌از مرگ مرحوم مظفرالدین شاه و جلوس محمدعلی‌شاه وبر گزیده شدن اتابك بصدراعظمی‌دیگرهوس صدارت‌را ازسر بیرون کرده بکارهای‌شخصی‌خودمی‌پرداخت. وقتیکه‌تلگراف‌محمدعلیشاه راجع‌بانتصاب ایالت‌آذربایجان‌بوی‌رسید، باردیگر‌خیال‌صدارت‌بسرش‌افتاد،ازراه دریاعازم آذربایجان گردید، چون باردبیل‌رسید خواست تدبیری‌بکاربرد که پیش‌از رسیدن‌خود به‌تبریز، انقلاب‌تبریز که‌دربادی‌امردرنظروی‌خیلی‌آسان جلوه

می کرد خاتمه پیدا کند وخود بدون هیچگونه پیش آمدنا گواری واردتبریز شده برتق و فتق امور بپردازد . لذا چندنفر از معروفین آن سامان ازقبیل مرحوم وکیل الرعایا و صارم السلطنه رابه تبریز اعزام کرد که با رؤسای آزادیخواهان ملاقات کرده بهروسیله‌ئی که ممکن باشد ازتحبیب و تهدید آنان را وادارند که مقدم او را گرامی داشته وانتخاب او را بایالت آذربایجان فیض عظیمی شمارند .

چنانکه اشاره شد، هیئت به تبریز آمد ومذاکرات مفصلما بین رؤسای آزادیخواهان و هیئت روی داد و البته منتج نتیجهٔ مطلوبه نگردید، چون عین الدوله دریافت که ازهیئت کاری ساخته نشد خود عازم تبریز گردید.

روز دوشنبه ۱۹ رجب وارد سعیدآباد چهار فرسخی تبریز شد و نصر السلطنه سپهدار رئیس کل نظام آذربایجان نیز درهمانروز وارد سعیدآباد گردید، هردو بزرگوار باهمدیگر ملاقات کردند . اردوئی که در تحت فرماندهی سپهدار ازطهران فرستاده شده بود هنوز نرسیده بود. فردای آنروز هردو بباسمنج آمدند، عین الدوله درباسمنج اقامت کرد ولی سپهدار به تبریز آمده درباغ صاحبدیوان پیاده شد. روزچهارشنبه ۲۱ رجب شاهزاده عین الدوله نیز از باسمنج حرکت کرده در میان هلهله‌های شادی استقبال کنندگان به تبریز وارد گشت و او نیز درباغ صاحبدیوان پیاده شد .

مذاکرات ملیون با عین الدوله :

پس از ورود عین الدوله مرحوم ثقة الاسلام محض اصلاح ذات البین صلاح درآن دانستند که اگرچند نفر ازاهالی محلات با شاهزاده عین الدوله ملاقات کرده ومستدعیات ملت را بایشان اظهار و بیانات عین الدوله را بملت ابلاغ نمایند شاید بی اثر نباشد. نظریات مرحوم ثقة الاسلام ازطرف آزادی-خواهان مورد تصویب قرار گرفت، لذا ده نفر از طبقهٔ سادات و علما وتجار

و معارف شهر انتخاب شده روز جمعه ۲۳ رجب باتفاق رشیدالملك و اقبال لشکر بباغ صاحبدیوان رفتند.

پس از تبادل تعارفات مرسومه ، عین‌الدوله شرحی از نیات حسنهٔ محمدعلیشاه در بارهٔ مردم آذربایجان بیان کردند و بعد اظهار داشتند که که مقصود من در این ایام پیری که مسؤلیت این امر بزرگرا بگردن گرفته‌ام برای جلب نفع و نیل مقام نبوده، بلکه برای کسب نیکنامی و تحصیل شرف جاودانیست. حاضرین از حسن نیت ایشان اظهار تشکر نمودند.

مرحوم میرزا سید حسین‌خان عدالت که یکی از منتخبین بودند، اظهار داشتند اگر مقصود از شرفیابی خوش آمد گوئی و مداهنه‌است استحسانی ندارد و اگر غرض بیان حقیقت و عرض مستدعیات ملت‌است مقرر دارید بدون رنگ وریا درنهایت بساطت و سادگی حقیقت امر گفته‌شود. عین‌الدوله گفت دو چیز ایرانرا خراب کرده‌است مداهنه وغرض ورزی . میرزا سیدحسین‌خان گفت اهالی دو استدعا دارند، عمومی‌وخصوصی. عمومی تشکیل دارالشوری و اجرای قوانین مشروطه‌است ومطالب دیگر درجزء مسائل خصوصی‌است.

عین‌الدوله درجواب اظهار داشت راجع بمسئلهٔ عمومی اعلیحضرت بموجب دستخط همایونی مقرر فرموده‌اند که بعداز سه ماه از تاریخ انفصال مجلس انتخاب جدید بعمل خواهدآمد و درخصوص مسائل خصوصی‌مقصود از آمدن من رفع ظلم و اصلاح جنگ خانگی‌است .

میرزاسیدحسین‌خان گفت این‌همه توپ‌وتفنگ که شب‌وروز ازمحلهٔ دوه‌چی انداخته می‌شود و این همه قتل وغارت که می کنند بامر کیست ؟

عین‌الدوله گفت من ازاین‌اقدامات مأمورین‌دولت مسؤل نیستم‌وخبر ندارم واگر این وضع شهررا می‌دانستم یکساعت‌زودتر وارد اینجا می‌شدم.



سیدحسن شریف‌زاده (ص ۱۵۱)

آنگاه راجع بوکلا قدری صحبت کردند که باستثنای عدهٔ معدودی مابقی همه رشوه‌خوار بودند وجواب سخت شنیدند، باین‌معنی که اگرقصوری از بعضی از وکلا روی داده علتش این است که دولت قاجاریه هرگز درآن صدد برنیامده که درمملکت مردان‌لایق ودانشمند قدم بعرصهٔ وجود گذارند و از افتتاح مدارس علمی و فنی جلوگیری کردند تا کار باینجا رسید. و دراین‌باب ازطرفین مذاکراتی بعمل آمد وتقریباً بیانات‌واستدلالات مرحوم عدالت مورد تصدیق واقع گردید وآخرین منظور عین‌الدوله عبارت از این بود که بمردم اطمینان بدهید که بدون ملاحظه نزد من آمده و تظلمات خودرا اظهاردارند، چون نزاع داخلی از بین رفت البته با تأسیس دیوانخانهٔ عدلیه بدعاوی طرفین رسیدگی خواهد شد. مجلس خاتمه یافت وآقایان مراجعت کردند وملخص مذاکرات را درانجمن ملی بسمع‌مردم رساندند. ازطرف ملت اظهار شد که چون نتیجهٔ مطلوبه حاصل نشده‌است ناچار ما مستدعیات خودرا باید مشروحاً نوشته بخدمت‌شاهزاده‌توسط‌انجمن‌بفرستیم. قرارشد انجمن‌لایحه‌ئی‌ازطرف ملت‌نوشته‌بعین‌الدوله‌بفرستد. انجمن‌لایحه‌ئی نوشته توسط مرحوم شریف زاده و اجلال‌الملك به‌عین‌الدوله فرستاد.

خلاصهٔ لایحهٔ انجمن که سوادآن بنمایندگان‌رسمی‌دول خارجه نیز فرستاده شد:

« بشرف عرض حضرت والا شاهزاده عین‌الدوله می‌رساند:

اولا حضرت والا که بحکم دولت مأمور ایالت آذربایجان شده‌اید درصورتیکه آسایش‌ملت‌را که ودایع‌خداوندی‌هستند درنظرداشته‌باشید ملت موکب‌مسعودحضرت والارا با نهایت توقیر خواهند پذیرفت.

ثانیاً مادامیکه اعلیحضرت شهریاری با ملت خود برطبق قانون مشروطه رفتار کند علقهٔ دولتخواهی مردم پیوسته پایدارخواهدبود. چنانچه بموجب دستخط ۱۴ذیقعدهٔ ۱۳۲۴ و ۲۹ شعبان ۱۳۲۵دولت‌ایران مشروطه

ودرجزء دول کنستی‌توسیون محسوب است ، ملت ایران هم حقوق سلطنت را مطابق اصول ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ قانون اساسی درعهدهٔ خود شناخته ومقام سلطنت را مقدس خواهد دانست .

ثالثاً برطبق اصل ٤٤ قانون اساسی شخص اعلیحضرت از مسؤلیت مبری‌است، ولی بموجب همان‌اصل ٤٤ واصول ٤٥ و ٦٠ و ٦١ و ٦٤ هیئت وزراء مسؤل مجلسین می‌باشند . اکنون اعلیحضرت مجلس را تعطیل کرده و امورمملکت ازطرف اشخاص‌غیرمسؤل اداره می‌شود، لذا ملت‌آذربایجان انعقاد مجلس و اجرای مواد قانون اساسی را ازپیشگاه همایونی‌درخواست می‌نماید .

رابعاً رحیم‌خان و شجاع نظام و سایر مأمورین نظامی که از طرف ادارات غیرمسؤل در تبریز اقدامات کرده و می کنند بحکم دولت آنها را توقیف فرمائید تا جزای ارتکابات ایشان از دیوان عدالت عظمی داده شود.

خامساً اشخاصی که بدون ثبوت تقصیر ومحاکمه، تبعید شده‌اند مقررشود که باوطان خودشان عودت داده شوند .

سادساً مادامیکه مجلس شورای ملی افتتاح نشده ملت نزع سلاح نخواهدنمود و تا افتتاح مجلس امور ایالات‌آذربایجان باید درتحت نظارت ودقت انجمن‌ایالتی باشد که‌ازمؤسسات قانونی‌است. امضاء انجمن‌ایالتی . »

جواب لایحهٔ انجمن ازطرف عین‌الدوله :

« انجمن ایالتی آذربایجان شرحی که باین‌جانب‌اظهارداشته بودید بتوسط جناب مستطاب‌آقا سیدحسن شریف زاده سلمه‌الله تعالی رسید و از اظهارات شما مطلع شدم ، چون لازم بود مطالب مندرجه بعرض‌خاکپای جواهر آسای بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاه برسد، این‌است که

مضمون مشروحه را تلگرافاً بعرض آستان مبارك میرسانم و هرجوابی که رسید اطلاع خواهم داد وهمین قدر می گویم که بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی نشرعدل ومرحمت دربارهٔ عموم رعایارا ازوظایف لازمهٔ مأموریت من فرموده وامیدوارم آنچه شایدوباید براحقاق حق وحفظ حقوق عامه ازجانب اینجانب همه قسم مساعدت بشود. ۲۵ رجب ۱۳۲۶» .

انجمن نامهٔ شاهزاده عین الدوله را درحضورجمع کثیری قراءت کرد، ساعتی نگذشته بود که لایحهٔ ئی بنام عموم ملت بانجمن فرستاده شد که انجمن عین آنرا بعین الدوله ارسال دارد. انجمن نیزخواهش آقایانرا پذیرفته ، خود نیزشرحی مرقوم داشته بعین الدوله فرستاد .

خلاصهٔ لایحهٔ ملت بانجمن ایالتی :

«حضورمحترم اعضای انجمن ایالتی، دستخط شاهزاده عین الدوله که در جواب مشروحهٔ انجمن ایالتی ومستدعیات ملت مرقوم فرموده بودند قراءت شد. این است مجدداً توسط نمایندگان محترم اتمام حجت مینمائیم درخاتمهٔ تعلیقه مرقوم فرموده بودند که: اعلیحضرت نشرعدل ومرحمت را دربارهٔ عموم ازوظایف لازمهٔ مأموریت من فرموده . . . الخ؛ آیا این نشرعدل صورت خارجی دارد؟ اگرواقعیت دارد امروزتا عصرمقرردارند رحیم خان وشجاع نظام توقیف شده و انجمن اسلامیه متفرق گردد والا عموم ملت بموجب احکام مقدسهٔ حضرات حجج الاسلام نجف بتکلیف خود عمل خواهند کرد .این مشروحهٔ ملی را بعرض حضرت والا رسانیده وتا عصرتحصیل جواب فرمایند والسلام علی من اتبع الهدی ». گویا ازعین الدوله جوابی بدین اتمام حجت نرسید و شاید ملیون هم می دانستند که بدین اولتیماتوم جواب داده نخواهد شد . چون جواب ازعین الدوله نرسید وانجمن هم درآن صدد برنیامد که تأکیدی دراین باب بنماید .

هیجان ملت و کشته شدن شریف‌زاده :

روزدوشنبه ۲۶ رجب هیجان شدیدی دربین‌مردم مخصوصاً مجاهدین نمودار بود زیرا ازمذاکرات باعین‌الدوله دلخوش نبودند و تقریباً می‌دانستند که این مذاکرات مثمرثمری نخواهد بود چون برخی از اشخاص محترم صلاح درآن دیدند که شاید مذاکرات وملاقات باعین‌الدوله بی‌نتیجه نباشد، محض مراعات احترام ایشان لب فرو بستند و بمخالفت برنخاستند وبالاخره معلوم شد که حق باایشان بود بعلت آنکه فرضاً اگرخودعین‌الدوله میخواست که طرفداری ازملت کند، درصورتیکه شاه شب وروزدرآن خیال بود که نام ونشانی ازمشروطه درایران نگذارد وطرفداران آزادی را محو ونابود کند، ازطرفداری عین‌الدوله چه‌سودی حاصل میشد وسپهدارهم آنروز ازدشمنان سرسخت مشروطیت بود، وقتی که مرحوم سیدحسین خان یا کسان دیگردر حضورعین‌الدوله سخن ازمشروطه می‌راندند سپهدار ازاطاق خارج‌می گشت ومی گفت بازهم‌ازمشروطه صحبت‌می کنید ! بالجمله حوصلهٔ مردم‌سررسید وکاسهٔ صبرایشان لب‌ریز گشت وبمسجد صمصام خان رفتند و بنای هیاهو گذاشتند و گفتند بزرگان ما متوجه بدین‌نکته نیستند که روزهای‌فرصت را ازدست می‌دهند والتفات نمی کنند. هرقدرما تسامح بخرج دهیم برقدرت ایشان وبرضعف ما خواهد افزود؛ بهروسیله‌است باید بکوشیم تا دشمن را ازپیش برداریم و گرنه با «بسم‌الله» گفتن‌خوك ازمزرعه‌بیرون نخواهدرفت . ما که دست‌ازجان شسته‌ایم و کمرهمت برمیان بسته، چرا باید وقت‌خودرا بهلیت ولعل بگذرانیم. ازاین گونه سخنان می گفتند وهمدیگررا تشجیع وتحریض‌می‌نمودند . میرزاحسین واعظ ومیر کریم باسخنان حکمت‌آمیز آنانرا بآرامی‌وسکوت دعوت می کردند، ولی‌نه‌چنان‌شور وهیجان در دلهای



حاج علی دواچی - شریف زاده - شمس آوری و چند نفر دیگر (ص ۱۵٤)

ایشان استیلا یافته بود که بتوانند بنصایح و مواعظ ایشان گوش بدهند. دقیقه بدقیقه برحرارت ایشان افزوده می‌شد و بسردار وسالار نیز اطلاع دادند که بیش از این وقت خود را بمماطله گذراندن و دست بروی دست نهادن و منتظر شدن بر اینکه هر وقت دشمن تاخت آورد آنوقت باید بمدافعه پرداخت، بر جسارت دشمن خواهد افزود واز حرارت ما خواهد کاست.

بالجمله پس از مذاکرات ومناقشات مفصل، آقایان ناطقین توانستند که اندکی موجبات اسکات ایشان را فراهم آورند ونگذارند که بی‌موقع بحمله پردازند و قرارادادند که فردا بتمام رؤسای مجاهدین و سردسته‌ها اطلاع دهند که در انجمن ایالتی گرد آمده وراجع بچگونگی وجریان امور مذاکراتی بعمل آورده وتکلیف خودرا روشن کنیم.

فردای آنروز سه شنبه ۲۷ رجب از هرطرف برطبق اطلاع قبلی مجاهدین پرشور و سردستگان جنگ جوی بانجمن ایالتی روی آوردند، چنانکه اطاقها وحیاط انجمن پراز مجاهدین وسردستگان گردید و فریاد می‌زدند ما جنگ می‌خواهیم وشایسته نیست که دست از جنگ برداریم ونباید فریب دشمن خورده وقت خودرا بسکوت گذرانیم. از آنجا که عقیدهٔ سردار همیشه این بود که حتی المقدور ما نباید بحمله آغاز کنیم و صلاح ما در آن است که بمدافعه پردازیم وحق هم با ایشان بود ، زیرا علاوه بر اینکه سردار می گفت ما بجنگ آغاز نکرده‌ایم، استبدادیان بما هجوم می آورند ماهم درصدد مدافعه برمی آئیم ، همیشه مهاجم تلفات زیادمی‌دهد چنانکه در کلیهٔ جنگ‌ها تلفات مجاهدین نسبت بمهاجمین بسیار کم بود . درروی این اصل که سردار اتخاذ کرده بود، مرحوم حاجی شیخ علی اصغر وسایر ناطقین سخنرانی می کردند وبسخنان نرم ودلنشین باسکات مجاهدین می‌پرداختند والبته مجاهدین هم

داد وفریاد می کردند. دراین بین مرحوم شریفزاده که از ناطقین زبردست و جوان دانشمندی بود از جای خود برخاست وجلو پنجره آمد ومجاهدینرا مخاطب قرار داده بسخنوری پرداخت. مشارالیه جوان پاکدرون وصافدلی بود ومی‌خواست پاره‌ئی سخنان نزدیك بحقیقت گفته وازمداهنه‌وخوش‌آمد گوئی احتراز کند.متأسفانه قدری تند رفت ومقتضیات وقترا بطوریکه‌لازم بود مراعات نکرد. چندنفرازمجاهدین بحقیقت سخنان وی پی‌نبرده تصور کردند که نظر توهین بایشان‌دارد، بوی‌تاخت‌آوردند وبسخنان درشت گفتن پرداختند که از آن جمله یکی‌مشهدی محمدصادق‌خان چرندابی بود که سخت عصبانی شده بود وحاجی محمد میراب وچند نفردیگر نیزازایشان پیروی کردند. مرحوم کسروی درتاریخ‌مشروطهٔ‌ایران می‌نویسد که‌مشهدی محمدعلی خان می گوید: «که من دم پنجره ایستاده‌بودم شریفزاده‌رابزمین نشانده وخودم درجای اوایستادم وبسخن پرداختم و گفتهٔ شریفزاده را معنی نموده بمجاهدین‌نکوهش کردم، همچنین کربلای علی‌مسیو بحاجی محمد ودیگران نکوهش کرد،کاربجائی‌رسید که مشهدی محمدصادق‌هم ببالاآمده همگی‌ازشریفزاده چشم پوشی طلبیدند.»

پس‌ازبمباران‌مجلس که‌ازمردم‌تبریز آنانکه‌طریق آزادی‌می‌پیمودند و اهل‌جنگ نبودند و برجان خود می‌ترسیدند، برای خود ملجاء ومفری پیدا کرده بودند؛ از آن جمله یکی‌هم مرحوم شریف زاده بود که با چند نفر ازسران آزادیخواهان در کونسولگری فرانسه متحصن بودند. دراین روزها اغلب آنان از کونسولگری بیرون آمده بودند ولی شریفزاده هنوز بکلی از کونسولخانهٔ مزبور قطع علاقه نکرده بود، شب‌هارا در کونسولخانه بسرمی‌برد. آن روز نیز پس‌ازآنکه مردم متفرق شدند مشارالیه با مرحوم

حاجی مهدی کوزه کنانی ازانجمن بیرون می‌آید، درنزدیکی کونسولخانهٔ فرانسه یك نفر از مجاهدین بنام عباسعلی که شغل آهنگری داشت سرراه بر وی گرفته وتیری بسوی وی خالی می کند. هنوز روح از بدنش مفارقت نکرده بود که او را بکونسولخانه می‌برند، ولی بعداز نیم ساعت چشم از زندگانی می‌پوشد. کشته شدن این جوان فاضل که پدر برپدر از اهل فضل ودانش بود کلیهٔ آزادیخواهان را قرین محنت و اندوه بی‌پایان کرد. قاتل پس‌از دو روز مخفی شدن بستارخان پناه می‌برد، ستارخان می گوید این امور راجع بملت است، بمن مربوط نیست وبکسان خود می گوید که اورا بارك ببرید تا فردا در انجمن استنطاق ومحاکمه شود. فردای آنروز اورا بانجمن می‌برند، پس‌ازمحاکمه محکوم بقتل میشود و درهمان محل که شریف زاده کشته شده بود اورا می کشند. مرحوم ویجویه‌ئی در کتاب خود می‌نویسد: عباسعلی باغوای مستبدان‌اسلامیه اقدام بکشتن شریفزاده نمود. ولی درخور اعتماد نیست زیرا اگر ازطرف‌استبدادیان چنین‌اقدامی روی میداد قاتل می‌توانست بمحلهٔ دوه‌چی رفته و درآنجا مخفی شود چرا بمنزل ستارخان میرفت. آنچه بتحقیق پیوسته این است که نطق آنروزی او سبب کشته شدن وی گشت.

کشته شدن حاجی جلیل مرندی :

حاجی‌جلیل اصلا مرندی بود و در اوایل مشروطیت ازطرف مرند درانجمن وکیل بود، بعد بوکالت ماکو انتخاب شد. روز یکشنبه بیست وپنجم رجب وقتیکه باتفاق مرحوم حاجی علی قره داغی از انجمن خارج شدند درنزدیکی کلیسا ازطرف شخص مجهولی کشته شد.

آشتی نابهنگام :

پس‌از آنکه حسین‌خان باغبان بحفاظت بازار مأمور شد روز شنبه

۲۴ رجب درنزدیکی بازار کهنهٔ سمساران چند نفر سوار از استبدادیان می‌خواستند وارد بازارشوند، حسین‌خان بمقابله می‌پردازد. یکی از آنان می گوید تیرمیندازید، ما می‌خواهیم با شما راجع بمطلبی‌مذاکره کنیم، یك نفرشماانتخاب کنید ویك نفرما معین بکنیم که درآن خصوص صحبت کنیم. بالاخره‌ازطرف ایشان علی‌اصغر یا اصغر گوش بریده که از الواط معروف ورشید محلهٔ دوه‌چی بود پیش‌حسین‌خان‌باغبان‌می‌آیدپس‌از تعارفات وگله گزاری، علی‌اصغر می گوید ما بی‌جهت خون همدیگر را می‌ریزیم من‌آمدم که‌بشما بگویم باید باهمدیگر همدست ودوست شده بدخواهانرا ازمیان برداریم، حقیقت امر این است که مارا فریب داده بودند، اکنون ملتفت شده‌ایم که‌آنچه می گفتند همه دروغ بوده است.آنگاه یکدیگررا را درآغوش کرده و بوسهٔ چند بر سر وصورت یکدیگر زده سپس بالاتفاق بانجمن ایالتی رفتند و پیش پای علی‌اصغر گوسفندی‌هم ذبح کردند. پس‌از صرف شربت وچائی خداحافظی کرده رفتند وضمناً خواهش کردند که شما نیز بدوه‌چی‌تشریف بیاورید. این‌ملاقات درشهراهمیتی پیدا کرد ومجاهدین یقین کرده‌بودند که‌تفنگچیان محلهٔ دوه‌چی درسرقول خودشان پایداربوده دیگر بمخالفت‌نخواهند برخاست. پس‌از رفتن ایشان تقیوف که یکی از مجاهدین‌معروف وشجاع بود با یك نفر دیگری (گویامشهدی محمدعلی‌-خان‌بوده) میخواهند از ایشان‌بازدید کنند، همینکه‌بدروازهٔ‌سرخاب‌نزدیك می‌شوند با گلولهٔ پنج تیر از ایشان پذیرائی می کنند و ایشان هم ناچار هر کدام خودرا بطرفی کشیده بدون‌آنکه‌صدمه‌ئی‌بایشان واردشودمراجعت می کنند. علت‌آن آشتی و سبب این تیراندازی بهیچوجه معلوم‌نگردید.

تا غرهٔ شعبان جنگ مهمی اتفاق نیفتاد ولی تیراندازی همیشه در

جریان بود وهیچگاه دچار تعطیل نمی‌شد، فرق روزها بایکدیگر این بود که جنگ گاهی شدید و گاهی سست بود. عین‌الدوله هرچند درظاهر سخن از صلح‌وآشتی میگفت ولی ابداً ازجنگ جلوگیری نمیکرد وهنوزغرض اصلی اودرست معلوم‌نبود که آیا این سخنان وی از روی حقیقت بوده و یا منتظر رسیدن اردوی تهران و سواران عشایر آذربایجان است که پس از تکمیل قوا ما فی‌الضمیرخود را روشن سازد.

نایب‌الایالگی اجلال‌الملك ۳ شعبان ۱۳۲۶ :

انجمن‌ایالتی پس‌از آنکه‌یقین کرد که‌نمی‌تواند باشاهزاده‌عین‌الدوله بسازد، اجلال‌الملك‌را بنایب‌الایالگی‌تعیین کرد و رسمیت آنرا بنمایندگان دول متحابه اعلام کرد.

خلاصهٔ مکتوب انجمن بنمایندگان دول خارجهٔ مقیم تبریز راجع بمعرفی اجلال‌الملك :

« نظر باصل هفتم متمم قانون اساسی که: (اساس مشروطیت جزءً و کلا تعطیل بردار نیست.) واعلیحضرت محمدعلی شاه درتاریخ ۲۹شعبان ۱۳۲۵ آنرا توشیح کرده‌اند ودرصورت انفصال موقتی‌مجلس بازرعایت‌اصول قانون اساسی از وظایف لازمهٔ سلطنت‌است. اعلیحضرت ازآن تاریخی که امربانفصال مجلس کرده که خودبزرگترین‌رخنه‌ایست که باساس‌مشروطیت واردآمده، تاکنون بااین‌اصل ازاصول قانون اساسی‌مخالفت صریح نموده واینك شاهزاده عین‌الدوله را بعنوان حکومت‌آذربایجان اعزام فرموده‌اند، شاهزادهٔ‌مزبورانفصال موقتی مجلس‌را سندعدم‌توجه بقوانین‌اساسی‌می‌انگارد وتظلمات اهالی واخطارات قانونی مردم‌را موردتوجه قرارنمیدهد ودرمقابل اظهارات قانونی وحقهٔ ایشان بعبارت (نشرعدل) قناعت ورزیده آثاررأفت ملوکانه را درمیان مبانی یغماشده و قتل و غارت گردیده باصرار تمام

بخرج ملت می‌دهد و دخالت انجمن ایالتی را بهیچوجه درامور مملکتی تصویب نمی‌فرماید. از آنجائیکه نمایندگان ملت حق آنرا بموجب قانون دارند که نظارت خود را درکارهای ملتی بموقع تطبیق گذارند لذاحکومت شاهزاده‌را مطابق بامقررات‌ندانسته جناب اجل آقای اجلال‌الملک‌را موقتاً ازاین‌تاریخ بسمت نایب‌الایالگی منتخب ومراتب‌را بموجب همین‌مشروحه بعموم نمایندگان دول متحابه اظهارمیدارد. انجمن ایالتی» (گویا تاریخ حدود۶ یا ۷ شعبان‌بوده) وشرحی‌هم دراین‌باب‌یعنی دربارهٔنایب‌الحکومگی اجلال‌الملک بکلیهٔ شهرها و قصبات آذربایجان نوشته بوسایل ممکنه ارسال داشتند.

تلگراف انجمن بوزارت داخله راجع بحکمرانی عین‌الدوله :

« بمقام‌منیع وزارت‌داخله معروض‌میدارد : بموجب اصل‌هفتم که »
« در متمم قانون اساسی قابل تعطیل نبودن اساس مشروطیت تصریح شده »
« است ، درصورتیکه مجلس شورای ملی موقتاً هم منفصل شده‌باشد ادارهٔ »
« امورمملکتی لازم‌است که برطبق موادقانون اساسی‌بوده‌باشد . بنابراین »
« حکام ولایات نیز باید خودرا پابند اصول قانونی دانسته وانفصال مجلس »
« را سندفسخ‌قوانین‌قرارندهند،مع‌ذلك‌نواب‌مستطاب اشرف‌والا عین‌الدوله »
« حکمران‌جدیدآذربایجان بهیچوجه‌درامرادارهٔحکومتی‌خودرامنسوب[1] »
« (کذا) ندانسته وعنوان کیف مایشاء را منظور خاطرخود قرارداده‌اند . »
« بنابراین‌ملت‌آذربایجان که‌درتمام‌مجاهدات خود مقصودی غیرازمجری »
« بودن قوانین شرعی وعرفی‌ندارند، عنوان مأموریت ایشان‌را قبول‌نکرده »
« ازمقام وزارت‌جلیلهٔ داخله مستدعی هستند که یاحکومت ایشانراتعلیق »

۱ــ ظ : مسؤل .

« بالتزام قوانین ونظارت ملی فرمایند یا اینکه یك نفرحا کم رویتمند که »
« رعایت شرایط فوقرا ملتزم بوده باشد برای تسویهٔ امور ایالتی آذربایجان »
« اعزام فرمایند . انجمن ایالتی آذربایجان »

استقراض محمدعلی شاه :

ازچندی پیش شهرت داده بودند که محمدعلی شاه میخواست استقراضی ازیکی از دول خارجه بنماید لذا درآن وقت ازطرف انجمن ایالتی رسماً بتمام نمایندگان دول خارجهٔ مقیم تبریز بواسطهٔ اعلان چاپی اعلام شد که مقصود شاه ازاین استقراض تهیهٔ اسلحه وقواست که برملت ایران بتازد، این است که ملت ایران هیچوقت عهده‌دار این قرضه نخواهد بود . اینك مجدداً تلگرافی دراین باب بمجلس شوری ومجلس سنای فرانسه مخابره شده که موادآن ذیلا درج میشود :

« پاریس، مجلس مبعوثان ومجلس سنا ، درموقعیکه شاه مجلس را با توپ منفصل ساخته و میخواهد برای منقرض ساختن قوای ملی ازدول متحابه قرض کرده وتجهیزسلاح و قشون نماید، ما ملت ایران بعموم ملل حریت پرورعالم اعلام می کنیم که این وجه نظر براینکه باعث اضمحلال یك ملتی خواهدشد که درراه اخذحقوق انسانیهٔ خود جان سپاری می کنند، ملت ایران هم بهیچوجه خود را ذمه‌دار این استقراض نخواهد دانست . انجمن ایالتی آذربایجان » .

روز چهارشنبه پنجم شعبان ۱۳۲۶ :

چنانکه درگذشته یادآور شدیم از ۲۳ جمادی‌الاولی روزی نشد که صدای تفنگ شنیده نشود و هرروز تیراندازی و جنگ دربین بوده ولی برخی از روزها درخور اهمیت نبوده و دربعضی از روزها بااهمیت و

سخت هول انگیز بود و امروز هم یکی از آن روزها بود که نایرهٔ جنگ سخت زبانه می کشید و اگر درسایر روزها جنگ پس از طلوع آفتاب شروع میشد ، امروز از شب چهارشنبه شروع و تاغروب روز مزبور امتداد داشت. امروز نظر سردار وسالار براین بود که بلکه بتوانند تا اردوی تهران نرسیده سواران رحیم‌خان و شجاع نظام وضرغام وتفنگ چیان دوه‌چی وسرخاب‌را شکست عظیمی داده و ازشهر بیرون کنند که دیگر درداخل شهر از ایشان کسی باقی نماند ومجاهدین بتوانند با اطمینان خاطر ازمتجاوزین مدافعه کنند واگرتمایل برخی‌ازمجاهدین بغارت‌نمی‌شد شاید بمقصود نایل‌می گشتند. امروز استبدادیان باآنکه شب را تاصبح به‌تیراندازی مشغول بوده خواب وآرام بمردم‌حرام کرده‌بودند پس‌ازطلوع آفتاب‌ازهرطرف بحمله پرداختند، مجاهدین دلیرانه کوشیدند ومهاجمین سرخاب ودوه‌چی را شکست داده از درب حرمخانه وارد کوچهٔ مجتهدشده وسوارانیرا که درخانهٔ حاجی میرزا کریم‌امام‌جمعه‌بودندازآنجا بیرون کردند؛آنگاه برخی‌ازاشخاص بی‌حقیقت بطمع غارت دست ازجنگ برداشتند، سواران قره‌داغی وتفنگ‌چیان دیگر چون دیدند میدان غارت وسعت‌یافته ناگاه بمجاهدین‌تاختند پس اززد و خورد و کشته‌شدن چندتن ازمجاهدین ومردم دیگر،هنگام غروب‌توانستند خودرا از مهلکه نجات‌دهند وامروز خانهٔ حاجی‌میرزاعلی برادرامام‌جمعه نیز بغارت‌رفت . مجاهدین‌دیگر بسنگرهای‌چندی ازآن‌تفنگ‌چیان‌سرخاب و دوه‌چی دست یافته بازار مسگران را تاآخر بازارچهٔ شتربان‌آتش زدند و ازسردربند للک‌لرهجوم برده خانهٔ حاجی میرصالح کوه کمریرا که نخستین سنگر مقابل سنگر دربندللک‌لر بود تصرف و خانه را هم غارت کردند . خانهٔ حاجی میرباقر صراف هم که در کوچهٔ کدخداباشی واقع بود بغارت

رفت . تلفات امروز از طرفین نسبت بروزهای قبل بیشتر بود .

چون طمع برشیر نر گردید چیر — ماده روباهیش سازد دستگیر
از طمع هرکان نپرهیزد بجان — دشمن جان خودست او بی گمان

درهمین روز چهارشنبه ستارخان سردارملی برای ادای وظیفهٔ تبریك و تهنیت بمنزل اجلال الملك رفت واورا بارتقاء بنایب الایالگی تبریك گفت و علاوه کرد که چون این حکومت ازطرف ملت بشما داده شده است جای آن دارد که خشنودومفتخر باشید ، ایشان نیز تصدیق کردند . واجلال الملك هم فردا یا پس فردای آنروز ازستارخان بازدید کرد .

غارت تیمچه‌ها و کاروانسراهای تجارتی وتلگراف باستانبول:

نهم ودهم ماه سواران قره‌داغی و تفنگچیان دیگر اول صبح وارد تیمچهٔ خرازیها شده غیرازحجرهٔ حاجی‌محمدتقی صراف وحاجی‌میرمناف که هردو از فرماندهان یا ازفرمانبران اسلامیه بودند همهٔ حجراترا غارت کردند و فردای آنروز در سرای کهنهٔ حاجی سید حسین وارد حجرهٔ مرحوم معین‌الرعایا (که سابقاً از اعضای انجمن ایالتی بود) و چندین حجرهٔ دیگر شده هرچه درآنها بود بغارت بردند . در اثراین اتفاقات ناگوار تجار محترم تبریز در انجمن ایالتی گردآمده و زبان بشکایت باز کردند. چون چاره‌ئی بنظرنرسید ناچار تلگرافی بعنوان ذیل بتجار مقیم استانبول کردند : « حسین‌شالچی[1]، سواران دولتی‌خانه ودکاکین‌تبریزرا که تاراج کردند از امروز شروع بغارت تیمچه و کاروانسراها نموده و مال تجاررا بیغما برده‌ومی برند، تمامی‌مطالبات ومحاسبات سوخته وپامال‌میشود وبتمامی‌صدمات دولتیان تحمل کرده اکنون اساس تجارت درشرف انهدام

۱ــ مرحوم شالچی‌معروف به‌قره یکی‌ازتجارمحترم ومردان‌نیك‌وآزادیخواه‌بود .

است، بدانید. عموم تجار »

این تلگراف از آن جهت به تجار مقیم استانبول مخابره گردید که انجمن سعادت استانبول و تجار ایرانی مقیم آنشهر تاراجگری قشون دولتی را بتمام ممالك دنیا اطلاع بدهند و جهانیان بدانند که سپاهیان دولتی چگونه اشخاصی می‌باشند وجز ازقتل وغارت کار دیگری ندارند واین بی‌اعتدالیها درجراید دنیا طبع ومنتشر شود.

اکنون دوماه ونیم بیش است که مردم تبریز از کسب وکار بازمانده شب وروز درزیر باران گلوله زندگانی می کنند. هستی مردم بکلی ازدست رفته وراه‌آمد وشد بروی مردم شهر بسته‌شده، جای تعجب است که باچنین وضع بیمناك و حیرت‌آور باز دست ازمطالبهٔ حقوق ملی برنداشته دلیرانه در مقابل چنین حوادث ناگوار مقاومت می‌ورزند و قدم واپس نمی گذارند.

آخرین اتمام حجت بعین‌الدوله:

حرکات وحشیانهٔ اخیر سواران عین‌الدوله وتجاوزات نامحدود پیروان وی مجامع ملی و مجاهدین را واداشت که یکبار دیگر اتمام حجتی بشاهزاده عین‌الدوله بنمایند. حسب‌المقرر کتباً از عین‌الدوله درخواست شد که یکی دونفر ازمعتمدین خود را فرستاده با ملیون داخل مذاکره شده وآخرین مقصود ایشانرا بعرض برساند[1]. عین‌الدوله، منتصرالدوله وآقا نقی معاون الایاله را از طرف خود معین کرد که با ملیون مذاکرات لازمه را بعمل آورند. روز سه‌شنبه یازدهم شعبان جمعیت زیادی درمسجد کریم‌خان منتظر ورود فرستادگان عین‌الدوله بودند. وقتیکه ایشان رسیدند درهمان مسجد ازطرف ملت پذیرفته شدند. ناطقین مقصود ملت را بایشان بانهایت

۱ــ حامل این نامه مرحوم اقبال لشکر بود.



مظفرالدین شاه (ص۱٦٥)

صراحت بیان کردند که آخرین مرتبه هیئت عمومی ملت آذربایجان بعین‌الدوله اتمام حجت کرده و می گویند چنانکه چندی قبل باطلاع نمایندگان دول خارجه‌هم رسانیده‌ایم حکومت اورا درصورتیکه مقید بقبول کردن مواد قانون نباشد مطلقاً نخواهند پذیرفت و اگردرصورت نپذیرفتن شرط مذکور بخواهند قویهٔ جبریه بکار برند اینك ملت با نهایت میل آمادهٔ مرگ بوده و ابداً قدم باز پس نخواهد گذاشت.

فرستادگان از اظهار منویات خود درمیان جمع معذرت خواسته درخواست مجلس خصوصی کردند. درخواست ایشان مورد قبول یافته حوالی ظهر بمنزل مرحوم میرهاشم رفته با حضور اعضای انجمن و سایر رؤسای آزادیخواهان مشغول مذاکره شدند و نتیجهٔ مذاکرات این شد که ملت مستدعیات خود را نوشته بنواب والا بفرستند. بنابرین مجلس خاتمه یافت ولایحهٔ مزبورپس‌ازتنظیم‌توسط‌مرحومان: شیخ‌محمدخیابانی- میرزا حسین واعظ - میرزا محمدتقی - میرزا سیدحسین‌خان فرستاده شد.

خلاصهٔ لایحهٔ انجمن ایالتی:

«بعدالعنوان‌ازبدو ورود حضرت والا وسپهداراعظم بباغ‌صاحبدیوان مقصود بالاصالهٔ ملت چندین بار بعرض رسیده است، اکنون‌هم بعرض این مختصرمبادرت‌می‌ورزد: اولا این‌هیئت منتخبه طرف وثوق ورافع‌تمام‌مطالب ملت هستند. ثانیاً اهالی تبریز مطالب پر پیچ و خمی ندارند که محتاج بمذاکرات طولانی و جر و بحث شود، مطلوب ملت فقط یك چیز، و آن هم این است که مرحوم مظفرالدین شاه بملت مشروطه عطا کرده و محمدعلی شاه‌آنرا قبول و امضا فرموده‌اند و اکنون دوسال وچند ماه است مملکت ایران مشروطه بوده و کلیهٔ دول عالم ایران را دولت مشروطه

می‌شناسند وقانون اساسی آن در دست ملت است .

آخرالامر باغوای مفسدین مجلس شورای ملی بتوپ بسته شد و اکنون نام آنرا انفصال مجلس گذاشته‌اند . بموجب اصل هفتم متمم قانون اساسی که صریحاً قید شده که اساس مشروطیت جزءً و کلاً تعطیل بردار نیست . اهالی تبریز اصالةً از طرف خود و وکالةً از طرف تمامی ایرانیان جبران تخطیات بقانون اساسی و اجرای اصول مشروطیت را درخواست می‌نمایند . اکنون هیئت منتخبه که بشرف حضور رسیده‌اند باید رافع آخرین جواب ملت باشند تا صفحهٔ آذربایجان ازین غائلهٔ خانمانسوز آزاد گردد که درصورت امعان نظر ضرر و زیان آن بالاطراف عاید ارکان دولت می‌شود . انجمن ایالتی »

روزجمعه چهاردهم‌شعبان چهارنفر اشخاص‌مزبور باهمراهی نمایندهٔ سیاسی دولت انگلیس در باغ صاحبدیوان حضرت والا را ملاقات کردند. پس‌از‌تسلیم لایحه مذاکرات طولانی شد، عاقبت‌الامر بدون‌آنکه نتیجه‌ئی بدست‌آید فرستادگان‌مراجعت کردند وکلیهٔ بیانات حضرت والا دراطراف صلح وصفا بوده وخودرا طرفدارآشتی ومسالمت ومخالف خونریزی و جنگ وجدال‌معرفی‌می‌فرمودند، ولی‌اظهارمیداشتند مادامیکه‌دارالشورای کبری‌در طهران‌انعقادنیافته نمی‌توانند انجمن‌ایالتی آذربایجان‌را برسمیت‌بشناسند.

جنگهای شبانه :

ازشب ششم شعبان استبدادیان‌بعلت غیرمعلومی شبها بستیز وآویز برخاسته‌ازهرطرف هجوم کرده به تیراندازی می‌پردازند و نمی‌دانند و یا نمی‌خواهند بدانند که مردم شهر همه اهل جنگ نیستند، بیش‌از نه عشر مردم از اطفال معصوم و پیران سالخورده و زنان و دختران جنگ نادیده و

ومردم بازاری می باشند. خواب و راحت را بایشان حرام کردن و لرزه بر جان ایشان انداختن ازیك دشمن دینی‌هم مذموم است تا چه رسد باشخاصی که اسم خودشان را مسلمان و شیعهٔ اثنی عشری گذاشته‌اند و باین هم اکتفا نکرده بخانه‌ها ریخته بقتل وغارت مبادرت می کنند. بالجمله شب ششم و هفتم و هشتم را هرشب باین کار ناشایست اقدام میکردند، مخصوصاً شب یکشنبه نهم‌ماه شعبان، شب مزبور هنوز یکساعت ازغروب نگذشته بود که از اول خیابان تا آخر امیرخیز از تمامی سنگرها یك مرتبه صدای تفنگ شنیده شد. از سر محلهٔ خیابان تاآخر کوی امیرخیز بدون مبالغه بیش ازیك فرسنگ مسافت دارد وصدها سنگر در امتداد این‌مسافت موجود است، یکمرتبه از تمام این سنگرها بهجوم پرداختن و شلیك کردن چه ولوله‌ئی درشهر ایجاد می کند بنادیده شرح آن نتوان کرد و کسانی که چنین شبها را بچشم خود ندیده‌اند واقعاً نمی‌توانند تصور کنند که این حرکت ظالمانه در دلهای صاف وسادهٔ بینوایان شهر ایجاد چه رعب و وحشتی میکرد.

تو ای کبوتر بام‌حرم چه میدانی طپیدن دل مرغان رشته بر پارا

صدای وحشت‌انگیز توپ وتفنگ وبمب بهمدیگر آمیخته دقیقه‌ئی سکون وآرامش نمی‌یافت و گاهی باندازه‌ئی شدت پیدامیکرد که گفتی تمام شهر ویران خواهد شد ودرکلیهٔ شهر نقطه‌ئی نبود که صدای تفنگ ازآنجا شنیده نشود.

مهاجمین نخست بخیابان حمله برده و یکی از سنگرها را تصرف میکنند، میرهاشم باچندنفر ازمجاهدین برسر آنان تاخته ازسنگر بیرونشان میکنند وسنگررا متصرف میگردد. ازقرارمعلوم درآن روزها قوای‌جدیدی باردوی عین‌الدوله رسیده‌بود ومیخواستند که‌یکمرتبه‌ازهرطرف بسنگرهای

مجاهدین حمله برند بلکه بتوانند قسمت مهمی ازشهر را آن‌شب بتصرف درآورند واغلب مهاجمین ازهمراهان عین‌الدوله وسواران رحیم‌خان ونصرالله‌خان یورتچی و شجاع‌نظام بودند ولی مقاومت مردانهٔ مجاهدین پس ازدوساعت جنگ، مهاجمین‌را مجبور بمراجعت کرد. تلفات مهاجمین درآن دو یاسه ساعت بیش ازیکصد نفر بوده، هرچند جنگهای شبانهٔ کافی در تبریز روی میداد ولی جنگی چنین وحشت‌انگیز کمتر دیده شده بود.

عجب‌تر اینکه دراین‌شب وحشت‌بار که دولتیان با کمال بی‌وجدانی بهرطرف هجوم آورده و بآتش‌ریزی مشغول بودند، دمبدم‌نیزفریاد می‌زدند که بکشید این لامذهب‌ها وبابی‌ها را که میخواهند دین خود انکار کنند.

پشتیبانیهای حجج‌الاسلام‌نجف :

هرچند که مساعدت‌های ذی‌قیمت و اوامر واحکام مقدسهٔ حضرات حجج‌الاسلام‌نجف انارالله برهانهم بیش‌از آن‌است که درحوصلهٔ‌بیان بگنجد، ما نظر بمقتضای‌مقام‌یکی‌از آن‌تلگرافهارا که‌دراین‌ماه‌مخابره‌فرموده‌اندمیآوریم.

تلگراف از استانبول بانجمن راجع باحکام حجج‌الاسلام :

انجمن ایالتی تبریز تلگراف امروزی عتباترا عیناً عرض میکنیم عموم ایرانیان تلگراف ذیل را نسخهٔ عدیدهٔ اوراق دولتی گرفته بجمیع نقاط برسانید :

« عموم غیرتمندان عشایر آذربایجان و قبیلهٔ مؤمنین ایران دامت تأییداتهم ، از غیرت دینی آن برادران امید جانفشانی در نصرت دین مبین داشتیم . این دفعه برادران غیور تبریز را چنین تنها گذاشته،جنودظالمین درصدد جمع‌آوری وهدر دماء و اعراض و اموالشان هستند ، لهذا صریحاً بشما می گوئیم که اهتمام در مشروطیت دولت ایران موجب حفظ اسلام و بمنزلهٔ جهاد در رکاب معصومین صلوات‌الله علیهم و اعانت ظلمهٔ مستبدین

و تعرض بمشروطه‌خواهان محارب با آن بزرگواران‌است ، اعزکم‌الله علی ذلك . عبدالله المازندرانی ، محمدکاظم خراسانی ، نجل میرزا خلیل طهرانی محمدحسین . »

حضرات‌حجج‌الاسلام‌آنی از ادای وظایف‌دینی فروگزاری‌نفرمودند وساعتی از پشتیبانی ملت دریغ نکردند ولی مردم عوام وروستائی وقتی که می‌دیدند علمای‌معروف شهرتبریز آزادیخواهان‌را لامذهب و بی‌دین‌میدانند ایشان نیز تصور میکردند واقعاً مشروطه خواهان از دین برگشته و راه ارتداد پیش گرفته‌اند و اگر کسی پیدا می‌شد که احکام حججالاسلام‌را برایشان می‌خواند وترجمه‌میکرد آنرا مجعول‌میدانستند زیرا قبلا بایشان گفته بودند که این احکام از حججالاسلام نبود و خود این بابیها اینهارا نوشته بنام‌آقایان مجتهدین عظام نشر می کنند . بدیهی‌است که مردم‌عوام چون چنین سخن‌را ازآقایان معممین می‌شنیدند ازجان ودل می‌پذیرفتند.

تلگراف از تهران :

دولت روس و انگلیس دیروز که هشتم‌ماه سپتامبر باشد بشاه‌ایران رسماً نوشته‌اند که عمل انتخاب مجلس باید در نصف‌ماه نوامبر فرنگی‌ختم شده افتتاح مجلس شود .

ایضاً تلگراف از لندن :

انجمن‌تبریز، دولتین افتتاح مجلس را ازشاه جداً خواسته‌اند، مبادا سستی نمائید ، ترانیان .

خلاصهٔ تلگراف محمدعلی شاه برحیم‌خان :

رحیم‌خان سردارنصرت، دستورالعمل های شفاهی که وقت حرکت از تهران فرمودیم البته فراموش‌نکرده حالا هم دستورالعمل می‌دهیم که در سرکوبی مخالفین دولت ازهیچ اقدامی فروگزاری‌منما، بقسمی بامخالفین

دولت سلوك بنما که تا دیر باز اهالی فراموش ننمایند. همان وضعیکه لیاخوف درتهران کرد سرمشق خود قرار ده. هرقدر زودتر مخالفین دولترا سر کوبی کردی زیادتر مورد مرحمت ملوکانهٔ ما خواهید بود. شرط وشروط مصالحت یعنی چه، رعیت باید در مقابل احکام دولت تسلیم محض باشد، مشورت با جنرال کونسول روس بنما و تحصن را بهیچ مشمار.

اردوی ماکو:

چند روز است که جسته جسته شنیده میشود که اردوی مجهزی از ماکو برای قتل وغارت جان ومال مردم عازم تبریز است، پنجم شعبان ۱۳۲۶ خبر رسید که مقدمة الجیش اردو بصوفیان شش فرسخی تبریز رسیده است، قائد این اردو عزةالله‌خان معروف بعزوخان خواهرزادهٔ اقبال السلطنه است که در اوایل مشروطیت جامهٔ آزادگی پوشیده و دعوی مشروطه خواهی میکرد وبا ملت دست بهم داده اقبال السلطنه را از ماکو بیرون کردند وبعد از ملت برید و بوی پیوست و تفصیل حالات وی در مجلد سابق نوشته شده است. این شخص جوان متهور وبی بند وباری است، خودستای ویاوه سرای، اکنون بدستورخالوی خویش لشکری آراسته وبی محابا بسوی تبریز می آید.

جنگ عزةالله‌خان با مردم سهلان والوار:

در بین صوفیان و تبریز چند دهی است از قبیل الوار و سهلان و غیره که مردم آن دهها غالباً مشروطه خواه بودند و وقتیکه شنیدند چنین اردوئی می‌خواهد به‌تبریز حمله‌برد بدان شدند که اگر افراد اردو موجبات مزاحمت ایشان را فراهم آورند بمقام مدافعه برآیند. و عده‌ئی از تفنگچیان مایان و خواجه‌دیزج بآنان پیوسته در سهلان سنگری درست کردند وحتی برخی از اهالی آن دهات زن و بچهٔ خود را بشهر فرستادند.

روزچهارشنبه ۱۲ شعبان عزةالله‌خان بااردوی‌خود ازصوفیان حرکت



نعش سواران ماکو در کنار پل آجی (ص۱۷۱)

کرده در ده خواجه مرجان بمقدمة الجیش اردو ملحق شدند . عدهٔ اردوی ماکو باختلاف از هفتهزار تا سه‌هزار حدس زده می‌شد و محققاً از یکهزار وپانصد تن کم نبوده است . این‌عده در تحت فرماندهی یك‌جوان خودپسند دیوانه منش از خواجه مرجان بجانب تبریز روی‌آوردند ، چون بنزدیکی سهلان رسیدند ومستحضرشدند که‌مردم قریهٔ سهلان و الوار وخواجه‌دیزج سنگربندی کرده‌اند لذا سواری‌چندفرستاده پیغام دادند که‌اسلحهٔ خودشان را تسلیم‌نموده و سر اطاعت فرود آورند، البته مردم نپذیرفتند. عزةالله‌خان فرمان داد که توپچیان سنگرها را بتوپ بندند. هنوز بیش‌از ده‌تیر توپ انداخته نشده‌بود که مجاهدین روستائی‌تاب مقاومت نیاورده سررشتهٔ جنگ از دست‌داده راه صحرا پیش گرفتند. سواران‌اکراد ازهرطرف راه‌برایشان بسته و دست بکشتار باز کردند و ده را آتش زدند؛ ۲۸ نفر ازتفنگ‌چیان آن‌چهار وپنج‌ده کشته‌شدند وهفتاد وپنج‌تن‌اسیر ودستگیر گشتند وبدستور عزوخان چهارنفر از ریش‌سفیدان ایشان را که یکی از ایشان حاجی کریم سهلانی پیرمردی‌بود که سنین‌عمرش از شصت گذشته بود بدهان توپ بستند و اعضای بدن ایشان را ازهم متلاشی کردند و پس ازآنکه هست و نیست مردم را بباد فنا داده و ازظلم و اعتساف آنچه از دستشان برمی‌آمد دریغ نکردند شب پنجشبنه را درسهلان اقامت کردند، روزپنجشنبه ۱۳ماه چون این خبر بشهر رسید شجاع‌نظام با عده‌ئی از سواران مرندی از دامنهٔ کوه سرخاب گذشته از طرف قریهٔ آنا خاتون خود را بسهلان رسانید و برای ورود بشهر وچگونگی جنگ فردا مذاکراتی نموده وقرار قطعی دادند که بچه‌ترتیب بشهرحمله‌ورشوند، راه‌وچاهرا بعزةالله‌خان یادداده خودباز گشت و با سران استبدادیان مجلس‌مشاوره‌ئی فراهم‌آورد که فردا از کجا وبچه

نحو بجنگ آغاز کنند که عزةالله‌خان بتواند قسمتی از امیرخیزرا بدست آورده درآنجا سکونت کند، پس‌از مذاکرات نتیجه‌را بسردستگان اطلاع دادند که فردا برطبق آن بجنگ پردازند. اکنون که اردوی ماکو در دو سه فرسخی تبریز است اردوی تهران نیز وارد باسمنج شده است علاوه بر سواران قره‌داغی و مرند وشاهسون و تفنگ‌چیان دوه‌چی وسرخاب وسایر قوای متفرقه دو اردوی مهمی یکی از شرق و دیگری از غرب شهر را تهدید میکنند.

ورود اردوی تهران بباسمنج :

گویا یازدهم شعبان اردوی تهران که مدتی پیش ازتهران حرکت کرده بود وارد باسمنج گردید .

جنگ چهاردهم شعبان یا جنگ اول اردوی ماکو :

روز جمعه ۱۴ شعبان یك روز پرآشوب و بیمناك برای تبریزیان بود. پس ازآنکه روزپنجشنبه شجاع‌نظام در ده سهلان باعزوخان ملاقات کرد وآنچه‌بایست بگوید گفت وباز گشت،نقشه‌ئی‌طرح کردند که‌ستارخان فردا باید از هرجهت محصور باشد و در تمام نقاط شهرجنگ آغاز گردد. بنابراین سالار ارفع راکه در سردرود بامر عین‌الدوله مأمور گرد آوردن سوار وسرباز بود امر شدکه با سوار وپیادهٔ موجودی خویش عازم قره‌ملك شده و در جنگ روز جمعه شرکت کند و او نیز روز پنجشنبه حسب‌الامر بقره‌ملك وارد شد وعیوضعلی اسکوئی که یکی از الواط معروف اسکوبود با دستهٔ خود وسیف‌الله‌خان وامان‌الله‌خان با عده‌ئی‌سواردرتحت قیادت سالار ارفع‌درقره‌ملك‌جای گزیدند.سواران‌اردوی‌ماکوچون‌بکناررودآجی‌رسیدند دو دسته شدند یك دسته ازطرف پل‌آجی ودستهٔ دیگر ازطرف کامشاوان مأمورحمله گردیدند وضرغام وموسی‌خان وتفنگ‌چیان دوه‌چی‌وسرخاب با

استعداد کامل ازطرف دربند ایرانچیلر و جمعی از طرف میدان کاه‌فروشان برای ویران کردن انجمن حقیقت و دستهٔ توپچیان از دامنهٔ کوه سرخاب و اردوی جدیدالورود و اردوی شاطرانلو مأمور مارالان و خیابان بودند. بدین ترتیب می‌خواستند شهر و مخصوصاً محلهٔ امیرخیز را از هرطرف محصور کنند. درجنگ‌های سابق از طرف پل آجی و از طرف گامشاوان ولاکه‌دیزج بامیرخیز حمله‌نمی کردند. آنروز ازآن‌جهت نیز چنین‌نقشه‌ئی درست کردند که بهر نحوی باشد ستارخان را ازمیان بردارند. یکساعت از طلوع آفتاب گذشته استبدادیان ازهرطرف بحمله پرداختند، گلوله‌های توپ از هرسو برسرمردم شهر فرومیریختند، اهالی گامشاوان ولاکه‌دیزج که تا آنروز چندان مورد حمله واقع نشده بودند آنروز در میان آتش توپ و تفنگ می‌زیستند (ولی بزودی مقابلهٔ مجاهدین از صولت ایشان کاست و سواران و پیادگان قره‌داغ و اسکو و سردرود باتفاق قره‌ملکیان بجانب حکم‌آباد وشام‌غازان هجوم آوردند وجنگ سختی امروز از دربند ایرانچیلر آغاز شد که ازهرطرف دیوارهارا سوراخ کرده بانجمن حقیقت نزدیك می‌شدند و ساعت بساعت برعدهٔ ایشان افزوده می گشت و سواران ماکو که‌دسته‌ئی ازآن‌درطرف محلهٔ گامشاوان‌مشغول‌خونریزی‌بودند. دستهٔ دیگر اردو که هم ازحیث عده وهم از جهت جنگ‌آوری امتیاز داشتند از پل‌آجی حمله‌ورشدند. مجاهدین که در آنجا سنگرداشتند پس از مختصر زد و خوردی تاب مقاومت نیاورده عقب نشستند، این پیش‌آمد برجسارت ماکوئیان افزود، جلو ریز تا کاروانسرای امیر پیش رفتند و ازآنجا شروع به‌بمباران محلهٔ‌امیرخیز کردند. درآن گیرودار ملا ابوذر باچندنفرشجاعت فوق‌العاده‌ئی بخرج داد، این شخص که‌آخوندی بود تقریباً چهل‌وپنج‌ساله،

وهمان لباس آخوندی را هم در برداشت و بجای عمامه کلاه بلندی بر سر گذاشته بود، واقعاً باندازه‌ئی ابراز لیاقت وهنرمندی کرد که موجب تعجب وحیرت جنگ جویان گردید. دراین موقع مرحوم مشهدی محمد صادقخان وحسین خان باغبان و مشهدی محمد علیخان و دستهٔ ایشان نیز رسیدند و جلو تهاجم اکراد را گرفتند. ستارخان آنروز ازدو ساعت از آفتاب رفته تاچهارساعت از ظهر گذشته با مهاجمین دست وپنجه نرم می کرد، دراین موقع یکی از گرجیان بمب انداز که بمب می‌انداخت برحسب تصادف یك مرتبه هم در حین بمب انداختن، بمب بدیوار خورد وتر کید، بمب انداز را که چلپتو ۱ نام‌داشت سخت مجروح کرد،چنانکه باهمان زخم پس ازچند روزدر گذشت. از دامنهٔ کوه سرخاب هم توپ پیاپی بامیرخیز انداخته می‌شد، با وجود این ستارخان مهاجمین‌را شکست‌داده واز اطراف انجمن حقیقت دور کرد.

چون از طرف پل آجی و حملهٔ اکراد نگران بود سوار اسب شد و گفت توپ بزرگ را هرچه زودتر از سنگر امیرخیز حرکت داده بطرف میدان جنگ ببرند. چندنفر ازمجاهدین وسایر مردم بزودی امر سردار را بموقع اجرا گذاشته وتوپرا بعرصهٔ نبردآوردند. مجاهدین همینکه دیدندسردار برپشت اسب نمودار گردید گوئی نیروی تازه‌ئی بدلهای ایشان رسید و باقوت قلب حملهٔ شدیدی بدشمن کردند و چنان آتش برسر ایشان باریدند که از هول جان قورخانهٔ خود را که درکاروانسرای امیر بود نتوانستند با خود ببرند ودست ازپا نشناخته راه فرار پیش گرفتند و سردار امر کرد که توپ را آتش کنند. چهارتیر توپ پشت‌سرهم انداختند وتوپ پنجم که‌انداخته شد گلولهٔ آن از قورخانه ماکوئیان بود که جا گذاشته بودند.

۱ - مسیو چلپتو یکی از فدائیان بمب‌انداز بود.

بالجمله حوالی غروب نه از اردوی ماکو در این سوی پل رودخانهٔ آجی خبری بود و نه از سپاهیان سالار ارفع اثری و دولتیان که از طرف خیابان و مارالان هجوم آورده بودند درمقابل حملات متقابلهٔ باقرخان و حاجی حسین خان[1] مارالانی تاب مقاومت نیاورده بمحل اولی خود باز گشتند. ستارخان بسردستگان مجاهدین ازقبیل حسین خان باغبان ومشهدی محمد - صادقخان و مشهدی محمدعلی خان وملا اباذر ودیگران بسیار نوازش کرد و مقاومت دلیرانهٔ ایشانرا تقدیر نمود . در این جنگ از طرف مجاهدین جزچند نفرمعدودی زخمی و کشته دیده نشد ولی ازقراریکه می گفتند از اکراد قریب صدنفر بخاك هلاك افتاده بودند وجنازهٔ اغلب ایشان جا مانده بود که بامر ستارخان پس از غسل و تکفین بخاکشان سپردند .

ستارخان آنروز چون از سرزدن آفتاب تقریباً تا دوساعت بغروب مانده درحوالی انجمن حقیقت باهاجمین مشغول نبرد وپس ازشکست دادن ایشان با اکراد مشغول محاربه بود لذا سخت خسته شده بود ومی خواست چند دقیقه‌ئی برفع خستگی پردازد باینجهت دریکی ازاطاقهای واغزال که روسها کناررودخانهٔ آجی ساخته بودند کمی باستراحت پرداخت وازقهوه خانه هم قلیانی برایش آوردند، هنوزمشغول کشیدن قلیان بود که ناگاه گلولهٔ توپی که از آن طرف پل آجی انداخته شد بالای سر ستارخان بدیوار خورد کسانیکه آنجا بودند سراسیمه رو بفرار گذاشتند ولی ستارخان از جای خود حرکت نکرد وهمانطور مشغول قلیان کشیدن شد، پس از چند دقیقه کسانیکه در نزد ستارخان بودند باز گشتند، رئیس واغزال بسردار تبریك گفته وپرسید چرا وقتیکه گلولهٔ توپ بردیوارخورد وآجرها را فروریخت

---

۱ ـ حاجی حسین خان درآن موقع بمکه مشرف نشده بود و حسین خان نامیده می شد .

شما ازجای خود تکان نخوردید؟ ستارخان خندید و گفت اگرمن ازجای خود بلند می‌شدم گلولهٔ توپ باز پس‌نمی گشت. وقتی مسترمور[1] هم‌ازسردار پرسید که چرا آن‌روز در واغزل که گلولهٔ‌توپ بالای سر شما بدیوارخورد ازجای خود تکان‌نخوردید، همان جوابرا که برئیس واغزال داده بودتکرار کرد . واز جملهٔ اشخاص معروفی که آنروز در جنگ زخمی شد یکی‌هم ضرغام نظام بود که مزهٔ بمب را چشید ولی مهلك نبود و بزودی جراحاتش التیام پذیرفت.

شب پانزدهم شعبان :

شب مزبور که شب ولادت حضرت‌حجت عجل‌الله فرجه‌بود و بر تمام شیعیان اثنی‌عشری احترام این‌عید ضروری‌است، متأسفانه بجای‌آنکه آن شب سعادت نمود را محترم بشمارند عدهٔ زیادی از سپاهیان دژخیم سیرت برای تصرف میدان مشق بدانجا تاخت آوردند تا نه ساعت از شب گذشته باران تیر برسر مجاهدین میریختند، بالاخره بدون نیل مرام‌باز گشتند .

تبریك عید مولود و مژدهٔ فتح و غلبه :

پس از آنکه‌ستارخان اردوی ماکورا درهم شکست وبا فتح وظفر بمنزل خود باز گشت ، نامهٔی باجلال الملك و حاجی مهدی کوزه کنانی نوشت که شامل تبریك عید مولود حضرت حجت و مژدهٔ فتح بود و سواد آن ذیلا درج می‌شود :

« خدمت بندگان حضرت اجل آقای اجلال‌الملك دام اقباله‌العالی و ابوالمله‌آقای حاجی مهدی‌آقا کوزه کنانی دامت شو کته‌العالی، اولا از

۱– مسترمور درموقع‌انقلاب‌تبریز ازطرف روزنامهٔ دیلی‌نیوز **Daily News** و روزنامهٔ دیلی کرونیکل **Daily chronicle** و روزنامهٔ منچستر گاردین **Manchester guardian** مأموربود که‌اخبارجنگرا بروزنامه‌های‌مزبوراطلاع‌دهد.

توجه حضرت حجت عجل‌الله فرجه ، امشب که شب مولود مسعود حضرت حجت است عیدانهٔ مارا با فتح وظفر مرحمت فرمودند، الان‌الساعه قورخانهٔ مدعی را با تفضل حضرت ابوالفضل علیه‌السلام و امداد مجاهدین تصرف کردیم. خداوند انشاءالله جمیع مطالب این فدویها را مثل فتح امروز مرحمت فرمایندآمین یارب‌العالمین، خادم ملت ستار .»

جنگ قراملك :

هرچند قراملك یکی از محلات شهرتبریز بشمار است ولی کثرت مزارع و باغها آنرا از شهرجدا ساخته‌است و بمشابه دهکده‌ایست که در غرب شمالی شهر واقع شده است و مردم‌آنجا اشخاص زارع و فلاح بشمار میروند و از رشادت وشجاعت نیز بهره مند می‌باشند، در دوستی ودشمنی ثابت قدم بوده و وظایف دینی را سخت محترم میشمارند و نسبت بمرحوم سیدهاشم و حاجی میرزا حسن ارادت کامل داشته و پیروی از ایشانرا ازفرایض می‌شمردند چنانکه درموقع ورود حاجی میرزا حسن درمراجعت ازتهران تخت روان او را بردوش گرفته بمنزلش بردند و ملا نصرالدین در روزنامهٔ خود این قضیه را بطور مضحکی تصویر کرده است. بالجمله اغلب مردم قراملك به پیروی علمای انجمن اسلامی مشروطه را بمنزلهٔ کفر و مشروطه‌خواهانرا درحکم کافر دانسته و جنگ با ایشانرا بمثابهٔ جهاد در راه حق تصورمیکردند ودرحقیقت‌قراملك علاوه‌براینکه یك دشمن بی‌امان مشروطه‌خواهان‌بود دولتیان نیز بآسانی می‌توانستند ازموقع قراملك بنفع خود استفاده کنند و هم میتوانستند ازطرف سردرود بآنجا سوار و سرباز فرستاده مجاهدین را از پشت سر تهدید کنند . ستارخان بدین معنی پی برده بود مخصوصاً دراین‌جنگ اخیر با اردوی ماکومتوجه‌شد که در واقع

قراملك یکی ازقلعه‌های مصون ازتعرض دولتیان است و اگر روزی ازطرف دشمنان قوای مهمی بقراملك فرستاده شود ممکن است باکمك قراملکیان، حکم آباد و لاکه‌دیزج وعموزین الدین را متصرف شوند، آن وقت بدون تردید محلهٔ امیرخیزمواجه با خطرعظیمی خواهدبود. نظربمراتب فوق ستارخان مصمم شد که بهرقیمت باشد بدفع این خطر پردازد. نخست چند نفر از ریش‌سفیدان قراملك را خواست وآنچه لازمهٔ پند و اندرز بود فروگذاری نکردولی سودی نبخشیدزیرا آنچه بزبان می گفتندو باظهارارادت می‌پرداختند قلباً بخلاف آن رفتارمی کردند، عاقبةالامر ستارخان بیقین دانست که فیصلهٔ این امر جز بزبان شمشیر نخواهد بود و پند و اندرز را درمغزهای ایشان اثری نیست؛ لذا کربلائی حسین‌خان باغبانرااحضار کرد وفرمود که بهرنحوی است باید این‌مانع بزرگرا ازپیش برداشت. حسین‌خان نیز کمرهمت برمیان بست و روز سه‌شنبه ۱۸ شعبان با عدهٔکافی ازمجاهدین عازم قراملك شد و چهارساعت بغروب مانده جنگ درنهایت شدت‌ازطرفین آغازشد و تا حوالی غروب‌امتداد داشت، مردم‌قراملك‌سخت‌مقاومت ورزیدند. حملات‌ومجاهدات مجاهدین بی‌اثرماند، زیرا اطراف قراملك همه‌جا بواسطهٔ باغهای پردرخت محصور بود، مجاهدین نمی‌توانستند وارد باغها شوند باوجود این دست‌از کوشش برنمی‌داشتند. و روز چهارشنبه ۱۹ ماهرا نیزجنگ برپای بود. روزپنجشنبه ۲۰ ماه هشت نفر از ریش‌سفیدان قراملك نزد مرحوم ستارخان آمده از گذشته اظهار ندامت نمودند وعهد کردند که دیگرطریق مخالفت با ملیون نپویند. هرچند ستارخان میدانست که ایشان در سر عهد خود پایدارنخواهندبود ولی نظر بمقتضای وقت مسؤل‌ایشانرا اجابت کرد وجنگ با مردم قراملك عجالةً نهایت یافت و چند نفر از مجاهدین دراین جنگ



سپهدار (ص ۱۵۴)

کشته‌شدند که یکی از آنان شاطر محمد حسین برادر مشهدی محمد صادقخان بود که جوان رشید وهنرمندی بود، ازمردم قراملك معلوم نشد که چند نفر کشته شد .

استفاده ازفرصت :

در این دو سه روز که ستارخان مشغول فیصله دادن مسئلهٔ قراملك بود دشمنان آزادی یا خود هواخواهان استبداد فرصترا غنیمت شمرده روز پنجشنبه ۲۰ شعبان هنوز آفتاب سر نزده بود که‌ازهرطرف بسوی امیرخیز وخیابان تاخت آوردند و ازدامنهٔ کوه سرخاب نیز به‌توپ‌اندازی پرداختند . گلوله‌های توپ پشت سرهم بمحلهٔ امیرخیز می‌بارید وآه و نالهٔ مردم از مرد و زن بآسمان میرسید وجمع کثیری هم ازسواران رحیم‌خان وشجاع نظام و غیره از جانب مغازه‌های مجیدالملك بمحلهٔ خیابان حمله‌ور شدند هجوم درنهایت شدت بود وجنگ در کمال سختی، تا حوالی غروب میدان حمله ودفاع گرم بود. بازهنگام غروب نسیم‌فتح‌وظفر برپرچم آزادیخواهان وزیدن گرفت ومهاجمین شکست خورده وخجلت زده باز گشتند .

نامهٔ آقای تقی‌زاده بعموم ایرانیان :

« عموم اولاد ایران ، من که وکیل بدبخت ملتم بنام ملت مظلوم بی کس درماندهٔ اسیرصلا میزنم که امروز وطن در دست جلادان‌اسیر است و تبریز فقط یك قطعهٔ ایران واسلام است که هنوز درمیدان جهاد وحریت دست وپا زده مقاومت میکند، برهرایرانی وطن دوست فرض‌است که‌آنچه از دست برآید امروز مالا بآنجا معاونت نماید، تقی زاده . »

تلگراف رمز سپهدار بشاه و پاسخ وی :

روز بیست ویکم شعبان اقبال لشکرصورت دو فقره تلگراف را از اردو بانجمن آورده بودند که درانجمن قرائت شد، یکی‌ازآن دو تلگراف

تلگرافی بود که سپهدار بشاه مخابره کرده بود و دیگری جواب شاه بود بسپهدار. سپهدار در مقابل تأکیدات شاه که چرا کار تبریز خاتمه پیدا نمیکند، تلگرافی برمز بشاه مخابره می کند که: کونسول انگلیس اظهار میدارد که اعلیحضرت درموقع بستن مجلس وعده داده بود که مجدداً مجلس را افتتاح خواهد کرد، اکنون اگر شاه بوعدهٔ خود وفا کند اختلاف فیمابین مرتفع خواهد بود.

شاه از این تلگراف سپهدار دلتنگ شده تلگراف خشونت آمیزی بسپهدار میکند که سواد آن ذیلا آورده می‌شود:

« سپهدار اعظم از تلگراف رمز شما تعجب کردم، از روز اول سلطنت دستخطی که در اعطاءِ مجلس دادم لفظ مشروطه و مشروعه مطابق قانون محمدی بود، بعد لامذهبان بنای خودسری گذاشتند، خواستند دین ودولت را ازمیان ببرند، هرچه بدلایل ونصایح خواستم آنها را متقاعد کنم نشد، تا اینکه بفضل‌الله و کمك حضرت حجت عجل‌الله فرجه بطوریکه لازم بود قلع وقمع مفسدین دین و دولت را کردم، حالا شما می‌نویسید که کونسول می گوید دولت وعده داده‌است مجلس شوری بآنها بدهد، قانون بآنها بدهد، عدلیه بدهد، همگی صحیح است، دولت گفته است بسفرا هم امروز کتباً اعلان شده‌است، دولت مجلس مشروعه که مطابق با مزاج مملکت ومطابق با شریعت نبوی صلوات‌الله باشد خواهد داد و برسرقول خود استوارهم‌است ولی چهار نفر مفسد رجاله اسم خودشانرا مشروطه طلب گذاشته‌اند، در تبریز علم خودسری افراشته‌اند حالا من بآنها تملقاً ومجبوراً بگویم مشروطه دادم و برای سلطنت خود رفتن دین و آیین مسلمانی را ننگ تاریخی بگذارم، معاذالله نخواهد شد. عجب ازغیرت شما، عجب دولتخواهی می کنید، همان

است که مکرر گفته‌ام تا این اشرار تنبیه نشوند وپدرشان سوخته نشود، دست بردار نیستم ولواینکه دو کرور خرج شود، بعداز فضل خدا قشون و نوکر وسوار و غیره‌است که بتواند این‌خدمت‌بزرگرا بدین و دولت انجام بدهد،مخصوصاً درمراسلهٔ سفرا قید شده است که اولیای دولت ایران وقتی می‌توانند این‌ترتیب مجلس مرتب کنند که‌آذربایجان منظم و رفع اشرار شده‌باشد که‌بفراغت خاطرمشغول‌ترتیب مجلس‌باشند. شما توی‌اطاق نشسته دست بروی دست گذاشته‌اید، چه باید کرد اگر اردوی ماکو را یك نفر مأمور گذاشته‌بودید،میان‌آنها‌بود، ابداً مراجعت‌نمی‌کردند، برنمی‌گشتند، حالاهم با تلگرافات اقدامات ازطرف من شده‌است ولی درمحل شما هستید باید دست و پا بکنید و بهرشکلی‌است‌آنها را مراجعت‌بدهید. امروزهم‌بآن صورتیکه دیروز سپه سالار اعظم داده فشنگ و تفنگ وگلولهٔ توپ با صد نفرسوارفرستاده شد، بازهم اگر استعداد می‌خواهید اطلاع‌بدهید، تکلیف آخری است که نوشتم . »

پیدایش تحول در افکار سپهدار :

سپهدار ، در روزهای نخستین که به‌تبریز وارد شده بود بخلاف عین‌الدوله که میخواست بملایمت کار را از پیش برد نهایت درشتی بخرج میداد چنانکه‌نمایندگان ملت هروقت پیش‌عین‌الدوله میرفتند وآغازسخن می‌کردند همینکه اسمی ازمشروطه بمیان می‌آمد سخت عصبانی می‌شد و و ازجای خود بلند گشته و دستهارا بجیب شلوار گذاشته از اطاق بیرون میرفت ومی گفت جائی که صحبت از مشروطه شود من حاضر نیستم که در آنجا بنشینم، ولی رفته رفته آن خشونت بنرمی مبدل می گشت تا بجائی رسید که خود را طرفدار آزادی معرفی می کرد و از تلگراف رمزش‌هم تا

اندازه‌ئی میشود فهمید که میخواهد بساط مشروطیت از ایران برچیده نشود و احتمال میرفت که سواد دو تلگراف فوق که اقبال لشکر آورده بود بدست ایشان یا با مساعدت ایشان بوده و چنانچه در آتیه خواهیم دید سپهدار باطناً موافقت خود را با مشروطیت بسردار میرسانید .

یك شب وحشتناك :

شب بیست وچهارم شعبان باقرخان سالار بمجاهدین خیابان دستور داده بود که بهر نحوی است باید (قله) را تصرف کرد. (قله عبارت از محل مرتفعی است واقع در سمت شرقی شهر که مهرانرود از طرف شمالی آن جاری است و درفصل بهار مخصوصاً در اردی بهشت ماه صفائی دارد واغلب مردم با ذوق محلات در این ماه و ماه خرداد صبحانهٔ خود را در آنجا صرف میکنند . در خود قله جز چند قهوه‌خانه چیزی نیست ولی چون مشرف بتمام شهر است لذا دارای مناظر بدیعی است، تا چشم کار کند باغهای سبز و خرم پشت سر همدیگر چشم را جلا و روحرا صفا می‌بخشد و نسیم خنکی پیوسته برونق آن میافزاید ، بالجمله بدست آوردن این محل قطع نظر از آنکه باغمیشه و پل سنگی را از تصرف دولتیان بیرون میآورد طریق ارتباط اردوی دولتی را نیز با دوه‌چی و سرخاب قطع می کرد.) لذا چند ساعت از شب گذشته مجاهدین بطرف قله یورش برده وجنگ آغاز گردید ،آن شب را تا طلیعهٔ آفتاب صدای تفنگ دقیقه‌ئی منقطع نشد و مردم در نهایت وحشت بسر بردند وپس از طلوع آفتاب نیز جسته‌جسته از طرف قله صدای تفنگ شنیده میشد و بعد از ظهر باز شدت گرفت و آن روز نتوانستند دولتیان کاری از پیش برند و از قرار مذکور تلفات از طرفین در این جنگ نسبةً زیاد بوده است .

تشییع جنازهٔ مسیو چلیتو :

مسیوچلیتو یکی ازفدائیان آزادی طلب گرجستان بود که باچند تن از فدائیان گرجی برای مساعدت ویاری آزادی خواهان تبریز درچندی پیش از راه جلفا به‌تبریز آمده ودرساختن بمب و پرتاب کردن آن مهارت داشت. چنانکه گفته‌شد در روزچهاردهم‌شعبان وقتیکه بمب بسوی‌مخالفین می‌انداخت، بمب بدیوارخورد و منفجر گردید ومسیو چلیتو با یکی دونفر از یارانش مجروح شدند چون زخم وی مهلك بود معالجه مفید نیفتاد ، در روز یکشنبه ۲٤ شعبان در بیمارستان زندگیرا بدرود گفت :

روزدوشنبه ۲٤شعبان باتشییع بسیار مجللی‌جنازهٔ اوراازبیمارستان بیرون آورده بخاك سپردند و از بیمارستان تاگورستان علاوه برآنکه جمعیت فراوانی جنازه را تشییع میکردند قریب یکهزار تن ازمجاهدین از یمین ویسیار بترتیب نظامی چهار بچهار در حرکت بودند و درپیشاپیش آنان بیرق رسمی ایران در اهتزاز و یك دسته موزیك نیز در ترنم بود. مرحوم میرزا آقا در روزنامهٔ (نالهٔ ملت) شمارهٔ (۱۸ [۱]) در تحت عنوان

۱ - مرحوم میرزا آقا نالهٔ ملت یکی از آزادیخواهان معروف بوده و در موقع انقلاب آذربایجان از جان ودل می کوشید، درموقعیکه برخی از مدعیان مشروطه‌خواهی درگوشهٔ انزوا خزیده بودند مشارالیه با نهایت صمیمیت مشغول ایفای وظیفه بود وروزنامهٔ (نالهٔ ملت) را درآن روزهای سخت طبع ونشرمی کرد. درماه محرم هزار و سیصد و سی قمری که قشون تزاری روسیه صفحهٔ تبریز را صحنهٔ قتلگاه قراردادند ، مشارالیه نیز در پنجم محرم با سایر آزادیخواهان شبانه از تبریز خارج شده پس از کمی اقامت درسلماس و (وان) عازم استانبول‌شد ودرآنجا مشغول کسب گردید . ولی روز بروز آثار ضعف در وجنات حال او پیدا می‌شد بالاخره معلوم شدکه بیچاره مسلول‌است. در سال ۱۳۳۳ که می‌خواست مشارالیه بایران‌بازگشته و وظایف ملی خودرا انجام دهد متأسفانه در (دیرزور) داعی‌حق‌را لبیك گفت، خدایش بیامرزاد .

(تعزیت یا تهنیت) مقالهٔ مفصلی راجع به تشییع مسیو چلیتو نوشته و از کشته شدن وی بی‌اندازه متأسف بوده واز تجلیل‌مشایعت جنازهٔ وی سخت اظهار امتنان میکند .

تلگراف از لندن :

انجمن تبریز مقتضیات سیاسی نصرت فراهم ، ایستادگی واجب ، تقی‌زاده .

جواب تلگراف :

. . . سر مقصود ثابت، منتظر معاونت هموطنان . انجمن ایالتی.

اولتیماتوم شاهزاده عین‌الدوله :

قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود ور نه هیچ از دل بی‌رحم تو تقصیر نبود

راجع بحکومت عین‌الدوله ومسالمت جوئی وی در گذشته چیزهائی نوشتیم واکنون نیزدرهمان عقیدهٔ خود پابرجا هستیم وهیچوقت نمی‌توانیم معتقد باشیم که عین‌الدوله طرفدار ملت بوده از آزادی و مشروطیت جانبداری خواهد کرد . مرحوم عین‌الدوله فرزند عضدالدوله و نوهٔ خاقان مغفور فتحعلی‌شاه بود، در اوایل‌حال درتبریزریاست اصطبل را عهده‌دار بوده و ملقب بامیرآخور بود بعد بعین‌الدوله ملقب شد و در حکومت قره‌داغ، مردم قره‌داغ او را شاهزاده چال پاپاق می گفتند، ازعنفوان جوانی تازمان پیری همیشه با مردم باخشونت رفتارمی کرد ، گویند در زمانیکه درتبریز تقریباً بمقام پیشکاری آذربایجان ارتقاء یافت روزی بحضور مظفرالدین‌شاه که‌آن وقت ولیعهدبود شرفیاب‌می‌شود، ولیعهد میگوید: «عین‌الدوله‌قدری حالتان‌راتغییر بدهیدمن‌هم گاهی‌اتفاق می‌افتد که چون‌شمارا می‌بینم‌واهمه می کنم، وای بحال کسانیکه درتحت حکومت شما زندگی می کنند » .

چون بصدارت رسید رفتار وی با عدالت‌خانه‌خواهان بکجا منتهی

شد محتاج تذکار نیست زیرا چیزی که عیان است محتاج بیان نیست .

پس اورا شخص مسالمت جوی وعدالت خواه نامیدن چنانچه برخی از اشخاص تصورمیکنند درحکم تصدیق بلا تصوراست. برای رفع هر گونه خیالات بی‌مأخذ که‌روی آنها بنظرمیرسدعین‌الدوله مخالف‌جنگ وطالب‌صلح و صفا بود ، ناچار باید به گوئیم که عین‌الدوله از بدو ورود تا آنروزی که مراجعت کرد هیچ وقت از جنگ جلو گیری نکرد، برای آنکه برهر کس از پیر وجوان روشن بود که بجزدرموارد ناچاری هیچوقت مجاهدان مبادرت بجنگ نکردند وهمیشه مدافع بودند نه متجاوز، پس این جنگها وهجومهای شبانه روزی پس از ورود ایشان بامر و فرمان که بود ؟ اگر خوانین و سر کردگان اعم از قره‌داغی ، اردبیلی، هشترودی وغیره خودسرانه بدون اجازهٔ وی بجنگ می‌پرداختند پس چطور فرمانفرمای آذربایجان بود که فرمانبران وی ازاو اطاعت نمی کردند واگر با اجازهٔ وی بود پس‌چگونه صلح طلب و مسالمت جوی بود . و علاوه براین صلح و صفا در اینجا مورد نداشت، شاه مجلس‌را بتوپ بسته‌بود که مشروطه را از بین ببرد و تبریزیان دلیرانه مقاومت می کردند که ما دست‌ازمشروطه‌برنمیداریم، آن وقت میان آتش‌وآب صلح‌چگونه‌امکان پذیر بود، فقط دوامر باعث‌تأخیر اولتیماتوم بود: یکی‌تکمیل تجهیزات و دیگری‌یادآوری کنسولهای خارجه بعین‌الدوله که برانداختن اساس‌مشروطیت بدین‌آسانی‌امکان‌پذیر نیست . اولی مطابق میل انجام‌یافت، دومی‌هم‌فشار واصرارزیاد شاه مجالی‌بامراروقت‌نداد که‌عین‌الدوله برای فردای خود زمینه‌ئی تهیه کند لذا خواه نخواه آمادهٔ جنگ شد[۱] .

۱ــ عین‌الدوله با اینکه از اوان کودکی شیر از پستان استبداد خورده بود ولی شخص عاقلی بود، او را با رحیم‌خان و شجاع نظام نمی‌توان در یك ردیف جای داد او می‌دانست که بالاخره مشروطه‌خواهان کاررا از پیش خواهند برد ومیخواست نوعی مقصود شاهرا از پیش ببرد که‌آزادیخواهان نیز از وی ممنون‌باشند چنانکه در کابینهٔ دوم مرحوم مستوفی‌الممالك بآرزوی خود رسید .

نگفته نماند فرقی که مابین عین‌الدوله با سایر سر کردگان ازقبیل رحیم‌خان وشجاع نظام و غیره می‌توانیم بگذاریم این است که عین‌الدوله می‌خواست مشروطه‌خواهان دست ازمشروطه خواهی برداشته تسلیم شوند وآن دیگران می گفتند که باید آزادیخواهان را بکشیم و هست و نیست آنانرا غارت کنیم. بالجمله شاهزاده عین‌الدوله روز دوشنبه۲٤شعبان ۱۳۲٦ اعلامیه‌ئی نوشته بسی وشش تن از معاریف شهر یك نسخه‌از آن فرستاد. عین نوشتهٔ عین‌الدوله بدست نیامد ومفاد آنرا که روزنامهٔ انجمن درشمارهٔ (۸) سال۱۳۲٦نوشته ذیلا می‌آوریم: « دراین‌مدت یکماه هرچه خواستم رأفت ملوکانه را بشما اهالی برسانم قبول‌نکردید و اوامر ما را از در عصیان درآمده در قتل نفوس و نهب بیوت اصرار ورزیدید، عاقبت دولت مجبور شد که‌شمارا بنظر یاغی‌نگریسته و تنبیه شمارا باعث سلامت حال و استقبال خود بداند،این‌است که بموجب این ورقه رسماً اعلام می‌نمائیم ازسردستهٔ فردا روز سه‌شنبه بیست وپنج تا بچهل وهشت ساعت اگرسلاح خودتانرا نزع نموده و ارك دولتی را تسلیم نمودید فبها وگرنه بعداز انقضای مدت مذکور قشون دولتی داخل شهرشده اقدامات لازمه را درقلع وقمع و اعدام شماها بعمل خواهدآورد.

آنانکه بی‌طرف هستند در بالای خانه‌های خویش بیرقهای سفید افراشته درباغشمال یا رمساجد جمع شوند که قشون دولتی آنهارا شناخته و متعرض نشوند و هر کسی که مقابل قشون ایستادگی نموده و یا اسلحه در دست داشته باشد ابداً معفو نبوده و اعدام خواهد شد. »

وازهرمحله دونفرخواسته‌بودند که‌بباغ‌صاحبدیوان بروند و بایشان نیزآنچه در اعلامیه نوشته شده‌بود شفاهی گفتند.



فدائیان وارک دولتی (ص۱۸٦)

این اولتیماتوم را مردم چطور تلقی کردند ؟

آزادی‌خواهان ومجاهدین با نظر تمسخر و بی‌اعتنائی بدان نگریستند، حتی ستارخان گفته بود که معلوم میشود تا امروز شوخی میکردند وبعداز این جنگ خواهند کرد ولی برخی‌ازتجار واهل کسب ومخصوصاً کسانیکه باطناً بر ضدمشروطه بودند ولی‌درصورت ظاهردعوی مشروطه‌خواهی‌میکردند هم می‌ترسیدند و هم مشعوف بودند ، ترسشان برای آن بود که احتمال می‌دادند صدمه وخسارتی برایشان وارد شود ، و شادیشان ازآن جهت بود که‌خیال میکردند مشروطه از بین خواهد رفت .

جواب اولتیماتوم عین‌الدوله ازطرف ملت :

« حضورمبارك بندگان‌حضرت‌مستطاب‌اشرف والا شاهزاده عین‌الدوله دامت شوکته ، اعلام بانظام نواب مستطاب اشرف والا که منشور قتل و فتوای‌اعدام مسلمین‌دارالسلطنهٔ‌تبریز بود عز وصول یافت، می‌فرمایند هرچه خواستم شماهارا بانواع پند واندرز ازطریق‌عصیان‌بازداشته‌برأفت ومرحمت امیدوار و متقاعد نمایم نشد و شما باکمال تمرد دولت را مجبور کردید که بنظرمخالفت‌بشما نگریسته قلع وقمع شمارا مستلزم سلامت حال واستقبال خودبداند. ملت هم باکمال توقیر و احترام عرض میکنند که مناظر قرا و قصبات منهوبه و ضجهٔ زنهای مسلمانان دیگرطاقت اینرا درماها نگذاشته که زیربار تحمل این رأفتهای شایان برویم، ماهم هرقدرخواستیم بتأمل و تأنی فریاد مظلومانهٔ خود را بگوش وجدان حضرت والا رسانیده ایشانرا دربارهٔ‌استیفای حقوق ملی نایل یك سعادت ابدی‌نمائیم میسر نشد، بنابراین درمقابل‌اظهارات حضرت والا جزتکرار‌این‌فرمایش‌حضرت فخرالمجاهدین سیدالشهداء علیه‌افضل‌الثنایا جوابی نداریم :

« اذا کانت الابدان للموت انشأت   فقتل الفتی بالسیف لله اجمل
ازین قبیل اولتیماتومها گوش ملت پرشده، دیگر حالت پذیرائی این تهدیدات را ندارند، منتظر اقدامات فعلی هستیم.
(آنکه در بحر قلزم است غریق   چه تفاوت کند ز بارانش)
والسلام علی من اتبع الهدی . »

باز اردوی ماکو به تبریز می آید :

اردوی ماکو که با آن کبر و غرور به تبریز آمده بود و بدان رسوائی و بیچارگی شکست خورده راه فرار پیش گرفت ، باردیگری پس از جمع آوری فراریان بسرکردگی عزوخان عازم تبریز است . عزةالله خان پس از آن شکست چرا باز هوای آمدن تبریز را برسر می پروراند علتش از تلگراف شاه بسپهدار معلوم است، شاه بسپهدار میگوید که دربارهٔ اردوی ماکو اقدامات تلگرافی شده است و از طرف دیگر اقبال السلطنه او را بحکومت خوی و سلماس منصوب کرده و سپرده بود که بهرنحوی است بجبران مافات قیام کرده با اردوی مجهزی عازم تبریز شود و آن جوان مغرور و بی‌شعور نیزمردم را با ضرب شلاق و چوب بزور جمع آوری نموده میخواهد مجدداً کاردانی ودلیری خودرا نشان دهد وبانهایت بی‌رحمی چند نفر ازمردم بیچاره را که‌نمی‌خواستند بجنگ مردم تبریز بروند امرداد که گوشهای آنانرا بریدند و آن بدبخت‌های گوش بریده را برای ترساندن مردم پیشاپیش اردو می آورد. بهرصورت روز چهارشنبه ۲۶ شعبان عزوخان با اردوی خود ازصوفیان حرکت کرده راه تبریز پیش گرفتند، سالار ارفع[۱] حوالی‌عصر باستقبال اردو رفته با اعزاز و اکرام عزةالله خان‌را بقریهٔ آناخاتون واقع در یکفرسخی شمالی شهرآورده و از وی پذیرائی نمود .

۱- مجیدالسلطنه سالار ارفع پسرمرحوم نظام‌العلما بود .

امروزرا اغلب مردم شهر درفکر فردا بودند که جنگ چگونه آغاز خواهدشد، نسیم فتح و ظفر بکدامین طرف وزیدن خواهد گرفت و شب آنروز را اغلب مردان دلیر نیز بخواب نرفته منتظردمیدن آفتاب بودند و واقعاً هم شب بیمناك بود، چه‌بسا اشخاصی که شب زنده داری کرده و با خدای‌خود درمناجات‌بودند و ازدرگاه پرورد گارعالمیان مسألت می‌نمودند که خود دلهارا بسوی حق بر گرداند تاازبرادر کشی خودداری‌نمایند. بهر نحوی بود عاقبت شب بپایان آمد و اثری از تاخت و تاز مشهود نیفتاد. ستارخان و باقرخان چندی منتظر بودند، چون دیدند که‌ابداً جنب وجوشی در کار نیست فرمودند از ارك و سنگرهای امیرخیز چند تیر توپ بطرف دولتیان انداخته شود و ایشانرا متوجه سازند که امروز روزی‌است که باید حق‌از باطل‌شناخته‌شود، ولی‌ازطرف دولتیان جوابی داده نشد. حالا اردوی عین‌الدوله چرا درسرموعد اقدامی نکرد پرواضح است که هنوز تجهیزات تکمیل نشده بود و بقیهٔ اردوی ماکو نیز در راه بود که پس‌از ظهر وارد آناخاتون گردید.

تلگراف انجمن باستانبول راجع باولتیماتوم :

« دولت قتل عموم ملت را از بیست و پنجم ماه چهل وهشت ساعت اعلان داده، ملت حاضرمقابله، انجمن ایالتی.»

این تلگراف مایهٔ تشویش‌ایرانیان مقیم استانبول گردیده مضمون تلگرافرا بجاهای لازم ازقبیل نجف و لندن اطلاع دادند. شب جمعه از طرف دولتیان تیراندازی می‌شد ولی‌ازطرف مجاهدین چندان‌اعتنائی‌نشد.

جنگ روزجمعه ۲۸ شعبان :

هرچند که‌درعرض‌این‌سه ماه جنگهای سختی بین دولت وملت روی داده‌ومردم باجنگ خو گرفته‌بودند ولی‌جنگ آنروزموحشتر وهول‌انگیزتر

ازکلیهٔ جنگها بود. آنروز باختلاف روایات از سی تا سی وپنجهزار قشون دولتی که رؤسای آن همه‌ازجنگجویان ونامداران معروف بوده با استعداد کامل و لوازم جنگی از توپ وتفنگ وغیره علاوه برتفنگچیان دوه‌چی و سرخاب با حرص و ولعی شدید مهیای جنگ بوده و یقین داشتند که در عرض چند ساعتی خواهند توانست ملیون را از پای در انداخته و هست و نیست ایشان را بغارت خواهند برد.

هنوز آفتاب سر از دامن افق بیرون نیاورده بود که غرش توپ از محلهٔ دوه‌چی برخاست وآغازجنگرا اعلان کرد تا دوساعت بظهرمانده از سه طرف گلوله‌های توپ بمواقع مشروطه‌خواهان باریدن گرفت:

۱ـ ازطرف باغ‌صاحبدیوان که عدهٔ توپهای آن صحیحاً معلوم‌نبود.
۲ـ ازطرف دوه‌چیان،ازدامنهٔ کوه‌سرخاب که‌هدف‌ایشان محلهٔ‌امیرخیز بود.
۳ـ ازطرف رودخانهٔ‌آجی با دست توپچیان اردوی ماکو.

چون از گلوله‌باری توپ‌ها نتیجه‌ئی بحصول نه‌پیوست و اهالی‌ازدر استئمان نیامده وبیرق سپید بالای خانه‌های خود نیفراشتند و درباغشمال ومساجد تحصن نجستند تقریباً دو ساعت بظهرمانده از محلهٔ دوه‌چی که آنروز پراز سوار وقزاق بود صدای شیپور بلند شد وفرمان یورش‌را بگوش مردم رسانید.

شجاع نظام مرندی با عده‌ئی قریب بپانصد نفر از سواران مرندی وشاهسون وغیره بسوی سنگرهای بازارحمله‌برد وقزاقهارا ازپشت بامهای بازار بجلو فرستاد. مستحفظین بازار که درجمله بیش‌از پنجاه و شصت تن نبودند درمقابل هجوم ایشان دلیرانه مقاومت ورزیدند از جانب دیگر عدهٔ زیادی از طرف مغازه‌های مجیدالملك وپل سنگی بسوی سنگرهای نوبر



خرابهٔ مغازه‌های مجیدالملك (ص ۱۹۰)

وخیابان تاخته بجنگ پرداختند . شجاع نظام که از اولین روز جنگ تبریز آستین بالا زده با تبریزیان مشغول ستیز وآویز بود میدانست که جنگ را چطور و از کجا باید آغاز کرد . لذا نگهبانان بازار را با یك عده سر گرم کرده و مهمترین قوا را از قبیل سواران قره داغی و سواران اردوی باغ صاحبدیوان وهمچنین اردوی ماکو را مأمور محلهٔ امیرخیز کرد .

رحیم‌خان نیز با یك عراده توپ و سواران خود از دروازهٔ شتربان بطرف دروازهٔ استانبول دست راست ستارخان حمله برد وجمعی از کوچهٔ ایرانچیلر بسوی انجمن حقیقت هجوم‌آور شدند و در همان کوچه گلولهٔ توپی که از دوه‌چی انداخته می‌شد محمدجعفر نام مجاهد را باخود برد و یك نفر گرجی بمب انداز نیز درهمانجا گرفتار و کشته شد وجنازهٔ او را بدوه‌چی برده مثله کردند و گفتند مشروطه‌خواهان از این قبیل اشخاص می‌باشند. روزنامهٔ انجمن‌می‌نویسد: توهینی که بجنازهٔ او روا داشتند قلم از نوشتن آن شرم دارد. و دراین‌جنگ مرحوم محمدخان برادر زادهٔ ستارخان را تیری برپای[1] خورد که‌احمد نامی‌اورا بکول گرفته‌ازمعر که‌بیرون برد .

درچنین‌موقعی که عفریت جنگ‌ازچهرهٔ عبوس‌خود پرده برانداخته بود و جنگ درنهایت شدت پیش میرفت . سالار ارفع‌هم با دسته‌جات خود و تفنگچیان قراملك وعیوضعلی اسکوئی که‌از الواط مشهور بود ازطرف غرب بشهر حمله‌ورشده وارد محلهٔ حکم‌آباد گردیدند. سواران و سربازانی که با وی بودند دست بغارت باز کرده به‌نهب و کشتار پرداختند، و گویا با عزةالله‌خان ماکوئی قرار گذاشته بودند که سواران ماکو اگرتوانستند بشهر وارد شوند بدستیاری یکدیگر امیرخیز را محاصره کنند، وقتیکه

۱ـ زخم محمدخان معالجه پذیر نشد بالاخره پایش را بریدند.

عیوضعلی که پیش آهنگ ایشان بود تیر خورد دیگر دست از جنگ و پیشروی برداشتند. عدهٔ کشتگان آنروز از طرفین نسبت بروزهای سابق بیشتر بوده حتی تلفات دولتیانرا تا سیصدنفر می گفتند. بهرصورت جنگ رفته‌رفته برشدت خود می‌افزود و صدای تفنگ وهیاهوی جنگیان قرار وآرام ازخلق میربود که ازهرطرف نوید فتح و بشارت ظفر بمشروطه‌خواهان وخبرشکست وپریشانی بدولتیان رسید و دولتیان در هیچ یك از نقاط جنگ پیروز نشدند.

شرح وتفصیل یکایك‌مواقع جنگ آنروز و بیان چگونگی آنرا بقلم آوردن بسیارسخت بلکه غیرممکن است این است که بمدلول مشتی نمونهٔ خرواری است باختصار کوشیده و حقیقت امر را بدون آنکه چیزی بدان بیفزائیم نوشتیم و برای آنکه اهمیت آنروز تا اندازه‌ئی درست معلوم گردد از ایراد چند چیز ناگزیریم: اولا آنروز را دولتیان ازشاه تا سربازفوق العاده اهمیت میدادند و یقین کامل برای ایشان حاصل شده بود که دیگر ملیون را قدرت مقاومت نمانده و رشتهٔ نظم و انتظام ایشان ازهم گسسته خواهد شد حتی رحیم‌خان باندازه‌ئی برجزخوانی برخاسته‌وتلگراف حماسه‌آمیزی به‌سپهسالار وزیر جنگ مخابره کرده بود که سپهسالار درجواب وی یکروز یا دو روز بعد یعنی اول رمضان تلگراف ذیل را مخابره می کند:

تلگراف امیربهادر برحیم‌خان:

« جناب جلالتمآب سردار نصرت دام مجده تلگراف‌شمارا خوانده خدای متعال میداند که از محاسن خدمات و بروز رشادت و غیرت شما چقدر مسرور شدم، در حقیقت تمام چاکران و خانزادان دولت باید مراسم جان نثاری و مردانگی را از شما تعلیم بگیرند که بهیچوجه فروگذاری نکرده‌اید. ان‌شاءالله بقدری مراحم ملوکانه ارواحنا فداه شامل احوال شما خواهد شد که مافوق برآن متصور نباشد. سپهسالار اعظم »

ثانیاً بیش از یکماه بود که عین‌الدوله وارد تبریز شد و بتکمیل و تجهیز قوا پرداخته و در واقع اردوی مکملی حاضر و آماده کرده بود. رحیم‌خان وشجاع نظام وتفنگچیان دوه‌چی وسرخاب می گفتند درصورتیکه ما با عدهٔ کمی درمقابل مشروطه‌خواهان ایستادگی کرده و مغلوب نشدیم اکنون که‌ازهرحیث برقوای ما افزوده البته غالب خواهیم‌بود. ثالثاً نقشهٔ جنگرا نوعی‌طرح کرده‌بودند که‌آزادیخواهان‌ازهرطرف محصور بوده و از نه نقطه تبریز را بتوب بسته بودند. درعرض چهارساعت بیش‌از پانصد تیر توپ‌انداخته‌شد. یعنی‌درعرض یك دقیقه دوتیرتوپ‌انداخته می‌شد و دلهارا بلرزه درمی‌آورد.

هفده تیر توپ آنروز بدروازهٔ استانبول بامر رحیم‌خان انداخته شد که یکی‌ازآنها بسنگری خورده سنگررا خراب کرد و جوانی حاجی‌آقا نام‌کرد درلو را ازپای درآورد. باید توجه کرد که این‌توپها هوائی‌انداخته نمی‌شد و اگر برهدف اصلی نمی‌خورد اقلا بدیواری یا بخانه‌ئی می‌خورد وضجه ونالهٔ مردم بلند می‌شد. خدا میداند که چقدر اشخاص بی‌طرف که درخانهٔ خود نشسته، نه با اینت مهر و نه با آنت کین،درمیانه تلف شدند. چهار نفر از آن کوچهٔ للکلر که سنگر امیرخیز درآنجا بود کشته شدند. بالجمله آنروز روزی بود که کسی برجان خود ایمن نبود و تمام همت لشکریان برآن مقصور بود که بهرنحوی‌است باید امیرخیز را تصرف کرد و ستارخانرا دستگیرنمود، غافل از اینکه:

خدا خواهد آنجا که کشتی برد　　اگر ناخدا جامه برتن درد

نیم ساعت‌ازظهررفته نخستین‌خبر فیروزی‌ازطرف حسین‌خان‌باغبان بمسامع منتظرین رسید و شیپور مهاجمین بدست مدافعین افتاد و سوارانی

که بمحلهٔ نو برحمله برده بودند آنان نیز بادادن تلفات زیادشکست خوردند وچهار نفر از کشته شدگان ایشانرا حاجی‌خان پسرعلی‌مسیو مراقبت کرد که برطبق شرع انور غسل داده و کفن کرده بخاك سپردند .

آنروز اغلب سواران رحیم‌خان وشجاع نظام که دندان طمع‌را برای غارت خانه‌ها تیز کرده بودند دندان شکسته‌باز گشتند وآرزوی غارت، دل و جان ایشانرا غارت کرد و امیدشانرا بیأس و نومیدی مبدل نمود . شاید خوانندگان تصور فرمایند که من بنده از روی جانبداری و الزام طرف مشروطه‌خواهان سواران قره داغ را بغارتگری منسوب می‌دارم، خداوند متعال شاهد است که بنده ازروی حقیقت می گویم وچون من آنانرا بخوبی می‌شناسم و می‌شناختم می‌دانم که غایهٔ آمال ایشان ازجنگ و خونریزی غارت و بقول خودشان کسیب بود و بس . درهرصورت آنروز جنگ بسود ملیون خاتمه یافت، شب بیست ونهم وروز بیست ونهم بازجنگ ازطرفین بوجه تهاجمی و تدافعی دوام داشت ولی نه بشدت روز بیست وهشتم. ولی رسیدن ماه صیام یك دو روزی نسبةً ازشدت جنگ بکاست .

اردوی ماکو باآنکه ضرب شست مجاهدین‌را دیده وسیلی تأدیب‌از دستشان خورده بود باز بخودنمائی برخاسته و باامیرخیز تاخت می‌آورد . بناهای خط شوسهٔ واقع‌در کنار پل‌آجی راکه متعلق بروس‌ها بود پناهگاه خود قرار داده با مجاهدین کوی امیرخیز بزد وخورد برمی‌خاستند . چون نظر بپاره‌ئی‌ملاحظات سیاسی‌ستارخان بمجاهدین سپرده بود که بربناهای مزبور توپ نیندازند وماکوئیان بدین معنی پی‌برده بودند بجسارت خود افزوده گاهگاهی بنای خودسری می گذاشتند .

روزچهارشنبه چهارم رمضان سواران مأمور محلهٔ دوه‌چی عوض شده



ثقة‌الاسلام (ص۱۹۵)

دسته‌های دیگری بجای آنان گذاشته شد . این سواران تازه وارد بقصد خودنمائی شب از دهنهٔ خیابان و دم حرمخانه وجبه‌خانه بسنگرهای مجاهدین هجوم برده و به‌تیراندازی مبادرت می کنند، پس از اندك زد وخوردی متوجه می‌شوند که درجلو کنام‌شیر واقع شده‌اند و بیهوده خودرا بخطر انداخته‌اند، ناچاردست از جنگ برداشته بجای خود بازمی گردند و بجرم جسارت سنگری از سنگرهای خودرا تقدیم مجاهدین مینمایند .

تلگراف انجمن ایالتی بانجمن سعادت :

از آنجائیکه اولتیماتوم عین‌الدوله را انجمن ایالتی باستانبول اطلاع داده‌بود وازآنجا بسایرجاها این‌خبر وحشت‌انگیزرا تلگراف کرده‌بودند، پس از آنکه‌اولتیماتوم عین‌الدوله باشکست مواجه‌شد، انجمن ایالتی‌شکست دولتیان را بانجمن سعادت استانبول تلگرافی اطلاع داد و انجمن سعادت هم بجاهای لازم فیروزی مجاهدین را مخابره کرد .

باز رأفت ملوکانه یا تمایل بآشتی یا امرار وقت :

روز سه شنبه سوم رمضان قاسم‌خان امیرتومان رئیس سابق بلدیه بانجمن ایالتی آمده پیغامهائی ازطرف شاهزاده عین‌الدوله که مشعر برحسن نیت ایشان بوده ابلاغ کردند و سپس اظهارداشتند که مقصود شاهزاده این است که هیئتی از طرفین معین شود بشرط آنکه ثقةالاسلام نیز حضور داشته‌باشد تا باردیگرمذاکره‌ئی درباب اصلاح ذات‌البین بعمل آید ومفهوم پیغام حضرت والا این بوده که دولت در اعادهٔ حقوق ملت حاضر است ولی دراطراف موضوع‌لازم‌است یکی دومجلس مذاکره شود. درهمان مجلس ده نفر ازآقایان اعضای انجمن منتخب گردید که داخل در مذاکره شوند و اسامی ایشان بقرارتفصیل ذیل‌است : « حاجی شیخ علی‌اصغر- میرزاحسین

واعظ ـ حاجی مهدی کوزه کنانی ـ اجلال الملك ـ شیخ محمد خیابانی ـ میرزا اسمعیل نوبری ـ میرزا محمدتقی طباطبائی ـ میرزا سیدحسین‌خان عدالت ـ آقا میرآقا رشت‌چی ـ حاجی محمدتقی اهرابی » . و قرار شد که جلسهٔ اول درمنزل اقبال لشکر شب پنجشنبه پنجم رمضان تشکیل شود .

همان شب را منتخبین درمنزل اقبال لشکر حضور بهم‌رسانیدند ولی ازطرف عین‌الدوله جز قاسم‌خان امیرتومان کسی حاضر نشد .

منتخبین انجمن اظهار داشتند که ملت را با دولت سرجنگ نیست وتقاضای ایشان جز اعلان انتخاب و کلاء وافتتاح مجلس چیزدیگر نیست. هر وقت شاه دراین باب دستخطی صادر کرد، مردم تبریز تفنگ را بزمین گذاشته و از پی کار خودشان خواهند رفت . امیرتومان هم تصدیق کرد و قرار شد روز پنجشنبه جواب قطعی ازطرف عین‌الدوله داده شود. عصر روزپنجشنبه قاسم‌خان ازطرف عین‌الدوله آمده چنین گفت که حضرت والا می گوید آقایان درخواست‌های خود را نوشته بثقةالاسلام بدهند و ایشان‌هم عین‌آنرا برای من ارسال دارند، من شب با تهران مخابرهٔ حضوری خواهم کرد، اگرموفق باصدار دستخط شدم فبها و الا رسماً استعفا خواهم داد . انجمن شرحی بثقةالاسلام نوشت که تقاضای ما جز اعلان انتخابات و باز کردن مجلس چیزدیگری نیست. امااز طرف عین‌الدوله جوابی نرسید ودرست معلوم نشد که مقصود ازاین پیغام چه‌بود وچراآخرش بجائی نرسید . طرفداران عین‌الدوله چنین شهرت میدادند که عین‌الدوله چون نتوانست نتیجه‌ئی ازاولتیماتوم بگیردو مواجه باشکست شد لذا میخواهد بااین سخنان زراندود چند روزی‌هم بالش زیرسر انجمنیان بگذارد. امروزها ازقراین چنان معلوم میگردد که عین‌الدوله از پذیرفتن این مأموریت پشیمان شده و گریز گاهی هم برای خود نمیتواند پیدا کند.

نامهٔ ستارخان سردار ملی بشاهزاده عین‌الدوله :

ستارخان چندروز پیش نامه‌ئی قریب بدین‌مضمون بشاهزاده‌عین‌الدوله نگاشته بود که بهتراست حضرت والا دست ازین جنگ برداشته و با مردم آذربایجان که‌سالیان دراز ازخوان‌نعمت‌ایشان متنعم‌بوده‌اند ازدرمخاصمت برنیایند ودیگر آنکه‌این‌خادم ملت‌برحسب وظیفهٔ ملیت وایرانی‌بودن قدم بعرصهٔ مجاهدت گذاشته‌ام، اگر خدا نخواسته البته که‌نخواهد خواست حضرت والا غالب شدند برای‌من مایهٔ ننگ و ندامت نخواهد بود زیرا که جای تعجب نیست که حضرت والا با آن همه قدرت و شوکت بستار قره‌داغی غلبه جویند واگر ان‌شاءالله بنده غالب‌شدم والبته‌هم غالب خواهم شد حضرت والامادام‌العمرمورد ملامت وتمسخر خواهند گردید وهر کس خواهد گفت که شاهزاده عین‌الدوله باسی‌هزار قشون جرار از ستارقره‌داغی شکست خوردند .

نامهٔ شیخ سلیم بباقرخان سالار ملی از نجف :

(مرحوم شیخ سلیم که از پیش‌قدمان آزادیخواهان و از علمای حائز درجهٔ اجتهاد بود و درموقع انتخابات بنمایندگی‌منتخب گردید ولی مردم نسبت بارادتی که بشخص وی داشتند نگذاشتند که از تبریزخارج شود و در موقع توپ بستن مجلس عضو ایالتی تبریز بود . تقریباً چهار و پنج‌روز ازقضیهٔ بمباران مجلس گذشته‌بود که روزی مرحوم‌حاجی‌علی‌اصغر کمپانی[1] به بنده گفت که دیروز شیخ سلیم کسی را پیش من فرستاده بود

۱ ــ حاجی علی‌اصغر کمپانی از تجارمحترم تبریز بود و اغلب بامشروطه‌خواهان معاشر بود ولی در حقیقت بدون مبالغه مرد عزیزالنفس و منیع الطبع‌بود. خانهٔ ایشان در ایام انقلاب مجمع برخی از آزادیخواهان بود و اگر می‌خواستند همدیگر را ببینند به‌منزل ایشان میرفتند. من هیچ وقت ندیدم که مشارالیه روزی از کثرت واردین گره به پیشانی‌افکند، همیشه‌آنانرا باگشاده‌روئی وچهرهٔ خندان‌استقبال‌می کرد، خدایش‌بیامرزاد.

که من می‌خواهم مدتی بطور محرمانه درخانهٔ ایشان امرار وقت بنمایم، آیا اجازه می‌دهید یانه ؟ و قرار است که امروز باوجواب بدهم . شما در این‌امر چه‌عقیده دارید، آیا صلاح است که من ایشان را بپذیرم یانه ؟ گفتم صلاح جوئی در این‌باب ازمن چندان درست‌نیست. گفت چرا؟ گفتم بعلت آنکه شیخ سلیم از دوستان و هم‌فکران من است ، البته من خواهم گفت بپذیرید و اگر اوناچارنمی‌ماند ازشما چنین‌تقاضائی نمی کرد. حالا رد یا قبول تقاضای ایشان بسته بمیل و فتوت خودتان است . گفت راست گفتی اگر او ناگزیر نمی‌ماند همچو تقاضائی‌ازمن نمیکرد وفتوت چنین اقتضا میکند که من اورا بمنزل خود بیاورم ولو در نتیجه خانهٔ من بغارت برود . این مردانگی وی چنان درمن اثر کرد که از دهانش بوسیدم و گفتم واقعاً مرد بزرگوار وبا فتوت هستید . کمی نگذشت که فرستادهٔ شیخ آمد و حاجی علی‌اصغر باو گفت که خدمت شیخ ازمن سلام برسان و بگو که خانه متعلق بخودتان‌است، هروقت میل داشته باشید تشریف بیاورید . ولی دو سه روز براین‌بگذشت و ازشیخ خبری نشد. بعد دانسته شد که شیخ با برادرخود مرحوم آقا کریم متنکراً ازتبریزخارج‌شده‌عازم‌عتبات گشته‌اند.)

نامهٔ شیخ هرچند تاریخ ندارد ولی احتمال قوی میرود که در ماه شعبان نوشته شده است . بالجمله خلاصهٔ مضمون‌نامه عبارت از این است : « وقتیکه محلهٔ خیابان بنای سستی گذاشت من صلاح درآن دیدم که خود را بنجف رسانده و از حضرات حجج‌الاسلام استمداد کنم ، پس از تحمل زحمات طاقت فرسا خود را بنجف‌الاشرف رساندم و این در موقعی بود که تجار ایرانی‌مقیم استانبول از حجج‌الاسلام تقاضا کرده بودند که عازم‌ایران باشند. پس‌ازمذاکرات لازمه رأی‌آقایان براین‌قرار یافت که جناب‌حاجی



شیخ سلیم (ص۱۹۸)

سیدعلی آقا مجتهد با جمعی از علمای عظام بجانب آذربایجان حرکت کنند. این عریضهٔ مرا بعموم مشروطه طلبان ومجاهدین ارائه دهید، خیال نکنند من از ریختن خون خود در راه اسلام مضایقه کرده بنجف حرکت کردم،مخاطرهٔ آمدن نجف صد بار بیش از ماندن در تبریز بود،من این مخاطرات را برخود هموار کردم تا خدمتی کرده باشم و اشارتی هم بحرکت حاجی سیدعلی آقا و سایر علماء کرده و می‌نویسد که شما هم باهل و عیال من که بدون سرپرست مانده‌اند سرکشی بفرمائید تـا خداوند کمی فرج دهد . الاحقر الاقل سلیم هریسی .»

تشکر روزنامهٔ انجمن ازطرف عموم دربارهٔ اعانه :

چندی پیش پانصد لیرا ازطرف هموطنان مقیم استانبول ، دوهزار منات درضمن دوفقره از ولاد قفقاز وسایر هموطنان وبرادران قفقازی برسم اعانه بجهت مصارف ملی رسیده است. روزنامهٔ انجمن از این مساعدت وهمراهی ایشان ازطرف عموم آذربایجانیان اظهار تشکر نموده است .

انجمن سعادت استانبول :

انجمن سعادت استانبول در نفس الامر نسبت بقیام آذربایجان مساعدتهای ذی‌قیمت کرده،قطع نظر از مساعدت مالی معاونتهای زیاد دیگری نیز کرده‌است که بایدحقاً ازهمراهی‌های صمیمانهٔ اعضای محترم آن ازته دل سپاسگزاری کرد و برای آنکه قدری از نزدیك باایشان آشنائی پیدا کنیم لازم است در کیفیت تشکیل آن و شناسائی اعضای آن قدری عنان قلم را باختیار خود باز گذاریم .

باید دانست که ازصد سال پیش بلکه بیشتر تجار ایرانی ومخصوصاً تجار آذربایجان که با فرنگیان دادوستد داشتند و وسایل حمل‌ونقل هم تا

اندازه‌ئی صعوبت داشت غالباً سروکار ایشان با استانبول بود زیرا اغلب نمایندگان صاحبان کارخانه‌های اروپا در استانبول اقامت داشتند و تجار ایرانی هم نمایندگان خود را باستانبول فرستاده مشغول خرید و فروش میشدند، بعبارة اخری استانبول مرکزیت داشت و واسطهٔ تجارت مابین ایران و اروپا بود، ازاین روی عدهٔ زیادی از تجار ایرانی دراستانبول اقامت میورزیدند، علاوه برطبقهٔ تجار از سایر طبقات نیز برای کسب باستانبول می رفتند. پنجاه و شش سال پیش که من یکی دو ماه در استانبول اقامت کردم اغلب اصناف آنجا ازاهل ایران بودند. اصناف ایرانی مقیم استانبول برای آنکه ترتیب صحیحی درکارشان باشد هر صنف هم برای خود رئیسی انتخاب میکردند چنانکه اگر اختلافی دربین ایشان روی‌میداد حل وفصل آنرا برئیس رجوع میکردند. و تجار هم در اغلب موارد مجمعی داشتند که برگزیدگان هفته‌ئی یکمرتبه یا هر دو هفته یکمرتبه درآنجا گرد آمده راجع بپاره‌ئی مسائل لازمه مذاکره میکردند. (اینرا نیز نگفته نگذاریم که ایرانیان درغربت بیشتر احترامات یکدیگررا منظورمی‌داشتند ودرموارد مقتضیه از بذل مال‌هم دریغ نمی کردند). پس‌ازآنکه درسال ۱۳۲٤قمری دولت‌ایران مشروطه شد، ایرانیان مقیم استانبول بیش ازسابق بهمدیگر نزدیك شده و راجع بترقیات مملکت‌اظهار رأی میکردند. درموقع انقلاب آذربایجان که درنتیجهٔ اقدامات خودسرانه ومتجاوزانهٔ محمدعلی‌میرزا روی داد چندنفر ازتجار و رؤسای اصناف انجمنی بنام‌انجمن‌سعادت تشکیل‌دادند که دراینجا راجع بایران مذاکرات می کردند.اسامی اشخاصی که‌آن وقت این‌انجمن را بناگذاری کردند باستثنای چندنفر که درنظرندارم بقرار زیر است:

میرزاعلی برادر مستشارالسلطنه - آقا مرتضی امین برادر مرحوم



سیدمرتضی امین (ص ۲۰۰)

معتمدالتجار-حاجی رسول صدقیانی- آقای هندی شباهنگ-حاجی حسین شالچی معروف قره - حاجی حسینقلی قرطاسیه‌چی - حاجی حسن پدر دکتر علیخان توفیق . این انجمن باندازه‌ئی علاقه‌مندی و دلسوزی بخرج داد و چنان در روزهای سخت بفداکاری پرداخت که می‌توان گفت ثانی انجمن تبریز بود . تلگرافاتی که ازتبریز بنجف یا از نجف به‌تبریز مخابره می‌شد غالباً توسط انجمن سعادت بود و روز بروز براهمیت آن افزوده میشد تا اینکه مرحوم آخوندخراسانی برآن شد که‌ازطرف حجج‌الاسلام نماینده‌ئی بانجمن سعادت بفرستد. قرعهٔ این فال بنام آقای حاجی‌شیخ اسدالله ممقانی برآمد، مشارالیه‌ازراه حلب وشام عازم استانبول شد ومرحوم شیخ‌سلیم نیزآن وقت درنجف بود، باآقای ممقانی بطورخصوصی تا استانبول رفاقت کرد .

آقای‌ممقانی ۲۶ شوال ۱۳۲۶ وارد استانبول شد و بریاست انجمن سعادت منتخب گردید . شرکت آقای ممقانی بعلت آنکه نمایندهٔ حضرات حجج‌الاسلام بود براهمیت انجمن‌سعادت‌افزود ودولت ترکیه بنظراحترام بانجمن مزبور مینگریست تاآنکه مرحومان میرزا قاسم‌خان صوراسرافیل و میرزاعلی اکبرخان دهخدا و معاضدالسلطنه هم باستانبول رسیدند و با اعضای انجمن درپیشرفت امور شرکت کردند .

آقای‌ممقانی میگویدروزی تلگرافی ازسفیرایران درروسیه بانجمن‌سعادت رسید بدین‌مضمون : (فوری بسردار اسعد وسپهدارتلگراف کنید که‌بتهران حمله ننمایند والا قشون روس‌تهرانرا اشغال خواهد کرد.) من‌این‌تلگرافرا بمرحوم‌معاضدالسلطنه‌پیرنیاارائه دادم. گفت‌بسردار اسعد وسپهدارتلگراف کنید که هرچه زودتر بتهران حمله کنند.انجمن نیز برطبق دستور ایشان بهر دوسردار تلگراف کرد که درحرکت تعجیل کنید .

تصرف قطعی قله :

راجع باهمیت قله در گذشته شرحی نگاشته شد، چون تصرف قله از طرف مجاهدین سبب آن میشد که تقریباً مراوده و مرابطهٔ بین اردوی شاطرانلو ومحلهٔ دوه‌چی وسرخاب قطع‌می‌شد لذا دولتیان دست‌بردار نبودند و با تمام قدرت می کوشیدند که قله را از تصرف مجاهدین بیرون آورند و تااندازه‌ئی موفق‌شدند، ولی‌شب جمعه۱۳ماه برطبق دستور باقرخان سالار ملی‌مجاهدین ازهرطرف هجوم برده وقله را تصرف کردند. دولتیان هرچه کوشیدند که مجدداً قله را تصاحب کنند، نتوانستند . واین اقدام دلیرانهٔ مجاهدین فوق‌العاده موجب پریشانی خاطر استبدادیان گردید .

آخرین جنگ با اردوی ماکو :

هرچند اردوی ماکو چنانکه‌نوشته‌شد درقریهٔ آناخاتون رحل‌اقامت انداخته بود ولی پس‌ازچند روز بخیال دستبرد افتاده عدهٔ زیادی از ایشان از پل‌آجی گذشته در اطاقهای راه شوسه متعلق بروسها واقع دراین طرف پل وکاروانسرای مقابل‌آن جا گیرشدند .

ماکوئیان از این اقدام دو مقصود داشتند یکی بستن راه جلفا و تصرف مال‌التجاره که‌ازآن راه به‌تبریز وارد می‌شد ودیگری نفوذ تدریجی بمحلهٔ امیرخیز.ستارخان نظر بپاره‌ئی ملاحظات سیاسی قدغن کرده‌بود که باطاق‌های مزبور توپ انداخته نشود . ماکوئیان نیز بدین نکته پی برده اطاقهای راه شوسه را پناهگاه خود قرارداده بودند. چون اقامت ایشان در آنجا از هرجهت برای مجاهدین و اهل شهر تولید زحمت میکرد لذا ستارخان مصمم شد که بهرقیمتی تمام شود ماکوئیان را از آن محل بیرون کند ، لذا شب جمعه ۱۳ رمضان ، چهل نفر از مجاهدین را مأمور کرد که از رودخانهٔ‌آجی گذشته درآن طرف رود درمحلی موسوم به‌آق‌تپه



حاج شیخ اسدالله ممقانی (ص۲۰۱)

جای گزینند که اگر فردا از اردوی ماکو سوار و یا سربازی بخواهد بشهر وارد شود جلوگیری کنند و بچند تن از سردستگان مجاهدین نیز خبر داد که برای جنگ فردا حاضر شوند.

صبح روز جمعه پس از شور قرار شد که قریب دویست تن از مجاهدین به پناهگاه ماکوئیان که در این طرف پل واقع است هجوم برند.

دوساعت و نیم از روز گذشته هجوم آغاز گردید و از سردستگانی که در این هجوم اشتراك کردند اشخاص ذیل بودند:

حسین‌خان باغبان - مشهدی صادق‌خان - مشهدی محمدعلی‌خان - حسن آقا قفقازی - حاجی‌خان پسرعلی‌مسیو - اسدآقاخان و محمدعلیخان[1] ایلات. و این هجوم با آنکه ازمیان باغها ومزارع شروع گردید و بتأنی پیش می‌رفت و احتیاطهای لازم کاملا منظور می‌گشت باوجود این مجاهدین توانستند هنگام ظهر خودشان را بنزدیکی اقامتگاه ماکوئیان برسانند وجنگی بسیار وحشتناك ازطرفین آغاز شد و تا سه ساعت ازهردو جانب تگرگ گلوله می‌بارید، هرچند که ماکوئیان سنگرهای محکمی برای خود تهیه کرده بودند باوجود این قدرت مقاومت را از دست داده روی بفرار نهادند. بطور تحقیق سی و هفت تن از ایشان کشته شده و جنازه‌های آنان بجای مانده بود وهفت تن زنده اسیر شدند. این سی وهفت تن کشته نظر باقل روایات بوده ولی تا هشتاد نفرنیز روایت می‌کردند. و از طرف مجاهدین بیش ازپنج نفر کشته وچند نفر زخمی شنیده نشد. دراین گیر ودار خود ستارخان نیز وارد معرکه شد، نسبت بسردسته‌ها مخصوصاً حسین‌خان

۱- این محمدعلیخان باچندنفردیگر که بایلات مشهوربودند از روز اول جنگ درکلیهٔ جنگها حاضربودند وخدمات شایانی کردند ولی نمی‌دانم چرا درهیچ جا ازفداکاریهای ایشان نامی برده نشده است.

باغبان اظهار محبت ومهربانی کرد و ازخدمات ایشان تمجید نمود. پس از شکست خوردن اکراد ماکو از آن طرف پل چند تیرتوپ انداخته شد، ولی بالاخره چنان ترس و رعب بوجود ایشان استیلا یافته بود که بزودی رشتهٔ انتظام‌ایشان‌ازهم گسیخته‌شد وبانهایت بی‌نظمی فرار را برقرارترجیح دادند وهرچه ازایشان بجا مانده بود نصیب مجاهدین گردید. عزةالله‌خان چون دید که افراد اردو هریك‌از گوشه‌ئی فرا رفت با چندنفر سوارخود را باردوی صاحبدیوان رسانید ، ببهانهٔ اینکه درمیان اردوی ماکو ناخوشی روی داده از عین‌الدوله اجازهٔ مرخصی گرفت و رفت .

مال‌التجاره و سایر چیزهائی که سواران ماکو ضبط کرده و در کاروانسرای مقابل انبار کرده بودند ستارخان کسی را بحفاظت آن مأمور کرد وفردای‌آنروز بصاحبان اموال اطلاع دادند که بروند و اموالشان را تحویل بگیرند .

بهم‌خوردن‌این‌اردو فوق‌العاده مایهٔ تکدر و پریشانی‌خاطرعین‌الدوله گردید و ملتفت شد که از اول قافیه را باخته و خودرا بمهلکه انداخته است. آنروزمردم‌ازهرطرف‌بتماشاآمده‌بودند ومخصوصاً اهالی‌محلهٔ‌امیرخیز تانزدیکیهای‌باغ‌امیر، وبعد تامحل‌جنگ‌نیز برای‌دیدن‌جنازه‌های کشتگان رفتند، حتی‌مرحوم شیخ رضا دهخوارقانی نیز درمیان جمعیت دیده میشد .

ستارخان چند نفر را مأمور کرد که جنازه‌های کشتگان را غسل داده و با حضوریکی‌از پیشنمازان بدفن ایشان پردازند وآنان نیز برحسب گفتهٔ سردارعمل کرده اجساد ایشان را درآن طرف پل بخاك سپردند .

روز پانزدهم رمضان، نقل از روزنامهٔ انجمن نمره١٣، ١٣٢٦ :

روز یکشنبه‌ازطرف مجاهدین محله‌های خیابان و نوبر که درتحت

فرمانروائی سالارملت باقرخان می باشند برای فتح محلهٔ ششگلان وسرخاب ترتیب هجومی داده شد. درساعت شش از دستهٔ صبح شروع بهجوم گردید. نخست خود باقرخان با عدهٔ قریب بسیصد نفر ازمجاهدین خیابان برای آنکه خط عبورسواران اردوی باغصاحبدیوان را بطرف سرخاب وششگلان بریده باشند در سر قله جای گرفتند.

سپس یوزباشی تقی که ازسردستگان معروف محلهٔ خیابان می باشد با دویست وپنجاه نفر تفنگچیان ازطرف پل سنگی ومشهدی حاجی ومشهدی حسن که هردو ازمجاهدین قفقازی میباشند با عدهٔ از دروازهٔ باغمیشه، حاجی پسرعلی مسیو و زینال و اسدالله با جمعی ازدسته‌های خود از دربند تلگرافخانه و حسین‌خان باغبان و مشهدی محمدعلیخان و اسدآقا مشهور تفنگچی با مجاهدین تحت امرخودشان ازطرف بازار ازچهارنقطه بهجوم پرداختند، ازمیان ایشان فقط حسین‌خان بمحلهٔ سرخاب حمله برد مابقی قصد محلهٔ ششگلانرا داشتند.

محلهٔ ششگلان ازطرف سواران یورتچی درتحت ریاست نصرالله‌خان وشجاع نظام محافظه می‌شد.

در اول حمله تقی‌خان یوزباشی با سوارانی که در خانهٔ شاهزاده مقتدرالدوله بودند بزد وخورد پرداخته درظرف چهل وپنج دقیقه بسواران غالب آمده وکلیهٔ آن حوالیرا بتصرف خود درآورد.

وازطرف دیگرمیرهاشم با یك‌نفر از کسان خود زینال نام بسنگر (قاری کورپی‌سی) حمله‌ور شده و در عقب ایشان مشهدی حاجی قفقازی خودرا رسانده، چهارنفر از سنگریان کشته شده مابقی فرار کردند.

حاجی‌خان پسرعلی‌مسیو هم از دربند تلگرافخانه بسوارانی که در

مغازه‌های مجدالملك بودند هجوم کرد وازهرطرف عرصه‌را بسوارانی که در آنجا بودند تنگ کرد وهمگی آنان راه فرار پیش گرفتند ومغازه‌ها را که ازنقطهٔ نظر جنگی اهمیت زیاد داشتند بتصرف درآوردند.

خیابان مجدالملك یا بعبارت صحیح مغازه های مجدالملك که از اوایل جنگ بدست دولتیان افتاده بود قبلا درحکم تفرجگاه اهالی ومرکز خیلی ازمؤسسات ازقبیل کارخانهٔ چراغ برق ومطبعهٔ (امید ترقی) و کتابخانهٔ (تربیت) بودآنروز بکلی تار ومار شده واثاثیهٔ آنها همه بغارت رفته بود که سهل است در وپنجرهٔ آنهارا نیز برده بودند. بهرصورت جنگ ازطرفین در نهایت شدت مداومت داشت بالاخره یوزباشی تقی از طرف بالا و فاتحین مغازه‌ها ازطرف پائین محلهٔ ششگلانرا درمیان دو قوت قرارداده و یك بیك سنگرهای ایشان را بتصرف درمی‌آوردند دوساعت بغروب مانده سواران را ازششگلان بیرون کرده ومحله را متصرف شدند وبیرق آزادی درششگلان برافراشته شد.

عدهٔ کشتگان ازدولتیان باختلاف روایات تا چهل‌تن بوده و ازطرف مجاهدین چهارنفر و عدهٔ مجروحین در حدود چهار وپنج تن بود.

کشته شدن حسین‌خان باغبان:

این مرد بدون تردید درعداد رشیدترین و دلیرترین مردان جنگی بود، علاوه‌بررشادت ودلاوری دارای صفات حسنه ومردمعتقدی‌بود. هرگز از وی حرکتی بخلاف درستی و وفاداری شنیده نشد، نه‌هرگزدست بسوی غارت دراز کرده نه در صدد آزار و ایذاء کسی برآمده بود. درسخت‌ترین جنگها بهروسیله‌ئی بود خود را بیاری ستارخان میرساند و بامردانگی و هنرمندی گرد ملال از چهرهٔ وی می‌زدود و از کسانی بود که مجاهدت در

راه مشروطیت را از روی ایمان و ایقان پذیرفته بود. در این روز یعنی پانزدهم رمضان با یك شور و شعف با یاران خود از روی پل نظام‌العلماء گذشته داخل سرخاب می‌شوند و تاکاروانسرای خرمائی پیش میروند. دراین بین یعقوب نام کرددرلو که یکی از مجاهدین بود کشته می‌شود. مجاهدین جنازهٔ او را برداشته بیرون می‌برند، بدون آنکه توجه بحال حسین‌خان داشته باشند و حسین‌خان که سرگرم جنگ بود ناگاه تیری بسرش خورده بدرود زندگانی می کند و کسی از یارانش از این قضیهٔ ناگوارمستحضر نمی‌شود، چون مجاهدین حوالی‌غروب فاتحانه برمی گردند بیاد حسین خان می‌افتند از هر کسی سراغ می کنند کسی جواب صحیح نمیدهد. رفته رفته نگرانی سخت بمجاهدین روی داد و در انجمن گرد آمده داد وفریادی براه‌انداختند، چون‌مشارالیه‌را عموم مجاهدین‌از ته دل دوست می‌داشتند آثار تأثر شدیدی در ناصیهٔ حال‌ایشان پیدا شده بود، پس از مذکرات زیاد رأی عموم براین قرار گرفت که چیزی به تفنگچیان دوه‌چی نوشته ازاحوال حسین‌خان جویا باشند، نظر بسابقهٔ دولتی که مابین تقیوف ومشهدی محمدصادق با نایب‌کاظم بود نامه‌ئی باو نوشته و از حال حسین‌خان جویا شدند. چون فرستاده باز آمد نامه‌ئی از نایب‌اصغر آورد که نوشته بود:

« فدایت شوم تقیوف ومشهدی صادق، کاغذ شما رسید، خیلی‌غمگین شدم، خدا شاهد است بنده آمدم دیدم کربلائی‌حسین‌خان‌را آدمهای‌شجاع‌نظام زده‌اندآورده‌اند، از سر زخمدار شده‌است، خیلی افسوس‌خوردم، فوری دادم مرده‌شور تمام کرد، دفن کردم، خاطرجمع باشید کربلای حسین‌خان مرده، خدا می‌داند چطورشدم، خدا رحمت کند، شما سلامت‌باشید. »

تصور نمیکنم در تمام شهر تبریز کسی از مشروطه‌خواهان و مردم بی‌طرف که‌ازمردانگی و پاکدامنی کربلائی‌حسین‌خان اندك اطلاعی‌داشت پیدا شود که از این قضیهٔ ناگوارمتأثر وملول نگردد. دریغ که‌آن مرحوم چند روز دیگری زنده نماند که‌نتیجهٔ زحمات خودرا با چشم خود ببیند. خدایش بیامرزاد. ستارخان فوق‌العاده از شنیدن این خبر ناگوار متأثرشد وهمیشه از وی یاد می کرد و نامش را با نهایت احترام می‌برد.

روز دوشنبه ۱۶ رمضان، تیرخوردن بچشم‌اسدآقا :

این روز جنگ مابین امیرخیز و دوه‌چی و درسایر جاها مداومت داشت و دستهٔ مرحوم حسین‌خان سخت بحمله پرداخته بودند و در این روز بود که‌بچشم‌اسدآقا تیرخورد وچشمش‌را نابینا ساخت وقتیکه‌اورا بانجمن آوردند وجراح مشغول عملیات‌بود حاضرین اظهارتأسف می کردند، خود اسدآقا ابداً خم بابرو نیاورده می گفت مترسید من‌نخواهم‌مرد، پس‌ازمدتی که زخمش بهبود یافت باز تفنگ برداشت و بکارخود مشغول شد. یکی‌از آن اشخاصی که درستی وصحت عمل را با شجاعت و رشادت همراه داشت اسدآقای‌مرحوم‌بود. مشارالیه در پنجم محرم ۱۳۳۰ با آزادیخواهانی که از تبریز شبانه بیرون رفتند همراه بود و در استانبول داخل مکتب ژاندرمری شد و دو سه سالی مشغول تحصیل شده دارای تصدیق گردید و بالاخره درجنگ باسمیتکو کشته‌شد. مرحوم مخبرالسلطنه‌نسبت‌بوی عقیدهٔ زیادی داشت وصحت عملش را تصدیق‌میکرد و رشادتش را می‌ستود و واقعاً هم مرد شایسته و صدیقی بود.

فیروزی ملت و شکست دولتیان :

روز سه شنبه ۱۷ رمضان ۱۳۲۶ تقریباً دو ساعت ونیم یا سه ساعت از روز گذشته بود که سر ازخواب برداشتم، شب را هم مثل‌اغلب شب ها

در منزل مرحوم حاجی علی‌اصغر کمپانی بودم دیدم سر وصدا بلند است، همینکه من از رختخواب بلند شدم اسماعیل آقا برادر زادهٔ حاجی‌علی‌اصغر با روی خندان پیش آمد و لیموئی تر و تازه بمن داد و گفت این لیمو از آن لیموهای معمولی نیست ، این لیموی تاریخی است واز گلخانهٔ حاجی محمدتقی صراف آورده‌اند. گفتم که آورده؟ گفت ملت. گفتم چرا سخن در پرده می گوئی ومقصودت چیست؟ گفت دوه‌چی وسرخاب تسلیم شدند وخانهٔ حاجی محمدتقی بیغما رفت و از آن خوان یغما لیموئی هم بدست من رسید که برای شما آوردم. من از شنیدن اینکه مردم محلهٔ سرخاب ودوه‌چی سر تسلیم پیش آورده‌اند سخت خوشحال شدم ولی از اینکه برخی از مجاهدین دست به یغما زده‌اند نیك دلتنگ گشتم .

تفصیل این اجمال بدین قراراست :

چنانکه ازمدتی پیش می‌دانستم که اختلاف سلیقه‌ئی در بین آقایان اسلامیه موجودبوده واحتمال می‌رفت که پس ازورود عین‌الدوله فرمانفرمای کل، این اختلافات خاتمه یابد ولی ورود عین‌الدوله بجای آنکه سبب رفع اختلاف شود مایهٔ مزیدآن گردید، زیرا آقایان اسلامیه نشین باستثنای چند نفر از اشخاصی بودند که قدم بمیدان جنگ نگذاشته و ازچگونگی جنگ اطلاع نداشتند وتصور می کردند که اگر روزی قشون دولتی از روی واقع اقدام بجنگ کند وچند تیر توپ انداخته شود دیگر کسی را مجال مقاومت باقی نخواهدماند و باتکاء این خیال موهوم هروقت که میدیدند قشون دولت پیشرفت نمی کند گمان می کردند که فرمانده قشون خودش نمی خواهد اقدام جدی بکند ولی متوجه نبودند که در دل بیرحم ایشان تقصیر وقصوری نبود، فرمانده قشون می خواست هرچه زودتر بمقصودخود برسد ولی نمیتواناست

زیرا بیش از ده هزار تن جوان دلیر مسلح سینهٔ خود را در راه استقلال کشور خویش سپر ساخته و نمی گذارند که دولتیان قدم پیش گذارند. باری آقایان دست از خیالات بی‌اساس خود برنداشته تقصیررا بگردن یکدیگر می‌انداختند. وقتیکه دیدند اولتیماتوم عین‌الدوله با شکست دولتیان خاتمه یافت و اردوی ماکو راه فرار پیش گرفت دیگر حوصلهٔ آقایان سر رفت و خواستند آخرین تکلیف خودرا روشن سازند بنابراین: پی مصلحت مجلس آراستند، نشستند و گفتند و برخاستند. و درنتیجهٔ این مشاورت شب شنبه چهاردهم رمضان حاجی‌میرزا کریم امام‌جمعه وحاجی‌میرزا محسن محرمانه باردو رفتند تا باعین‌الدوله ملاقات کرده و از وی استمزاج کنند که مقصودش چیست و روز دوشنبه شانزدهم ماه بحاجی میرزاحسن سفارش کردند که اردوی دولتی استعداد جنگ ندارد، شماهم محرمانه حرکت کرده بباسمنج تشریف بیاورید. مشارالیه شب شانزدهم رمضان وقت سحور محرمانه ازشهر خارج شده بباغ صاحب دیوان رفت، چون آثار پریشانی در میان دولتیان مشهود گردید شب هفدهم رمضان سید هاشم و کلیهٔ سواران و تفنگچیان اعم‌ازشهری وغیرشهری‌ازقبیل رحیم‌خان وضرغام وشجاع نظام از شهر بیرون رفته باردوی دولتی ملحق شدند و دیگر کسی از ایشان در شهر باقی نماند که جان سپار معرکهٔ جلادت شوند.

چون مردم محلهٔ دوه‌چی وسرخاب ازماوقع مستحضرمی‌شوند جمعی از ریش سفیدان انجمنی کرده بمشاوره می‌پردازند، پس‌از گفت و شنود صلاح درآن می‌بینند که چند نفر نزد ستارخان و چند نفر پیش باقرخان رفته ماوقع‌را باز گویند و از ایشان خواهش کنند که چند نفرازمجاهدین ذی نفوذ برای محافظت‌این دومحله مأمور کنند که اهل محله‌آسوده‌باشند

و این‌مسؤول ایشان درنزد سردار وسالارمورد قبول یافته ازطرف سردارچند نفرمأمورمحلهٔ دوه‌چی وازطرف سالارچندنفرمأمور محلهٔ سرخاب میشوند . متأسفانه تا مأمورین برسند و بمحافظت محله بپردازند برخی ازمجاهد و غیرمجاهد که از فرار کردن سیدهاشم و رحیم‌خان و سایرین خبردار می‌شوند دست بغارت و یغما باز کرده چندین خانه را غارت می کنند که از آن جمله خانهٔ حاجی محمدتقی صراف وحاجی میرمناف وحاجی‌میرزا رفیع‌خان بوده‌است وانجمن اسلامیه را هم غارت کرده‌آتش می‌زنند ولوحهٔ آنرا بانجمن ایالتی برده وارونه‌آویزان می کنند .

وقتیکه سردار و سالار از حرکات خودسرانهٔ مجاهدین مستحضر می‌شوند اوامر اکیده صادر می کنند که‌اگر یکی ازمجاهدین از وظیفهٔ خود خارج شده درصدد غارت کردن اموال مردم و یا آزار و اذیت ایشان برآید شدیداً تنبیه خواهد شد و دیگر کسی درصددآزار کسی برنیامد .

روز سه‌شنبه ۱۷ رمضان درتبریزیکروزتاریخی‌بود که شرح و وصف آن بیرون ازحوصلهٔ تحریر وتقریر است ، مردم که چهارماه بود در نهایت پریشانی روز را بشب وشب را بروزمی‌آوردندآنروز درنهایت شادی وخرمی همدیگررا درآغوش می گرفتند ومبارکباد می گفتند وگروه گروه بمحلهٔ امیرخیز و خیابان برای تبریك ستارخان و باقرخان میرفتند .

اردوی عین‌الدوله‌هم باغ صاحبدیوانرا ترك گفته در باسمنج رحل اقامت افکنده بود . باقرخان چون از حرکت اردو مستحضر شد بفرمود تا عمارت باغرا با خاك یکسان کردند و هنوزهم خراب است .

درباسمنج چه خبری است ؟

چنانکه از قدیم عادت براین جاری است که در این قبیل موارد هر کس گناه یا قصور را بعهدهٔ دیگران میافکند ، در باسمنج‌هم آقایان گناهرا یاخودقصوررا بگردن‌عین‌الدوله گذاشته‌ازسستی واهمال عین‌الدوله بشاه شکایت می کنند و شاه چون از عین‌الدوله باطناً دلتنگ بود تلگرافی قریب بدین مضمون بعین‌الدوله مخابره می کند که یکی از این دو کار را باید بپذیرید ، یا آقایانرا باخود بشهر برده کارتبریز را خاتمه دهید ، یا استعفا کنید . عین‌الدوله کناره‌جوئی را می‌پذیرد ، از باسمنج حرکت کرده بقریهٔ (قزلجه میدان) یك فرسخی باسمنج میرود .

انتصاب مجدد عین‌الدوله :

پس‌از رفتن عین‌الدوله از باسمنج سران قوم بمشاورت می‌پردازند تا کسی را معین کرده بشاه پیشنهاد کنند . پس‌از چند ساعت مشاوره صلاح درآن می‌بینند که باز از شاه تقاضا کنند که از عین‌الدوله دلجوئی کرده مجدداً او را بایالت آذربایجان منصوب دارد ، زیرا در اردو شخص متعینی که همه از وی تبعیت کنند وجود ندارد و درصورت انتصاب یکی از آنان اختلاف شدیدی دربین رؤسا و صاحب منصبان روی خواهد داد لذا مراتب را بشاه تلگراف می کنند ، شاه نیزمسؤول ایشانرا اجابت می کند .

هنوز عین‌الدوله در قزلجه میدان بود که برخی از سرکردگان و آقایان علما از اردو کناره گیری می کنند که اسامی بعضی از ایشان در اینجاآورده میشود: سید هاشم باکسان وتفنگچیان‌خود عازم‌تهران میشود،

مجتهد بقریهٔ یوسف آباد میرود ، آقایان حاجی میرزا محسن ومیرزا صادق وکلیبری به‌اهر تشریف می‌برند .

رحیم‌خان تلگرافی بشاه مخابره کرده و اجازه خواسته بود که بقره‌داغ برود. اجازه داده شد که برود ولی نگذارد از قره داغ آذوقه بشهر فرستاده شود . او نیز اموال غارتی را باخود بقره داغ برده در اهر سکونت گزیده مشغول تاخت و تاز گردید. شجاع‌نظام با سواران خود بمرند رفت و بقتل و غارت پرداخت .

سپهدار متمایل بطرف ملت :

اما سپهدار ازچندی پیش با ستارخان محرمانه‌ارسال‌مرسولی‌داشت ومنتصرالدوله پیشکار وی که خود را علی سربازملی می‌نامید پس‌از چندین بارملاقات باستارخان، درآخرین‌ملاقات گفت خوب‌است شما بآزادیخواهان رشت شرحی‌مرقوم داشته اظهار رضایت وممنونیت‌ازسپهدار بنمائید. سردار نیزشرحی‌مبنی برضایت ازسپهداربآزادیخواهان رشت نوشته بمنتصرالدوله داد . بالجمله ایشان‌هم چند روز پیش‌از عین‌الدوله خدا حافظی کرده و در تعقیب مقصود خود عازم مقصد گردیدند .

تبریز درچه حال است ؟

پس‌از برخاستن اردو از کنار شهرچند روزی آزادیخواهان خوش و خرم بودند واین دلخوشی هرروز با برگزاری متوالی مجلس‌ترحیم برای مرحوم حسین‌خان باغبان قرین تأسف وتألم بود .

انجمن‌ایالتی کوشش‌زیاد در برقراری‌نظم‌وتنظیم‌ادارات‌مبذول میداشت.

ریاست نظمیه که سابق بااجلال‌الملك بود ضمیمهٔ حکومت[1] ایشان گردید ومشارالیه درحفظ نظم‌شهر ازجهد بلیغ‌وسعی وافی‌خودداری‌نمی کرد.

شب بیست و دوم رمضان اعضای‌انجمن‌ایالتی درمنزل حاجی‌ابراهیم صراف که‌آنروزها دارالحکومهٔ اجلال‌الملك بود حضور داشتند وجمعی از محترمین شهر نیزدعوت شده وسردار وسالارهم حاضربودند واین‌دعوت برای مذاکره درباب اصلاحات فوری شهر بود. پس‌ازمذاکرات قرارشد که صبح درشهرجار بکشند که هر کس باید وظیفهٔ خود را بداند و پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نگذارد و آزار و اذیت کسی را روا نداند ، متخلفین مورد مؤاخذه و تنبیه سخت خواهند شد .

و یك نفر ازطرف سردار و یك نفر از طرف سالار در محلهٔ شتربان و سرخاب مراقبت‌کامل بنمایند که کسی متعرض اهالی نشود .

و تلگرافی بامضای عموم حاضرین بشاه مخابره کردند که سواد آن ذیلاً درج می‌شود .

سواد تلگراف ملت بشاه :

« طهران بسریرمعدلت‌تخمیرهمایونی‌خلدالله‌ملکه، الآن متجاوز از چهار ماه است که شرح گزارشات خطهٔ آذربایجان بعلاوه اینکه باعث خرابی وپریشانی ملك وملت وانهدام اساس‌عمران مملکت وتعطیل تجارت شده ، خاطر خطیرهمایونی را نیز دچار انواع ملال وتشویش نموده است و یقین‌است که‌اگر پای اشرار ومفسدی چند که محض پیش بردن اغراض شخصیهٔ خود بانواع تأویلات مسئله را کاملاً برخلاف نفس‌الامر قلمداد کرده وموضوع حقیقی را درپیشگاه مقدس‌آن پدرمهربان پوشیده وپنهان میداشتند در میان نمی‌بود هرآینه کار خرابی ملك و ملت باین درجه ازمحوراعتدال خارج نمی‌شد بالاخره‌هم بحمدالله برضمیرمنیر اعلیحضرت

۱ــ بعدازچندی ریاست نظمیه با سالار مؤید گردید .



سرلشکر دیبا (سالارمؤید) ص۲۱۴

همایونی مکشوف افتاد که مقصود از تمام خودنمائی و عرض چاکری جز بستن کوله‌بار تمتع چیز دیگر نبود، چنانکه طرف خودرا بستند، هریك راه هضم آنرا در پیش گرفته بسمتی در گذشتند.

و بهترین حجتی که این اولاد مظلوم اعلیحضرت ملوکانه در دست دارند اینست که همینکه با توجه امام زمان عليه‌السلام پای این چند نفر مفسد دولت و ملت کش ازمیانه خارج گردید، کوس اتحاد حقیقی اولاد در میان تمام اهالی کوفته شد.

و ثانیاً باب مخادمت در میان رعیت مطیع و پادشاه مهربان، فراز گشت. از آن وقت اعلیحضرت امر اجرای قانون و انتخاب وکلا را تعلیق بنظم آذربایجان می‌فرمودند، حالا دیگر گویا برای تردید خیال آن پدر تاجدار هیچ موضوعی درکار نباشد، چه اهل تبریز باتحاد کلمه فعلا درقلب خودجزمحبت پادشاه وانتظار افتتاح دارالشوری وتطبیق قانون‌اساسی‌ندارند، بنا براین درعالم‌شاه پرستی ودولتخواهی ملت آذربایجان که‌درحقیقت بمثابهٔ قندیل ممالك محروسه است مستدعی هستند که اعلیحضرت اقدس ملوکانه بجای مقاومت ملال انگیز برای تنکیل ملت بدبخت بیك همت ملوکانه امر بانعقاددارالشورای‌ملی‌وانتخاب وکلاءنمایند که‌هم‌این‌فرصت‌نیکورا واسطهٔ اتحاد وآمیزش میان دولت وملت قراردهند وهم باین تدبیرسد سرایت این بلوای عمومی را بسایر ولایات فرموده باشند. ۲۲رمضان ۱۳۲۶»

تلگراف انجمن ایالتی با انجمن سعادت:

«استانبول، انجمن‌سعادت، ازتوجه حضرت حجت (ع‍ـ ف) ملت غالب و مجاهدین غیور تمام شهررا تصرف، مفسدین فرار، بحجج عتبات و جاهای لازم اطلاع، انجمن‌ایالتی تبریز.»

جواب از استانبول :

« انجمن ایالتی تبریز تلگراف مظفریت بهمه‌جا تلگرافاً تبلیغ، تبریك می کنیم ، انجمن سعادت . »

از پاریس :

« انجمن تبریز ،فتوحات شما حیات ملی را ثابت، برادران مجاهد را باین افتخار تبریك، اعلان رسمی حسن نیت ملت نسبت باتباع خارجه وسفرای دول لازم . »

تلگراف استانبول :

«انجمن ایالتی، ازفتوحات جدیدجنابان را تبریك، زنده بادمجاهدین، معتمدالتجار . »

بیان نامهٔ تلگرافی :

که‌ازطرف انجمن ایالتی آذربایجان بسفرای دول خارجهٔ مقیم تهران مخابره وصورتی از آن بهریك ازنمایندگان رسمی خارجه درتبریزفرستاده شده است .

«تهران، خدمت جناب مستطاب اجل ارفع سفیر کبیردولت علیهٔ عثمانی دام‌اقباله‌العالی ، دراین مدت چهارماه انقلاب تبریز که ملت در راه استیفاء حقوق خودمشغول مدافعه ومجاهدات بودبقدرامکان درباب وقایه وحفظ حقوق اتباع خارجه نیز لازمهٔ دقت واهتمام بعمل آمده وبشهادت عموم نمایندگان دول معظمه‌اگرتعرضی‌هم بحقوق اجانب شده‌باشد ازطرف اشرار وآنهائیکه مخل ومانع تجارت دنیاهستند بوده‌است و الآن چگونگی خیالات ایشان‌در نظر اعلیحضرت همایونی‌مکشوف وبحمدالله درسایهٔ ثبات عزم ترقیخواهان داخلهٔ شهر از وجود اشرار و سواران قره داغی و سایر مفسدین پرداخته شده از طرف ملت بحفظ روابطی که من قبل درمیان دولت ایران و دول



معتمد التجار (ص ۲۰۱)

کاملة‌الوداد موجود بوده‌است رعایت کلی خواهد شد و امید است که بعدازین درهرمقامی که قدرت ملی درآنجا نفوذ داشته باشد درباب جریان معاملات و محافظهٔ حقوق اتباع و تجار خارجه موجبات سهولت وهمراهی فراهم و ان‌شاء الله این‌خادمان ملت در طرفداری و ترویج منافع تجارتی عموم دول معظمه کوتاهی نخواهیم کرد. انجمن ایالتی آذربایجان »

کوپیه: سفارت انگلیس ـ سفارت روس ـ سفارت آلمان ـ سفارت امریك ـ سفارت فرانسه ـ سفارت اطریش[1].

کوشش انجمن ایالتی :

انجمن ایالتی با نهایت جدیت مشغول تنظیم امور وتشکیل ادارات است، چون درعرض این چهارماه تقریباً می‌توان گفت که هرروزچهرهٔ عبوس جنگ نمودار بود وسران قوم ناچار گرفتار کش‌مکش جنگ بودند. بدیهی است که درچنین گیر ودار فرصتی برای اصلاح ادارات بدست نمی‌آمد، اکنون که تا اندازه‌ئی موانع از بین رفته وانجمن دست بکار زده‌است یکی ازاقدامات مهم انجمن ایالتی ترتیب و تنظیم ادارات بود که با کمال اشتیاق مشغول است و ما تفصیل آنرا در آتیه احتمالاً خواهیم نوشت و یکی از کارهائی که توجه بآن درحکم آنروز از اهم مسائل بود محدود کردن برخی ازمجاهدین خودسر و وظیفه نشناس بود، خاصه آن مجاهدینیکه درموقع جنگ ناتوان وهنگام آسودگی خودرا رستم دستان می‌شمردند . در سایهٔ جدیت انجمن و همراهی سردار و سالار و مجاهدت اجلال‌الملك این اشکال بزودی حل شد و مأمورینی که از طرف سردار و سالار بمحلهٔ دوه‌چی و سرخاب معین شده بودند ازهر گونه بی‌اعتدالیها جلوگیری کردند ومنادیان ببازارها و

۱ـ تلگرافهای مزبور ازروزنامهٔ انجمن نقل‌شد (سال سیم، شمارهٔ چهاردهم) .

کویها فرستادند وجار کشیدند که هر کس پای از اندازهٔ خود بیرون نهد تنبیه ومؤاخذه خواهد شد. سنگرهارا که مانع ازعبور ومرور بود بتدریج توسط بلدیه ازبین برداشته وبرتخریباتی که دربازار ومعابر روی داده بود، بلدیه به تعمیر آنها می‌پردازد. مردم بآسودگی سر کسب و کار خود رفته مشغول داد وستد شدند. بالجمله روز بروز توجه برفع نقائص شده و قیمت نان را که بالا رفته‌بود تنزل دادند واهالی شب‌ها درخانه‌های خودبدون آنکه ازصدای توپ وتفنگ متوحش باشند در کمال امن وآسودگی بخواب میروند.

تشکیل دادن کمیسیون مخصوص برای تعیین خسارت وارده به تبعهٔ دول خارجه :

یکی ازکارهای انجمن ایالتی تشکیل کمیسیونی بود برای رسیدگی بخسارات وارده برتبعهٔ دول خارجه و اعلانی‌هم درهمین باب نشر کردند و تلگراف ذیل ازطرف انجمن باشخاص ذیل مخابره گردید.

« لندن : مسترلنج – پاریس : ژوریس – پترزبورغ : استاپین – استانبول پرنس صباح‌الدین.

پس‌از هزیمت اردوی اشرار و قافلهٔ مفسدین، انجمن ایالتی درضمن ترتیب ادارات لازمه هیئتی را مأمور تحقیق اموال منهوبه و رسیدگی بخسارتهای وارده باهالی کرده است که در کمال اهتمام در این امر مداقه کرده ونتیجهٔ تحقیقات خودرا کتباً بانجمن ایالتی اعلام دارند. لهذاقرارداد مزبوربعموم اهالی شهر ونمایندگان دول متحابه وجراید داخله و خارجه اعلام میشود. انجمن ایالتی ».

در ایام جنگ چنانکه ذکر شد اردوی ماکو در اطاقهای ایستگاه راه شوسه سنگر کرده درصدد آزارمجاهدین برمی آمدند وستارخان تأکید



ارشد ـ میر هاشم ـ ضرغام (ص۳۰)

بلیغ کرده بود که بآنجا توپ انداخته نشود و کونسول روس هم کاملا مستحضر بود باوجود این جسته جسته شنیده می‌شد که رئیس راه شوسه پاره‌ئی حرفهای دور ازمنطق وحقیقت می‌زند، لذا انجمن ایالتی نامهٔ زیر را بژنرال کونسول روس مقیم تبریز ارسال کرد .

نامهٔ انجمن بکونسول روس :

جناب جلالتمآب اجل جنرال کونسول دولت بهیهٔ روس دام‌اجلاله العالی .

چون ازآن مدتی که دولتیان بجهت اضمحلال حقوق ملت اشرار را بشهر وحوالی آن اعزام داشته وبعموم نمایندگان دول متحابه مسلم‌شده که دیناری از طرف ملت بحقوق خارجه تخطی نشده و اوقاتیکه سواران ماکو (زاستاو) راه شوسه را سنگر قرار داده وازآنجا باهالی تیراندازی می‌نمودند، محض رفع اشرار مجاهدین ملت ایشانرا بغلبه ازآنجا بیرون کردند وبنوشتهٔ نمره ۱۰۲ جریدهٔ تفلیس (اسکی‌لیستوق) مختصرخسارت یا خرابی به (زاستاو) وارد شده چون هیئتی برای تحقیقات کلیهٔ اموال غارت شده چه از داخله و چه از خارجه معین شده است از آن جنابعالی هم خواهشمندیم مأموری معین فرمایند تا در این خصوص تحقیقات کامل بعمل‌آورده و نتیجهٔ تحقیقات خود را بانجمن ایالتی‌اظهار دارند ومأمورین راه کمافی‌السابق مشغول اخذ حقوق خویش ازعابرین باشند . سلخ صیام .

مآل کار شجاع نظام مرندی :

شجاع نظام یکی از سرکردگان معروف استبداد بود و قبل از مشروطیت گاه گاهی هم بحکومت مرند منصوب می‌شد ومقداری سوار دولتی درتحت‌امر او بود. این شخص همیشه نمازمیخواند و روزه می گرفت و در ادای فرایض کوتاهی نمی‌ورزید و از قتل نفوس هم دریغ نمیکرد. از روز

نخست که جنگ مابین دولتیان و ملیون آغاز شد، مشارالیه منارهٔ مقام صاحب‌الامر را سنگر کرده تا روز هفدهم رمضان یعنی سه ماه و بیست و اند روز، شب و روز تفنگ وی در کار بود و خدا می‌داند که چند تن مسلمان با تفنگ وی کشته شد. مشارالیه پس از شکست ۱۶ رمضان دیگر چاره‌ئی جز فرار ندید، نخست بصوفیان رفت و چند روزی در آنجا اقامت گزید و راه بر کاروانیان بست و بعد بمرند رفته و در راهها مأمورینی معین کرد که ابداً نگذارند مال‌التجاره بشهر وارد شود.

بسته‌شدن راه جلفا از جهات عدیده باعث نکث امور مشروطه‌خواهان شد. عمده‌ترین آنها یکی بسته شدن راه تجارت بود که آن وقتها مال‌التجاره اعم از آنکه از روسیه باشد یا سایر ممالك غالباً از آن راه به تبریز وارد می‌شد. و دیگری آنکه بسته شدن راه جلفا درحقیقت بسته شدن راه اسلحه به تبریزیان بود. برای مزید اطلاع خوانندگان می‌نویسد: سالهای درازی قبل از مشروطیت جمعی از مردم قره باغ از روسیه بطور قاچاق تفنگ و فشنگ آورده درایران بفروش می‌رساندند و درمراجعت چای خریداری کرده بروسیه می‌بردند، این قاچاقچیان تا انقلاب آذربایجان از قره باغ بارسبار گذشته و اسلحهٔ خودرا درقره داغ و تبریز می‌فروختند ولی پس از انقلاب بواسطهٔ بسته شدن راه قره داغ به تبریز ناچار از رود ارس گذشته ازطریق جلفا به تبریز می‌آمدند. لذا اگر راه جلفا بسته می‌شد مجاهدین را دسترس به تفنگ و فشنگ پنج تیر ممکن نمی‌شد و بایستی به‌هرنحو باشد نگذارند این راه که درحکم حیات و ممات ایشان بود بسته شود، اما باز کردن راه باوجود شجاع نظام درمرند، امکان پذیر نبود. زیرا تصرف مرند ودستگیر کردن شجاع نظام منوط به تجهیز اردوی منظمی بود که درحکم آنروز

برای تبریزیان غیرمقدور بود . چندی بدین منوال بگذشت و شجاع نظام شب وروز درمرند دست‌ازآستین بیدادگری برآورده وهستی مردمرا ازآن خود می‌پنداشت، کاروانیان را لخت میکرد و اموال تجاررا ضبط می‌نمود، غافل از اینکه :

آنچه‌ملهوفی بیك‌ناله‌سحرگاهان کند   بالله ارشمشیرشاه وجنبش‌دوران کند

شجاع‌نظام علاوه‌براینکه اموال‌تجار ایرانی را ضبط میکرد، مال‌التجارهٔ تبعهٔ خارجه را نیز متصرف می‌شد واگر کسی جسارت کرده از وی می‌پرسید که چرا بچنین‌کارزشت‌اقدام‌میکنی؟میگفت من برطبق‌دستورالعمل تهران مأمور بستن راه و تصرف اموال مردم هستم وابداً پروای آنرا نداشت که بحرف این وآن توجهی کند . تا آنکه روزی یکصد و پنجاه شتر با بارهایش ازراه برگردانده وتصاحب کرد، هفتاد نفر از این اشتران متعلق بحاجی علی ایریلی و بقیه‌ازآن دیگران بود. محمولات شتران غالباً مغز بادام بود و قسمت اعظم آن متعلق بباورن جبرئیل بود[۱] . جبرئیل چون از قضیه مطلع میگردد، روزشنبه غرهٔ شوال ۱۳۲۶ عازم مرند می‌شود که با شجاع‌نظام نسبت بسابقهٔ معرفتی که دربین بوده ملاقات کرده بلکه بتواند با دادن وجهی مشارالیه را راضی کند تا اجازه بدهد که شتربانان بارها را بمقصد برسانند. شب همانروزعلاوه برجبرئیل کسان دیگری‌نیز که‌ازجمله آقوب گماشتهٔ زکریا تاجرباشی‌ارامنهٔ تبعه‌ٔروس وعلی‌خان‌هوجقانی‌درمنزل شجاع‌نظام بودند . تقریباً سه ساعت‌ازشب گذشته حاجی میرزا محمودخان رئیس پست مرند وارد اطاق شده بسته‌ئی‌را که بشکل جعبه‌ئی بود به‌پسر شجاع‌نظام‌می‌دهد بانامه‌ئی که بامهرفرستنده ممهور بود.شجاع نظام‌درآن‌ساعت

۱ــ یکی ازتجار معتبرتبریز

در ایوان مشغول ادای فریضه بود. پس‌از خواندن تعقیبات واتمام فریضه وارد اطاق‌می گردد،روی پاکت‌را نگاه میکند،بدون‌آنکه‌بخواند میگوید: نامه ازسیف‌السادات است و این امانتی‌است که من خود بدو سپرده بودم. آنگاه به‌پسرخود شجاع لشکرمی گوید که جعبه را باز کن. حاجی‌میرزا محمودخان میگوید بهتر است طریق احتیاط را منظور داشته، بفرمائید دربیرون باز کنند. بارون جبرئیل‌نیز گفتهٔ اورا تأیید می کند. ولی شجاع‌نظام می گوید باید درهمین‌جا باز شود.

آخرین شب شجاع‌نظام :

شجاع لشکر بنا به‌تصدیق آقای‌اسمعیل یکانی بخلاف پدرش جوان نیکوسیرت و ستوده خصلت بود و از حرکات ظالمانهٔ پدرش اظهار دلتنگی میکرد از اظهارات رئیس پست و جبرئیل حال نگرانی بوی دست داده ازباز کردن جعبه‌تعلل‌می‌ورزد. شجاع‌نظام چون‌تردید ویرا می‌بیند ازروی تمسخرمی گوید : خوخ! شجاع‌لشکرازاستهزای‌پدرش‌عصبانی‌شده‌میخواهد با کارد ریسمانی‌راکه بدورجعبه بسته‌بودند پاره کند، همینکه‌کاردبرریسمان کشیده شدصدای‌انفجارمهیبی برخاست که در ودیواررا بلرزه‌درآورد،ترس‌و وحشت عظیمی حاضرین را فراگرفت، شکم شجاع‌نظام دریده شد وبفاصلهٔ کمی بدرود زندگانی گفت. شجاع لشکر باآنکه زخم زیادی برداشته‌بود چند ساعتی زنده بود و می گفت از ماست که برماست، کارهای ناهنجار و ظالمانهٔ پدرم بالاخره‌نتیجهٔ خودرا بخشید. علی‌خان هوجقانی پس‌ازیکروز چشم‌ازجهان‌پوشید وباورن‌جبرئیل وآدم زکریا ازچند جا زخم‌برداشتند. جبرئیل بهبود یافت ولی‌آدم زکریا یك چشم خودرا ازدست داد. روزنامهٔ انجمن‌می‌نویسد که یازده نفر ازحاضرین کشته شدند ولی بتحقیق نپیوسته



ردیف نشسته ازدست چپ : زکریا تاجرباشی‌روس ، جعفر آقاشکاک
و دونفر ازاتباع روس (ص ۹۱)

است و خود رئیس پست هم زخمی شده بود ولی مشارالیه پس از چند ماه معالجه بهبود یافت .

شرح و تفصیل فرستادن جعبه :

چون شجاع نظام بی‌اعتدالی را ازحد گذراند ودست ازعناد ولجاج برنداشت و فرستادن اردوئی‌هم ممکن نبود، از قضا چندی پیش حیدرخان عمواوغلی به‌تبریز آمده بود و اوخودش‌هم میخواست هرچه زودتر راه جلفا بازشود ومانع ازپیش مرتفع گردد. چارهٔ منحصر بفرد درآن دید که سوغاتی برای شجاع نظام فرستاده شود، دراین باب با مرحوم میرزا اسمعیل‌نوبری مشاوره کرد، نوبری با وی همرأی شد وآن وقت در کیفیت فرستادن سوغات واماندندونداستند که بچه وسیله‌سوغات‌مزبورفرستاده‌شود. پس ازتأمل زیاد برآن قراردادند که‌سوغات‌راازطرف‌یکی‌ازدوستان‌صمیمی‌شجاع‌نظام بوسیلهٔ پست ارسال دارند و چون مطلع شدند که شجاع نظام را با سیف‌السادات سرخابی سری وسری درمیان بود و ازدیر باز باهم دوست بوده‌اند، آنگاه بیکی از حکاکها رجوع کرده مهری بنام (سیف‌السادات) تهیه کرده و نامه‌ئی به‌شجاع‌نظام‌نوشته و پشت پاکت را هم با همان مهر ممهور کردند و خود میرزا اسماعیل نوبری همان جعبهٔ سوغات را برداشته به پستخانه برده بمیرزا علی‌خان پزشکی داد وتأکید بلیغ کرد که اینرا هرچه زودتر بمقصد برساند و مشارالیه نیز نوبری را مطمئن کرد که لازمهٔ احتیاط مراعات خواهدشد، بدین تفصیل جعبهٔ بمب بمرند فرستاده شد و قطعاً از تهیهٔ بمب وفرستادن‌آن جز سه نفرمزبور کسی مستحضر نبود .

چون روزچهارشنبه خبر کشته شدن شجاع‌نظام به‌تبریزرسید، مردم تبریزسخت شادمان شدند وآقا میرتقی (قلنج‌آقا) با موزیك وسوار ببازار

آمد و بدین ترتیب کشته شدن شجاع نظامرا بمردم اطلاع داد.

و درانجمن ایالتی نیزجشن مفصلی برپا کرده ومردم را دعوت نموده بودند؛ نگارنده نیز درانجمن بودم. مرحوم میر کریم که پیوسته از جان و دل در راه مشروطیت می کوشید، حتی درسخت‌ترین روزها نیز با نهایت شجاعت در تشجیع مردم سخنرانی میکرد، آنروز درانجمن نیز بی‌نهایت اظهارخرسندی مینمود، گاهی نطق‌می کرد و گاهی شعرمی‌خواند. مشارالیه اگرچه از شاعری بهره مند نبود ولی گاه گاه شعرهای عامیانه می گفت و درآنروز نیزشعری ساخته بود که عبارت‌ازیك‌بیت بود ومصراع‌اول آن‌برای نمونه دراینجا آورده می‌شود: شجاع نظامین داغتدی فلك . . . . ملك.

چند روزی مردم از بازشدن راه جلفا خوشوقت بودند ولی این دلخوشی‌چندان نپائید زیرا چون خبر کشته شدن شجاع‌نظام‌بتهران رسید، ازطرف دولت لقب شجاع نظامی به پسرش موسی‌الرضاخان داده شد و امر اکید صادر گردید که نگذارد راه جلفا بازشود. موسی‌الرضاخان نیز حسب‌الامر راه عبور ومرور رابرای‌کاروانیان‌بست وهمان راه پدربزرگوارش را پیش گرفت. شاعری ازشعرای مرند قصیده‌ئی درتعریف و توصیف وی گفت که مطلعش این است:

خواهی‌اگرایدل‌نگری‌شیرژیان‌را بین‌صولت‌شیرانهٔ‌موسی‌الرضاخان را

ولی صولت شیرانهٔ موسی‌الرضاخان دیرنپائید، چنانکه‌خواهیم دید مشارالیه‌هم فرار برقرار اختیار کرد.

سواد تلگرافی‌است که‌حجج‌الاسلام‌نجف بشاه‌مخابره کرده وصورت آنرا برئیس انجمن میرزا محمدتقی فرستاده‌اند.

«طهران، جناب‌مشیرالسلطنه، این تلگرافرا بشاه برسانید[1]»

---

[1] نقل ازشماره (۱۷) سال ۱۳۲٦ روزنامهٔ تبریز.

« اگرچه داعیان‌را عمر بآخر رسیده و دراین میانه جز حفظ بیضهٔ اسلام و استقلال مملکت و بقای سلطنت شیعه و رفع ظلم و ترفیه حال عباد غرضی نداریم ولی چون هرچه از اول امر تاکنون اقدام در اصلاح و اتحاد بین دولت و ملت کردیم و راه چاره را نمودیم و دولت را بهمراهی با ملت دعوت کردیم، بهراسان که ممکن بود مضار ومفاسد این گونه اقدامات وحشیانه را ظاهرساختیم تابلکه رشتهٔ این‌اتحاد نگسلد و امنیت درمملکت قایم گردد و این (یك) مشت شیعه از چنگال ظلم جمعی از حکام ظلام خونخوار خودپسند نجات یابند و در اصلاح مملکت یکدل و یك جهت بکوشند تا این‌مقدار قلیل مملکت اسلامی برای مسلمین باقی‌ماند ومانند ممالك از دست‌رفته مسجدشان کلیسا نشود و احکام شریعت مطهره پایمال سلاطین کفر نگردد، بالعکس همه را دولت بوعده‌های عرقوبی گذرانیده در اظهار مساعدت و همراهی فرو گذار نکرده وباطناً بخیال خود مشغول بوده با آنکه میدانستیم تمام مفاسد حادثه از تحریکات دولت و دولتیان خائن است بازمحض حفظ مراتب اغماض‌نمودیم و ازنصح وخیرخواهی خودداری نکردیم تا آنچه را که ازو حذر داشتیم واقع‌شد و رشتهٔ اتحاد دولت وملت یکباره گسیخت و خائنین‌دین ودولت خبث‌باطنرا ظاهرساختند، بازبموجب وظیفهٔ شرعیه در مقام‌اصلاح کوشیدیم تا بلکه این رشتهٔ گسیخته را دوباره متصل‌سازیم ولی هنوزمرکب تلگرافات همراهی ومساعدت دولت‌نخشکیده تلگرافی که تمام الفاظ بی‌معنی وسراپا مخالف باقواعد مسلمانی‌بود رسید، حرکاتی‌را که تماماً جراحت بقلب صاحب‌شرع مطهر وصدمه بوجود مقدس حضرت حجة‌الله علیه‌الصلوة والسلام‌است باکمال بی‌شرمی‌جهاد فی‌سبیل‌الله شمرده پیروی چنگیزرا دین‌داری وتخریب‌اساس اسلامرا مسلمانی وتسلیط

کفار روسی را برجان ومال مسلمین ترویج شریعت نام‌نهاده وباغواءِ خائنین دین و عالم نمایان غدار با این همه هتاکی با کمال جسارت افعال خود را مستحسن شمردند تا مارا مجبور بآنچه متحذر از اشاعه و اظهارآن بودیم نمودند، **قل هل انبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعاً .**

آیا برای احدی از مسلمین مخفی است که از بدو سلطنت سلسلهٔ قاجاریه چه صدمات فوق‌الطاقه بر مسلمین وارد آمد و چقدر از ممالك شیعه ازحسن کفایت‌ایشان بدست کفارافتاد، قفقازوشروانات وبلادتر کمان از ایران مجزی شد و شیعیان غالب این بلاد با کمال ذلت در دست کفار اسیر شدند و از استفاضهٔ روحانی مذهب محروم‌ماندند، دوثلث‌تمام ازایران رفت و این یك‌ثلث باقی‌مانده را هم بانحاءِ مختلفه زمامش را بدست‌اجانب دادند . گاهی مبالغ هنگفت قرض کرده و در ممالك کفر خرج کردند و مملکت شیعه را برهن کفار دادند، گاهی بدادن‌امتیازات منحوسه ثروت شیعیان را بمشر کین سپردند و مسلمین را محتاج آنها ساختند . گاهی خزاین مدفون‌ایرانرا بثمن بخس‌بدشمنان دین سپردند . . وآن همه‌اموال مسلمین راکه بیغما بردند یك پولش را خرج اصلاح مملکت و سد باب احتیاج رعیت ننمودند. گر گان آدمی‌خوار وعالم نمایان دین برباد ده نیز وقت‌را غنیمت‌شمرده وبجان ومال مسلمین‌افتادند، هرروز زخمی‌تازه برقلب منورهٔ حضرت بقیة‌الله عجل‌الله فرجه زدند، بحدی شیرازهٔ ملك وملت راز هم گسیختند که‌اجانب‌علناً (۱)موردتقسیم‌خود قرارداده حصص برای خود مفروز نمودند . در این حال شیعیان آل‌محمد از باطن ائمه علیهم الصلوة والسلام استمدادنموده یکباره‌حر کت کردند برای‌حفظ این‌قطعهٔ باقی‌مانده

۱ – ظ : (ایران را) از قلم افتاده است

از مملکت اسلامی و نجات از سفاکی و استبداد قاجاریه با مال و جان حاضر شدند و بامداد و معاونت حضرت حجت عجل‌الله فرجه بمطلوب خواهند رسید و داعیان نیز برحسب وظیفهٔ شرعیهٔ خود و آن مسؤولیتی که در پیشگاه عدل الهی بگردن گرفته‌ایم تا آخرین نقطه درحفظ مملکت اسلامی ورفع ظلم خائنین از خدا بی‌خبر و تأسیس اساس شریعت مطهره و اعادهٔ حقوق مغصوبهٔ مسلمین خودداری ننموده در تحقیق آنچه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب‌الزمان عجل الله فرجه با جمهور مسلمین است حتی‌الامکان فروگذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین را بتکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت و از حضرت حجةالله ارواح‌العالمین له الفداء در انجاح این مقصد مقدس استمدادنموده بمعاونت آنحضرت مستظهر و معتمدیم. **فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون. الا لعنةالله علی القوم الظالمین.** نجل‌المرحوم میرزا خلیل- الاحقر الجانی محمدکاظم الخراسانی - الاحقر عبدالله المازندرانی.»

تلگراف ایرانیان مقیم ازمیر بحجج‌الاسلام ۲ رمضان ۱۳۲۶:

«نجف‌الاشرف توسط حجة‌الاسلام خراسانی مدظله جنابان حجج‌الاسلام دامت برکاتهم، بموجب تلگرافی که رسیده شاه تبریز را حکم قتل‌عام داده می‌خواهد بالمره مملکت اسلامی‌را خراب‌نماید، چرا حضراتعالی که‌نواب امام علیه‌السلام هستید برای حفظ بیضهٔ اسلام حرکت نمی‌فرمائید، ماها اززندگانی سیر شده‌ایم، تکلیف ما و سایر مسلمین را درمقابل مستبدین صراحةً معین فرمائید، تا خود عمل کرده بسایر برادران هم برسانیم، عموم ایرانیان.»

جواب حضرات حجج‌الاسلام ٦ رمضان ۱۳۲۶:

«ازمیر عموم ایرانیان، الیوم دفع این سفاك ظالم و دفاع از بقیهٔ

مسلمین از اهم واجبات است ، عجالةً جناب حجةالاسلام تبریزی را [۱] با جماعتی از علما روانه و باهمت غیورانهٔ عموم‌ملت واقتضای تکلیف وخودمان هم درحرکت حاضر وخون مان از سایر شهدا رنگین‌تر نیست . محمدحسین الطهرانی - کاظم الخراسانی - عبدالله المازندرانی. »

تلگراف ازطربزون بنجف‌اشرف :

« حضورحجج‌الاسلام آقای خراسانی، مازندرانی، طهرانی مد ظلهم ، برحسب اشعار تلگرافی اسلامبول بواسطهٔ خونریزی و اعتساف نامتناهی‌شاه گویا امر بوجوب جهادفرموده‌اند، صحت‌امررا اشعار فرمائید، تکلیف معلوم شود ، عموم ایرانیان طربزون . »

جواب تلگراف طربزون :

« طربزون عموم‌ایرانیان، بلی‌دفاع‌ازنفوس واعراض واموال مسلمین و رفع چنین سفاك ظالم از اهم واجباتست، نجل مرحوم میرزا خلیل - محمدکاظم الخراسانی - عبدالله المازندرانی. »

مذاکرات انجمن ایالتی روز شنبه ۵ شوال راجع باصلاح امور :

میرزا محمدتقی رئیس‌انجمن پس از ایراد مقدمه‌ئی زبان بشکایت باز کرده و از بعض مجاهدین انتقادنمود که بوظایف خود عمل نمی کنند و گاهی اقداماتی می کنند که رشتهٔ انتظام‌امور گسیخته می‌شود، اگراین ترتیب دوام‌پذیرد دیگر از وجود ما وحضور درانجمن فائدتی نخواهد بود. پس از مذاکرات زیاد قرار براین داده شد که مکتوبی باجلال الملك و سردار و سالار نوشته و بچهار ساعت بغروب مانده ایشانرا بانجمن دعوت نمایند که تشریف آورده درعمارت اندرونی انجمن نشسته نظم وترتیبی در امور ادارهٔ شهر بدهند و قرار داد مزبور بموقع اجرا گذاشته شد وآقایان

۱ - مقصود مرحوم حاجي سید علي آقای داماد تبریزی است .

مدعوین درعمارت اندرونی انجمن حضور بهمرسانیده و بحل و عقد امور پرداختند.

مدیر معارف آذربایجان:

چون با حضور اجلال الملك و سردار و سالار و مشاورت ایشان در اصلاح امور روز بروز کارها بر وفق مرام خیرخواهان ازمجاری صحیح جریان می‌یافت وموجبات آسودگی مردم بیش از پیش فراهم می‌آمد، انجمن بفکر اصلاح معارف نیز افتاد و قرار شد مرحوم میرزا سیدحسین خان عدالت بمدیریت ادارهٔ معارف منصوب گردد ، هرچند که مخبرالسلطنه با تصویب وزارت علوم سابقاً مدیریت ادارهٔ معارفرا بعهدهٔ سیدحسین خان عدالت واگذار کرده بود ولی بواسطهٔ بروز اختلافات غیرمنتظره هنوز صورت عمل بخود پیدا نکرده بود، اکنون بایستی عملا مشغول انجام وظایف باشند .

قضیهٔ اسف‌انگیز موجومبار:

موجومبار دهی است از دهستان رودقات بخش مرکزی شهرستان مرند و مردمانش همه مسیحی هستند .

خوانین قره داغ که در اردوی عین‌الدوله یا در محلهٔ دوه‌چی بودند چون شکست خورده بولایت خودیعنی قره‌داغ رفتند و آرزوهای دور ودرازی که در بارهٔ غارت تبریز داشتند از دلشان بیرون رفت ، به تاخت وتاز و قتل و غارت دهاتیان پرداختند ازقبیل : **سار[۱] ـ منور ـ الچه‌ملك** و غیره و

۱ـ سار دهی‌است از دهستان رودقات بخش مرکزی شهرستان مرند وآن وقت متعلق بمرحوم نظام‌العلماء بود. سه سال وسه ماه بعدازاین‌تاریخ درماه محرم۱۳۳۰قمری که‌نگارنده باعده‌ئی‌ازآزادیخواهان بواسطهٔ ورود قشون روس به تبریز، شبانه‌ازشهرخارج شدیم شبی درآن قریه بسر بردیم. اطاقی که منزل ما بود در و پنجره نداشت . من از صاحبخانه‌پرسیدم که‌چرا این‌اطاق در وپنجره ندارد؟ نگاه عمیقی‌بسوی‌من کرد و گفت‌تنها این‌اطاق نیست که در وپنجره ندارد همهٔ اطاقها ازدولت سواران حاجی علیلو همین‌حال‌را دارد وهنوز اهالی نتوانسته‌اند درعرض این مدت خرابیهای وارده را ترمیم کنند . وخدا شما و ایشانرا عمرطولانی کرامت فرماید، بیچاره تصورمی کرد که ما نیز غارتگرهستیم .

آنچه توانستند ازظلم واجحاف دربارهٔ آن بیچارگان دریغ نکردند وضمناً درنظر داشتند که به موجومبار نیز حمله ببرند، چون مردم موجومبارهمه ارمنی بوده و غالباً مسلح هم بودند لذا می‌خواستند که آنانرا غافل گیر کنند و پیغام می‌فرستادند که مطمئن باشند کسی را با ایشان‌کاری نیست، با وجود این‌اهالی موجومبار برقول‌ایشان اعتماد نداشتند و می‌دانستند که عاقبةالامر این‌شعلهٔ خانمانسوز خانهٔ آنانرا نیز خواهدسوخت ولی‌درصورت ظاهر اظهارامتنان میکردند، حتی قهرمان‌خان[1] شش روز در موجومبار با پنجاه نفر سوار مهمان شد و قول صریح بایشان داد که ابداً کسی متعرض حال شما نخواهدبود ولی در چهاردهم شوال از آنجا بقریهٔ اولی که‌آنروز مرکزاقامت خوانین از قبیل ضرغام نظام وسامخان وغیره بود رفت (اینرا نیز باید دانست که در قریهٔ موجومبار کلیسائی بوده در غایت استحکام و اکنون هم هست .)

مردم‌موجومباردرنهایت‌اضطراب روزچهاردهم وپانزدهم‌را گذراندند، روز چهارشنبه هنگام طلوع آفتاب دیدند که قریب بهزار نفر سوار از هر طرف ده را محاصره کردند بنحویکه اهالی نتوانستند فریاد خودرا بجائی برسانند. جنگ ازطرفین‌آغازشد، ارامنه‌بانهایت‌جلادت مقاومت ورزیدند ، هشت ساعت جنگ امتداد پیدا کرد و عده‌ئی هم از سواران مهاجم کشته شدند. اما نتوانستند بیش‌ازآن پایداری کنند، دوساعت بغروب مانده‌ناچار شدند که اهل وعیال خودرا بکلیسا فرستاده وخودشان هم درآنجا تحصن جستند و ازهمانجا بمدافعه پرداختند . مهاجمین کوشش بسیاربکار بردند که بلکه کلیسارا متصرف‌شوند ممکن‌نشد، حتی‌مجبور باستعمال توپ‌شدند

۱ـ ازخوانین قره داغ بود .

و هشت تیر توپ بکلیسا انداختند، سه تیر از آنها بهدف خورد ولی تأثیری نکرد و هفت و هشت نفر از اشرارهم کشته شدند چون نتوانستند کلیسا را بتصرف آورند ناگزیر دست از جنگ برداشته بغارت پرداختند وهیچ‌چیز از اثاثیه ومال و احشام و اغنام باقی نگذاشتند و آنچه را که حمل ونقل آن مشکل بود از قبیل آرد و گندم و علف آتش زدند و قهرمان خان که دو روز پیش مردم را امیدواری میداد ، آنروز در میان غارتگران حضور داشت، علاوه برمظالمی که باهل قریه ازاشرار رسید هیجده نفرهم‌از آنها کشته‌شدند، سه‌نفرزن وپانزده تن مرد . وچند روزی جنازهٔ کشتگان مردم موجومبار را اهالی نتوانستند دفن کنند زیرا می‌ترسیدند که اگر ازکلیسا بیرون بیایند در دست اشرار گرفتار شوند تاآنکه این‌خبر در شهر منتشر شد از کونسلگری وخلیفه گری آذربایجان بعین‌الدوله‌اخطارشد که وسایل آسودگی‌اهالی‌را فراهم‌آورد. مشارالیه‌هم‌جواب داده‌بود که مأمورمخصوص برای استرداد اموال منهوبه فرستاده خواهد شد .

فتح سلماس:

اکثریت اهالی ارونق و انزاب متمایل بمشروطه‌بوده و مجاهدینی هم درمیان ایشان‌بودند، در این‌موقع شخصی نعمةالله نام بابرادرش درارونق و انزاب‌دعوی خودسری‌میکرد وباآزادیخواهان مخالفت می‌ورزید، سردار عده‌ئی از مجاهدین را بردفع ایشان بگماشت و مجاهدین هم رفته بردفع ایشان پرداختند . چون ایشان از بین رفتند عدهٔ زیادی از مردم ارونق و انزاب بمجاهدین پیوسته و درصدد فتح سلماس درآمدند . حاجی پیش‌نماز هم مدتی‌بود که در قره باغ ارومی‌سکونت‌داشت چون مطلع‌شد که درارونق وانزاب عدهٔ معتنابهی سوار و پیاده فراهم آمده و در خیال هجوم بسلماس

می‌باشند او نیز با عده‌ئی از قره‌باغ حرکت کرده بطرف سلماس روانه شد والبته فیما بین حاجی پیش‌نماز و مجاهدینی که در ارونق وانزاب بودند قول و قراری توسط قاصدین که در چه روز وچه وقت بسلماس‌هجوم برند بعمل آمده‌بود، لذا شب شنبه ۱۹شوال حوالی صبح از هردو طرف بسلماس هجوم بردند. پسر امیرامجد حاکم خوی که از طرف پدرش در سلماس بود شکست‌خورده فرار کرد وحیدرخان امیرتومان‌هم که ازطرف اقبال‌السلطنه با استعداد کامل بکمك حاکم آمده بود نتوانست مقاومت کند، شکست خورد و مجاهدین فاتحانه وارد سلماس شدند و سلماس هم بحوزهٔ تصرف ملیون در آمد.

فتح مرند:

پس از کشته شدن شجاع نظام چنانکه ذکر شد موسی‌الرضاخان پسرش بجای وی نشسته و پیروی از پدرخود می کرد. ستارخان فرج‌آقا را با عده‌ئی‌سوار که‌بالغ بردویست نفر بودند ازراه النجق مأمورفتح‌مرند کرد و دستور داد که عجالةً در زنوز توقف کرده و از مجاهدین گرگر و علمدار هرقدر بتواند جمع آوری نموده برعدهٔخود بیفزاید تا درموقع مقتضی بمرند حمله برده و بدفع موسی‌الرضا خان بپردازد. پس از فتح سلماس چندتن ازمجاهدین ارونق که ازصوفیان گذشته بیام رفته‌بودند سواران‌موسی‌الرضا-خان برسر ایشان‌تاخته وخواستندآنانرا دستگیر کنند،مجاهدین که کشته شدنرا باسارت‌ترجیح‌می‌دادند بمدافعه‌برخاستند ودرنتیجه‌سه‌تن ازمجاهدین و پنج نفر از سواران مرندی کشته شدند بالاخره مجاهدین باز گشته بارونق آمدند، چون ستارخان از ماوقع مطلع گردید بفرج آقا اطلاع داد که هرچه زودتر بمرند حمله برده و مرندیانرا از دست اشرار مستخلص کند. فرج‌آقا برحسب دستور سردار ۲۷شوال از زنوز حرکت کرده‌بعزم

تسخیر مرند با مجاهدین تبریز و گرگر بجانب مرند رهسپار شد، در نیم فرسخی مرند با سواران موسی‌الرضا خان بجنگ پرداخت . از غرائب احوال اینکه در بحبوحهٔ جنگ ناگاه خرگوشی ازصدای تفنگ وحشت کرده از جایگاه خود برخاسته سراسیمه بآن طرفی که سواران مرند بودند گریخت. سواران مرند به تصور این که خرگوش هم مانند جعبهٔ شجاع نظام بمب است که بطرف ایشان می‌آید سخت هراسان شدند و و مجاهدین هم در این‌موقع بحملهٔ شدیدی مبادرت کردند چنانکه دیگر مرندیان را مجال مقاومت نمانده روی بفرار گذاردند . موسی‌الرضا خان هم با خواص خود از مرند خارج شده بخوی رفتند. فرج‌آقا بافتح و ظفر وارد مرند شد و نسبت باهالی مرند مهربانی کرده و ازطرف سردار بایشان اطمینان و امیدواری داد که با کمال اطمینان مشغول کسب و کار خود باشید و ابداً از مجاهدین بکسی تعرض و تجاوز روی نخراهد داد .

رفتن نوبری وحیدرخان عمواوغلی بمرند :

چون خبر فتح مرند به‌تبریز رسید از طرف انجمن میرزا اسمعیل نوبری وازطرف سردارحیدرخان عمواوغلی معین شدند که بمرندرفته اولا مردمرا اطمینان کامل بدهند که بهیچوجه نسبت بآنان تعدی و تجاوزی روی نخواهدداد. ثانیاً اموالی که شجاع نظام از اثاثیه و غیره که در تبریز غارت کرده و بمرند فرستاده‌بود آنرا رسیدگی کرده ودرجای امنی گذاشته مهر وموم کنند که بعد بصاحبانش داده‌شود و ایشان‌هم بمرندرفته برحسب دستور رفتار کرده مردمرا نیز آنچه لازم‌بود بگویند گفتند وخانهٔ شجاع‌نظامرا قراول گذاشته و اطاقها را مهر و موم نموده و خودشان پس ازچند روز مراجعت کردند . دوسه روز بعد از اموال غارت‌شده فرش زیادی‌آورده در منزل ستارخان درحیاط اندرونی ریختند ومردمرا خبر دادند که ازخانه

یا حجرهٔ هر کسی فرشی بغارت رفته بیایند و نشانی فرش غارت رفتهٔ خود را بدهند، اگر درمیان این فرش‌ها باشد تحویل بگیرند. چند روزی آن فرشها درحیاط بود که مردم پس‌از دادن نشانی از رنگ وجنس‌واندازه، فرش‌خود را بازمیگرفتند . دو فقره از این فرشها باطلاع بندهٔ نگارنده، بصاحبانش داده شد . یکی قالی بزرگی‌بود متعلق بمرحوم معین‌الرعایا که مشارالیه بمن گفت ومن‌هم بسردار گفتم. سردارهم بکسانش‌سپرد که قالی‌را بتحویل گماشتهٔ ایشان بدهند . و دیگرچند پارچه فرش مشك‌آباد و کرمان بود متعلق بحاجی حبیب لك که از کاروانسرای آقا[1] برده بودند. حاجی حبیب مرحوم‌آن وقت خودرا تبعهٔ دولت روس‌معرفی‌میکرد. روزی برادرش حاجی مرتضی بمن گفت که چند پارچه از فرشهای بغارت رفتهٔ ما توی این فرش های غارتی است که کسان سردار می گویند باید خود سردار اجازه بدهد و از تحویل دادن فرشها امتناع می‌ورزند . علت امتناع این بود که من بسردار گفته بودم اگر درمیان این فرشها فرشی پیدا شود که متعلق به تبعهٔ خارجه باشد بدون اطلاع من تحویل ندهید وسردارهم می‌خواسته است که من‌مستحضر باشم. باوجود این از سردار پرسیدم که چرا درتحویل دادن فرشهای‌حاجی‌حبیب مسامحه‌میشود؟ گفت می‌خواستم که‌شمامستحضر باشید . من بحاجی‌مرتضی گفتم که فرشهای شمارا که غارت کرده‌بود؟ گفت سوار شجاع‌نظام وضرغام وتفنگچیان سرخاب ودوه‌چی. گفتم پس شما باید قبضی بدین مضمون بدهید که این فرشها را که سواران شجاع نظام وغیره

۱ـ آقای مطلق در تبریز بمرحوم ناظم‌التجار اصفهانی جد مادری مرحوم حاجی سید محمد شریف‌العلماء پدرمرحوم شریف‌زاده اطلاق می‌شد و ابنیه‌ئی که ازناظم‌التجار مرحوم مانده همه با اسم‌آقا مشهور است، مانند: کاروانسرای‌آقا ـ مسجدآقا ـ حمام آقا و غیره .

غارت کرده بودند ستارخان از دست ایشان گرفته است، توسط کسان ستارخان بمن رسید و کونسول روس هم باید امضاء کند . او نیز قبول کرد .

سواد قبض حاجی حبیب لك :

« در غرهٔ جمادی الثانی اهل محلهٔ شتربان وسرخاب با سوارهٔ مرند شجاع نظام وسوارهٔ ضرغام وغیره سرای آقای ناظم التجار را غارت نمودند، معدود سیصدوشش پارچه قالی کرمان وساروق ومال مشك آباد عراق از انبار بنده غارت نموده بودند، درتاریخ ذیل ازجملهٔ اموال منهوبه ۷ پارچه مال مشك آباد ویك پارچه قالی کرمان که جناب ستارخان (سردار ملت) ازدست آنها گرفته بود بتوسط گماشتگان معزی الیه باین جانب رسید واین چند کلمه برسبیل قبض نامچه قلمی گردید، ۲۰ شوال المکرم ۱۳۲۶ اقل الحاج حبیب کریم اوف، محل مهر . امضاء ومحل مهر نایب کونسول روس ودنسکی. »

نشان افتخار برای سردار :

در این روزها نشانی از استانبول برای سردار فرستاده شده بود که سردار روز جمعه ۱۸ شوال در منزل خود جشنی برپای کرد و مردم برای عرض تبریك در آن جشن شرکت کردند و عکسی از سردار در حالیکه نشانرا برسینه زده بود برداشته شد. بنا به نوشتهٔ روزنامهٔ انجمن نشان مزبور از طرف انجمن سعادت ایرانیان بعنوان یادگار ملی فرستاده شده بود . و بعقیدهٔ برخی ازطرف حزب اتحاد ترقی توسط انجمن سعادت ارسال شده بود. در هرصورت در یك طرف نشان طغرای دولت عثمانی بود ودرطرف دیگر عکس انور پاشا و نیازی بیگ .

متفرقه

سواد تلگراف نجف :

در سعادت[1]، انجمن سعادت ایرانیان ، تلگراف ذیل را اوراق جدیدهٔ

۱ـ درسابق استانبول را (در سعادت) نیز می گفتند .

دولتی از تلگرافخانه گرفته سریعاً بجمیع مسلمانان غیور آذربایجان و عشایر و ایلات برسانند و تلگرافاً مخابره نمایند بستن آذوقه بروی اهل تبریز مثل آب بستن در کربلا برای اهل بیت رسالت، و آذوقه‌رساندن بایشان، آب‌رساندن باهل بیت‌است. چه‌شد حمیت‌دینی؟ کجا رفت غیرت‌مسلمانان؟ تاکی‌مساعدت باجنود یزید؟ اناللّه وانا الیه راجعون. محمدحسین‌نجل‌المیرزا خلیل طهرانی - محمدکاظم الخراسانی - عبداللّه المازندرانی.

راپرت جلفا:

۲۶شوال از جلفا راپرتی بانجمن رسیده‌بود که دیروز میرزا نوروز اردوبادی یك‌نفر ازمستحفظین‌راه‌را باگلوله‌زده‌وتوسط تلفن به‌ترسکینسکی خبر داده که بزاستاو ریخته می‌خواستند مارا بکشند.

خلاصهٔ اعلان مدرسهٔ سعادت:

مدرسهٔ‌سعادت که از چهارماه باین‌طرف بواسطهٔ عدم‌امنیت تعطیل شده بود چون بعضی ازاثاثیهٔ مدرسه را غارت و عمارت آنرا خراب کرده بودند اکنون بتمام اولیای اطفال اطلاع می‌دهیم که مدرسهٔ مزبوره ازروز شنبه‌نوزدهم شوال ۱۳۲۶ دردربند مقابل مدرسهٔ‌لقمانیه قیام بخدمت نموده، کما فی‌السابق مشغول تعلیم اطفال خواهد بود.

تشکیل انجمن در ارومی:

شخصی با امضای محمد علی‌الحسینی مکتوبی بانجمن‌ایالتی نوشته واز مرحوم محتشم‌السلطنه حکمران‌خوی‌اظهارتشکر نموده وعلاوه میکند که دراین‌روزها مشارالیه همتی کرده و وسایل‌تشکیل انجمن‌ایالتی ارومی را فراهم آورده و موفق به تشکیل انجمن گردید.

سلماس و شکست مجاهدین:

پس‌از آنکه دلاوران قشون ملی، پسر امیر امجد وجماعت اکراد

را شکست داده از سلماس بیرون کردند وحیدرخان امیر تومانرا نیز منهزم ساختند. اقبال السلطنه عزوخان وسمیتکو را مأمور تصرف سلماس میکنند. درنزدیکی قریهٔ (اورپان) مابین خوی وسلماس مجاهدین سر راهرا برایشان گرفته بجنگ می‌پردازند، بعدازمقابلهٔ شدید، مجاهدین شکست خورده بسلماس مراجعت می کنند، عزوخان نیز شیر گیرشده تا یك فرسخی سلماس بتاخت وتاز می‌پردازد وقریهٔ (مغانجق) و (سره‌مریك) را آتش‌زده باهالی دیلمقان پیغام می‌فرستد که باید تسلیم شوید و ایشان نیز جواب سخت می‌دهند. بالاخره عزوخان موفق بتسخیر دیلمقان نشده در کهنه‌شهر اقامت می‌ورزد. بموجب نوشتهٔ حاجی پیش‌نماز که بانجمن فرستاده‌است عزوخان خود را گم کرده و درصدد فرار است.

ورود معتمدالتجار به‌تبریز:

معتمدالتجار که برای رسیدگی بامورتجاری‌خود مدتی بود باستانبول رفته بود در اواسط ماه ذیقعده وارد تبریز شد.

حکومت مرند:

مرحوم ستارخان چنانکه سابقاً نیز گفته‌شد از آن جمله اشخاصی بود که هرگزخوبی اشخاص‌را دربارهٔ خود فراموش نمیکرد. یکی از آن اشخاصی که راجع بستارخان درسالهای گذشته خوبیهای زیاد کرده بود رضاقلی خان سرتیپ مرندی بودوستارخان نیزحق نیکوئی ویرا بواجبی می شناخت. حتی بفرج آقا نیزتوصیه کرده بود که نگذارد صدمه‌ئی برضاقلی‌خان وارد شود وپس ازفتح مرند بهرترتیبی بود رضاقلی‌خان بمنزل‌سردارآمد وازطرف سردارهم مورد اعزاز و تکریم گردید و مخصوصاً منزلی هم برای ایشان تهیه نمود. سردار برای آنکه محبتی دربارهٔ ایشان بکند دراین‌صدد برآمد که‌حکومت

مرند از طرف ایالت بدو مفوض شود و بواسطهٔ تلفون بمیرزا حسین واعظ نیز ما فی‌الضمیر خود را گفت و از من نیز خواهش کرد که بارضاقلیخان بانجمن رفته آنچه بتوانم در پیشرفت کار وی بدو مساعدت کنم. بنده رضاقلی خان را بخوبی نمی‌شناختم و همین قدر می‌دانستم که از خوانین مرند است. باآقای اسمعیل یکانی در این باب مشاوره کردم. ایشان گفتند رضاقلی خان سرتیپ هرچند تا امروز سر وکارش با استبدادیان بوده ولی شخصی است که قول خود را محترم می‌شمارد، اگرقول بدهد و تعهد کند که نسبت بمشروطیت وفادار شود تصورنمیکنم که بخلاف قول وتعهد خود رفتار کند. بالجمله روز پنجشنبه ۱۵ ذیقعده بنده باتفاق ایشان بانجمن رفتم و بمیرزاحسین‌واعظ نیزرساندم که‌اگر بنا شد رضاقلیخان را بحکومت مرند معین کنید ازو قول بگیرید که بخلاف مشروطه حرکت نکند. در انجمن راجع بکمیسیون مالیه مذاکره می کردند، پس‌از ختم مذاکره میرزا حسین گفت: صبح سردار توسط تلفون فرمود که من برضاقلی خان مرندی اطمینان دارم و میدانم که بمشروطه خیانت نمی کند و بشما هم قول می‌دهم سرموئی از مشارالیه خلاف ظهور نکند لذا او را بمرندمأمور خواهم کرد. پس‌از مذاکرات زیاد قرار شد که رضاقلی خان باید بقرآن سوگند یاد کند که بخلاف مشروطه حرکت نخواهد کرد و رضاقلیخان قبول کرد و پس‌از تجدید وضو میرزا حسین قرآن را بدست گرفت و بلند شد و همه باحترام کلام‌الله برپای خاستند، رضاقلیخان رو بقبله ایستاده قرآن را بدست گرفت و با تلقین واعظ بدین نحو قسم یاد کرد: «من که رضاقلی‌خان سرتیپم کلام الهی را شاهد می گیرم که هر کاری جناب سردار بمن واگذار نماید اگر دانسته و فهمیده خیانت نمایم این سورهٔ برائة

نسل مرا قطع نماید . » و انجمن هم حکومت مرند را برای رضاقلی خان تصویب کرد و مشارالیه هم در سر عهد خود پایدار ماند و بالاخره هست و نیستش را روسها آتش زدند .

کمیسیون مالیه :

برای رسیدگی و مساعدت بامور مالیه کمیسیونی ازطرف انجمن ایالتی انتخاب شد که اسامی ایشان بقرار زیر است :

میرزاصادق‌خان مستوفی - میرزا محمدخان مستوفی - معتمددفتر - میرزا رضی - مشهدی احمد آقا قازان‌چائی - مشهدی علی آقا ماهوتچی - مشهدی عباسعلی .

رسم افتتاح مریضخانهٔ ملی :

روز چهار شنبه ۱٤ ذیقعده مریض‌خانهٔ ملی رسماً افتتاح یافت و جماعت زیادی دعوت شده بود، ازجمله نمایندگان سیاسی مقیم تبریز که تنها جنرال کونسول روس حضور داشته وآن دیگران حاضر نبودند .

رفتن امیر معزز بتهران :

امیرمعزز میرزا علی‌اشرف خان که در اردوی باسمنج بوده، برای آنکه پاره‌ئی امورمهمه را که بواسطهٔ تلگراف ومکتوب ممکن‌نبود نوشته و گفته شود ، ازطرف عین‌الدوله بتهران فرستاده شد که حضوراً مراتب را بعرض شاه برساند .

ورود مساوات به تبریز :

مرحوم مساوات سیدمحمد رضای شیرازی که مراتب علمی و ادبی ایشان برهمه‌کس روشن بوده است پس از بمباران مجلس چندی درتهران متواری شده سپس‌از تهران بیرون رفته و مدتی هم در قفقاز بسر برده بود روز شنبه ۱۷ ذیقعده وارد تبریز شد و روز یکشنبه بانجمن ایالتی رفت

انجمن مقدم ایشانرا محترم شمرده و آنچه لازمهٔ تجلیل بود ازطرف اعضای انجمن دربارهٔوی بعمل آمد و مشارالیه وقتیکه‌می‌خواست از انجمن بیرون رود اظهارداشت : « اولا اظهار خجلت می کنم از مراحم آقایان که درحق بنده مبذول داشته ومی‌دارید، چرا که خود را قابل این مراتب نمیدانم و خدمتی هم نسبت بموقع حالیهٔ ملت خود نکرده‌ام و جزئی از هزار یك وظیفهٔ خود بجای نیاورده و ازین روی در پیش ملت زیاده خجل هستم ، این است که استدعا دارم این‌تمجید اترا درحق بنده مفرمائید زیرا این بارگرانرا که بدوش گرفته‌ایم اگر بمنزل رساندیم همگی حق افتخار را داریم و امروز باید تمام مراسم را کنار گذاشته سعی‌نمائیم که فقط این‌بار را بمنزل برسانیم . »

شادروان مساوات مجلهٔ مساواترا که یکی‌از معروفترین ومهمترین مجلات تهران و مستغنی از تعریف و توصیف است در تهران دایر کرده بود ودرتبریز نیزدایر کرد وشمارهٔ اول آن‌درغرهٔمحرم ۱۳۲۷منتشر گردید.

ورود میرزا احمد قزوینی عمارلو :

میرزا احمدقزوینی یکی از علمای نجف بوده که ازطرف مرحوم حاجی سیدعلی آقای داماد متوقف در خانقین اعزام شده‌بود در اواخر شوال ۱۳۲۶ وارد تبریز شد .

تشکیل انجمن مجاهدین :

در این‌روزها انجمنی‌بنام انجمن‌مجاهدین تشکیل یافته که مقصود از تشکیل دادن آن این است که مجاهدین‌را بپاره‌ئی امورمطلع‌سازند و بایشان بفهمانند که مقام مجاهدت در راه استقلال وطن مقام مهمی است و هر کس نمی‌تواند سینهٔ خودرا سپر هر گونه شداید قرار داده قدم بدین میدان جانبازی بگذارد ، پس کسانیکه می‌خواهند بچنین فداکاری اقدام



میرزا احمدخان عمارلو (ص ۲۴۰)

کنند باید مقام شامخ مجاهدی را با تنزل بپاره‌ئی کارهای ناشایست ازقبیل اجحاف بمردم ودست‌اندازی باموال ایشان ننگین ننمایند، وپیوسته باقلب سرشار از حب وطن در استقلال مملکت بکوشند، وهر کس بخلاف مرام حرکت کند باید ازصف مجاهدین اخراج شود. محل این انجمن درمحلهٔ راسته کوچه بوده است که در روز سه‌شنبه ۲۰ ذیقعده باحضور جم غفیری از اهالی وصنادید قوم واعضای انجمن‌ایالتی رسماً با یك‌وضع مجللی‌افتتاح یافت. و حاجی میرزا آقا بلوری هم لایحه‌ئی که بزبان ترکی نوشته‌شده و حاوی مضامین فوق بود قرائت کرد.

تسخیر خوی :

یکی از شهرهائی که تصرف‌آن برای آزادیخواهان ضرورت‌زیادی داشت شهر خوی‌بود. مردم‌خوی از آغاز مشروطه از طرفداران‌مشروطیت بودند چنانچه در جلد اول سمت تحریر یافت فداکاریهای زیادی از ایشان درپیشرفت‌مشروطه‌مشهودافتاد.دراین‌موقع‌چون‌حکومت‌خوی‌بااقبال‌السلطنه بود و مشارالیه امیرامجد را از طرف خود بحکومت آنجا فرستاده بود و اهالی هم نمی‌توانستند بدفع‌آن پردازند ناچار منتهزفرصت‌بودند که دستی از غیب برون آید وکاری بکند.

سواران مرند و ارونق و انزاب درصدد حمله بخوی بودند، ولی با اقدام مؤثری نتوانسته‌بودند کامیاب شوند تا آنکه نخستین راپرت تلگرافی از خوی بانجمن ایالتی بامضای جعفر حسینی رسید که ذیلا درج میشود.

گزارش تلگرافی خوی :

« شب سیزدهم ذیقعده جناب آقا میرزا نورالله باجمعی‌ازمجاهدین غیور وآقای قوچعلی‌خان وسایرسر کردگان محترم ملی بقلعهٔ‌خوی‌حمله، درقلعه را بفاصلهٔ سه‌ساعت بدون چندان خونریزی باز ، امیرامجدما کوئی

جان‌خودرا برداشته بماکو گریخت، مستبدین در بیغوله‌ها پنهان، بعدجناب آقای حیدرخان عمواوغلی که وجودشان مایهٔ امیدواری عموم ملت ومشروطه‌طلبان است وارد و اهالی را تأمین، وبازار و دکان گشاده، قاطبهٔ اهالی در آسایش ورفاهیت بدعا گوئی دوام‌مشروطیت که مایهٔ ترقی واسباب نیکبختی ملت‌است اشتغال دارند. جعفرالحسینی»

نامزد شدن سعیدالممالك بحکومت خوی :

گزارش فوق درتاریخ ٢٤ ذیقعده بانجمن رسیده و در آنجا قرائت شد. باتصویب انجمن مرحوم سعیدالممالك بحکومت خوی وسلماس معین گردید، و در روز چهارشنبه ٦ ذیحجه ١٣٢٦ مشارالیه درانجمن حضور بهم‌رسانید، وبایشان گفته‌شد که حقوق‌حاکم‌خوی ونایب‌الحکومهٔ‌سلماس در کلیه پانصد و بیست و هفت تومان در ماهی تصویب شده‌است، و درباب مواجب شخصی‌مشارالیه مذاکره شد، گفت که هست ونیست من تاجائیکه دارم و می‌توانم خرج کنم وقف ملت وملیت است و چیزی بعنوان مواجب قبول‌نمی کنم الا آنکه همان وجهیکه مقررفرموده‌اند، خواه‌آنرا ازبابت مواجب، خواه‌ازبابت‌مخارج حکومت محسوب دارندکافی‌است. اعضا اظهار تشکر کردند وقرارشد روز پنجشنبه ٧ ذیحجه حرکت کنند.

مرحوم حیدرخان از تبریز کی و چه‌وقت حرکت کرده و خود را بخوی رسانده است فعلا اطلاع صحیحی ازآن در دست ندارم.

تفصیل و چگونگی تصرف خوی :

راجع بکیفیت تسخیر خوی اطلاع مشروحی جز آنکه مرحوم کسروی درجلد سوم تاریخ مشروطه صفحه ٣١١ ازروی نامهٔ مرحوم میرزا نورالله‌خان‌نقل کرده دردست‌نیست‌لذاعین‌نوشتهٔ‌ایشانرا دراینجانقل‌می کنیم:

« چون میرزانورالله‌خان در این‌باره یادداشتی بنزد نویسنده فرستاده

کوتاه‌شدهٔ آنرا درپائین می‌آوریم ، می گوید : کمیتهٔ (اجتماعیون عامیون) و (انجمن ایرانیان) در باکو باین شدند که خوی را بگشایند و مرا با ابراهیم آقا برای این کار بگزیدند . من با دستور کمیته از باکو روانه گردیده بجلفا رسیدم . ابراهیم آقا با دسته‌ئی در علمدار (نزدیکی جلفا) نشسته از ترس یکانیان که درسرراه‌می بودند پیش‌رفتن نمی‌یارستند . قوچعلی‌خان یکانی با برادرانش بخشعلی‌خان وشیرعلیخان که بیست ساله وهفده‌ساله می‌بودند از سوی امیرامجد نگهداری راه جلفا و خوی را می‌داشتند ودر جلفا می‌نشستند . من با ایشان بگفتگو پرداختم وهرسه را هوادار آزادی گردانیدم . آنان باما پیمان همدستی بسته برای کار آماده گردیدند .

پس‌ازاین آمادگی باهم بسگالش نشسته چنین‌نهادیم که (ایواوغلی) را که‌شهرکی درچهارفرسخی خوی‌می‌باشد بگشائیم وازآنجا نقشهٔ گشادن خوی را بکشیم و از روی این نهش ابراهیم آقا را با یکدسته در علمدار گذارده من با قوچعلی‌خان همراه خلیل‌خان هرزندی و مشهدی اسمعیل کرگری‌وعباس‌خان علمداری که‌هر کدام بیست وسی تن گردسرمی‌داشتند روانه گردیدیم ، شب‌رادرقره‌بلاغ‌سه‌فرسخی (ایواوغلی) خوابیده‌بامدادان براه افتادیم و یکسره به ایواوغلی تاخته باندك جنگی آنجا را بدست آوردیم و نشیمن کردیم . بخشعلی خانرا با دویست‌تن درسر راه خوی یك فرسخی بپاسبانی گذارده بودیم . یکدسته هزار تن کما بیش ازخوی برسر او آمدند وجنگ سختی در آنجا رخداد . بخشعلی‌خان دلیرانه ایستادگی نمود و ازین سو نیز کمك برایش فرستادیم در نتیجه دشمن شکست یافته پس‌نشست . لیکن همه دیه‌های پیرامون ایواوغلی را گرفته بودند . ماپس ازسگالش دویست و پنجاه تن از دلیران مجاهدین‌را برگزیده از بیراهه

خود را به دیزجدز که میانهٔ خوی و سلماس نهاده است رسانیدیم و از آنجا پس از اندکی آسایش شبانه آهنگ خوی کردیم و چون می‌دانستیم امیرامجد و دیگران آگاهی نیافته‌اند و شبانه همگی در خوابند یکسره خود را بنزدیکی شهر رسانیده از دیوار در که بلند بود بالا رفته بیکبار در شهر هیاهو بلند کردیم و بدانسان بشهر ریخته آنجا را بدست گرفتیم. امیرامجد بایك پیراهن و زیرشلواری ازسوراخ دیوارخودرا بیرون انداخته گریخته بود.»

عزوخان که برسر سلماس تاخته و در کهنه شهر نشیمن کرده بود بی‌نیل مرام باز گشته می‌خواست وارد خوی‌شود، درخارج شهر به‌مجاهدین برخورده بجنگ برمی‌خیزد ولی بزودی شکست‌خورده فرار می کند.

تلگراف مظفرانهٔ خوی:

پس از ورود سعیدالممالك[1] بخوی، تلگرافی بانجمن‌ایالتی مخابره نمود که خلاصهٔ آن ذیلا نوشته می‌شود:

راپرت‌خوی و اطرافرا دوروزقبل تقدیم‌حضورمبارك‌حضرت‌مستطاب آقای‌تقی‌زاده روحی‌فداه نموده‌بودیم پس‌ازآن‌عدهٔ کثیری ازاشرار واکراد ماکوبریاست چندنفرازخوانین‌آنجابقراءِ پارچی‌وحاشرود یك‌فرسخی‌خوی هجوم کرده‌وسیم‌تلگرافرا قطع‌نموده‌بودند شب ۲۱ ذیحجه عده‌ئی‌فرستادیم آنها را شکست داده و صد نفر از ایشان کشته شده و پنجاه رأس اسب و مقداری تفنگ غنیمت‌آوردند وتا سه‌فرسخ ایشانرا عقب راندند. ابوالحسن-عمواوغلی.

حمله بردن زاغان بر بیرق سلطان‌و ازهم دریدن آن:

دور نیست که اهل تحقیق این داستان عجیب را که در اینجا نقل

۱ـ سعیدالممالك، همان ابوالحسن خان امیرحشمت نیساری است.

میشود افسانه پنداشته و آنرا ازداستانهای جعل شده تصور کنند ، درصورتیکه بشهادت اغلب مردم این قضیه روی داده وهزارها تن از اهل تهران باچشم خود آنرا دیده‌اند ، که ششم ذیقعده ۱۳۲٦ بیرقی را که بربالای عمارت شمس العماره زده بودند عدهٔ زیادی از زاغان بدان حمله برده و ازهم دریدند ، چنانکه جزچوب خشکی درآن باقی نماند. وشاعری آنرا برشتهٔ نظم آورده که سوادآن در ذیل بنظر قارئین میرسد :

گویمت یك حكایت شیوا — کن روایت بدوستان ازما
بود بالای قصر پادشهی — شیر وخورشید بیرقی برپا
علم اول نشانهٔ شاهی است — کاحترامش کنند در هرجا
سیصدوبیست‌وشش زبعدهزار — رفته ازهجرت رسول خدا
در ششم روز از مه ذیقعد — تیره وتار گشت روی هوا
بی‌شمار از گروه‌زاغ‌وزغن — وز کلاغان زشت بد سیما
چون ابابیل درحکایت‌فیل — لشکر حق فرود شد زسما
جمع گشتندوحمله افکندند — گوشها گشت کر زقا قا قا
چند تیر تفنگ خالی شد — که‌نکردند هیچ‌ازآن‌پروا
همه‌با چنگل وپر ومنقار — بگرفتند پرده را یك جا
بدریدند و پاره بنمودند — ماند چوب علم برهنه بپا
عبرتی گیر ای شه غافل — نکتهٔ نغز هست در اینجا
خواه‌ازین‌پند گیر وخواه‌نگیر — اند کی مانده‌تا شوی‌رسوا

تلگراف انجمن سعادت :

انجمن ایالتی‌فوری افتتاح مجلس‌مبعوثان عثمانی‌را تبریك‌فرمایند .

انجمن سعادت .

جواب باین مضمون مخابره شد :

استانبول مقام منیع مجلس مقدس مبعوثان عثمانی، کوپیه انجمن سعادت، بمناسبت افتتاح آن مجلس مقدس تبریکات صمیمانهٔ خودرا بنام ملت ایران تقدیم می‌نمائیم. انجمن ایالتی.

عناد ولجاج روز افزون محمدعلی‌شاه :

در این ایام که ایران ازجنوب تا شمال و ازشرق تا غرب درمیان آتش اغتشاشهای خانمانسوز زبانه می کشید باز محمدعلی‌شاه بغفلت خود پی نبرده و دست ازلجاج وعناد برنمیدارد و روزبروز با دست خود بتخریب مملکت می‌پردازد وتصور نمی کند که خراب کردن خانهٔ ملت وآتش زدن برهستی ایشان، خانهٔ خود بدست خویش خراب کردن است ، وشب و روز می‌خواهد که خرمن زندگانی ملت را در میان شعله‌های آتش بیداد بتودهٔ خاکستر مبدل سازد ، باز دراین خیال است که بهرنوعی باشد بایدآذربایجان را ویران کرد ومردمانش‌را ازحلیهٔ حیات عاری‌ساخت .آنروز که عین‌الدوله را با قهرازخود براند باردیگرش بامهر بخواند وریاست اردو و فرمانفرمائی آذربایجان را مجدداً بعهدهٔ او واگذاشت و وعده داد که بزودی اردوی مجهزی از تهران به تبریز روانه دارد و هر گونه مساعدتی که لازم باشد دریغ ننماید.

عین‌الدوله هم رام شد و از قزلجه میدان آنسوتر نرفت و بار دیگر بباسمنج باز گشت ومنتظررسیدن قوای تهران‌بود ومسلماً بودن عین‌الدوله درباسمنج دوفرسخی تبریز برای تبریزیان محظورات زیادی‌داشت ، ومردم تبریز ازین جهت سخت نگران بودند وهمیشه در پی چاره جوئی بودند تا آنکه روزی میرهاشم‌خان بباقرخان می گوید در کنج خانه نشستن ودست روی دست گذاشتن امروز بدرد نمی‌خورد، بایدکاری کرد که عین‌الدوله از

باسمنج برود ، پس از مشاوره چنین صلاح دانستند که باستارخان هم در این باب مشاورتی بنمایند، درصورت موافقت ایشان شبی بباسمنج حمله برده کار را یکسره کنند .

شبیخون بردن بباسمنج :

وقتیکه سالارمقصود خود را بسردار گفت سردار اندکی بفکر فرو رفت و بعد گفت من اینکار را عاقلانه نمیدانم برای آنکه ازشهر تا باسمنج بیش از دوفرسخ فاصله دارد اگرمجاهدین خدا نکرده مغلوب شوند بیش از نصفشان تلف میشوند. سالار گفت چند شب پیش حسین خان مارالانی بباسمنج حمله برده مظفرانه بازگشت وچشم زخمی هم بایشان نرسید . سردارجواب داد که اولا فاصله بین مارالان وباسمنج از بیراهه کمتر ازفاصله مابین شهر و باسمنج است و ثانیاً اهالی مارالان بتمام پست و بلندیهای اطراف بلد هستند و اگرحادثهٔ نامطلوبی روی دهد میتوانند بهرطریقی باشد خودرا بجائی برسانند که از گزند محفوظ بمانند ودیگر آنکه حملهٔ حسین خان عین الدوله را متنبه ساخته و او نیزقطعاً بسران لشکر دستورداده که مراقبت ومواظبت زیاد بکار برند . سالارمتقاعد نشد و گفت اگر عین الدوله درباسمنج بماند فردا مجدداً شهرمحصور خواهد بود و راه آذوقه بسته خواهد شد . سردار گفت من نظریات شمارا کاملا تصدیق می کنم الا آنکه اعتقاد بشبیخون ندارم مجاهدین مشکل بتوانند ازعهدهٔ این کار برآیند ، در این لیالی سرد نیمهٔ قوس بیك اردوی مجهزحمله بردن کارآسانی نیست ، باوجود این همه مشکلات چون شما یقین کامل بپیروزی خودتان دارید هرطورصلاح میدانید اقدام کنید ولی من شخصاً در این کار شرکت نخواهم کرد . وشب ۱۲ ذیقعده که شب موعود بود قدم از خانه بیرون نگذاشت زیرا ستارخان معتقد بود

که مجاهدین نباید بیش از دو فرسخ راهرا در شب سردی پیموده بدون آنکه مهرب و معقلی داشته باشند بجنگ پردازند . بالاخره شب دوشنبه ۱۲ ذیقعده مجاهدین در محلی که قبلا قرار داده بودند حاضر شده و ازآنجا بطرف باسمنج رهسپار شدند و از مجاهدین امیرخیز نیز اشتراك کردند و آیدین پاشا هم بادستهٔ خود و چندنفر بمب‌انداز بهمراه مهاجمین حرکت کردند و حسن دلی که از مجاهدین بی‌باك و جسوری بود با دستهٔ خود در مقدمة‌الجیش حرکت‌می کرد بدون‌آنکه بمحظوری‌مصادف‌شوند تا گورستان باسمنج پیشرفتند وتوپی درآنجا بود وتوپچیان هم گویا بخواب رفته‌بودند حسن دلی سوار لولهٔ توپ‌شده بنای داد وفریاد و بدمستی گذاشته توپچیان از فریاد وی بیدار شدند و جنگ‌آغازشد . حسن دلی در روی همان لولهٔ توپ کشته شد و لشکریان نیز ازخواب بیدار گشتند وبمدافعه پرداختند، همینکه مجاهدین متوجه‌شدند که از هرطرف گلوله برسر ایشان می‌بارد پای مقاومتشان لغزید ورو بفرار گذاشتند که گلوله‌های توپ چون قطرات باران برسر ایشان باریدن گرفت. بیچارگان نمی‌دانستند کجا بروند،هر کس راهی برای‌خود پیش گرفته‌می‌رفت، عده‌ئی ازناچاری بنعمت‌آبادرفته هنگام صبح از آنجا بیرون آمده عازم شهر شدند . بالجمله با دادن تلفات زیاد شکست خورده بشهر باز گشتند .

پس‌از بهم خوردن اردوی عین‌الدوله در ۱۷ رمضان، یك عده قزاق درحدود سیصد وچهار صد نفر از تهران در تحت فرماندهی کاظم‌آقا باردوی عین‌الدوله فرستاده شده بود . در آن‌شب کاظم آقا هم کشته شد .

رشیدالملك بخود بنده می گفت که شب ۱۲ ذیقعده من در اردوی عین‌الدوله در باسمنج بودم چون صدای تفنگ از هرجا بلند شد و جنگ

درپیوست، من باتفاق کاظم آقا بیرون آمدیم و دست بهم داده بودیم ناگاه تیری برسرش خورد ودرهمان لحظه بمرد، و باز می گفت چنان وحشت و اضطرابی باهالی اردو روی داده بود که اگر مجاهدین یکساعت بیشتر مقاومت می کردند رشتهٔ انتظام اردو بکلی از هم گسیخته می‌شد .

نیابت ریاست میرزا حسین واعظ :

در بیست وهشتم ذیقعده در انجمن ایالتی مذاکره‌ئی دربارهٔ نیابت ریاست انجمن بمیان آمد وقرار شد که‌انتخاب بعمل آید، و درنتیجه میرزا حسین واعظ به نیابت ریاست انجمن منتخب گردید .

اوضاع اداری و انتظامی تبریز

اعضای انجمن‌ایالتی آذربایجان (۱) و اسامی ایشان :

میرزا محمدتقی طباطبائی رئیس - میرزا حسین واعظ نائب رئیس - شیخ‌اسمعیل‌هشترودی - شیخ‌محمد خیابانی- میرزا اسمعیل‌نوبری - حاجی شیخ علی‌اصغر لیل‌آبادی - حاجی میرمحمدعلی اصفهانی - حاجی مهدی کوزه کنانی- حاجی‌میرزاعلی‌النقی گنجه‌ئی- حاجی‌میرزا ابراهیم‌تاهباز - مشهدی محمدعلی مطیعه - مشیرالسادات .

ادارات :

بلدیه وتلگرافخانه درتحت ریاست قاسم‌خان امیرتومان . نظمیه با ریاست سالار مؤید[۲] . مالیه با ریاست رفیع‌الدوله. کمیسیون جنگ درتحت نظر سردار وسالار . معارف در تحت ریاست سیدحسین خان عدالت . عدلیه

۱ـ انتخاب جدید گویا در ماه ذیقعده انجام یافت و نگارنده نیز انتخاب شده بودم وازانجمن هم نامه‌ئی به بنده نوشته شد، ولی مرحوم سردار از انجمن تقاضا کرد که چون من سواد ندارم لذا خواهشمندم که انجمن ایالتی از طرف خود اسمعیل را اجازه بدهند که درکارهای من نظارت کرده و درحقیقت مشاورمن باشد وانجمن‌نیزقبول کرد . ✻

با ریاست ضیاءالعلماء .

حکومت :

همانطوریکه قبلا اشاره شد ، حکومت با اجلال الملك بود و سایر ادارات هم باتصویب ایشان ترتیب داده می‌شد .

انجمن ایالتی هفته‌ئی شش روز از دوساعت از روز گذشته تا ساعت چهار ازشب، مشغول رسیدگی بامورمرجوعه می گردید. بالجمله هر کس مشغول انجام وظایف خود بود وبانهایت کوشش بانجام وظیفه می‌پرداخت . و کسبه واصناف و تجارنیز آسوده وراحت مشغول داد وستد بودند .

ورود آقای تقی زاده به‌تبریز:

جناب آقای تقی زاده ۱۴ ذیحجهٔ ۱۳۲۶ وارد تبریزشدند، ورودایشان مایهٔ امیدواری‌عظیم برای‌تبریزیان گردید، ومردم آمدن‌ایشانرا بشهرتبریز فیض‌عظیم‌می‌پنداشتند و بریکدیگرتبشیرمی کردند وروزنامه‌هائی که‌درآن وقت‌نشرمی‌شد ورود ایشانرا صمیمانه تبریك گفتند. ما فقط به درج تبریك روزنامهٔ انجمن‌قناعت می‌ورزیم که درشمارهٔ (۳٤) سال‌سوم نوشته شده‌است.

خیرمقدم یا سعادت اعظم :

جناب آقای سیدحسن آقای تقی زاده که نام نامیش سردفتر افتخار

---

* بقیهٔ حاشیهٔ ص۲٤۹:

۲ــ آقای سیدمحسن‌دیبا فرزند مرحوم‌علاءالملك تحصیلات مقدماتی‌را در روسیه بعمل‌آورده وبعد شش‌سال دراستانبول‌درموقع‌سفارت پدرش‌درمدرسهٔ حربیهٔ‌آنجا مشغول‌ادامهٔ تحصیل‌شده ویکسال هم دراروپا بتکمیل‌تحصیلات‌پرداخته وزبان روسی، فرانسه وآلمانی‌را بخوبی یادگرفته ، در زمان انقلاب تبریز از طرف آزادیخواهان بریاست نظمیه منصوب شد و بخوبی از عهده برآمد و بعد بریاست کل ادارهٔ نظام معین شده بلقب سالاری ملقب گردید و پس‌از چهل‌سال خدمت بدرجهٔ سرلشکری نایل و در سال ۱۳۲۶ با درخواست خود بازنشسته شد . مشارالیه‌شخصی‌است فعال‌وامین‌ودیندار ووطن‌پرست ومتعصب‌ودرستکار.



سید حسن تقی زاده (ص ۲۵۰)

آذربایجان، و وجود گرامیش مایهٔ امیدواری حریت پروران است، روز پنجشنبه چهاردهم ماه بوطن خود پیوستند. یقین است که تقی‌زاده را با آن سر گذشت تاریخی خودشان در تمام ایران کسی نیست نشناخته و نداند. حیات سیاسی وخدمات واقعی ایشان اگر چنانچه بحق و درتحت سلطهٔ خامهٔ معجز نگار محرر ماهری نوشته می‌شد هویت ذاتی ایشانرا می‌توانست معرفی نماید. اینک آذربایجان با نهایت مسعدت این یگانه فرزند خویش‌را در برداشته، و ما نیز با قلبی مملو از حس امتنان تبریکات خویش را بعموم هموطنان آذربایجانی تقدیم، وبغرور مالکیت این‌چنین گوهر گران قیمت، خود و وطن خردرا در بلندترین درجات نیکبختی تهنیت می گوئیم.

نطق آقای تقی‌زاده درانجمن ایالتی:

پس از آنکه دو سه روز از ورود آقای تقی‌زاده گذشت وازچگونگی اوضاع مستحضر گردید، بنا بدرخواست انجمن ایالتی و تمایل شخصی خود آقای تقی زاده قرار شد که روزی درانجمن راجع بکیفیت امور و جریان وقایع سخنرانی کرده وآنچه را که لازم میداند ذکر کند تا مردم از بیانات وافیهٔ ایشان استفادهٔ شایان نموده بوظیفهٔ خود کاملا آشنا شوند. لذا روز دوشنبه ۱۸ ماه ازمردم شهر بانجمن دعوت شد وجمع کثیری حضوریافتند. نخست آقای تقی‌زاده نطق مبسوطی کرد و بعداز وی میرزاحسین وشیخ محمد خیابانی نیز در همان زمینه سخنرانی کردند و قرارشد روز سه شنبه را نیز آقای تقی‌زاده تجدید مطلع کند، و آنروز ازمرحومان ثقة‌الاسلام و حاجی سیدالمحققین نیزدعوت شده بود، قبلا آقای تقی زاده بیاناتی فرمودند که بموجب نگارش روزنامهٔ انجمن تا آنروز این سخنان بگوش کسی نرسیده بود، وبعداز ایشان میرزاحسین و شیخ‌محمد خیابانی درتأیید بیانات ایشان

نطقی کردند.

تمامی مذاکرات و سخنرانی‌های این دوروز دربارهٔ دوچیز بود که آنرا بدین‌طورمی‌توان خلاصه کرد «موفقیت درهرکارمنوط بدو شرط است: یکی خواستن آن‌از روی حقیقت وصفای قلب وخلوص‌نیت ودیگری‌دانستن طریق تحصیل آن ویا رجوع کردن بکسانیکه اطلاعات لازمه درآن کار دارند». نگارنده خوب یاد دارم که‌آقای‌تقی‌زاده فرمودند بدترین چیزها در انظارمردم متمدن جهان دوچیز است: کشتن زن وبچه وغارت کردن اموال دیگران. دوساعت از شب گذشته مجلس خاتمه یافت وقرار شد فردا روز چهارشنبه ۲۰ماه مجلس ثالثی نیز ترتیب داده شود و درآن مجلس آخرین چاره را مورد بحث قرار دهند.

تجدید عهد و سوگند:

روزچهارشنبه بیستم‌ذیحجه مجلس‌سوم انعقادیافت، پس‌ازمذاکرات ومبادلهٔ افکار قرار براین شد که دربارهٔ کارهای گذشته عفاالله عما سلف باید خواند ولی از امروز باید سران‌قوم و سرشعبه‌ها وافراد مجاهدین وبالاخره کسانی که قدم براه آزادی و حفظ حقوق عامه گذاشته و خود را موظف بخدمات ملی میدانند راهی پیش گیرند که رفتار و کردار آنان سرمشق دیگران گردیده مردم باعمال و افعال ایشان اقتفا نمایند، و برای آنکه عموم اهالی از حسن نیت ایشان مستحضر شوند و یاوه‌سرایان لب ازبیهوده گوئی ببندند لازم است که همهٔ آقایان مزبور و مخصوصاً مجاهدین از روی خلوص نیت و صمیم قلب بناموس و شرف خودشان سوگند خورده و متعهد شوند که ازین ببعد بهیچوجه مصدر حرکاتی که برخلاف آسایش عمومی و مقاصد ملیه باشد نبوده و حقیقت‌پرستی خود را عملا برهمگان

ثابت کنند. مخصوصاً مجاهدین پاکدامن که با نیت پاك قدم بعرصهٔ مجاهدت گذاشته بودند در انجام این کار بذل مجهود کردند وقرار شد که روز جمعه بیست و دوم ذیحجه مجلسی در انجام این مقصود منعقد گردد و سوگند نامهٔئی نوشته شود که هریك از مجاهدین آنرا امضا کرده و سوگند یاد کنند . لذا روز جمعه مجلس مزبور انعقاد یافت وسران مجاهدین و افراد ایشان حضور بهمرسانیده بطوریکه در فوق ذکر شد بناموس و شرف خود قسم یاد کرده و عهد گذشته را تجدید نمودند و کسانیکه نتوانسته بودند در روز مذکور حاضر شوند حسب‌المقرر در روزهای بعد باداره نظام رفته اسامی خودشانرا نویسانده و مراسم تحلیف بجای می‌آوردند .

آثار انقلاب در رشت و اصفهان و خراسان :

در رشت از نخستین روز در باطن مجاهدینی بودند که شب وروز تلاش می کردند و در اصفهان هم آمدن صمصام السلطنه باصفهان تغییرات مهمی در اوضاع آنجا داد و تلگرافی راجع باین موضوع بانجمن ایالتی رسیده است که سواد آن ذیلا درج میشود :

«تبریز انجمن، بختیاریها ازتهران فرار، باملت همراه، اصفهان شورش، حاکم کونسلخانه پنهان، صمصام‌السلطنه بختیاری ازطرف ملت حاکم.»

این تلگراف را صمصام السلطنه بانجمن سعادت کرده و انجمن سعادت هم به تبریز مخابره نموده :

« تبریز انجمن ایالتی عین تلگراف اصفهان ازعلیه[1] از طرف انجمن سعادت :

اصفهان انجمن تشکیل، شهرمنظم، اجانب‌محفوظ، منتظر همراهی صمصام‌السلطنه ـ درباب قاضی‌فتاح‌اقدام‌شد، وضع گوگان تلگرافید، انجمن

۱ـ مقصود از علیه استانبول است .

سعادت . »

راجع بخراسان :

سواد تلگراف انجمن ایالتی تبریز درخصوص انقلاب خراسان که در تاریخ ۲۱ ذیقعده وارد شده .

استانبول انجمن سعادت، سواد تلگراف خراسان عیناً درج، بنجف اطلاع، اقدام فوری لازم :

« انجمن ایالتی، عموم علما و اهالی خراسان برای اجرای احکام حضرات حجج در مسجد جامع متحصن، به نجف ابلاغ دارید . »

جواب حججالاسلام نجف در ۲٤ ذیقعده :

« استانبول انجمن سعادت، تلگراف هیجان خراسان به تحصن علماء اعلام و اقدام آنها در اجرای احکام که تکلیف هرمسلم است واصل ، از جانب ما بآنها اعلام نمائید باتمام ثبات قلب قلع وقمع مواد ظلم و استبداد را اهم فرائض شمرند، ما وعموم ملت تا آخر نفس با تمام قوت مساعد و طالب نصرتند و وجوب دفاع بی‌دینان را بهرنقطه ممکن است ابلاغ دارید، اخبار جدیده را اطلاع دهید ، عبدالله مازندرانی - محمدکاظم خراسانی . »

در استرآباد :

در استرآباد نیز از چندی پیش هیجان عظیمی درمیان مردم تولید شده وسر بمخالفت دولت برافراشته بودندو کار بجائی رسیده بود که صدراعظم وقت بتلگرافخانه رفته و با مرحومان حاجی شیخ محمدحسین وشیخ محمدباقر در ۲۵ ذیقعده بمخابره حضوری پرداخته بود .

خلاصهٔ تلگراف مشیرالسلطنه از مخابرهٔ حضوری :

« چندروزاست تلگرافهائی ازاسترآباد بخلاف عقل‌وشرع می‌رسد، بنابحسن عقیدتی که بمقام‌منیع‌علماءِ بلد داشته جای‌حیرت‌است کهچگونه

جنابانعالی و سایر آقایان بلد در مقام جلوگیری از اعمال و حرکاتی که نسبت بدولت می‌کنند بر نیامده‌اند و می‌خواهند مالیات ندهند. در صورتیکه مالیات عبارت از زکواتی است که دولت آنرا با فواج و علما و مستحقین میدهد که بحفظ حدود وثغورپردازند وفقرا ازآن بهره‌مند شوند. هرگاه منشاء این‌حرکات عامیانه نوشتجاتی‌است که بهیچوجه معلوم نیست که نوشته است گویا چند نفر قفقازی این نوع نتیجه را بیرون آورده‌اند و اگر راجع بمجلس است حالا قریب یکماه است مجلس‌بزرگی مشحون از علما و عقلا و اعیان و شاهزادگان ترتیب داده شده و بلکه چند نفر از اهالی سایر ولایات نیز درآنجا جمع شده و الان مشغول رسیدگی امور عامه می‌باشند. و اگر می‌خواهید از استرآباد نیز یک‌نفر شخص عاقل و متدین‌را انتخاب کرده بفرستید، این‌حرکات عاقبت وخیمی در بردارد وآن وقت دولت ناچار می‌شود که با قشون رفع بی‌نظمی کند آن وقت جمعی در میانه تلف خواهدشد، جنابانعالی‌راضی‌نشوید که شریک این‌خونها باشید.

صدراعظم»

جواب:

«مطالب مندرجهٔ تلگراف موجب کمال حیرت شد، مقصود علماءِ عظام وملت استرآباد ترویج حکم حجج‌الاسلام عتبات‌عرش درجات‌ارواحنا فداهم که مقلدین ملت اسلامیه و نشر احکام نبوی که عین‌حکم علماءِ عظام است بوده. بدون صغری و کبری مختصراً جواب اظهار می‌شود، یک فقره از احکام حجج‌الاسلام که‌ازنجف اشرف بتوسط قاصد متدین‌مخصوص شرف صدوریافته زیارت خواهیدنمود (یک فقره دستخط نجف دراینجا درج‌شده) ماحصل مطالب این است که نه دعوای حکومت داریم و نه توقع احسانی می‌نمائیم، اهالی مملکت استرآباد این احکامرا بموجب تکلیف مسلمانی

لازم‌الطاعه می‌دانند و دراجرای اوامر مطاعهٔ علمای اعلام تا آخرین درجه حاضر و از کشته شدن خوف نداشته و ازتهدید بیم ندارند . هیئت مصلحه برای اجرای احکام‌مطاعه و اصلاح مملکت و رفع خونریزی، جمعی‌ازعلما باعده‌ئی که‌لازم‌است‌ازملت حرکت‌خواهند کرد،اعلاءِ کلمهٔ حقه‌راان‌شاءالله خواهند نمود وغیر ازین مطلب کسیرا مقصودی نبوده و از این قصد نیك تا خون در بدنهای مسلمین جاری است دست بردار نخواهیم بود و در باب انعقاد مجلس تهران، این‌مجلس بدرد دولتیان می‌خورد .

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

مرادحکم‌علمای اعلام ، اعلام مشروطیت ومجلس شورای ملی است لاغیر ، محمدحسین- محمدباقرفاضل». وفردای آنروز نیزصدراعظم بمخابرهٔ حضوری پرداخت ولی جواب سخت شنید و رفت .

خلاصهٔ تلگراف دوم صدراعظم :

مشیرالسلطنه در تلگراف دوم خود چنین میگوید که « لعنت خدا و ملائکه بر کسی باشد که بخواهد از دین اثنی‌عشری خارج شود یا آنکه نسبت بعلما توهین نماید، عاقبت وخیم این امر را درنظر بگیرید. شما همچو تصورمی کنید که دولت از مملکت خود صرف‌نظرمی‌نماید، من از بابت تکلیف دینی خودم این‌طور می‌دانم که راضی نشوم بیك مسلمانی صدمه‌برسد،این‌تلگرافرا می کنم و الا ابداً جنابانعالی‌را زحمت نمیدادم، برای رفع تکلیف مسلمانی‌خود بتلگرافخانه آمدم که اصل مطلب‌را حالی نمایم و اتمام حجت کنم . . . . صدراعظم . »

خلاصهٔ جواب حاجی شیخ محمدحسین و شیخ محمدباقر :

« مضمون تلگراف ثانوی بیشتر موجب تعجب گردید، برای‌آنکه حکم علماء عظام وحجج‌الاسلام‌را درتلگراف جوابیه درج نمودیم و افتتاح

شورای ملی و اعلام مشروطیت را خواسته بودیم شما طوری مبهم جواب دادید که بهیچوجه ربطی بما نحن فیه نداشت، معلوم است فقط خواسته بودید جوابی داده شود «الحق مر» مسلم است نشر عدالت و ترویج احکام حجج الاسلام بامذاق حالیهٔ دولتیان تباین کلی دارد . اما اینکه نوشته اید من مسلمان هستم وطالب خونریزی نیستم بلی «یقولون با فواههم مالیس فی قلوبهم» . چرا بعد از سن نود و دو که آخرین مرحلهٔ زندگانی است راضی شدید بمسجد مسلمانان ومعبد فرقهٔ اثنی عشری توپ بسته جمعی کثیر از مسلمین مقتول شوند . اما اینکه شوکت چنگیزی دولت را بزبانی بیان نموده و ملت استرآباد را تهدید نموده بودید چه ضرر دارد همانطوریکه برادران غیور آذربایجانی را هدف گلوله قرار داده اید این ملت هم سر در کف حاضرند که در راه احیای مذهب خون خود را ایثار کنند .

بذل جان و بذل مال و ترك سر   درطریق عشق اول منزل است

این یك فقره از احکام حجج الاسلام درج میشود که در هر کس که رگ مسلمانی باشد بوعدهٔ گندم ری آخرت خود بر باد ندهد :

بسم الله الرحمن الرحیم

بعموم ایرانیان حکم خدا را اعلام میداریم . الیوم همت در دفع این سفاك جبار و دفاع از نفوس و اعراض واموال مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات بگماشتگان او اعظم محرمات و بذل جهد در استقرار و استحکام مشروطیت بمنزلهٔ جهاد دررکاب امام زمان ارواحنا فداه وسرموئی مخالفت ومسامحه بمنزلهٔ خذلان و محاربه با آنحضرت صلواةالله و سلامه علیه است، اعاذالله المسلمین من ذلك انشاءالله تعالی. الاحقر نجل المرحوم

لازم‌الطاعه می‌دانند و دراجرای اوامر مطاعهٔ علمای اعلام تا آخرین درجه حاضر و از کشته شدن خوف نداشته و ازتهدید بیم ندارند. هیئت مصلحه برای اجرای احکام مطاعه و اصلاح مملکت و رفع خونریزی، جمعی ازعلما باعده‌ئی که لازم است ازملت حرکت خواهند کرد، اعلاءِ کلمهٔ حقهٔ ان شاءالله خواهند نمود وغیر ازین مطلب کسیرا مقصودی نبوده و از این قصد نیك تا خون در بدنهای مسلمین جاری است دست بردار نخواهیم بود و در باب انعقاد مجلس تهران، این مجلس بدرد دولتیان می‌خورد.

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

مرادحکم علمای اعلام، اعلام مشروطیت ومجلس شورای ملی است لاغیر، محمدحسین- محمدباقر فاضل». وفردای آنروز نیزصدراعظم بمخابرهٔ حضوری پرداخت ولی جواب سخت شنید و رفت.

خلاصهٔ تلگراف دوم صدراعظم:

مشیرالسلطنه در تلگراف دوم خود چنین میگوید که « لعنت خدا و ملائکه بر کسی باشد که بخواهد از دین اثنی‌عشری خارج شود یا آنکه نسبت بعلما توهین نماید، عاقبت وخیم این امر را درنظر بگیرید. شما همچو تصورمی کنید که دولت از مملکت خود صرف‌نظرمی‌نماید، من از بابت تکلیف دینی خودم این‌طور می‌دانم که راضی نشوم بیك مسلمانی صدمه برسد، این تلگرافرا می کنم و الا ابداً جنابانعالی‌را زحمت نمیدادم، برای رفع تکلیف مسلمانی‌خود بتلگرافخانه آمدم که اصل مطلب‌را حالی نمایم و اتمام حجت کنم .... صدراعظم.»

خلاصهٔ جواب حاجی شیخ محمدحسین و شیخ محمدباقر:

« مضمون تلگراف ثانوی بیشتر موجب تعجب گردید، برای آنکه حکم علماء عظام وحجج‌الاسلام‌را درتلگراف جوابیه درج نمودیم و افتتاح

شورای ملی و اعلام مشروطیت را خواسته بودیم شما طوری مبهم جواب دادید که بهیچوجه ربطی بما نحن فیه نداشت، معلوم است فقط خواسته بودید جوابی داده شود «الحق مر» مسلم است نشر عدالت و ترویج احکام حجج الاسلام بامذاق حالیهٔ دولتیان تباین کلی دارد. اما اینکه نوشته‌اید من مسلمان هستم وطالب خونریزی نیستم بلی «یقولون با فواههم مالیس فی قلوبهم». چرا بعد از سن نود و دو که آخرین مرحلهٔ زندگانی است راضی شدید بمسجد مسلمانان ومعبد فرقهٔ اثنی‌عشری توپ بسته جمعی کثیر از مسلمین مقتول شوند. اما اینکه شوکت چنگیزی دولت را بزبانی بیان نموده و ملت استرآباذ را تهدید نموده بودید چه ضرر دارد همانطوریکه برادران غیور آذربایجانی را هدف گلوله قرار داده‌اید این ملت هم سر در کف حاضرند که در راه احیای مذهب خون خود را ایثار کنند.

بذل جان و بذل مال وترك سر　　　درطریق عشق اول منزل است

این یك فقره از احکام حجج الاسلام درج میشود که در هر کس که رگ مسلمانی باشد بوعدهٔ گندم ری آخرت خود بر باد ندهد:

بسم الله الرحمن الرحیم

بعموم ایرانیان حکم خدا را اعلام میداریم. الیوم همت در دفع این سفاك جبار و دفاع از نفوس و اعراض واموال مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات بگماشتگان او اعظم محرمات و بذل جهد در استقرار و استحکام مشروطیت بمنزلهٔ جهاد دررکاب امام زمان ارواحنا فداه وسرموئی مخالفت ومسامحه بمنزلهٔ خذلان و محاربه با آنحضرت صلواةالله و سلامه علیه است، اعاذالله المسلمین من ذلك انشاءالله تعالی. الاحقر نجل المرحوم

الحاج میرزا خلیل - الاحقر الجانی محمدکاظم الخراسانی - الاحقر عبدالله المازندرانی . »

نامهٔ منتصرالدوله پیشکار سپهدار :

درماه ذیحجه نامهٔ مفصلی از منتصرالدوله (علی سرباز) بانجمن ایالتی رسید مبنی براینکه در ۱٤ ذیقعده ۱۳۲۶ اساس مجلس مقدس شورای ملی در تنکابن برپا گردید وحضرت اشرف سپهدار اعظم نیز نهایت همراهی دارند، اعلانات متعدد باطراف و شهرهای دور و نزدیك فرستاده وعموم مردم را از تأسیس این مجلس مقدس مستحضر ساخته و این اعلانها درتمام بلاد منتشر شده خصوصاً دراستر آباد ومازندران ، امیر مکرم والی استر آباد بسپهدار اعظم نوشته بودند که پنجهزار نفر مسلح فعلا موجود و اهالی شهر استرآباد مشروطه شده اند، بهر کجا می فرمائید حاضرند حرکت کرده وریشهٔ استبداد را از روی زمین برچینند وان شاءالله همین روزها با استعداد بمازندران رفته و ازآنجا عازم تهران خواهیم شد . . . . خواهشمندم جواب این عریضه را سریعاً مرقوم ومسرورم فرمائید . خادم وطن علی سرباز ملی

عین الدوله درچه خیال است ؟

عین الدوله محققاً از چگونگی اوضاع ایران و انقلابات واصله در بلاد مستحضر بود و می دانست که رفته رفته آتش انقلاب تمام ایران را فرا خواهد گرفت ولی راه چاره را برخود بسته می دید زیرامحمدعلیمیرزا می گفت بهرنحوی است باید باقوهٔ جبریه تبریز را متصرف شد و تبریزیان می گفتند مجلس دارالشوری باید افتتاح شود. بالجمله نه از دین می توانست بگذرد نه ازدینار واو میخواست کاری بکند هم محمدعلیمیرزا از وی راضی باشد وهم ملت، این هم که محال بود ، با وجود این دست از تشبث برنمیداشت، گاهی به برخی ازمحترمین شهر نامه می نوشت و گاهی بانجمن پیغام میداد

و سخن از صلح و آشتی بمیان می‌آورد ولی انجمن دیگر بسخنان وی اهمیت نمیداد و می‌دانست که مشارالیه نمی‌تواند بخلاف میل شاه اقدامی کند وفعلا در باسمنج نشسته منتظر رسیدن اردوی جدیدی ازتهران است که شاه با نهایت جدیت در صدد تهیه و اعزام آن می‌باشد .

فصل سیزدهم

مقدمهٔ جنگ دوم تبریز و رفتن قلعه‌بان باشی بمراغه

از آنجائیکه در آذربایجان مخصوصاً در تبریز یکی ازمسائل مهمه دائمی مسئلهٔ نان می‌باشد و از سالیان دراز اغلب انقلابات و شورش‌ها از جهت کمیابی نان روی میداد، سران آزادیخواهان ومتصدیان امور بایستی بهر وسیله‌ئی که ممکن باشد آذوقهٔ چند ماههٔ شهر را تأمین کنند، چون فراوانی نان بسته بفراوانی گندم است و درحقیقت انبار گندم تبریز محال هشترود است که متأسفانه ازچندماه پیش اردوی باسمنج راه ورود غله بشهر را بسته بود و از هشترود غله بشهر وارد نمی‌شد، برای تهیهٔ آذوقهٔ زمستانی متصدیان امر صلاح در این دیدند که عجالةً غلهٔ مراغه را حمل به تبریز نمایند و برای انجام این‌امر مرحوم میر کریم و قلعه‌بان باشی را باعده‌ئی از مجاهدین مأمور این امر کردند که میر کریم با سخنان از دل برآمدهٔ خود مردمرا بفداکاری در راه مشروطیت ترغیب و تحریض کند وقلعه‌بان‌باشی درحمل‌غله مجاهدت‌و کوشش‌نماید. میر کریم‌را می‌دانیم ومی‌شناسیم که یکی از آزادیخواهان پرشور و حرارت و درستکار بود وتا روز مرگ در روی عقیدهٔ خود ثابت بود و درآخرین لحظهٔ زندگانیش که روسها با کمال بی‌رحمی بدارش زدند با نهایت جسارت بدون اینکه خود را ببازد فریاد زد زنده‌باد مشروطه. ولی‌نگارنده قلعه‌بان باشی‌را درست نمی‌شناخت که چگونه شخصی بوده بالجمله در دههٔ دوم شوال ۱۳۲۶ این دو نفر عازم مراغه و در ۱۹ شوال وارد بناب شدند، مردم بناب استقبال شایانی از ایشان کردند و پس‌از دوروز اقامت در بناب ۲۱ شوال از بناب حرکت

کرده وارد مراغه‌شدند. مردم مراغه نیز ازایشان استقبال باشکوهی کردند و از تکریم و تجلیل کوتاهی نورزیدند. چند روزی بدین منوال گذشت جسته جسته آثار اختلافی دربین مراغه ومجاهدین پدیدار شد وظهور این اختلافرا باختلاف روایت کردند؛ جمعی چنین می گفتند که چون پسران حاجی کبیر آقا از روز اول با اصول مشروطیت مخالف بودند ایشان مردم را تحریك کردند که نسبت بمجاهدین از بدگوئی و اهانت خودداری نکنند و مردم نیز بدستورالعمل ایشان رفتار کردند تا دهنهٔ اختلاف توسعه یافت وبجائی‌رسید که مجاهدین حاجی میرابوالفضل ومیرزامحمد پسران حاجی کبیر آقا را بقصد کشتن تیر انداختند و هردو زخمی شدند و زخمی شدن این‌دونفر برشدت اختلاف‌افزود. وجمع دیگر چنین‌می گفتند مجاهدینکه با قلعه‌بان باشی بمراغه‌رفته بودند بخلاف وظیفهٔ خود در صدد ایذاء وآزار مردم برآمدند و هر کسی راکه می‌خواستند ازو پولی بگیرند می گفتند این‌شخص از جملهٔ مستبدان است، باید اورا کشت وبدین گونه عناوین از ایشان پول می گرفتند و حتی چندین خانه را نیز غارت کردند و پسران حاجی کبیر آقا را هم بعنوان اینکه طرفدار استبداد می‌باشند زخم زدند و چون بی‌اعتدالیرا از حد بالا بردند مردم شورش کردند و گفتند باید مجاهدین ازمراغه بیرون بروند وبه تبریز نیز اطلاع‌دادند. چون‌مجاهدین عرصه را برخود تنگ دیدند بدان خیال افتادند که از مراغه خارج‌شده در بناب اقامت ورزند و میرآقا صدرالسادات مراغه‌ئی که از آزادیخواهان معروف مراغه بوده با دسته‌ئی از تفنگچیان بهمراه مجاهدین از مراغه خارج شده بقصبهٔ بناب که در دوفرسخی مراغه‌است رهسپار شدند، درموقع ورود بدانجا باز آزادیخواهان از ایشان پذیرائی کردند ولی در این‌موقع

در اطراف بناب مقدار مهمی سوار از چاردولی و غیره گرد آمده بودند که با مجاهدین بنای مخالفت گذاشتند، این سواران بامر واجازهٔ کیان بآنجا آمده و بامجاهدین بخصومت برخاسته‌بودند برای نگارنده صحیحاً معلوم نشده‌است. بعقیدهٔ مرحوم کسروی بدستور سیف‌العلمای بنابی‌بوده است که اورا دشمن بی‌امان‌مشروطیت می‌دانسته‌است. شاید مشارالیه قلباً آزادیخواه نبوده ولی شخص عاقل و دوراندیشی بوده وبعلاوه ازسر سپردگان مرحوم ثقة‌الاسلام شهیدبوده و ازوی بعید می‌نماید که بی گدار بآب زند. بالجمله مشروطه‌خواهان یعنی مجاهدین چون حریفرا پرزور دیدند خواستند از طریق مسالمت برفع محظورپردازند، ممکن‌نشد، بالاخره کار بجنگ کشید و مجاهدین شکست خورده راه فرار بسوی تبریز پیش گرفتند و سواران وارد بناب شده بغارت کردن خانه‌های آزادیخواهان از قبیل خانهٔ حاجی سیف‌الله و نایب احد و غیره پرداختند. و بدرفتاری یا بی کفایتی قلعه‌بان‌باشی سبب چنین حادثهٔ ناگواری شد.

بیک‌ناتراشیده در مجلسی — برنجد دل هوشمندان بسی

رسیدن‌اخبار مراغه وبناب:

چون خبرشکست قلعه‌بان باشی بشهرتبریز رسید سردار فوق‌العاده متأثر شد و گفت: نتوانستند آب بیاورند ولی تنبوشه‌ها را هم تر کردند. و مشهدی محمد علیخان را مأمور کرد که قلعه‌بان باشی را در هرجا باشد دستگیر کرده بشهر بیاورد و مشارالیه نیز مأموریت خود را انجام داد وقلعه‌بان باشی مورد مؤاخذهٔ شدید قرار گرفت. سردار پس‌ازمشاوره با سالار قرار دادند که هرچه زودتر اردوئی مرتب کرده بطرف بناب روانه سازند که جلوگیری از سواران دولتیان بنماید ولی سران قوم چنان صلاح دیدند که قبلا برای دلجوئی از مردم مراغه بهتر است که چند

نفر از اشخاص مصلح بمراغه فرستاده از مردم پوزش بخواهند و هرچه از اموال آنان بغارت‌رفته از غارتگران گرفته بایشان تسلیم‌نمایند وبهرترتیب باشدبایدآتشی که‌افروخته‌شده‌باآب‌تدبیر فرونشاند نه‌اینکه‌آنرا افروخته‌تر کرد. بنابراین مرحوم‌حاجی‌حسین ارومچی‌را که‌یکی‌ازتجار مشروطه‌خواه بود با جمعی از آزادیخواهان روانهٔ مراغه کردند که بهرنحوی باشد از گذشته پوزش‌خواسته وبآینده‌امیدوارشان کنند . هیئت‌مصلحه عازم مراغه شدند ولی حاجی حسین وارد مراغه نشد و دردو فرسخی مراغه نشیمن کرد و دیگران وارد مراغه شدند وبدلجوئی ازمردم پرداختند. دراین بین نامه‌ئی از حاجی صمدخان بحسام نظام رسید که بزودی وارد مراغه خواهم شد و اگر از مشروطه‌خواهان تبریز کسانی درمراغه باشند از مراغه بیرونشان کنید. حسام‌نظام نیز بگفتهٔ او کار بست وتبریزیان هم ناچارازمراغه بیرون رفتند (این‌نامه یا تلگراف از میانه نوشته یا مخابره شده بود) .

ورود صمدخان بمراغه یا آغاز جنگ دوم و بیدادگری وی در مراغه وکشتن مقدس و انصاری :

صمدخان با لقب شجاع‌الدوله که محمدعلیشاه جدیداً بدو عنایت فرموده‌بود، در دهم ذیقعدةالحرام‌وارد باسمنج‌شده پس‌ازملاقات باعین‌الدوله وکسب دستور روز دوازدهم وارد مراغه شد و دست بعاجز کشی بگشاد وتا آنجا که می‌توانست‌از بیدادگری وشقاوت‌فروگزاری نکرد. نخستین کسی که شرارهٔ بیدادش آتش بجان وی زد مرحوم میرزامحمدحسن مقدس‌بود. این‌مرد حقیقةً بتمام‌معنی‌مقدس وپاکدامن بود ومردم مراغه اورا ازجان و دل دوست می‌داشتند وبا میل ورغبت درنماز جماعتش حاضر می‌شدند، فقط گناهش این بود که عدالت‌خواه و عضو انجمن ولایتی بود . چون فراشان

گرگ طبیعت آن‌مرد بزرگوار را پیش وی آوردند نخست آنچه نهاد پست وی اقتضا می کرد زبان بزشت گوئی باز کرد وسخنان ناشایسته گفتن گرفت، سپس گفت عمامه‌ازسرش برداشتند و ریش وسبیلش بکندند، آنگاه فرمان داد جامه از تنش بیرون آوردند و درآن هوای سرد که شانزدهم آذر بود بحوضش انداختند و فراشان از هرسوی دور تا دور حوض را فرا گرفتند، بیچاره‌هر طرف که می‌خواست برود فراشها باچوب اورامی‌زدندونمی گذاشتند بیرون بیاید تا آنکه آن‌مرد پاك‌نهاد از خود بیخود شد و دیگر نتوانست ازجای‌خویش‌حرکت کند، آنگاه اورا ازحوض‌بیرون‌آوردند وطنابی‌بپایش بستند و کشان کشان اورا بمیدان ملارستم‌برده از درخت نارون بیاویختند وچنان مردی‌را باچنین زجر بکشتند، خدایش بیامرزاد. مشروطه‌خواهان مراغه اعم از تبریزی و مراغه‌ئی چون این‌حرکت دژخیمانهٔ صمدخان را را دیدند همه بجان‌خود بترسیدند ویك بیك گرفتار شدند که ازآن جمله بودند حاجی‌میرزاحسن شکوهی ، حاجی‌حمید تبریزی ، میرزا عبدالحسین انصاری ومشهدی علی تبریزی و ازهر کدامشان که اندك سرمایه‌ئی داشتند مبلغ فوق توانائی مطالبه‌می کرد و بالاخره بزجر وشکنجه می گرفت. ما ازشرح‌مظالم بی‌پایان‌صمدخان که دربارهٔ‌محبوسین‌روا داشت‌تنها‌بسر گذشت مرحوم میرزا عبدالحسین انصاری اکتفا می کنیم .

میرزا عبدالحسین مرد دانشمندی‌بود و درپیشرفت مشروطه قدمهای بلندی برداشته بود و اونیز از دستهٔ محبوسین بود، روزی صمدخان اورا می‌خواند و با وی نیز همان رفتار ظالمانه را پیش می گیرد که با مرحوم مقدس کرده بود، پس‌از ناسزا گفتن و بی‌احترامی نمودن امر می کند که او را بحوض انداخته و نگذارند که بیرون بیاید ، بالاخره تن بیجانش

را از آب درآورده وطنابی بپایش بسته تا پای همان نارون برده و درآنجا آویزانش می کنند . بالجمله هرچه از قساوت و بیدادگری بوده دربارهٔ مشروطه‌خواهان دریغ ننمود و حتی کسانیکه ازو پول گرفته آزاد میکرد اگر از مردم تبریز بود بایستی فوراً از مراغه بیرون برود برای آنکه حکم کرده بود تبریزی ولو یك‌نفر هم باشد نباید درمراغه اقامت کند. بدون مبالغه و اغراق این‌مرد بیدادگر در خونخواری و قساوت بدرجه‌ئی رسیده بود که از چنگیز وآتیلا نیز گذشته بود، کی چنگیز مردمرا در هوای سرد زمستان بحوض می‌انداخت و ازمرگ سر تاپا زجر ایشان لذت می‌برد؟ ویاآنانرا دست وپا بسته جلو سگ درنده می‌انداخت وناله ایشانرا نغمهٔ چنگ‌و نای‌می‌پنداشت؟! من تصورنمی کنم‌درآن‌زمان کسی‌درخونخواری و عاجزکشی آن اندازه بی‌رحم وشقی باشد که ازآن همه بیدادگری ولو یك دفعه هم باشد متأسف نشود .

جنگ شرامین و شکست مجاهدین :

چون‌خبر بی‌اعتدالیهای صمدخان به‌تبریزرسید سردار وسالار ازاین پیش‌آمد ناگوار سخت خشمناك شدند و دانستند که زنگ خورده نگردد بنرم سوهان پاك ومتوجه شدند که صمدخان هوای دیگری برسردارد ودر صدد جمع‌آوری‌سرباز وسوار است که به‌تبریزتاخت‌آورد لذا بتجهیز لشکر پرداخته و اردوئی از مجاهدین نزدیك بهزار نفرتهیه کردند که درصورت امکان تا مراغه بروند والا درنزدیکیهای مراغه درمحلی اردوگاه قرار داده متوجه باشند که اگر صمدخان درصدد حمله بشهرآمد جلوگیری کنند و ریاست اردو بمحمدقلیخان آقبلاغی و حاجی‌خان قفقازی واگذار گردید و در آن روزها قریب بپانزده و شانزده نفر فدائی که اغلب ایشان گرجی

بودند از تفلیس بیاری تبریزیان آمده بودند و یك شب هم باتفاق بمنزل سردار آمدند که نگارنده نیز در آنجا بود . از وجنات ایشان آثار شجاعت آشکارا دیده می‌شد، هرچند همهٔ ایشان جوان بودند ولی یك نفر از همه جوانتر بود و باشلوقی از شال بسر پیچیده بود و ابداً ترکی نمیدانست و اتصالا با اشارات دست می‌فهماند که سر دشمنان را در زیر پا له خواهم کرد و سردار هم از ابراز احساسات وی با آن طرز بسیار خوشوقت بود و همان جوان هم با دو سه نفر دیگر از گرجیان داوطلبانه وارد اردو شدند .

اردوی مجاهدین روز پنجشنبه ۲۲ ذیقعده بسوی مراغه از تبریز حرکت کرد، ازجمله اشخاصی که در این اردو بودند حاجی حسین ارومچی بود و یارمحمدخان وحسین خان کرمانشاهانی که اولی برای مصلحت اندیشی اردو معین گردید و دومی وسومی داوطلبانه حاضر فداکاری شدند .

ستارخان چرا برفتن اردو موافقت کرد ؟

ستارخان که خودش بخوبی می‌دانست که مجاهدین درجنگ پشت سنگر مهارت دارند ولی هنوز جنگ کردن در پشت اسب را یاد نگرفته‌اند و همیشه آنانرا ازجنگ کردن درصحرا ممانعت میکرد و اگر درجنگ مرند فرج آقارا اجازهٔ جنگ داد پس از آن بود که بامرحوم رضاقلی خان با تلفون صحبت کرد ورضاقلیخان اطمینان داد که از کسان ما کسی جنگ نخواهد کرد سهل است با فرج آقا هم همکاری خواهیم کرد، بعلاوه یك قسمت مهم از سواران فرج آقا از سواران زنوز و کرکر وعلمدار و آن نواحی بودند که سردار بایشان اعتماد واطمینان داشت. اکنون پس چرا بخلاف عقیدهٔ خود چنین اقدام را کرد ؟ بعقیده نگارنده دو سه چیز موجب شد که ستارخان این اردو کشی را تصویب کرد، یکی اعتماد بمحمدقلیخان و سواران وی



حاج میرزا ابراهیم آقا (ص۸۸)

که از اهل قره داغ بودند وخیال می کرد کسی که سالها در بین ایران و روسیه بقاچاقچی گری مشغول بود بخوبی می‌تواند اردو را اداره کند و دیگری حقیرشمردن دشمن، سردارمیگفت سوار وپیاده‌ای که با صمدخان بوده همه‌شان مردمان ترسو وتریاکی هستند، همینکه صدای تفنگ بگوش ایشان رسید فرارخواهند کرد، بالاتر ازهمهٔ اینها امیدواری واطمینان وی بدان چند نفر گرجی بمب انداز بود که بمب های سنگین با خود داشتند ومی گفتند که دشمن هرقدرقوی باشد نمی‌تواند درمقابل این بمب‌ها ساعتی مقاومت نماید و گذشته از اینها ناچاربود که جلو گیری ازصمدخان کند. متأسفانه دستوری‌هم که برؤسای اردو داده بود برطبق آن رفتارنشد. سردار برؤسا گفته بود که هوا سرد است هرقدر ممکن باشد بی‌مورد حمله نکنید و بی‌جهت خودرا بخطر میندازید و مخصوصاً بحاجی‌خان قفقازی مؤکداً توصیه کرد چه‌بسا اتفاق افتاده که طرف حیله‌ئی بکار می‌برد و عدهٔ کمی جلو می‌فرستد که طرف مقابل را وادار بحمله کند و چون بحمله پرداخت ازهرطرف برایشان می‌تازند ودمار ازروز گارشان برمی‌آورند، باید درست متوجه و هشیار باشید که فریب دشمن نخورید و بی گدار بآب نزنید، عجب است که این پیش‌بینی سردار چنانکه خواهیم دید پیش آمد .

از آن سوی صمدخان هم شب و روز بجمع‌آوری سوار و سرباز پرداخته عدهٔ معتنابهی ازسواران چاردولی و کورانلو ومراغه را بدور خود جمع کرد وعین‌الدوله هم از مساعدتهای لازم دریغ نمیکرد، وقتیکه شنید از تبریزهم اردوئی ازمجاهدین بجانب مراغه می‌آید سخت شادمان گردید زیرا دولتیان ازجنگ کردن باتبریزیان درشهرمی‌ترسیدند وچون صمدخان بتمام دهات عرض راه بلد بود و دهاتیان هم ازوی حساب میبردند و وقایع

را نیز بدو راپرت می‌دادند کلیهٔ این پیش‌آمدها موجب مسرت خاطر وی می گردید . بالجمله پس‌از تکمیل نقایص از مراغه بیرون آمده مبادرت بجنگ نمود . روز سه‌شنبه ۲۷ ذیقعده تلاقی فریقین روی‌داد . تفصیل جنگ بدین گونه آغاز شد که سحر گاهان عده‌ئی سوار دراطراف شرامین دیده میشود، مجاهدین بگمان اینکه کلیهٔ سپاهیان صمدخان عبارت ازاین‌عدهٔ معدودبوده بی‌محابا بایشان می‌تازند وآنان‌فرارمی کنند،آنگاه بخانیان که عدهٔ مهمی از سواران صمدخان آنجا بود هجوم میکنند و جنگ سختی روی می‌دهد مجاهدین که سخت دلیرانه می‌جنگیدند و گمان می کردند که این‌عدهٔ قلیل را بزودی از بین خواهند برد وقتیکه ملتفت می‌شوند که از هرطرف سوار و پیاده است که آنها را احاطه میکنند خود را گم کرده بخیال فرار می‌افتند غافل از اینکه راه فرار بایشان بسته‌شده باید مقاومت کنند تا بتوانند خود را نجات دهند ولی ازهول جان کسی را مجال تفکر باقی‌نمانده بود ، هر کس می‌خواست خود را ازین مهلکه نجات بدهد ولی دشمن چیره‌دست‌مجال‌نداد که آن‌بیچارگان خودرا بجائی‌برسانند بالاخره جمعی در دریاچه غرق شدند و جمعی اسیر و و دستگیر و عدهٔ کثیری هم بقتل رسیدند و گرجی‌ها نیز با وضع فجیعی کشته شدند و بقیة‌السیف خود را نجات دادند، جمعی به تبریز آمدند و جمعی در سردرود اقامت کردند .

مرحوم یارمحمدخان که خود حاضرمیدان‌جنگ‌بود وقتیکه تفصیل جنگ و بی‌انتظامی مجاهدین و وضع‌اسفناك ایشان‌را برای‌بنده نقل‌می کرد بی‌اختیار اشك از چشمش فرو میریخت و می گفت اگر فرمانده آزموده وکاردانی‌می‌داشتیم که افراد ازوی متابعت می کردند قطعاًمغلوب‌نمی‌شدیم . بنده نمی‌خواهم وضع جنگ را چنانکه او می گفت دراینجا بیاورم فقط

خلاصهٔ بیاناتش عبارت از بی‌نظمی ونداشتن رئیس کاردان و بصیر بود . در همین روز تلگرافی از گوگان بانجمن ایالتی رسید که سواد آنرا دراینجا می‌آوریم :

تلگراف گوگان (۱) :

« اعضای انجمن مقدس، الساعه کاغذ رسید سیصد نفر جمعیت پریروزی مدعی که درشرامین بود، فرار کرده بودند، محمدقلی خان بانصف جمعیت آنها که عبارت از پانصد نفر بود درخانقاه بوده دعوی نموده چهار نفرشان مقتول وچهارنفر زنده گرفتار، پسر سلیم‌خان از سه‌جا زخمدار، مابقی‌شان به عجب‌شر فراری، الساعه اردو درخانقاه ساکن. ۲۷ذیقعده ۱۳۲۶ » چون خبر شکست مجاهدان به تبریز رسید مشروطه خواهان سخت متأثر شدند و استبدادیان نیک شادمان گشتند و صمدخانرا حامی اسلام نامیدند .

ورود صمدخان بسردرود :

صمدخان پس‌از آنکه بمجاهدین شکست‌داد چندروزی درخانیان بود بعد عازم‌دهخوارقان‌شد وچندروزی درآنجا اقامت کرد وبعد بخسروشاه آمد ، درآنجا بود که حاجی احتشام لیقوانی با عده‌ئی سوار و سرباز که عین‌الدوله فرستاده بود بدو پیوست، بالاخره صمدخان صبح روزپنجشنبه ۱۴ ذیحجه بسردرود دوفرسخی شهر تاخت‌آورد، مجاهدین بمدافعه پرداختند و چند ساعت خودداری نمودند ولی بالاخره برخی کشته شدند و چند نفر گرفتار و جمعی هم توانستند که خودشان را بشهر برسانند .

از جملهٔ اشخاصی که گرفتار شدند یکی حاجی حسین ارومچی و دیگری شیخ‌جلال نهاوندی از فرستادگان حجج‌الاسلام نجف و اصغرخان

۱ـ این تلگراف هم معلوم میدارد که سواران صمدخان حیلهٔ جنگی بکار برده مجاهدین را گول زده‌اند .

مسکین وچند نفر دیگر از مجاهدین بودند .

ستارخان میخواست بسردرود حمله برد :

چون خبر بستارخان رسید باعده‌ئی سوار بعزم یاری مجاهدین بجانب سردرود حرکت کرد و بسالار نیز اطلاع داد، نگارنده را نیز باصرار باخود برد چون بخطیب رسیدیم فراریان ازسردرود یکی بعدازدیگری میرسیدند، سردار چون ازوضع وچگونگی قضیه آگاه‌شد فوق‌العاده متأثر وخشمگین گشت و گفت بهرنحوی است باید بسردرود برویم و این‌دزد تریاکی را بجزای خودبرسانیم. هرچه‌مجاهدین‌مخالفت کردند، سودی‌نبخشید، بالاخره مشهدی محمدعلیخان نزد من آمد و گفت رفتن بسردرود با این‌عدهٔ قلیل سودی بجز از کشته‌شدن ندارد، بهرنوعی‌باشد شما باید سردار را منصرف کنید. ناچارمن پیاده شده ودرمقابل‌اسب ایشان‌ایستادم. سردار عنان اسب باز کشید و گفت چه‌میگوئی؟ گفتم کجا می‌روی، مگر بسردرود بلدنیستی؟ شما باپنجاه وشصت‌نفرسوارچطورمی‌خواهید ازمیان‌این کوچه‌باغها گذشته با صمدخان بجنگید! نیت شما صحیح‌است که باید بیاری‌یاران بروید ولی با استعدادکافی وآنهم هنگام‌شب که‌بتوانیدکاری‌بکنید و الا همه‌را بکشتن خواهید داد. بالاخره بهرترتیبی بود از رفتن بسردرود منصرفش کردیم و با هزاران التماس وخواهش او را مراجعت دادیم .

ورود صمدخان بسردرود آن هم با قهر و غلبه برای‌آزادیخواهان فوق‌العاده موجب‌تأسف و تأثر گردید، علاوه براینکه یك دشمن قوی دست برعدهٔ دشمنان‌افزوده گردید راه مراغه‌نیز بسته شد وبیرون کردن صمدخان ازسردرودهم‌تقریباً‌غیرممکن‌بود برای‌آنکه‌هم صمدخان درسردرود قوهٔ‌کافی داشت‌وهم‌عین‌الدوله‌ازفرستادن‌سوار بیاری‌وی‌دریغ نمیکرد؛ گذشته‌ازین‌چون

سردرود محاط بباغهای بسیاری بود لذا حمله بردن بدانجا مستلزم دادن تلفات زیادی بود ، بهرصورت در آنروز جز راه جلفا همهٔ راههای دیگر بروی تبریزیان بسته شده‌بود، باوجود این تزلزلی در ارکان‌استقامت ملیون روی نداد با نهایت دلیری مردانه بمدافعه برمی‌خاستند و از کثرت قوای دشمن‌اندیشه نمی کردند. چند روزی بسکوت گذشت دیگرعین‌الدوله سخن ازصلح وآشتی نمی گفت و بانتظار ورود اردوی تهران روزگار می گذراند.

رشادت مسیوگری :

روزپنجشنبه۲۱ ذیحجه یکساعت‌بغروب مانده عدهٔ زیادی‌ازسواران صمدخان ناگهان بطرف لاله که درنیم فرسخی شهر واقع‌است بسنگرهای مجاهدین‌حمله‌آورده‌وشکست‌خورده‌باز گشتند.روزجمعه۲۲ذیحجه‌شش‌نفراز جماعت داشناقساقان (ازارامنه) بریاست فدائی‌مشهورمسیوگری که‌بتازگی از روسیه‌وارد شده بودند بجهت بازدید سنگرهای خطیب بدانجا رفته از بالای تپه‌ئی که ناظربقریهٔ (آخمه قیه) است سواران صمدخان را می بینند که بدانجا آمده‌اند و سواران نیزمتوجه می‌شوند که چند نفر ازتبریزیان دربالای تپه‌ئی در گردش هستند؛ بخیال‌اینکه شکاری‌بدستشان‌افتاده جلوریز بسوی تپه تاخت می‌آورند . فدائیان دلیر از اسب پیاده شده مهاجمین را باآتش گلوله‌استقبال می کنند وآنقدرمقاومت ورزیده و ازدشمن‌جلوگیری می کنند که دیگرمجاهدین نیزخبردار شده بیاری ایشان میروند ودشمنان شکست خورده روبفرار می گذارند .

جنگ ۲۳ ذیحجه‌آخرین جنگ سال ۱۳۲۶ :

چون سواران صمدخان نتوانستند در دوجنگ گذشته کاری ازپیش ببرند و سواران فاتح درهردو مورد مغلوب گشتند این است که روز شنبه

۲۳ ذیحجه حوالی ظهر صمدخان با سپاهیان خود ازطرف (آخمه‌قیه) بشهر حمله‌ور شد، مجاهدین درمقابل حملهٔ دشمن خم بابرو نیاورده با کمال رشادت بمدافعه برخاستند. جنگ رفته رفته برشدت خود می‌افزود تااینکه یکساعت ازظهر گذشته خود سردار باعده‌ئی سوار واردمیدان جنگ گردید وفدائیان سوسیال دموکرات و داشناقساقان هم نهایت رشادت بخرج دادند وحاجی پیشنمازسلماسی[۱] وبلال آقای کهنه شهری نیز دراین‌جنگ شرکت داشتند، سه ساعت تمام نایرهٔ جنگ مشتعل بود وطرفین پایداری میکردند بالاخره یکساعت بغروب مانده مجاهدین فیروز گشته ومهاجمین‌را شکست دادند.
پس‌از این جنگ باز چند روزی بسکوت گذشت و دیگرجنگی که قابل ذکرباشد بمیان نیامد تا آنکه هلال محرم ۱۳۲۷ از افق خون‌آلود تبریز نمایان گردید و مردم بمراسم عزاداری قیام کردند و صمدخان هم اعلانی بچاپ رسانده منتشرساخت که سوادآنرا ذیلا برای استحضار خوانندگان در اینجا می‌آوریم :

اعلان یا اولتیماتوم چاپی صمدخان :

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم‌عظم‌الله‌اجورناواجورکم بمصابنا بالحسین علیه‌السلام

این بنده که حاجی صمدخان مراغه‌ئی هستم و با اردو و استعداد جهت تنبیه اشرار ازجانب سنی‌الجوانب اعلیحضرت قدرقدرت قوی‌شوکت همایونی ارواح‌العالمین فداه برسردرود آمده‌ام محض اعلان واطلاع آقایان اهالی شهرتبریز مکنون ضمیرخود را می‌نویسم که اولا عموم اهالی تبریز

۱- بودن حاجی پیشنماز را در تبریز بنده درست یاد ندارم اگرچه حضور ویرا در این جنگ روزنامهٔ انجمن نوشته‌است ومرحوم کسروی‌هم محققاً از روی نوشتهٔ روزنامه مزبور درکتاب خود بودن حاجی پیشنماز را در میدان جنگ‌آورده است . چون انجمن بدون مأخذ واطلاع‌چنین چیزیرا نمی‌نویسد شاید بنده فراموش کرده‌ام و ایشان‌آن وقت درتبریز بوده‌اند .

رعیت پادشاه جمجاه اسلام پناه هستند و مکنون ضمیر پادشاه اسلام این است که عموم اهالی آسوده ومرفه‌الحال بوده ومشغول دعا گوئی ذات ملکوت صفات اقدس همایون باشند و امثال بنده را که مأمور این امر فرموده‌اند مقصود این است که باشرار تنبیه شده و فقرا و ضعفا تماماً در امن و امان آسوده و راحت باشند لهذا این اعلامرا بعموم اهالی و دوستان وسایرین که اهل وطن هستند ودریك مذهب وملت هستیم بایدموافق شریعت نبوی واثنی عشری راه برویم و متمردین وخائنین که بعیال و اولاد واموال وجان وعرض وناموس مردم دست‌درازی می‌نمایند بیاری خداوند تبارك وتعالی بالمره آنها تنبیه و قلع وقمع بشوند و دراین میانه مبادا خدا نکرده بیك نفر از اهالی فقیر و ضعفای تبریز تعدی بشود این است که اطمینان ازجانب خود و دولت میدهم که هر کسی قادراست اهل وعیال وخانه و اثاث‌البیت خود را بردارد و ازشهرخارج برود از سردرود الی هشترود بهرجا برود جان او در امن و امان خواهد بود و اگر نتواند ازشهر بیرون برود وموقع تنبیه اشرار برسد خودشان واهل‌وعیال خودشان‌را بیك‌طرف کشیده ومعلوم‌نمایند که‌ازمطیعین هستند یا اینکه علم و بیرق نصب نمایند که باهالی اردو معلوم شود که اینها یاغی دولت وملت وشریعت نیستند باز در امن و امان خواهند بود و اگرغیرازاین نمایند وزر و وبال هر کسی بگردن خود وخدا و رسول در میانهٔ بنده و آنها شاهد باشند که خودشانرا بی‌جهت بمیان بلا و آتش انداخته‌اند، آنوقت‌هر کسی اختیارخودرا دارند . این‌نکته را باید شما حالی شوید نه‌تنها بنده دراین عقیده هستم تمام مأمورین دولت مأموریتشان این است که درحق علما و اعیان و فقرا که مذهب دین محمدی دارند وتغییر اعتقادنکرده‌اند وبمذهب‌جدید فریفته‌نگشته جان‌ومال وعیالشان درامان و

حراست مأمورین دولت خواهند بود و این تعلیمات از جانب بندگان حضرت اشرف اقدس والا آقای عین‌الدوله صاحب اختیار کل دامت شوکته بعموم رسیده، اینکه بنده در این اعلان سبقت می‌نمایم محض ملاحظهٔ هم ولایتی بودن است و بعضی که مرا می‌شناسند و اطمینان دارند و بسایرین اطمینان خواهند داد. محرم ۱۳۲۷ محل مهر شجاع الدوله.»

جنگ ۱۳ محرم الحرام ۱۳۲۷:

چون ایام عزا خاتمه یافت روز جمعه ۱۳ محرم صمدخان دست بحیله‌ئی زده یك عده از سواران خود را فرمان داد که درفراز تپه‌های بلند که دورتر از تیر رس باشد نمایشی بدهند شاید مجاهدین بخیال اینکه عده شان کم است بایشان هجوم کنند، اگر این حیله مطابق میل صورت گرفت آنگاه از هر طرف سواران بمجاهدین حمله کرده آنانرا دستگیر یا مشغول سازند. از قضا این حیله مطابق میل وی انجام یافت، همینکه مجاهدین سنگرهای خطیب سواران معدودی را دیدند که در بالای تپه‌ها بهرسو می‌روند بایشان حمله بردند وجنگ در گرفت که ناگاه از هر طرف سواران بمجاهدین تاخت آوردند ومجاهدین را احاطه کردند، باوجود این مجاهدین قدم واپس نگذاشتند و سایر مجاهدین که آگاهی یافتند بیاری ایشان شتافتند وجنگ سختی آغاز شد تا آنکه سردار و سالار نیز بمیدان جنگ رسیدند ومهاجمین را تا قریهٔ آخمه‌قیه بعقب راندند. از مجاهدینیکه بی‌مبالاتی بخرج داده و بی گدار بآب زده بودند چهارده نفر دستگیر و چند نفر نیز کشته شدند و بنابه نوشتهٔ مرحوم نالهٔ ملت از سواران صمدخان قریب یکصد و بیست نفر کشته شده بودند. شاید این عده مقتول صحیح نباشد ولی در هرصورت عدهٔ مقتولین نسبت بکشته شدگان مجاهدین چند برابر بوده بهر صورت فتح نهائی نصیب مجاهدین گردید.



صمدخان شجاع‌الدوله (ص۲۷۴)

اخبار خوش

تلگراف انجمن سعادت راجع بتصرف رشت ازطرف مجاهدین :

روز جمعه ۲۰ محرم از انجمن سعادت تلگراف ذیل با نجمن ایالتی رسید.

« تبریز انجمن ایالتی . مجاهدین غیورملی رشت را متصرف، حاکم مقتول ، استقراض نشد وقایع تبریز بتلگرافید، انجمن سعادت . »

علاوه بر تلگراف انجمن سعادت از تفلیس وسایر جاها نیز تلگرافهای متعدد راجع بفیروزی مجاهدین رشت رسید .

ونامه‌ئی ازجلفا توسط طالب‌زاده بآقای تقی‌زاده رسید که از انزلی نوشته‌شده بود. خلاصهٔ آن عبارت بود از اینکه بواسطهٔ کشته‌شدن میرعلی اکبر نام تبریزی که حاکم از قصاص قاتل خودداری میکرد مردم بدارالحکومه هجوم کرده حاکمرا درباغ مدیریه کشتند و شهر بتصرف مجاهدین درآمد وحضرت سپهدار با یکصد سوار وارد انزلی‌شد. سپهدارخیال‌حرکت رشت دارند که از آنجا با استعداد کافی عازم تهران شوند . رسیدن این خبرها موجب مسرت و خرسندی مجاهدین گردید و آزادیخواهان فتح رشت را بیکدیگر تبریك می گفتند .

مکتوب مبسوطی از مرحوم صمصام‌السلطنه بستارخان سردارملی رسیده که خلاصهٔ آن دراینجا درج میشود .

راجع بفتح اصفهان :

گر زتبریز و هری ور از ری اند　　بی مزاج آب و گل نسل ویند

خدمت ذیرفعت مروج روح سرمایهٔ فتوح مجسمهٔ غیرت و فتوت یگانه وطنخواه ملت پرست دامت تأییداته معروض می‌دارد : بزیارت رقیمهٔ کریمهٔ ملاطفت ضمیمه که شفای دل مکمود و دوای دیدهٔ مرمود بود وقتی

مشرف گردید که در دارالسلطنهٔ اصفهان بمدد حضرت ولی‌عصر عجل‌الله فرجه وبهمت غیورانهٔ سواران وتفنگچیان شجاع بختیاری (اقبال‌الدوله) کاشی ناشی با اتباع سفاکش که متجاوز ازدوهزار نفرسرباز وسوار بودند با قورخانهٔ صحیح و ذخیرهٔ کامل مقامات حصین خودرا از دست داده با کمال اضطرار بکونسولخانهٔ دولت فخیمهٔ انگلیس پناهنده شده بودند درصورتیکه سه یوم قبل از صبح تا شام جماعت ملتیان بیچاره را پشت درب و زیر برف معطل کرده بعذر اینکه « ما حق مداخله در امور داخله نداریم » راه ندادند.

آنگاه فصل مشبعی ازمحسنات مشروطیت وعدل وداد ومعایب ظلم و استبداد مرقوم داشته می گوید بنا بمقدمات مذکوره با پانزده تن از بنی‌اعمام خود وقریب سه هزار سوار وتفنگچی با اهل و عیال خود وداع کرده بطرف اصفهان رهسپار شده بعداز ظهر نهم ذی‌الحجه وارد اصفهان شدیم، درصورتیکه محل‌های مرتفع در دست استبدادیان بود و ازهرطرف بمسجد شاه که ملتیان آنجا بودند تیر اندازی میکردند بختیاریان برایشان حمله ور شده و آنانرا شکست دادند و حاکم و من تبع او بکونسولخانهٔ انگلیس پناه بردند ودرخاتمه می‌نگارد ازجناب مستطابعالی وتمام برادران غیور آذربایجان همت می‌خواهیم ومستدعی هستیم هرچه اسباب پیش رفت وفلاح ملت است ما را نیز دلالت فرمایند، همه را بخدا می‌سپاریم و باهمه وداع می‌نمائیم.

تلگراف رشت :

«تبریز بحمدالله تعالی روز دوشنبه ۱۶ محرم بهمت غیورانهٔ مجاهدین ریشهٔ استبداد گیلان بکلی کنده شد. حاکم با سی و پنج نفر حامی دولت مقتول، عمارت دولتی سوخت، دونفر ازمجاهدین شهید، مقاصد قلبیهٔ وطنخواهان



آقا،الاخان سردار افخم (ص۲۷۷)

حاصل، انجمن ایالتی تشکیل، قوای ملی مهیا، منتظر امر مبارك هستیم.
معزالسلطان، علیمحمد[۱].»

۱ـ قیام رشت خود داستان مفصلی است وماآنرا بطور اجمال در اینجا می نگاریم تا خوانندگان مستحضر باشند. پس از آنکه در۲۳ جمادی‌الاولی۱۳۲۶ مجلس شورای ملی بفرمان محمدعلیشاه بدست لیاخوف بمباران و ویران گردید این اقدام ناشایست شاه در شهرهای ایران ایجاد وحشت وهراس بزرگی کرد ازجمله شهرهای ایران که خود را نباخت وبمبارزه پرداخت شهرتبریز ورشت بود. متأسفانه مقاومت رشت پس ازچند روز درهم شکست ولی آتش سوزان آزادیخواهی درسینهٔ مردم شهربرای مدتی خاکسترنشین گشت، ازطرف محمدعلیشاه کسی بحکومت رشت مأموریت داشت که جوهرهٔ استبدادبود و اوامرمحمدعلیشاه را هرچه بوده بدون تأمل اجرا میکرد وآن آقابالاخان سردار افخم بود و آزادیخواهان شب و روز منتظرفرج و منتهز فرصت بودند که روزی خاکستر ازروی این آتش بردارند وآتش بجان بدخواهان بزنند. مدتی براین بگذشت تا آنکه مرحوم میرزا کریمخان برادر کوچکترمرحوم معزالسلطان که در روسیه بود ۱۳محرم ۱۳۲۷وارد رشت شد. ورود ایشان برشت درموقعی بود که درآنجا یك کمیته سری تشکیل یافته بود و از مجاهدین و فدائیانی که از کمیتهٔ (سوسیال دموکرات) باکو قریب بیست و سی نفر بلکه بیشتر برشت آمده و باکمیته ارتباط پیدا کرده بطور مخفیانه زندگانی می کردند و البته اسلحه ومهمات ازقبیل بمب و نارنجك هم باخودآورده بودند.

میرزا کریمخان یکی از مردان رشید ومدبر و باهوش بود و در دور اندیشی و و ذکا یکی از دهاة شمرده می‌شد. آزادیخواهان را اعم از برادران خود و اعضای کمیته بخواند و گفت بیش از این نباید در گوشهٔ اختفا جای گزید، باید دست بکار زد، پس از شور قرار شد که مدیرالملك را که ازاشخاص ذوجنبتین بود وا دارند که درباغ مدیریه دعوتی از آقابالاخان سردار افخم بنماید و درآن روز آزادیخواهان بدو گروه منقسم شوند گروهی بریاست معزالسلطان بباغ مدیریه رفته شر سردار افخم را از سرمردم دفع کنند وگروهی هم بدارالحکومه هجوم برده آنجا را تصرف کنند.

مجلس مهمانی درباغ مدیریه برحسب دلخواه درست شده چند نفر از اعاظم شهر نیز دعوت میشوند که با سردار افخم همصحبت باشند واسم یکی ازمهمانان اعزازالممالك بود که چند روز پیش برشت آمده بود. ※

تلگراف سپهدار از رشت ۲۰ فوریهٔ ۱۹۰۹ مطابق ۲۸ محرم ۱۳۲۷:

« خدمت انجمن ایالتی آذربایجان دامت نصرته بحمدالله از اقدامات غیورانهٔ مجاهدین اسلام و اهالی (گیلان) و تصادف ورود بنده برشت قلع مادهٔ استبداد گردید. اقدامات لازمه در خدمت ملت و بندای زنده باد مشروطه وملت غیور آذربایجان و گیلان مترنم، جان و دل بر کف مشغول خدمت، خاطرها آسوده و قلبها در نهایت قوت، نصرت وظفر برادران در گیلان و آذربایجان را از خداوند خواهان است، سپهدار اعظم. »

تلگراف از رشت به تبریز ۳ صفر:

« انجمن ایالتی، گیلان کمال امنیت، از تبریز نگران، احوالات را زود بتلگرافید. انجمن ایالتی »

بقیهٔ حاشیهٔ صفحه ۲۷۷

* روز شانزدهم محرم یعنی همان روز مهمانی چهار ساعت بعدازظهر مرحوم معزالسلطان باجمعی از فدائیان گرجی و آزادیخواهان مجاهد بطرف باغ مدیریه رهسپار میشوند. سرباز یا قزاقی که درمقابل در گذاشته بودند بمخالفت برمی‌خیزد و کشته می‌شود، سردار افخم دراین موقع با مهمانان مشغول بازی قمار بودند، وقتی که صدای تفنگ را می‌شنود ازجای خود بلند شده فریاد میزند بچه‌ها چه خبر است؟ در این وقت معزالسلطان وارد اطاق می‌شود وسردار افخم کشته می گردد و اعزازالممالك را هم باشتباه می کشند.

و در همانروز و همان ساعت میرزاعلی محمدخان تربیت و کسمائی با عده‌ئی بدارالحکومه رفته آنجارا پس از زد وخورد مختصری متصرف می‌شوند. و باندك فاصله‌ئی این خبر درشهر منتشر می‌شود وآزادیخواهان بشور و شعف برمی‌خیزند وموقتاً برای شهر حکومتی معین کرده و انجمنی هم انتخاب نموده مشغول عملیات می‌شوند.

خدمات گرانبهای مرحومان میرزا کریم‌خان ومعزالسلطان ومیرزا علی‌محمدخان در اعادهٔ مشروطه فوق‌العاده درخور تمجید وتقدیر است.

جواب ازتبریز :

« رشت انجمن ایالتی احرار در کمال استقلال، شرح فتوحات غره تلگرافیدیم ، وضع اردبیل ، خلخال ، قزوین اطلاع دهید . انجمن ایالتی».

استانبول ازجلفا :

«حضرت اجل آقای سپهدار تکلیف حرکت بطهران چیست، درفرمایش حاضریم ، انجمن ولایتی اصفهان و نجفقلی بختیاری ، انجمن سعادت . »

مرحوم کسمائی هم تلگراف مفصلی ازرشت مخابره کرده که خلاصهٔ آن آورده می‌شود :

« تبریز توسط حضرات امنای ملی انجمن ایالتی روحی لهم‌الفداء بآستانهٔ یگانه سردارغیورملی ستارخان و مهین سالارغیور باقرخان و سایر اخوان طریقهٔ آدمیت ارواحنا لهم‌الفداء جان نثاران بحکم پیشوایان دین‌مبین با اقدامات دلیرانهٔ مجاهدین رشت ازتمام گیلان ریشهٔ استبداد را بیخ و بن برآورده یقین داریم وقایع ۱۶ و ۱۷ محرم رشت بعرض رسیده اینک در جرگهٔ سربازان ملی بسمت قراولی مفتخر است و ربع ساعت در دل شباب افزای آذربایجان وقلوب پرمحبت آذربایجانیان و وکیل دلیر و رؤوف آقای تقی‌زاده ارواحنا فداه راز و نیازی دارم . امیدوارم تا زنده‌ام ترك فداکاری نگویم . خواهان دوام نام‌نیك آذربایجان وحریت ایران ، حسین کسمائی. »

هرچند رسیدن این تلگرافهای مسرت بخش مبنی برپیشرفت فتوحات ملیون مردم آذربایجان را مایهٔ امیدواری و موجب نهایت خوشوقتی بود متأسفانه حرکات وحشیانهٔ دولتیان این روزهای خوشرا مبدل بتأسف وتأثر میکرد. دراین روزها بود که عین‌الدوله رحیم‌خان را مأمور کرد که باسواران خود در الوار اقامت کرده و راه جلفا را بروی مردم تبریز ببندد و او نیز حسب‌الامر بدین کار ناشایست اقدام کرده بالوار رفت و راه جلفا را بست .

دیگر شهر از چهارطرف یعنی از جنوب وشمال وشرق وغرب محصور شد .

جنگ الوار: (۱)

چنانکه مکرر نوشته شده است که مردم تبریز باآن همه جسارت و رشادت و ازجان گذشتگی هر وقت بجنگ درخارج شهر اقدام میکردند غالباً شکست می‌خوردند و حتی‌المقدور سردار اجازه نمیداد که مجاهدین درخارج شهر مبادرت بجنگ نمایند ولی اکنون کار بجائی رسیده است که خود سردار بجنگ الوار اقدام می کند. زیرا بسته‌شدن راه جلفا علاوه بر اینکه راه اسلحه وآذوقه را می‌بست رابطهٔ تبریز را با مرند و خوی و سلماس هم قطع می کرد . درهرصورت سردار مجبور بود بهرقیمت تمام شود راه مرند و جلفا را باز کند و قبلاً هم تدبیری اتخاذ کرده بود که سردار تااندازهٔئی بپیروزی خوداطمینان داشت وآن عبارت بوداز اینکه توسط قاصدی محرمانه بفرج آقا وبلوری که درمرند بودند نوشته بود که در روز دوشنبه من بالوار حمله خواهم برد شما نیز با سواران خود درهمانروز درفلان ساعت از راه صوفیان بسوی الوارحرکت کنید تا رحیم‌خانرا از الوار برانیم ایشان نیز قول داده‌بودند که درهمانروز ازصوفیان درصورت قطع‌حرکت خواهیم کرد بالجمله ستارخان روز مزبور که گویا اول صفربود باعدهٔئی از مجاهدین هنرمند بالوار حمله برد .آن روز نیزمساعد بود وچندین هزارنفر ازمردم شهر در آن طرف پل آجی گرد آمده و همه منتظر بودند که سردار با فتح وفیروزی بشهر بازخواهد گشت واغلب این جماعت تا یکی دوساعت

۱ـ الوار دهی‌است واقع درشمال غربی تبریز دربین راه صوفیان وتبریز. کاروانی که ازجلفا ومرند می‌خواست به تبریز بیاید بایستی از کنار الوار بگذرد، بسته شدن راه الوار به تبریز درحقیقت بسته شدن راه جلفا بود .

بعدازظهر درآن دشت پهناور بودند صدای تفنگ گاه گاهی شنیده می‌شد ولی خبر صحیحی هنوز نرسیده بود، ازساعت سه بعدازظهر برخی ازمجاهدین چهارتا وپنج‌تا برمی گشتند وهر کدام‌ازایشان برای مراجعت خود بهانه‌ئی می‌تراشید. یکی میگفت فشنگ نداشتم ناچار باز گشتم و دیگری می گفت خود سردار اجازه داد. کمی نگذشت که معلوم شد مجاهدین نتوانسته‌اند کاری از پیش برند. حوالی غروب همهٔ مجاهدین باز گشتند ولی از سردار کسی خبر صحیحی نمیداد، معلوم‌شد که‌اصلاً نمیدانستند که سردار در کدام طرف مشغول جنگ بوده و این بی‌اطلاعی مایهٔ نگرانی گردید که چرا هیچکدام ازمجاهدین اطلاع صحیحی از سردار ندارند و بنده نیز که در آن طرف پل‌آجی بودم سخت نگران بودم و تعجب می کردم که چرا از اینهمه سوار که باسردار رفته‌بودند یکی‌ازجای ومحل‌اوخبرندارد تاآنکه حوالی غروب مرحوم یارمحمدخان با دوسه نفر ازسواران خود باز گشتند. من‌از یارمحمدخان پرسیدم‌کار بکجا منتهی‌شد؟ بانهایت اوقات تلخی گفت بهیچ‌جا منتهی نشد. گفتم پس سردار کجاست وچرا ایشان نیامدند؟ باز با اوقات تلخی گفت ایشان نخواستند بیایند. گفتم پس چرا شما آمدید و ایشانرا تنها درمیان دشمنان گذاشتید؟ گفت خودشان چنین‌صلاح دانستند. دیدم مثل این است که ازسردار دلتنگی دارد. گفتم اگر از سردارهم گله دارید اکنون موقع گله گزاری‌نیست،صریح بگوئید که‌چرا ایشان‌نیامدند؟ گفت من وقتی دیدم که همهٔ مجاهدین بر گشتند و ماندن ما دربیابان بجز آنکه گرفتار شویم نتیجه‌ئی نخواهد داد رفتم نزد سردار و دست بدامنش زدم و گفتم همه رفتند وبغیراز این دو سه نفر کسی‌باقی نمانده‌است، اگر دشمن‌ملتفت‌شود مارا محاصره می کند وکار بجای‌سخت‌می‌رسد، بجای جواب

قدری هم تندی کرده گفت شما هم بروید و با من کار نداشته باشید، دیدم اصرار و الحاح سودی ندارد ناچار باز گشتم. از سخنان یارمحمدخان معلوم گردید که نزد سردار بجز از سه یا چهار نفر کسی نمانده است . تا یکساعت از شب گذشته از سردار خبری نرسید و دقیقه بدقیقه بنگرانی افزوده می شد، تقریباً یکساعت و نیم از شب گذشته بود که من ناچار با چند نفر سوار بسوی الوار رهسپار شدیم که آقای یکانی هم بودند، گویا آقای فشنگچی هم بود، هنوز بیش از نیم فرسخ از شهر دور نشده بودیم که درشکهٔ سردار نمودار شد. چون مرا دید گفت چرا آمدید، مگر نگران شدید؟ گفتیم مگر می خواستید نگران نشویم، چرا نمی خواستید بیائید و تمام مردم شهر را در انتظار گذاشتید؟ گفت این همه تأخیر بواسطهٔ این جنازه است که توی درشکه است . این مرد یکی از فدائیان ارمنی است که با نهایت دلیری جنگ می کرد ، متأسفانه در خارج سنگر تیر خورد و کشته شد و کسی هم نتوانست که بجنازهٔ وی نزدیك شود زیرا گلوله از هر طرف می بارید ، من دیدم خلاف مروت است که او در راه آزادی ایرانیان جان ببازد و ما جنازهٔ اورا بدست دشمن بسپاریم، آنقدر صبر کردم که هوا تاریك شد، خواستم خودم از سنگر خارج شده بروم جنازهٔ او را بیاورم عزةالله خان نگذاشت و با نهایت مردانگی رفت جنازهٔ او را آورد و توی درشکه گذاشت و حرکت کردیم. کسانی که با سردار در سنگر مانده بودند عزةالله خان اعزازلشکر منشی[1] او بود و یك نفر سوار و قره رانندهٔ درشکه و بس . سردار از درشکه پیاده شده سوار اسب گشت و تقریباً دو ساعت و نیم از شب گذشته بکنار پل آجی رسیدیم که جمعیت زیادی منتظر

۱ـ اعزازلشکر جوان رشید و هنرمندی بود، دراغلب روزهای جنگ حضور می یافت و اظهار شجاعت هم میکرد و یکی از توپچیان صمدخان به تیر او کشته شد .

بودند. چون سردار را دیدند همه ازصمیم‌دل فریاد زدند زنده‌باد سردارملی، پاینده‌باد آزادی .

این فداکاری سردار راجع بدان فدائی ارمنی شاید در نظر برخی چندان عاقلانه‌نباشد ولی در پیشگاه راد مردان فتوتمندانه بود و اینگونه کارهای وی بود که فدائیان گرجی و ارمنی نسبت بشخص وی علاقه و محبت باطنی پیدا کرده بودند .

اما علت عدم کامیابی ستارخان در این جنگ آن بود که مرحومان بلوری وفرج آقا بهروسیله بود نتوانستند برحسب قرارداد قبلی خودرا در روز مزبور بالوار برسانند واگر ایشان درموقع خود ولو با دویست وسیصد سوار خودشان را بنزدیکی الوار میرساندند سواران رحیم‌خان درمیان دو قوهٔ مهاجم قرار می گرفتند و شاید شکست می‌خوردند . حالا چرا ایشان نیامدند و یا آمدند نتوانستند بموقع برسند محل اختلاف است .

اولا آیااینکه معروف‌بود قوای مرند بالغ برپانصد وششصدنفر بوده است صحت دارد یانه ؟

ثانیاً آیا صحیح‌است که‌ایشان ازمرند خارج شدند ودرنزدیکی‌های الوار با سواران ضرغام که بیاری رحیم‌خان‌آمده بودند برخورده و باآنان جنگ کرده بصوفیان بازگشته و ازآنجا بمرند مراجعت نمودند ؟

ثالثاً آیا بستارخان خبرداد که ما درنزدیکی‌الوار با ضرغام مشغول جنگ می‌باشیم یا نه ؟

دربارهٔ هرکدام ازاین‌سه سؤال چیزهائی گفته میشود که هیچکدام بتحقیق نپیوسته است . همین قدر می‌دانیم که قوای مرند تا نزدیکی الوار هم نتوانستند برسند .

جنگ خطیب و خیابان و خودنمائی ارشدالدوله :

مدتی بود که کما بیش شنیده می‌شد ارشدالدوله از طرف شاه با استعداد کامل و توپهای شنیدر مأمور آذربایجان شده است، آخرالامر در اواخر محرم یا اوایل صفر وارد باسمنج شد. مشارالیه قبل از بمباران مجلس خود را یکی از سران آزادیخواهان معرفی میکرد و رئیس انجمن اعیان بود و پیوسته سخن از عدل و داد میراند و برانداختن ریشهٔ استبداد را لازم می‌دانست، وقتی که بامر محمدعلیشاه مجلس بتوپ بسته شد آزادیخواهی او نیز مبدل بخودخواهی شد و بعضویت محکمهٔ استبدادی محمدعلیمیرزا منصوب گردید و عمهٔ محمدعلی‌شاه دختر ناصرالدینشاه را بقعد نکاح درآورده با خاندان سلطنت هم نسبت سببی پیدا کرد. و بلقب سردار ارشد ملقب گردید.

چون محمدعلیمیرزا را مایل بقلع وقمع مجاهدین تبریز دید متعهد گردید که بهر نحوی است غایلهٔ آذربایجان را مطابق میل اعلیحضرت خاتمه دهد. بنا به نوشتهٔ مدیر روزنامهٔ نالهٔ ملت درموقع حرکت که بشرف عتبه‌بوسی نایل شده بود شاه از راه تفقد دست بگردنش انداخته وپس از بوسیدن صورتش گفت: سردار ارشد من فتح تبریز را از شما می‌خواهم و هرچه می‌خواهید بشما میدهم و مضایقه ندارم. وی‌هم در جواب معروض داشت قربان یا فتح می کنم یا سرخود را در راه اعلیحضرت بباد می‌دهم. باری پس ازورود بباسمنج وملاقات باشاهزاده عین‌الدوله بنای رجزخوانی گذاشت و بنکوهش سران اردو پرداخت که چرا در عرض این مدت مدید دست بروی دست گذاشته و درانجاح اوامر همایونی که فرض ذمهٔ لشکریان است تعلل و تسامح روا داشته وروز گارخود را متأسفانه وبدبختانه ببطالت گذرانده ونتوانسته‌اید که تبریز را متصرف شده و اشرار را دستگیر ومتفرق سازید.



حاجی محمدعلی بادامچی (ص۲۸۵)

(ارشدالدوله‌علیخان هرچندمرد دلیر بود و رشادت اورا یپرم‌خان‌هم تصدیق میکرد ولی‌خودستائی وی برشجاعتش میچربید.) بهرصورت بانهایت‌جدیت بتهیهٔ وسایل حمله به‌تبریز می‌پرداخت تا آنکه روز پنجشنبه چهارم صفر ۱۳۲۷ چهارساعت از دسته گذشته ازطرف باسمنج با ترتیب خاصی بشهر حمله‌ور شد و درهمان ساعت صمدخان نیز ازجانب سردرود با سوار وپیادهٔ بی‌شمارمبادرت بجنگ کرد وتاخطیب عنان‌باز نکشید ومجاهدین نتوانستند مقاومت ورزند وکم کم‌عقب‌نشستند وچند نفرهم کشته شدند.این پیش‌روی برجسارت‌سواران صمدخان‌افزود چنانکه تانزدیکی باغهای‌خطیب رسیدند.

درطرف خیابان هم ارشدالدوله با توپ های شنیدر که باخودآورده بود بر بمباران شهر پرداخت و چون درمقابل سنگرهای مارپیچی خیابان و استقامت سالار و رشادت و کاردانی میرهاشم‌خان از طرف خیابان جای نگرانی نبود بنابراین نه از گلوله‌های توپهای شنیدر و نه از هیاهوی ارشدالدوله صدمه‌ئی بخیابانیان واردنشد. اما رفته رفته‌کار برمجاهدین‌میدان خطیب سخت شده بواسطهٔ تلفون هم بستارخان گزارش جنگ را اطلاع می‌دادند.(پس از رفتن‌عین‌الدوله بباسمنج وفتح دوه‌چی‌وسرخاب دیگرانجمن حقیقت مرکزعملیات‌نبود. منزل‌خود سردارمرجع‌مجاهدین‌ومرکزعملیات شمرده می‌شد.)ستارخان‌هم برای رفع‌نگرانی یااطلاع‌از وضع‌جنگ برپشت بام عمارت خود رفته وازآنجا با دوربین بهرسوی می‌نگریست که یکمرتبه فریادزد:«اوشاقی قیردیلار!»سرداربس از گفتن‌این‌جمله که‌ترجمهٔ آن‌این‌است: که «بچه‌هارا کشتند» باصدای بلند گفت: رشید اسب مرا زود بیاور. بنده بامرحوم‌حاجی‌محمدعلی‌بادامچی که‌یکی‌ازنیکمردان‌وسران آزادیخواهان

بود درمنزل سردار بودیم. سردار باعجله‌ازپشت بام پائین آمد بمجاهدینیکه درآنجا بودند گفت هر که اسب دارد زود سوارشود و باسواران خودهم گفت زود سوار شوید . درعرض چند دقیقه قریب بیست سوار آمادهٔ حرکت‌شدند وچون درشکه نیز حاضر بود سوار درشکه شد وبنده را هم فرمود که شما نیز بامن بیائید. گفتم مرا معذور دارید که من مرد جنگ وستیزه نیستم و کسی‌را بجای بنده ببرید که بدرد بخورد. مورد قبول نیافت وباصرارخود افزود بالاخره گفت مرگ من بیا. ازناچاری بنده‌هم پهلوی ایشان نشستم وآقا میرزااسمعیل‌خان یکانی‌را که‌خداوند بتوفیقاتش بیفزاید گفت شماهم با ما بیائید ایشان هم بدون اینکه چیزی بگویند امررا پذیرفتند ومن یك تفنگ پنج تیر کوتاه قدی هم داشتم بنا بفرمایش سردار آورده بمن دادند . درشکه درنهایت سرعت براه افتاد وسواران‌هم ازیمین ویسار بتاخت بحرکت آمدند وبزودی بخطیب رسیدیم، درمحل فراخنائی که عده‌ئی ازمجاهدین در آنجا بودند وعباسقلی‌خان جوندی[۱] رئیس‌سواران سالارهم با عدهٔ سواری که درحدود پنجاه وشست نفر بودند حضورداشت. سردار ازمجاهدین‌وضع‌جنگ را پرسید و ایشان هم‌آنچه می‌دانستند گفتند وعلاوه کردند که علت عمدهٔ شکست مجاهدین بواسطهٔ فلان سنگری است که در بالای تپه‌ئی مشرف بلاله می‌باشد و تاکنون سنگرنشینان قریب ده و پانزده نفر ازمجاهدین‌را کشته‌اند که‌ازجملهٔ آنان‌یکی حاجی‌شفیع‌قناد است. ستارخان‌از کشته‌شدن حاجی بی‌نهایت‌متأثر گردید، آنگاه روی بعباسقلیخان کرد وفرمود زود سوار شده باسواران خود حاضرحمله باشید. مشارالیه گفت: بلی‌بلی چشم‌الساعه،

۱ــ عباسقلی‌خان‌ازمردم‌قره‌داغ و از ده جوند ودارای‌سبیل‌های‌ازبناگوش در رفته بود ولی درمیدان‌جنگ هنرنمائی‌نداشت . پسرش‌جعفرقلی‌خان‌جوان خردسال زیبائی بود معروف به (اریك‌آقاجی) بخلاف پدرش رشید وجسور بود .

و بنا کرد به بستن انگشت که مختصر خراشی برداشته بود و بسواران خود هم فرمود زود حرکت کنید، باید بهرقیمت باشد بدان سنگر دست یابیم وآن وقت گفت بحاجی اسماعیل هم اسبی بیاورید. من دیدم اگر بگویم مرا معذور دارید شاید دیگران نیز دست آویزی بدست آورند، ناچار سوار اسب شدم، وقتیکه سردار درست محل سنگررا یاد گرفت حرکت کردیم. چون ازمیان باغها رد شدیم، وسنگر دشمن نمودارشد ستارخان باسب خود رکاب کشید ومانند شاهینی که بسوی شکارخود برود بسوی سنگر روانه شد ومن نیز بناچار پشت سر وی روانه شدم ، همینکه اندك راهی پیمودم گلوله از سنگر برسر ما باریدن گرفت، من تصورمی کردم که سواران سردار وسالار نیزپشت سر ما می آیند ، متأسفانه وقتیکه بعقب نگاه کردم دیدم که غیراز سردار و بنده دیگر کسی ازسواره وپیاده پیدا نیست. تنها سرداراست درجلو ومن درپشت سر وی ، هرچند بنده ازفن تیر اندازی و اسب تازی بی بهره نبودم وخود سردارهم اینرا میدانست ولی محال بود که من بقصد کشتن کسی تیراندازی کنم، درکارخود حیران بودم و گلوله هم اتصالا ازهرطرف می بارید، هنوزمسافتی مابین ما وسنگرمخالفین باقی بود که ستارخان تفنگ از دوش بر گرفته درهمان تاخت چند تیری بطرف سنگر انداخت ودیگرازسنگر جوابی داده نشد ، وقتیکه ما بسنگررسیدیم دیدیم خون تازه‌ئی سنگر را رنگین کرده ولی ابداً کسی درآنجا نیست، معلوم شد که بیکی ازایشان تیری اصابت کرده و سنگرنشینان هم ناچار کشته یا زخمی خودرا برداشته فرار کرده‌اند. وچون آن طرف سنگر قلمه‌زاری بود لابد ازمیان درختان بمحل

خودشان مراجعت کرده یا اینکه درمیان درختان پنهان شده بودند[1].

ستارخان و بنده از اسب پیاده شده در کنارسنگر نشستیم. نخستین کسیکه نزد ماآمد مرحوم حاجی‌میرزاعلی‌اکبرخان عطائی‌بود. مشارالیه درشجاعت وبزرگواری و تیراندازی از مبرزین مدافعین ملی بود. پس‌از ایشان‌از سواران سالار کسی نزد ما نیامد ولی از سواران سردار یکی‌بعداز دیگری‌آمدند و سردار از روی تمسخر بایشان می گفت آقایان کجا بودید مگر برای ابرو کشیدن خودرا پشت دیوار کشیده بودید ؟!

دراین بین یکی از کسان محمدقلی‌خان آقبلاغی پیش سردارآمد و گفت خان سلام میرساند ومی گوید عرصه برای ما بسیارتنگ شده چند نفرازسواران صمدخان بالای فلان تپه سنگر کرده ومارا به‌تنگ‌آورده‌اند، باید بداد ما برسید. سردار فوری ازجای خود بلند شد و بمجاهدین و سواران خود فرمود که زود بجنبید بلکه بتوانیم محمدقلیخان و کسانش را از شردشمن محفوظ داریم. همه ازجای خود بلند شده رفتیم بالای تپهٔ دیگری که مشرف بمحل سواران صمدخان بود، سردار و مجاهدین بنای تیراندازی گذاشتند دراین بین چند تن از فدائیان گرجی و ارمنی چون شنیده‌بودند که سردار بسنگرحمله برده مشغول جنگ‌است بنزد ماآمدند. تقریباً یکساعت میدان جنگ گرم بود و از ناچاری من‌هم دوتا تیرهوائی انداختم. دراین‌اثنا دونفر ازفدائیان یکی ارمنی و دیگری گرجی‌زخمدار شدند وسنگرمزاحم‌هم‌دیگررفع‌زحمت کرد وسردارمظفر وفیروزباز گشت.

۱ــ اینکه دربرخی‌ازنوشته‌ها دیده می‌شود که می‌نویسند سردارآنروز با یک‌نفر سوار ازمنزل‌بیرون‌آمد اشتباه محض‌است. ایشان تا خطیب با درشکه رفتند و اقلا بیست نفرسوارهم درمعیت ایشان بود. چون از خطیب بسنگرحمله برد آن وقت دو نفر بودند که سرداربود وبنده.



میرزا علی‌اکبرخان عطائی (ص۲۸۸)

تقریباً چهاروپنج ساعت سردارمشغول مدافعه ومهاجمه بود، یعنی یك ساعت ازظهر گذشته ازمنزل حرکت کرده مشغول زدوخوردشد وحوالی غروب بمنزل باز گشت.

جنگ حکم آباد :

پس از جنگ ٤ صفر علیخان ارشدالدوله متوجه شد که جنگ با تبریزیان چنانکه او تصورمیکرد کارآسانی نبوده و بدین شهرنامی که کان شجاعت ورشادت و کنام شیران ژیان است بسهولت قدم نتوان گذاشت، سخت شرمسار وخشمگین شده بود وچند روزی دست ازجنگ برداشت وهمه در فکر آن بود که چاره‌ئی اندیشد که بیش از این درمیان سران اردو ومخصوصاً پیش محمدعلیمیرزا سرافکنده نشود . آخرین راه چاره در این دید که عین‌الدوله را وادار کند که با صمدخان نیزمشاوره کرده قرار بدان بگذارند که شبی قبل ازسپیده دم ازهرطرف بشهرحمله‌ورشوند بلکه بتوانند قسمتی از شهر را بتصرف خود درآورده شهریانرا مجبور کنند که از در استئمان برآیند. عین‌الدوله که خود ازطول جنگ خسته شده ونام خودرا از دوجهت لکه‌دار کرده بود می‌خواست بهرنحوی است این جنگ خاتمه پیدا کند و دراین صدد بود که باردیگری بخت خودرا بیازماید لذا پیشنهاد ویرا بسمع قبول شنید ومصمم شد که بزودی دست باقدام مهمی بزند وبرای آنکه اطراف کار را درست ملاحظه کند با سالارجنگ بختیاری بسردرود رفته پس از ملاقات با صمدخان و دو روز مذاکره نقشهٔ جنگ بدینگونه طرح شد که شبی قبل از طلوع صبح از هرطرف سپاهیان دولتی بشهرحمله‌ور شوند، صمدخان ازطرف خطیب وقراملك وحکم آباد، ارشدالدوله وسایرسپاهیان ازطرف خیابان و رحیم‌خان ازطرف پل رودخانهٔ آجی[1] ومقصودشان این بود

۱ـ ولی آنروز ازطرف پل آجی هجومی بشهر روی نداد اعم از آنکه ازطرف رحیم‌خان باشد یا غیر او .

که چون بحکم آباد دست یافتند بالطبع بهلاکه دیزج وعمو زین‌الدین‌هم دست خواهند یافت، آن وقت کوی امیرخیز از چند طرف محصورخواهد بود وقسمتی ازشهرهم در حیطهٔ تصرف دولتیان خواهد افتاد و اگر در این نقشهٔ خود موفق می‌شدند البته کار برمجاهدین سخت می گردید .

نظر بمقدمات فوق شب جمعه ۱۲صفر۱۳۲۷ یکساعت پیش‌ازطلوع صبح‌صدای‌توپ وتفنگ مردم‌را ازخواب‌خوش‌برانگیخت و کسی‌نمیدانست که‌این جنگ در کدامین نقطه ازنقاط شهرروی داده؛ کمی نگذشت معلوم شد که جنگ بیك نقطهٔ معینی منحصر نیست، ازاغلب نقاط صدای توپ و تفنگ بلند است . این هیاهو و تیراندازی درنتیجهٔ حملهٔ سپاهیان دولت بود که درشب معین و وقت مقرر ازطرف‌خیابان وقراملك بشهرتاخته‌بودند. ازقضا ستارخان هم همانشب جمعی از مجاهدین را درتحت ریاست آیدین پاشا بطرف قراملك فرستاده‌بود بلکه‌بتوانند قراملك را متصرف شوند که با چنین جنگ ناگهانی روبرو شدند. این جنگ دریك خط کشیده شده‌از جنوب بغرب (بفاصلهٔ بیش‌ازدومیل) در گرفت وپس‌ازاندك‌مقاومتی‌ازطرفین بنابنوشتهٔ نالهٔ ملت « مجاهدین بجهت تزیید قوای خصم عقب نشسته و راه حکم‌آبادرا پیش گرفتند» یعنی‌شکست‌خورده بطرف‌حکم‌آبادفرار کردند و مستحفظین‌حکم‌آبادنیزکارراسخت‌دیده‌محل‌خودرا‌تخلیه کردند.(این‌حقیقت را نباید پنهان کرد که مرحوم‌آیدین‌پاشا بخلاف برادربزرگوارش‌ابراهیم آقا نه دارای رشادت بود و نه صاحب تدبیر و نه واجد حسن سلوك ولی در عاجزکشی یدبیضا می کرد .) بالاخره در اثر فرار آیدین پاشا سواران صمدخان‌ازچاردولی و کورانلو وغیره بحکم‌آباد ریخته دست به‌قتل‌وغارت باز کردند . فریاد وفغان مردم بدبخت‌ازمرد و زن و بچه بآسمان بلند شد

ولی این نالههای جانسوز درگوش اشخاصیکه غالباً بقتل وغارت روزگار گذرانده‌اند چه اثری خواهد داشت ! .

درشام غازان نیزمجاهدین نتوانستند کاری ازپیش برند ودرآخنو وخطیب‌هم حال بدین منوال بود .

چون دولتیان درمحلهٔ حکم‌آباد مستقر شدند خود حاجی‌صمدخان نیزبحکم‌آبادآمد ومردم‌آنجا براهنمائی‌حاجی میرمحسن که سمت ریش‌سفیدی درآنجا داشت‌ازناچاری‌استقبالی کردند وگوسفندی‌بسلامت ورودش سر بریدند .

رسیدن صمدخان بحکم‌آباد دولتیان را بفتح و غلبه امیدوار کرد و پنداشتند که بطور قطع حکم‌آباد درتصرف ایشان باقی خواهد ماند و برحسب دلخواه خود حکمروائی خواهند کرد و بیهشانه حمله می کردند وجلو می‌آمدند . چون عرصه برای مجاهدین تنگ شد و دولتیان ازهجوم دست‌برنداشتند تقریباً یك ساعت بعدازظهرستارخان‌سوارشده بیاری‌مجاهدین شتافت ودربین راه‌آیدین‌پاشارا دید که با دستهٔ خود روبخانهٔ خویش‌میرود، او را سخت ملامت کرد و سخنان درشت گفت و رد شد و خودرا بدیزج[۱] رسانید ومتوجه شد که‌جنگ‌بسودمخالفین‌پیش‌میرود وبزودی ملتفت شد که باید جنگید که‌ازدشمن‌جلوگیری‌بعمل‌آید ، وقتی که‌خواست‌ببالاخانه‌ئی که درنظر گرفته‌بود برود یکی دونفر گفتند سردار خودرا بخطرمینداز. گفت اگر من خودرا بخطرنیندازم قادر بردفع خطر از دیگران نخواهم بود، این‌بگفت وخودرا بدان بالاخانه رسانید وبه‌تیراندازی پرداخت و در اندك زمانی کسانی‌را که درآن‌نزدیکی‌سنگر کرده ومایهٔ زحمت مجاهدین

۱ـ مابین حکم‌آباد وعموزین‌الدین

بودند ازپیش برداشت. باردیگر جلو رفت و بالاخانهٔ دیگریرا سنگر کرد و ازآنجا نیز به‌تیراندازی پرداخت وچنان دلیرانه جنگ می کرد که خود مجاهدین نیزمتحیر بودند که مگرسردارخیالی نمی کند که‌ازهرطرف باران گلوله برسر وی‌می باردوچگونه‌اعتنائی بدانهانمی کند بالجمله‌چون‌مجاهدین از آمدن سردار ومجاهدت وی مستحضر شدند بیکدیگرمژدهٔ ورود سردار رادادند و برقوت‌قلب وجسارت‌ایشان‌افزوده شد، مردانه حمله بردند ودشمن را عقب راندند . تا کار بجائی رسید که حاجی‌علی حکم‌آبادی، آن پیرمرد غیور، دامن همت بکمر زده و بدون خوف و هراس بسوی توپی که دربالای قبرستان دیزج بود و کسی‌از بیم گلوله نمی‌توانست نزدیك‌آن برود روآوردو خودرا بتوپ‌رسانیده‌آنرا تاپشت‌دیوار باغی که‌درمقابل‌سنگرمخالفین بود آورد . و محمدبیگ طرزمی که توپ انداز استادی بود در نخستین تیر بالاخانه‌ئی‌را که سنگرمخالفین بود خراب کرد . سنگر دوم که بالای درب حصارحکم‌آباد بود با دو سه گلولهٔ توپ ویران گردید و اغلب تفنگچیان این دو سنگر بدرود زندگی گفتند. آمدن سردار و مبادرت وی بجنگ مجاهدین را چنان جسور و بی‌پروا کرده بود که پروانه وار خودرا بآتش می‌زدند. هنوزمقدمهٔ فراریانی که‌ازصولت سردار ومجاهدین غیور راه فرار پیش گرفته‌بودند بخارج‌حکم‌آباد نرسیده بود وهنوز افواج شقی وسواران بی‌سروپا از غارت بیچارگان دست برنداشته بودند که مجاهدین با فتح و فیروزی وارد کوچه‌های خونین حکم‌آباد گردیدند و بیرق سه رنگ ملی‌را برافراشتند . وچنان آوازهٔ‌آمدن ستارخان دولتیان را مرعوب ساخته بود که راه فراررا نیز گم می کردند وصمدخان،آن صاحب دعوی وغرور، که خودرا رستم زمان می‌پنداشت چنان خودرا باخته‌بود که‌قاطرآبداری خود

را نیز فراموش کرده راه هزیمت پیش گرفت ومجاهدین از چلو ناهار وی نیز برخوردار شدند . خود سردار تا خارج باغهای حکم آباد رفت و پس از فرار دولتیان بمنزل خود باز گشت . عدهٔ مقتولین ازطرف دولتیان صحیحاً معلوم نگردید. روزنامهٔ نالهٔ ملت بالغ بریکصد وسی نفرمی‌نویسد وعده‌ئی نیز زخمی و دستگیر شدند . زخمیانرا بمریضخانه فرستادند و اسیرانرا به‌نظمیه بردند و از طرف انجمن توصیه شد که کاملا موجبات استراحت ایشانرا فراهم آورند و ازجملهٔ کشتگان طرفداران دولت کربلائی آقا علی قراملکی بود که بتازگی بلقب رشیدالایاله ملقب شده ومرد جسوری بود. آنچه تا اینجا نوشته شد راجع به پائین شهر بود اما راجع به‌بالای شهر نیز چنانکه قرارداده شده‌بود ازطرف باسمنج وبارنج دولتیان بسوی خیابان حمله‌ور شدند ، نخست جمعی از لشکریان بالای کوه[1] آمده بشدت بنای تیراندازی گذاشتند و گلولهٔ توپ علی التوالی بشهرمی‌بارید وازطرف شهر نیز جواب داده می‌شد و خود سالار نیز درمیدان جنگ حضور داشت و دلیرانه باتفاق مجاهدین بدشمن حمله برد و کمی نمانده بود که برفراز کوه برسند که از طرف دولتیان معروض شلیك سخت شدند که جعفرخان تیرخورده افتاد و این شخص یکی ازسران سواران سالار بود. بالجمله آنروزسالار رشادت زیادی بخرج داد و تاآخر وقت مشغول جنگ بود ومحلی‌از کوه ساری داغ را که یکی ازسنگرهای مهم بود بدست آورد .

پیش جنگان ملی درجنگ حکم آباد :

ازجمله کسانی که دراین جنگ ابرازشجاعت ولیاقت کردند اشخاص ذیل بودند :

یارمحمدخان- حسین‌خان کرمانشاهانی-حاجی‌خان پسرعلی‌مسیو-

مشهدی علیخان ناطق - اسدآقا فشنگچی - میرزا علی‌خان یاور اوف - کربلای علی دیزی قیم- شاهبازما کوئی- مشهدی محمدعلی‌خان ایالات - مشهدی حسن قفقازی - محمدبیگ طرزمی توپچی[۱] - حسین‌آقا پسر حاجی علی قنادی - محمدقلی‌خان - یوسف چاراندابی - نقی‌اوف - حاجی محمد میراب - حاجی علی حکم‌آبادی - حسن کرد - حسن‌آقا کوزه کنانی - شهبازما کوئی ؛ و مسلماً اشخاص دیگری نیز آنروزجان فشانی کرده‌اند که متأسفانه بنده در نظر ندارم ودرجای دیگری هم نوشته نشده‌است.

اشخاص غیرجنگی که درمیدان جنگ حضور داشتند :

حاجی شیخ علی‌اصغر لیل‌آبادی - شیخ محمد خیابانی - میرزا محمدتقی رئیس انجمن ایالتی- میرزا اسمعیل نوبری - میرزا احمد قزوینی ازاعضای هیئت‌علمیهٔ نجف - مساوات مدیرروزنامهٔ مساوات - مسترمور[۲] - ابوالسادات -آقا عمواوغلی خادم مخصوص انجمن ایالتی وجمعی دیگر.

جنگ حکم‌آباد اهمیت فوق‌العاده داشت، اگر ستارخان آنروز قدم بمیدان جنگ نمی گذاشت و بدان جسارت فوق‌العاده بردشمن حمله نمی بردوشب را دولتیان درحکم‌آباد بسرمی بردند وبردیزج وعموزین‌الدین راه می یافتند بطور تحقیق کار برآزادیخواهان سخت دشوار می گشت و نتایج بسیار

۱- محمدبیگ طرزمی غیرازمحمدخان تربیت است که سردار بوی سرتیپی داده بود. هرچند هردو ساکن محلهٔ امیرخیز وهمیشه درجنگها با سرداربودند ولی کسیکه آنروز درجنگ حکم‌آباد توپ می‌انداخت وگلوله‌هایش بهدف اصابت می کرد محمدبیگ طرزمی بود که مرد متدین و پاکدامنی بود . مرحوم مساوات که در آنروز حاضر میدان‌جنگ بود ازمحمدبیگ خیلی تمجید میکرد ومی گفت که‌آن چندتیرتوپ محمدبیگ جان ملت‌را بازخرید.

۲- مسترمور چنانکه سابقاً هم نوشته شد ازطرف روزنامهٔ منچستر گاردیاین - دیلی نیوز- دیلی کرونیکل فرستاده شده بود و وقایع را برای روزنامه‌های مزبورمخابره می کرد یا می‌نوشت .



سید محمد پیغمبر - میرزا اسمعیل نوبری، شیخ محمد خیابانی باجمعی
از طرفداران مشروطه (ص ۱۶۵)

وخیمی روی میداد ودشمن روز بروز چیره‌تر وقوی‌تر می گشت وباید دانست که این جنگ برای تبریزیان ارزان تمام نشد و آنچه در آن روز بمردم حکم آباد و دیزج و خطیب و آخنو گذشت واقعاً تأثرآور وحسرت‌انگیز بود. شرح کامل این جنگ وحشت‌آور ومصیبت عظمی را نوشتن (چنانکه روی داده) از روی حقیقت و راستی‌از حیز قدرت بیان وبنان من بیرونست زیرا آن روز اقلا درچهار و پنجهزارخانه تشویش و اضطراب فوق‌العاده‌ئی حکم فرما بود و از هرخانه عزیزی در آن جنگ اشتراك نموده و سینهٔ خود را سپر تیرهای آتشین کرده بود و کسی نمی‌دانست که عاقبت امر بکجا منتهی خواهد شد. اهل این خانه‌ها تا غروب درمیان آتش انتظاری می‌سوختند ونمی‌دانستند که آیا فرزند یا برادر یاپدرشان چنانکه رفته‌اند باز بسلامت مراجعت خواهند کرد یا نه! حقیقةً تصور آنروزها انسانرا دچار حیرت می کند که مردم چگونه متحمل آن همه شداید می‌شدند، از سرزدن آفتاب تا غروب درتمام شهرغرش توپهای آتشبار وغریو کوس وشیپور و صدای جانکاه تفنگ ونعره‌های دلاوران و هلهلهٔ جنگ‌آوران و فریاد و ضجهٔ مادران پسرمرده دست بهم داده تاب وتوان از دلها می‌ربود. باوجود این روز بروز برشور وحرارت مردم افزوده می‌شد. پنداری که درچشم ایشان میدان جانستان رزم حجلهٔ عروس بود، همه با شوق وشعف آنرا استقبال کرده بمدافعه می‌پرداختند ومخصوصاً جنگ حکم آباد مردم را بمقابله ومدافعه نیك تحریك کرد زیرا که باچشم خود دیدند که سواران چاردولی و کورانلو وغارتگران اکراد را هرگز از رحم ومروت نشانه‌ئی در دل آفریده نشده و برای بدست آوردن کهنه گلیمی از کشتن ده ها اشخاص افتاده و بیچاره دریغ ندارند و یقین کردند که علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد، اغلب

جوانان شهر از کاسب و ثروتمند بخیال یاد گرفتن فنون جنگ افتادند و انجمن ایالتی نیز ازمساعدت دریغ نکرده و اعلانی منتشر نمود که از روز شانزدهم صفر ۱۳۲۷ هرروز عصرها در سربازخانه معلمین مشق نظام حاضر خواهند بود، کسانیکه مایل باشند می‌توانند در آنجا حضوریافته بیاد گرفتن تعلیمات نظامی مشغول شوند.

مشق نظام درسربازخانه:

ازهمان روز ۱۶ صفر بنای مشق نظامی درسربازخانه گذاشته شد، مردم بشوق روز افزون در سربازخانه حاضرمی‌شدند وجمعیت زیادی برای تماشا می‌آمدند و هرروز عده‌ئی ازتماشا کنندگان هم خود بخود تشویق شده داخل‌درصف‌مشق کنندگان‌می‌گشتند ومأسوف علیه مستر باسکرویل[1] که می گویند با مرحوم شریفزاده علاقهٔ دوستی داشت و جوان خون گرم بود پس‌از کشته شدن سیدحسن از بسکه متأثر شده بود خواست درصف آزادیخواهان جای گیرد و(بعقیدهٔ برخی‌اصلا مشارالیه‌جوان‌آزادی طلبی بود،خواست خدمتی‌بآزادی کند،) حاضر شد که بداوطلبان مساعدت کرده وآنانرا بفنون واصول جنگ نظامی‌آشنا کند لذا وظیفهٔ مشاقی را درعهده گرفت و با شوق مفرط مشغول کارشد.

روزی طرف عصرسردار بسربازخانه آمده بود و جمعیت زیادی در سربازخانه گرد آمده بودند که کونسول آمریکا نیز بسربازخانه آمد و خود را بسردار رسانید و خواست با باسکرویل مذاکره کند، بنده‌نیز درنزد سرداربودم که باسکرویل آمد وآقای دکترشفق[2]هم با وی‌بود،آنچه

۱ـ مستر باسکرویل معلم مدرسهٔ امریکائی بود که در تبریز مدرسهٔ مزبور بنام مموریال نامیده می‌شد.

۲ـ آقای دکترشفق ازمربیان جوان‌ودارای قلب پاك و روح‌لطیفی‌بود وآشنایان او را نسبت بوی علاقه و ارادت خاصی بود و آنروزها با آنکه مشغول تحصیل بود از مجاهدت هم دست برنمی‌داشت.

از صحبتهای ایشان بنده یاد دارم در اینجا می‌آورم ومذاکرت ایشان را با یکدیگر آقای دکترشفق بسردار ترجمه میکرد) کنسول به باسکرویل گفت که شما معلم مدرسه هستید و برای معلمی فرستاده شده‌اید، چرا بکارهای نظامی ومشاقی اشتغال می‌ورزید؟ باسکرویل گفت چون من شخص آزادی‌خواه هستم ومردم تبریزرا دیدم که برای بدست آوردن آزادی می کوشند، خواستم بایشان مساعدت کنم. کنسول گفت شما قانون آمریکارا می‌دانید که جزای چنین شخصی چیست ؟ گفت بلی خوب می‌دانم و از این کار که پیش گرفته‌ام رویگردان نخواهم شد . سردارهم بباسکرویل گفت ما از شما ممنون هستیم، بهتراست شما بمأموریت خود برگردید که تعلیم فرزندان ایرانی نیز خود خدمت مهمی است . نپذیرفت و گفت هرگز از این راه برنمی گردم وما تفصیل سر گذشت مشارالیه را درموقع خود خواهیم‌نوشت.

متفرقه

نامهٔ شاگردان دارالفنون مسکو :

روزنامهٔ هفتگی مساوات منطبعهٔ تبریز شماره (۲۸) ۱۴ محرم می‌نگارد که نامه‌ئی بامضای هفتصد وپنجاه وهشت نفر ازمتعلمین دارالفنون مسکو بعنوان ستارخان رسیده که ترجمهٔ آن دراینجا آورده میشود :

« ماامضاء کنندگان‌ذیل که‌ازمتعلمین. . . دارالفنون مسکومیباشیم حسیات صمیمانه و وجد بی‌پایان‌خودمانرا تقدیم‌میکنیم بآن‌یگانه‌مجاهدین ایران که‌برای تحصیل‌آزادی و کسب حریت جانهای خودشانرا فدا نموده بالخصوص آن قهرمان حریت وبزرگوارآزادی طلب ستارخانرا باحساسات باطنی سلام رسانده وتمنا می‌نمائیم چنانچه تا کنون در اعلاء بیرق حریت تا اقصی‌الغایه کوشیده و بسیادت و بزرگواری آن بیرق را برافراشته من بعدرا هم درمحافظه وصیانت آن علم فتح وظفر، فتوت وجوانمردی بخرج داده تا بمقاصد عالیه نائل وموفق شوند . »

ازاین قبیل نامه‌ها بستارخان خیلی‌نوشته‌اند و نامه‌ئی‌هم (انجمن خیریهٔ نسوان ایرانیان مقیم استانبول نوشته که در همان شماره درج شده است) و جملات آخر آن بدینگونه‌است : « امیدواریم که خداوند غالب و قاهر تیغ بیدریغ آن مجاهدین فی‌سبیل‌الله را بمفارق عموم خائنین ملت ومخرّبین وطن مقدس قاطع وبرّا فرمایاد . یارب دعای خسته دلان مستجاب کن . »

اسب جنگی ، نقل‌از روزنامهٔ انجمن شماره (۴۰) سال ۱۳۲۷:

« بموجب خبرتلگرافی که از خوی رسیده چند روزقبل درحوالی آنجا اسبی از دست مشروطه‌چی‌ها رها شده و رو بطرف جمعیت دشمن گذاشته،اکراد بمحض دیدن آن قریب سی چهل نفر تاخته و دورهٔ اسب خالی را که غیراز زین ویك خورجین چیزدیگری بالایش نبود می گیرند درهمان حال که این جمعیت ازچهارطرف دورآنرا گرفته بودند یکی‌از آنها جلد دستی کرده وپیش‌آمده همینکه پا برکاب گذاشته وخواسته‌است روی زین قرار گیرد یك مرتبه خورجین یا خود زین با یك صدای هولناك ازهم ترکیده با صدمهٔ آن بیست وپنج نفر از اکراد کشته افتاده وچند نفر دیگر مجروح می گردند. »

چگونگی قضیهٔ مزبور :

مرحوم حیدرخان عمواوغلی درسال ۱۳۳۴ روزی‌در بغداد چگونگی قضیه را برای بنده نقل کرد که من نیز خلاصهٔ آنرا بعرض خوانندگان محترم معروض‌میدارم. عمواوغلی می گفت که روزی درخوی سخت پریشان حال بودم زیرا که‌اکراد اطراف شهررا فرا گرفته‌بودند ومردم‌هم درنهایت نگرانی روزگار بسر می‌بردند ، برای آنکه ساعتی خودرا از دست افکار

پریشان برهانم از اطاق خود بیرون آمده مشغول قدم زدن شدم تا رسیدم مقابل طویله، باخود گفتم خوب‌است باسب‌ها نیز سر کشی کنم،درسکوی طویله زینهائی دیدم که روی هم چیده بودند، در بین زینها زین زیبائی دیدم که بلندتر از زینهای دیگر بود، فوراً چیزی بخاطرم رسید، مهتررا گفتم که این زین را باطاق من ببر. پس‌ازچند دقیقه باطاق رفته زین را بدقت معاینه کردم، دیدم با نهایت آسانی می‌توان بمبی در زیرقلتاق آن پنهان کرد، فوراً مشغول‌انجام دادن مقصود شدم وبزودی‌کار انجام پذیرفت و زین را برداشته بطویله‌برده بآرامی روی یکی‌از اسبها گذاشتم وبیکی از کسان خود گفتیم این اسب را ببهانهٔ‌آب دادن بیرون ببرید و لجام از سرش بگیرید، آنگاه دو سه شلاق باسب بزنید تا بطرف سواران اکراد برود و خودم نیز با چند نفر از یاران بالای پشت بام رفته مشغول تماشا بودیم . دیدم مأمورخدمت خودرا بخوبی انجام داد و اسب بسوی سواران اکراد بتاخت‌آمد .

چون‌اکراد اسب بی‌صاحبی‌را دیدند که‌بطرف‌ایشان‌بتاخت می‌آید ازهرطرف بسوی اسب حمله‌ور شده ودر گرد وی پره زدند وبالاخره اسب را گرفتند وخواستند که سوار شوند ناگاه دراثر فشار بمب ترکید وچند نفر از اکراد کشته و زخمی شدند . بعداز این قضیه اکراد باندازه‌ئی گرفتارخوف و وحشت شده بودند که اگر گربه‌ئی می‌دیدند از آن نیز احتیاط می کردند .

خرق‌الارض و یا درهٔ‌آتش فشان :

مجاهدین‌قفقاز گاه گاهی با دشمنان خود پاره‌ئی‌شوخیها می کردند وهدیه‌هائی بایشان می‌فرستادند، عنوان فوق راجع بیکی ازآن شوخیها

بوده که مرحوم میرزا آقا نالهٔ ملت در روزنامهٔ خود شماره (۴۰ ص ۲) تفصیل آنرا در ذیل عنوان مزبور نگاشته است .

این شوخیها چند مرتبه اتفاق افتاده که نگارنده از دو فقرهٔ آن اطلاع‌دارم که یکی‌منتج نتیجهٔ مطلوبه گردید ودیگری روباهیرا متلاشی کرد، آنچه نصیب روباه گردید تفصیل آن بدینگونه است :

از آنجائیکه سواران صمدخان اغلب اوقات از دور و نزدیك در حوالی لاله و خطیب خودنمائی کرده گاهی‌هم اسباب زحمت مجاهدین را فراهم می‌آوردند چندنفر از مجاهدین قفقاز در آن صدد بر آمدند که هدیه‌ئی برای ایشان‌تهیه‌نموده دررهگذر آنان قرار بدهند . و بهترین هدیه‌ئی که بنظرشان رسید تازیانه‌ئی بود که در بین سواران آذربایجانی آن وقت اهمیتی‌داشت، این قبیل تازیانه‌هارا در روسیه مخصوصاً درتفلیس وقره‌باغ درست‌میکردند وموسوم به‌تاتاربود. درآن زمان که‌قیمت‌تازیانهٔ خوب ازدو قران بالاتر نبود این تازیانه‌ها از سه و چهار قران تا بیست قران خرید و فروش می‌شد . بالجمله یکی‌ازآن تازیانه‌ها را بدست‌آورده و در گذرگاه سواران صمدخان شبانه بمبی پنهان کرده و بمب را بواسطه سیم بتازیانه وصل کردند چنانکه اگر کسی دست بدان تازیانه برده ومی‌خواست که آنرا از زمین بردارد بمب تر کیده و سبب قتل یك یا چند نفر می‌شد .

شبی که‌تقریباً چهار وپنج ساعت‌ازغروب گذشته بود صدای انفجار مهیبی درشهرشنیده شد وهمه درانتظارآن‌بودند که فردا ببینند چه‌حادثه‌ئی روی داده است . چون متصدیان بمحل مزبور می‌روند معلوم میگردد که شبانگاه روباهی‌از آن‌طرف میگذشته‌است ، پایش‌بتازیانه‌برمی‌خورد و بمب منفجرمیشود وبدن روباه ازهم متلاشی می گردد . وحتی‌المقدور این خبر

را پنهان داشتند و نمی‌خواستند بکسی بگویند ولی بالاخره همه کس از کیفیت قضیه خبردارشدند. و اما آنچه در روزنامهٔ ملت درتحت عنوان فوق بتفصیل ذکرشده خلاصه‌اش بدینگونه است :

« عجب چه صدای دهشتنا کی بود شنیدم ؟ مگر زمین ترکید ؟ و یا صاعقه از آسمان نازل شد ؟ کوه ازهم پاشید ؟ و یا آتشفشانی آغاز شد ؟ روز شنبه ۲۱ محرم ۱۳۲۷ سحرگاهان قسمتی از پیاده وزبده سواران سپاهیان ملی درتحت‌فرمان‌فرماندهان خودبطرف‌سردرود حرکت می کنند، پس‌از طی مسافتی می‌بینند سواران صمدخان نیزدرتپه‌های همجوار نمودار شدند و درمحل‌هائی که درجنگهای سابق پناهگاه خود قرار می‌دادند اخذ موقع کردند . و در آن صدد بودند که بمجاهدین تاخت‌آورند ولی جرأت نمی کردند تا اینکه رفته رفته بجسارت خود افزوده قریب یکصد و پنجاه نفر از ایشان پیاده شده و بآرامی رو بپائین دره‌ئی که درآنجا بمب گذاشته شده بود می‌آمدند که یك مرتبه زمین ترکید و گوئی قطعه‌ئی از زمین از جای خود کنده شده و بنقطه دوری پرتاب شد . صدای مهیبی که عکس‌آن در تمام فضای شهر پیچید بلند شد . هی سر ودست بود که بهوا پریده و پائین می‌آمد بنابر اخبار موثوقه چهل و پنجاه نفر کشته و قریب سی نفر زخمدار شدند، عجب‌تر آنکه سواران صمدخان از هول جان خود از بالا همان محل رابباد گلوله گرفتند و باقی همراهان خودرا که حیات داشتند کشتند . »

گویا مدیر روزنامه قدری‌اغراق گفته،آنچه‌به‌ثبوت رسیده‌این‌است که عدهٔ کشتگان از پنج وشش‌نفر بیش نبوده و چشمان حاجی یحیی‌خان سرهنگ دهخوارقانی را نیزصدمه‌ئی سخت می‌رسد .

خاک آذربایجان بفروزد آذرها بجان   زنده و پاینده باد احرار آذربایجان

تلگراف استانبول :

در تاریخ سلخ ذیحجه تلگرافی از استانبول بانجمن ایالتی رسید که همسایهٔ شمالی وجنوبی لایحه‌ئی درلزوم استقراض ایران نشر کرده‌اند.

انجمن ایالتی برحسب وظیفهٔ خود و نماینده‌گی از طرف ملت بنماینده‌گان دول خارجهٔ مقیم تبریز رسماً نامه‌ئی نوشت که سواد آن ذیلا درج میشود.

سواد نامهٔ انجمن ایالتی بنماینده‌گان دول خارجهٔ مقیم تبریز درغرهٔ محرم‌الحرام ۱۳۲۷ :

درضمن مسائل حقوقیهٔ ملیه سابقاً اعلانی موافق اصول موضوعهٔ مندرجهٔ قانون اساسی طبع ونشر وچندین نسخه نیز خدمت نماینده‌گان محترم دول متحابهٔ مقیمین دارالسلطنهٔ تبریز ایفاد داشتیم که بموجب اصل (۲٤) و (۲٥) قانون اساسی بستن معاهدات ومقاولات ودادن امتیازات واستقراض دولت علیهٔ ایران بهرعنوان که باشد باید بتصویب مجلس شورای ملی صورت انجام پیدا نماید وفعلا که مجلس شوری درعهدهٔ انفصال است اولیای دولت حق مداخله بمواد مذکوره ندارند. اکنون شنیده میشود که مسئلهٔ استقراض دولت علیه از دول همجوار شایع و درمیان است لذا مجدداً یک نسخه از همان اعلان منطبعه را لفاً ایفاد خدمت آن جناب جلالتمآب نمودیم (تا) بدانند درصورت وقوع مسئلهٔ استقراض ملت ذمه دار آن نخواهد بود و این اخطار قانونی نماینده‌گان ملت را پس‌از وقوف بمقامات لازمه برسانند، ضمناً احترامات فائقه را بتقدیم می‌رسانیم. انجمن ایالتی.

زخمی شدن حاجی شیخ فضل‌الله نوری :

شب ۱٦ ذیحجة‌الحرام ۱۳۲٦ حاجی شیخ فضل‌الله نوری در منزل



شیخ فضل‌الله نوری (ص ۳۰۲)

ظهیرالاسلام برادر امام جمعهٔ تهران مهمان بود، درموقع مراجعت در نزدیکی خانهٔ خود شخصی کریم نام ازمردم زنجان که درتهران اقامت میکرد بشیخ حمله کرده و تیری بسوی وی خالی می کند، تیر بنوکر شیخ می‌خورد و باز تیری بسوی وی خالی میکند که او را از رفتار باز می‌دارد و آن وقت می‌خواهد خودش را بکشد، اما بواسطهٔ کش‌مکشی که روی می‌هد گلوله بچانه‌اش میخورد و گرفتارمیشود وشیخ مدتی بستری شده بعد بهترمی‌شود وچون کریم را استنطاق می کنند فقط همین جوابرا می‌دهد : دلم خواست این کار را کردم . ومشارالیه تا فتح تهران در زندان بود .

تشکر روزنامهٔ انجمن از روزنامهٔ صباح استانبول :

روزنامهٔ صباح منطبعهٔ استانبول دفتر اعانهٔی بجهت غارت شدگان تبریز باز کرده و اتصالا مقالات همدردانه نسبت بآذربایجان نوشته ملت نجیب عثمانی را بمعاونت ایشان ترغیب می‌نماید .

از این احساسات برادرانهٔ معاصرمحترم خودمان بی‌عرض شکران ومنتداری بزرگ نتوان گذشت، نتایج عالیهٔ این حس مشترکرا ان شاءالله عنقریب خواهیم دید . روزنامهٔ انجمن .

احساسات چندنفرگرجی ، نقل‌از جریدهٔ مساوات تبریز:

مرحوم مساوات چون به‌تبریز آمد روزنامهٔ مساوات را در تبریز دایر کرد،درشمارهٔ (۲۷) شنبه۷ محرم ۱۳۲۷ در ذیل سرمقالهٔ همان شماره قصه‌ایرا می‌نگارد که ما خلاصهٔ آنرا دراینجا می‌آوریم :

« بعداز وقایع تاریخ روز۲۳ جمادی‌الاولی۱۳۲۶ خودرا با هزاران خون دل ازچنگال دولتیان نجات داده بکشورروسیه مهاجرت کردم.روزی در یکی از مهمانخانه‌های تفلیس در اطاق خود نشسته و در بروی خویش

بسته فکر ایام گذشته و آیندهٔ خود می کردم که ناگاه در باز شد وسه نفر وارد گشتند. یکی از آنان مثل آنکه گم کردهٔ خود بازیافته بانهایت مهربانی روی بمن آورد و گفت که از آزادی و پارلمان ایران چه خبرداری؟ گفتم شمارا با آزادی ایران چکار؟ تعجب کردند و گفتند مگر ما بشر نیستیم و حمایت مظلوم از وظایف انسانیت نیست؟ خواهشمندیم ازسرگذشت ایران و ایرانیان آنچه می‌دانی مارا مستحضر کن، زیرا غیرت ما قبول نمی کند که ما دراینجا آسوده روزگار میگذرانیم و ابناءِ نوع ما اسیرشکنجهٔ ظلم و استبداد باشند. این آقایان هرسه گرجی بودند.

من شمه‌ئی از وقایع وفجایعی که روی داده بود با ایشان می گفتم وآنان ازشنیدن آن متأثر شده آه وناله می کردند ناگاه نالهٔ ضعیفی ازخارج بگوشم رسید حیرت کردم که این زن کیست و چرا چنین می‌نالد بناگاه در باز شد و زنی که آثار نجابت ازناصیهٔ حالش ظاهر بود وارد شد ومعلوم گردید که عیال یکی ازآن سه نفربوده، بمجرد ورود که اشك از دیدگانش فرو می‌ریخت با یکدست دامن شوهرش که برروی صندلی نشسته بود گرفت و با دست دیگر در دامن من آویخت و بشوهرش گفت ترا بهرچه مقدس می‌دانی سوگند می‌دهم مرا اجازه ده که بایران بروم وجان خودرا فدای آزادی ایران کنم. شوهرش نیز اجازه داد که برود وجان خودرا دراین راه مقدس فدا کند. من بعللی رفتن اورا بایران صلاح نمی‌دانستم، گفتم ای جوهرهٔ غیرت وای نادرهٔ زمان آنچه تو گفتی البته ناشی از احساسات فطرت پاك شما بود اما قانون گذار ما مسلمانان جهاد را برزنان حرام کرده است و این تکلیف را بعهدهٔ مردان واگذاشته است. شمشیرزدن پیشهٔ رجال است نه شیمهٔ ربات الجمال، از بس این نوع سخنان با وی گفتم تا آنکه آتش

سوزان قلبش اندکی تسکین یافت و ازحدتش فروکاست تا ازعزیمت بایران منصرف گردید. من در دل گفتم خدایا چه می‌شد که مردان ما نیز دارای چنین حس بشردوستی می‌بودند.»

من یقین دارم که مرحوم مساوات آنچه مرقوم داشته است از روی واقع بوده‌است زیرا مساوات شخصی نبود که برای تحریك احساسات ایرانیان این قضیه را ساخته باشد چنانچه ما درشهرخود نظایر اینرا از گرجی‌ها بسیار دیده وشنیده‌ایم، بطور قطع بیش‌از پنجاه نفراز گرجی وارمنی که‌از تفلیس و سایر بلادآمده بودند در تبریز در راه آزادی جان خودشانرا نثار کردند.

نطق بارون سدراك درمیدان مشق:

در آنروزهائی که راه کاروانیان از هرطرف برروی مردم شهر تبریز بسته شده بود و بدون مبالغه و اغراق یك من از گندم و جو یا سایر حبوبات بشهر وارد نمی‌شد و آذوقهٔ موجودی شهر در شرف تمام شدن بود ومردم از این روی سخت درتشویش بودند ونمیدانستند که عاقبت امر بکجا خواهد رسید و چه بسا اشخاص که از جان سیر شده بجان و دل خواستارمرگ بودند که ازطرف سران‌آزادی و اعضای‌انجمن‌ایالتی بمردم اطلاع دادند که درفلان روزدرمیدان مشق نطق مهمی‌خواهد شد لازم است که عموم اهالی از پیر و جوان در محل نطق حضور بهمرسانده استفاضه نمایند و چون در آنروزها همه‌جا صحبت از آذوقه بود مردم چنان تصور کردند که راجع بچگونگی نان صحبت خواهدشد و احتمال می‌دادند که زعمای قوم درخصوص کمیابی نان چاره‌ئی اندیشیده‌اند لذا مردم با شوق و ذوق و رغبت تمام پیش‌از ساعت مقرر درمیدان مشق حاضرشدند و همه از

یکدیگر می‌پرسیدند که امروز درچه موضوعی صحبت خواهند کرد؟ هر کس بمقتضای فهم خود چیزی می گفت ولی ازدایرهٔ نان خارج نمی‌شد ودر واقع مرجع ومآل حرفها جزنان چیز دیگری نبود وجمعیت باندازه‌ئی زیاد بود که درمیدان مشق، با آن همه وسعت، جای خالی نمانده بود.

بالاخره ساعت مقرر نطق رسید وناطق اول که عبارت از بارون سدراك بود در محل نطق حضور بهمرسانید و مردم هم در نهایت آرامی و سکوت منتظر نطق ناطق بودند که بارون سدراك نطق خودرا با این جمله آغاز کرد: « **آی تبریز جماعتی آج سنیز امان که آزاد سنیز** » یعنی ای مردم تبریز گرسنه هستید اما آزاد هستید.

مردم که بامید و آرزوی دیگری آمده بودند از این جمله‌ئی که سدراك عنوان کرد بی‌اختیار همه بخنده افتاده و گفتند الحمدلله که سیر شدیم ودیگر احساس گرسنگی نخواهیم کرد.

درآن تاریخ برخی از مردم تبریز هنوز معنی حقیقی آزادیرا درست درك نکرده بودند و پی بدین معنی نبرده بودند که مردن بآزادی هزار بار بهتر ازآنست که انسان بذلت و بندگی زندگی کند. ازاین جهت بود که مدتها مردم بهمدیگر که می‌رسیدند می گفتند: «آج سنیز امان که آزادسنیز» و در واقع حکم ضرب‌المثل پیدا کرده بود.

خوش آن آزاده کوگرد تعلق ازتن افشاند زهرچیزی که دامنگیر باشد دامن افشاند

آیا این جملهٔ افتتاحیهٔ بارون سدراك که یکی از آزادیخواهان و جانبازان معرکهٔ حریت بشمار میرفت درست نبود و آیا او بمعنی آزادی پی‌نبرده و ازحقیقت آن اطلاع نداشت و نسنجیده این جمله را ایراد کرد؟ بعقیدهٔ پیروان آزادی بشر این جمله عین حقیقت و بیان واقع بود ولی

مدعی گر نکند فهم سخن گو سر وخشت .

بعداز سدراك ناطقین دیگر نیز نطقهای مؤثر کردند و برخی‌هم از مظالم بی پایان محمدعلیشاه و عدم توجه وی بوخامت مآل خودسری و خونریزی سخن بمیان آوردند ومردم را بسخنان دلپذیر بصبر ومجاهدت در راه حق توصیه کردند وهمگانرا در برانداختن اساس‌ظلم تشویق وتحریض نمودند و تا حوالی غروب ناطقین مشغول نطق بودند، نزدیك بغروب بود که مردم متفرق شدند .

مسمطات میرزا جعفرسلماسی :

چون درآنروز ازمظالم‌محمدعلی‌شاه سخنان زیاد گفته شد بی‌مورد نخواهد بود اگر مسمط چندی از مسمطات مرحوم میرزاجعفر[1] سلماسی مقیم استانبول که راجع به بیدادگری شاه گفته در اینجا نوشته شود :

افسوس که‌شد بوم وبر کشورایران ازشومی‌جنگ‌وجدل داخله ویران
چون گشت‌نشستنگه شه‌کاخ‌شمیران افروخت‌یکی آتش‌بیداد چو نیران
کز دودش‌آفاق جهان تیره شد وتار

ساقی قضا جام بلا کرد چو لبریز پیمود باحرار وطن پرور تبریز
شه کرد بپا از سر نو فتنهٔ چنگیز چنگیز نبوده‌است‌چنین سرکش‌وخونریز
حجاج نبوده است چنین ظالم و غدار

ای شاه زفرمانبری دیو بپرهیز وز شیوهٔ نیرنگ و ره ریو بپرهیز

۱ ـ مرحوم میرزا جعفرمردی بود پاکدل و حقیقت پرست و در گلزار ادبا و گویندگان قدیم‌ایران تفرج زیادی‌نموده واغلب اشعارشعرای قدیم‌را که بسبك خراسانی سخن می‌راندند حفظ کرده بود و در شاعری سبك خراسانی را برگزیده و بطرز ایشان شعر می گفت و اطلاعات‌کافی ازتاریخ شعرای ایران داشت و دراستانبول اقامت می کرد. درمدت اقامت بنده در استانبول اغلب بمنزل‌بنده می‌آمد ومصاحبتش‌را غنیمت می‌شمردم. گویا تخلصش رضائی بود و دراستانبول نیز وفات کرده‌است. بالجمله از نیکان روزگار بود رحمةالله علیه .

ورنیست بگیتی چوتو یك نیو بپرهیز
کو رستم و کو سام چه شد گیو بپرهیز
پرهیز که روزی توهم از مرگی ناچار

نفرین بشهی کاین علم کینه برافراخت
درخاك وطن تخم بد تفرقه انداخت
شمشیر جفا برسر احرار وطن آخت
ایران همه از فتنه و شر زیر و زبر ساخت
اندیشه نکرد از بدی عاقبت کار

این ملك بجامانده ز اشکان و زساسان
کز صولتشان پیل دمان بود هراسان
اکنون که ترا نیز بدست آمده آسان
گرزانکه بود کرد تو و کار تو زین سان
نبود بتو این افسر و اورنگ سزاوار

کشته شدن سعیدسلماسی(۱) :

سعید جوانی بود خون گرم و پرحرارت، پس از بتوپ بسته شدن مجلس باستانبول رفت و مدتی در آنشهر اقامت نموده ، باجوانان حزب (ژون ترك) آشنا شده و از افکار ایشان متأثر می گردد. درموقع انقلاب ایران باچندنفر

۱ــ سعید سلماسی در عنفوان جوانی برای دیدن پدر و جد خود که در روسیه بتجارت وملکداری می‌پرداختند بشهر بادکوبه رفت و درمدت اقامت درآنجا با برادران اوروج اوف که درباد کوبه مطبعهٔ مهمی دایر کرده و کتب نافعه‌ئی از ادبی وتاریخی وسایر علوم چاپ ونشر می کردند آشنائی پیدا کرد و چیزهائی که نمی‌دانست و بگوشش نرسیده بود یاد گرفت وبعد با آقای غنی‌زاده بسیر وسیاحت برخی ازبلاد روسیه مبادرت کردند، پس از مدتی عاقبةالامر گذارش بشهر تفلیس افتاد ودرآنجا آنچه می‌بایست بداند دانست؛ سوزی در دل و شوری در سرش پیدا شد ودرمراجعت بایران اسباب و لوازم یك چاپخانهٔ سربی باخود بتبریز آورد که با دستیاری مرحوم مشهدی محمدعلی مطبعه‌چی چاپخانه‌ئی در مغازه‌های مجیدالملك دایر کردند که در موقع انقلاب بباد غارت رفت. پس از اعلان مشروطیت آنچه می‌توانست درسلماس ازمجاهدت و کوشش دریغ نمی کرد وپس از توپ بستن مجلس باستانبول رفت و در آنجا باژون ترکها رابطه‌ئی پیدا کرد و در سال ۱۳۲۷ با خلیل بیگ عموی انور پاشا و بیست نفر از جوانان ترك بایران آمد و درجنگ هشرود روزچهارشنبه ۱۶ صفر ۱۳۲۷ کشته شد .



مشهدی محمدعلی مطبعه‌چی (ص ۳۰۸)